CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

Celebrated

Suffered.

زنگار زدای ... سخن گستران ... آثار و توشیح قصص پارینه تا انتهای ابتدای
خلقت آدم ... [illegible] ... و کماهی خصوصیات و صحف ... توافقت
خانه ... [illegible] ... احدی در ... [illegible] ... انتها باقی نماند
... جهان ... نماید خداوند بی‌نیاز انجام و آغاز ندارد
اول و آخر کبریا ... [illegible] ... دستور ... قصه و
آن گاه ... [illegible] ... تفسیر روشن و ... [illegible] ... دور
از دور ... صفحه روزگار جلوهٔ ظهور ... تاریخ نویسان ...
... صفحه ... یادگار گذاشته‌اند چنانچه ... [illegible]
... همگی ... گفتار ... بر زبان ... گردد

تاریخ نو...

CC-0. Late Sh Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

بر چهار دور قرار داده اند بدین تفصیل ست جوگ ترتیا جوگ دواپر جوگ کلجوگ

مدت عمل ست جوگ هفده لک و بست هزار برس ترتیا جوگ دوازده لک و نود و شش هزار

دواپر جوگ هشت لک و شصت و چهار هزار برس کلجوگ چهار لک و سی و دو هزار برس

دوره چهار جوگ ... مانند ... از حکومت و عمر اندراجه ... پادشاه

بهشت است ... رسید و در عمر ... آدم تا آخر

میرسد و ... از روی علم تقسیم ... زمین ... شخص که ... زمین

از معموره و ... کوه ... و غیره پنج لک و شصت هزار فرسنگ است از آنجمله

یک لک و ... هزار فرسنگ ... هفت اقلیم ... تفصیل هفت اقلیم

میباشد که نوشته اند اقلیم های روی زمین ... اول ... دوم ... چین

سوم بلاد ترک و خطا ... ملک خراسان ... پنجم ماوراء النهر ششم شهر روم

بلغر ... هفتم ... سبعه سیاره ...

معروف است ... بستاره ... عطارد ...

... خراسان ... زحل در هند ... زهره ... بهرام ...

مختصر که ... هفت اقلیم مندرج است پنجاه هزار فرسنگ ...

... اکثر ساکن دیو و پری ... از زمین هند ... شهر روم

جاگیر ... ۱۱۱۳

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

چهار هزار فرسنگ چین و ترکستان سه هزار فرسنگ زمین سقلاب نهصد فرسنگ
زمین غور یکهزار فرسنگ زمین یونان یکهزار فرسنگ زمین بلغار چهار هزار فرسنگ
زمین حبش و زنگبار و دیار نوبه هفت هزار فرسنگ مساحت سراندیب و الکه هزار فرسنگ
کوهستان است مردم همه قوم آدم خوار میباشند یکهزار فرسنگ زمین دوال پایان یکهزار
فرسنگ زمین کلیم کوشان یکهزار زمین یاجوج و ماجوج دو هزار فرسنگ زمین مالوه و سالوه
سیصد فرسنگ جزایر زرورق و یکهزار فرسنگ مشتمل کان یاقوت احمر و سایر
جواهر دیگر هشت هزار فرسنگ زمین کوه قاف دو هزار فرسنگ دیار اسلام
ملخص کشمیر جنت نظیر مطابق حساب هیات از جمله اقلیم چهارم است و عرصه کم
طولانی است بدینموجب از حد شرقی تا جانب غربی چهل فرسنگ و از طرف جنوب
تا حد شمالی بیست و پنج فرسنگ و از جمیع جوانب خوفناک مشتمل جبال و کوهستان
و مغاک خیو نشی جانب هندوستان و کوه شمالی بصوب بدخشان و خراسان
و سمت غربیش [illegible] مواضع تحمل اقامت ایناعیه است ما بین و طرف شرق
بمیاد [illegible] تبت [illegible] تاریخ لسان
کشمیر زبان سنسکرت اوقات کلهن پندت نام شخصی از ابتدا تا حکومت راجه عالی
سموت یکهزار و سیصد و شصت و هفت راجه بکرماجیت مطابق سنه هفتصد و [illegible] هجری

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

مفصلات بیان کهه بنده ۳ کس سنسکرت دلیم و یکی حقیقت سلاطین ضمیمه آن نمبر وفی
تصرف کشمیر محیط تسخیر پادشاهان چغتائیه ابتدا از اکبر پادشاه در آمده بعهد جهانگیر پادشاه
حیدر ملک چادوره بحکم او از تصنیفات سنسکرت معلوم کهه بزبان فارسی ترجمه نموده تا سموت یکهزار و
ششصد تا آنکه راجه بکرماجیت مطابق یکهزار و شصت هجری رسیده و دیگر براهمن کشمیر تا ایام
در دور محمد شاه پادشاه تا سموت یکهزار و هفتصد و شصت و دو مساوی یکهزار و یکصد و
بیست و دو هجری با ضمیمه حیدر ملک درست ساخت از آنجا آیین تاریخ بدور سلطنت
باقی خلاصه اعظم تاریخ کوالف شروع است تا سنه یکهزار و یکصد و شصت هجری در ضبط
قلم در آورده مجموعه آیین تذکره فقرا و شعرا السلاطین از بطن آن حقیقت مشروحه و اصل مسوده درعالم
تاریخ نویسی ایشان از راه [illegible] بیرون گذاشته و لطوالت گذاشته بهر حال [illegible] در
فقرا و فقرات دارنده اند و ازل پندت [illegible] معروف کاچرو در سموت
یکهزار و هشتصد و [illegible] مطابق یکهزار و دو صد و پنجاه و یک هجری در [illegible] ایام سراسر
ابتهاج با سعادت سرکار [illegible] [illegible] [illegible] با شکوه و فرزند [illegible]
آفتاب عالمتاب مشرق جاه و جلال بدر منیر آسمان عز و اقبال مهر [illegible]
برج عدل و [illegible] شاه شاهان ملک بذل و عطا شاه رنجیت سنگه بهادر که جود
خلق آسوده ز جود او [illegible] دولت و حشمتش کمین چاکر آرزومند بخشش قیصر

نامکرر

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

نهم کسری از دو کروه شان · یافته بر چرخ بلندی شان · و قر آسمانی ته پایش

واهکور و شامار و نکهدر زیر · در مدت حیات خود سلطان سکمند جو شجره ام حکمرانیش با اطراف سمت

و عیره و الاتابات کوه نواح سرگرم حوالی و پوری و لوه رسیدش با قصای مراتب عدل و لوه

[illegible] ایولکه کیوانست و در حکومت سر آغاز و جهت انجام بهادر و رنگ

کرنهای میان سنکه · صاحب عدلی با نیش هست · در دلوه و همسر ایش نیست

بجز کمت بچو او شمات · عدل جهان جو خود نمایان · نامش با جی بزرز نثار ...

و صفش زبان خلق جاری · بدلش از بسکه بیکرانست · هر کس ز سنجاشش تر زبانست

اگلبابی حرلوه بر سرتش ای · شکور جانی و با دولتش باک · تسلیم این مختصر مبادر [illegible]

در نامه سرشته تاریخ گذشته نشو و کرده [illegible] حرم همدر جیه حیات مستوفی [illegible]

[illegible] جهان پایدار [illegible] · به بحر جهان الف [illegible]

[illegible] فالک [illegible] چون حباب · کی آب طیب سیر کند · که او حسم و اکو بوسید و رفت

بصد امید شهر اشت از دیده و از حقیقت بگن روشن ضمیر [illegible] صدق آیین [illegible]

و هرگاه این مختصر در نظر شان روی نماید و از نارسایی این مایه خو و [illegible] الحدا

سهو و خطا جلوه گر آید به چشم پوشی آن از عین محو می منت بر گردم [illegible] حق [illegible]

نهند و بر قطار اسماء کار فرمایند · درهنگامه خبر [illegible] · عیب [illegible]

و بنابر اتفاق آنکه کشمیر دلپذیر از ملک هندوستان ... آن را کشمیر ... جلال الدین

توقف داشتند چون عهد کلجگ ... و هم و دو در شورا ... سلطان ...

و کار بر همه ... راجه ... راجه ... واجب

جهت فرمان روائی کشمیر گونه راجه خبر بود با این اندیشه که از آنچه در حکومت حکام ...

... قبول نکرد با وجه آنکه راجه ... برو ... کشمیر

براجه آورده ... راجهای ... داشتند ... سلسله ... ابتدای سنه هفتصد و

چهل و سه ... هفتصد و ... سال ... هفتصد و ... چهار ... ۳۹

... هفتصد و نود و هشت ... یکصد و شصت و هشت ۱۶۸ ... سنه یکهزار و

یکصد و شصت ... شصت و ... سال ۶۸ ... یکهزار و ... صد و ... ۳ چهار

آنچه فرمان روائی ... ابتدای سنه یکهزار و ... صد و ... مطابق یکهزار و هشتصد و

هزار و شش ... راجه بکرماجیت ... رنجیت سنگه پادشاه است ... کار ...

آنچه اکثر عجایب ... از طبقات زمین و درجات افلاک و اقلام از اشجار و نباتات

بر روی زمین ... لولو و عمان و محیط و کار ... نماید شمه از اوصاف ... و ...

... اسم ... و اسکار در سلک تحریر در ... آورد تمام مورخان ... دلپذیر ...

ازان نموده با حصار ... و ابتدای کلجگ در تواریخ کشمیر ... و عیسوی و ...

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

ترضیه نیست و بجنود به خلعت گرامی رخصت کرده کوس عزیمت نواخت و ما سوای حکمرانی باختیار جمیع کوهی جهات

و کارهای ریاست بدو تفویض نمود و جمعیت لشکر ترتیب داده نواح جبال تسخیر بهیر اطراف تمام رحم خاطر قدر گشته

صباگور ربدبه بسیار بر آمد و رو به کوهستان بارها و در کار ریاست خته نیز حملاوار چهار جانب

عبارت از کنور و سیالکوت و گجرات و بهیر باشد جاری ساخت تیو و بعد شکر حکمران شد

در سال دوم حکومتش نجابت اختر ریاست کمر تنی غلات زر ارکسته با بخت آزار ارقامی اوفکار کرده

و کافه ملوک سعد انواع زحمت رسید راه ملکش نظر برخیر عام حکم نمود آن قدم تقدم نمود رسم

خانه نخانه مقرر ساخت تمامی آن تاریخ راه موکب رنج روز مره مید لوا نک و روزی شالی

نصیب خشم و تعاوی رعایا یکسان تقسیم نمود که از ابنای رعایا در برمزار رعایا باقیست از نتیجه کار

ایام سعد ورعنت تمام ما ... حاصل و متواجب کوه مرتبه ابوالحسن خان پادشاه مرتبه صاحب کار زر

ولیعهد بود و موره لکا ملک کوهستان آخر میانه تشان رازیفته روز آن قبا جهت باجهم

راجه بود و باغ ملکوت تکلیف صاحب فتوحات در ضم خاطر مفسدان و غدار حویلی

انیاروت پرستاحسه که در حین آتش در قلعه او در اسعد و مصطفی سانو و هم ازبهار

برآنو راجه در راه فرزاندیشه ناطلش وعوف یاد شه نشان شعله حواله بار گشت و در ...

نجله ... نو و میمی یار روت خانه در آن مکان مقام و لعل و پاشش کلیهام ... مقرر بود عام

ابوالحسن خان مرقا جت ... شا شب ... در پای ... راجه ... خانه

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

کشته بسیار جمع ساخته در فارغ بودی کلی مدت نگذشت چندروز بکار شر و شور هجوم عوام خاص گشتن
خود ... گذاشته احدی از مغلیه باینطرف دریا عبور نماید بعد العصاب جهان
بحر ... روز رسیدن ... با شمشیرها برهنه بود ... زر ... با همت
عبور نمودند و بر هجوم عوام که سر شورش بود ... مخلوقه را ... آورده
و خانهٔ ابوالحسن خان بصدمهٔ آتش خاکستر گردید ... چاره کار ... روانهٔ
کوه چند مدت در آنجا بسر برده ... شد ... احمد شاه در آن
چندان آنکه ... راجه سوکهجیون ... بحکمرانی استقلال ... آخر الامر
احمد شاه در ... در لاهور آمده از راجه ... سرکرده ... و دشمن
راجه آمده ... اطراف و ... کشمیر در ... مقرر
استند ... کومک نموده نورالدین خان بامیزی ... با لشکر از حد حصر و شمار ... کومک و مع
راجه ... در لاهور ... سرانجام ساخت از راه توسه میدان داخل شده در ...
... راجه سوکهجیون ... سوار ... پیاده ...
برآمده ... در ...
... رفته ...
... کرده ...

اسیر انتهای آسیابان بی تعلقی و اهرامن در چشم نفس اوز از نظر نورالدین خان کذرانده آن

تا التفات زعفران یعنی حرمی طرفه العین متاع در ... کشیده همراه خود بشهر آورد و بعد چند روز کشوم لشکر زده

همراه واقع روانه حضور ساخت و در آن شکوم سواری در حضور رسید پادشاه چشم التفات بازبون شده

نگاه بجانب او نکرد و در همان جا زیر لکدکوب اسپان آمده از این دار بی‌پایان رویده بیست چون در سرود

سنجی باهم و در هر هفته روز پنجشنبه مشاعره بسواری وقت می‌نمود پیش از وقوع اینواقعه این دو بیت

بخواست از زبان او سر زد که در حال مشاهده دیده رسید چشم از وضع جهان

پوشیده به سر بسر احوال آن بادیده به گروهی گشته نشر از وجه زهرت عوض

زهر سیه مار رحمات رسیده به مدت هشت سال و چهار ماه و هشت روز مسند

حکومت ملک وراثت ورا ... یکهزار و یکصد و هفتاد و پنج نورالدین خان با میرزای ... کشته دو

ربیع الاول ... شهر گردید مدت ... سال با حساب ... و سیم گذار ... روم ... سکه

بحکم ... از قرار طلب حضور روانه شد بجای او بلند خان با میرزای سربلندی حکومت باقی داد اواخر

سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و شش در هنگام حکومت والو که بیرو محمود عالی همت فرمایک فراغ بود

اقامت واد ... همگی در آن ایام بغرض انبساط و کامرانی گذرانیدن داشتند و چون نیز نگاهی فرحت و شادمانی

در کلدیر

ولغوز ... امید لوگو ... شش ... ملک رعایا چشم لطف و احسان با امیدوار نشست

ونیت برخیر می‌گماشت در سال دوم حکومتش شدت زمستان بدرجه اتم استیلا نمود که

دریاهای لب تشنه بر دریای حاجی وهبت کنور لوم با یاد زور رسان مستمند انصاف مدت

در بیان زر قرار طلب حضور اکسیر بهرت جمع کوهر و ساحل و نور دو خطه کشمیر جام کمال سرکش شده

قرور نجیب نعمراوکر تسنی نورالدین خان با میرزا ملک الاتری یافته در اواخر سنه یکهزار و نود و

هفتاد و هشت کشت آتش سرنبرکشت بتدبیر و مشوره میر مقیم تسکین گشت و مهامندیب در ایام

مهمات اهتمام تمام داشت در آن ایام عصیان رضا جانب القدر آفاق صحنکار لیس دقیقه و

تا بر حسد و کینه تخم معاندت در مزرع سینه ما سبز کردیده اتفاق نفاق اشاعه جنس ولدو دسید تملک

ملکی و مالی با آن جنس تا این ولایات دیگر در سنکام قصات عمارت ریعه وجه بعد باشد

در مهر من تحصیل ناظم و حاکم می آید اهل حرفه و هم کاسه داران ما سور سونیز باجی و خرد قهر تغیر تنخواه این زر و عامل و

اجاره دار بهر محال تعیین تواعی بالتشان محب و لجواه کذرلیس و ار شد متوسلان مهامندیر در

خدمه داری او در مالیات شهر و پرگنات مستقل کردید و متوسلان میر مقیم به اجاره داری پرگنات و

حاکمی و داری اوقات گذارند شد بعد و عداوت بهر یک جنس مقرر کردید مالیه وار جنس و

اجاره دار ماه بماه بسرکار می رسانید لاچار آنها با این امر ناگوارتن در داده چند ماه بسر بردند

از بسکه آتش فتنه و فساد [illegible] کینه و عناد حسب الخواهش خان العجاز در اشتعال و ارتفاع بود

قابو جویان بی مایه [illegible] و نا انصافی شده گرد بانی بو در معامله فهمی و ناداشتی قطع نظر از کام من و

دست ربانیده نموده مال قساوت منجما اندیشیدند تا مدت یکماه نیز مدعیان رسید

دانی خان ...

فراغت حاصل است لازم که قسط روزمره مشخص میکرده‌ایم که نه شب خواب و نه روز آرام داشته باشند

پس از رسیدن جدید و ختم قسط روزمره نباشد از این اندیشه ناپسند ساکنان آنجا اختلال بدر رفته

چه اوباش و چه اشراف در شکنجه جور و اعتساف با خاطر حزین و دل غمگین اسیر و پایمال ادبار

مضمون اینکه دولت همه ز اتفاق خیزد بی دولتی از نفاق خیزد کوشش روزگار نو عدیگر برده روزگار آمد

با امرا باشند که آن انیمکان چه هندو و چه مسلمین حالا از بغض و کین در مهالک و آفات مکین گردیده از این امر امید

کار نمیتوان کرد این دیار با قطعه از کجا میدید قرین درد و رنج و محن در ماه بی امن مسکن گزیده تا آن عاقبت هر کار

صورت پذیرد احتیاج هرگاه میکرد تغیر از وضع دیوان و ارباب دست برد غمها و صحاب اوینکه و بهرام فتور

قصور گذاشتند در احکام امنیت راه یافته سررشته فاز عامل اهالی و موالی برهم خورد نعلی است که نور الدین پای همه

بر تمامی و تو شهوت از اشراق نور دیدم مانوس مانده دختری بود و جای بدر و ما در وقت اندازه

در حرم سرای تحریر رسانید چون سررشته انتظام امورات ولایت در کف کفالت او وقت انضباط

داشت بر شته کرباسهای برشته و خاطر شکسته سرگذشت گذشته در خدمت میر معظم گذارش

میرساند پیرار سوای این اخبار با کوار دیگر کرده اوسو حکم کرده فردا هنگام بار عام چون ما در دربار

با اقامت خواهیم گشت و نیز هجوم و ازدحام چند کس علام کرده آید ... در آنجا تو آن عرض سوخته

بارگاه حیرت و غم اندوخته تمهید گوی بهمان دستور نو فوز بشر و شور کاید و اکتفته در دربار عام کرده

در آن کمالیت نور الدین خان در خصوص شور و غوغا استغاثه به میر معظم که در مجلس معظم بود یکی از گو حاکم

بنابر مصلحت وقت در نحو طبدار شته منتشر احوال گشت بعد از اتمام کلام او در شکر بود
نواب رسید که دیو فرود جشن یک از اینها کم شده تا هم ولو بعد لوحها بیند و میگویند
اگر ورزی ما در بنا منتشر از بهر سعادت و اره عصور جاه اهل تسماع انجیر بسوی جشن و تمرد بعد عید در حیرت گفت
در اینها بود ثبت ساز به ما هر جا با گره ترتیب با طرز راه بند که ای گمشده در بیدار
حمله بسته شد و در بیضه مجرمان حرم بود طبدار شته حکم گو بهر نوع که میدانند مجبور طور و حشر بود از اینجا
بدر بحث بخانه بدر پر بسید که رنج شور و شر و فتنه خطر شود محصور کند ایشان با خستگان اهمال تا انجام
بام و امان در گذر نمو کار بهر آن زمانه بود در میان بهر یک در مسابقت و اکثر و پا ثمره و الفاق
زنجیر بسته شد هر کس جدا جدا و در دربار بوده با فتح زیر مرد و بهر قدرت طالع کمان روز و مردان یا فتند
کشمیر تا قرن بالیه و اتفاق زیر دست مردم ولایت دور و بهر شده رفته رفته کار بجای رسید
با ما هم غایب شدند آتش بدو دست خویش در خرمن خویشتن خود زده اند چه نیکو اورده
خویش زیرا که نورالدین خان اجرای حکم بود با حشار خویش روز بروز بیافت و در فکر کار اقتضا
حکیم میر نام یکی از رفقای گوبان که بیهم بود که با میر مقیم عداوت داشت بدست آورده بکشتن او
مامور ساخت و طپانچه بدست او داده نام کیلاس بنده در برابر ثبت نمود و او بسوی دهن بن
کنده بعد اتمام کار طپانچه بد بهمان که آتش فتنه در میان هر دو فرقه شعله ور شده و کار رها رونق پذیرد
آن بد اندیش تیره سرای هم شبی فرصت یافته و در راه دریچه در جای میر مقیم مخلوط بود اندر و رسانیده

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

بکلوله طمانچه کار زیستش تمام چون چنین شد اهالی یقین شد که این اندیشه سراسر ضرر از خانواده در باهم بار
کوید بیکس در راه خیانت نمود صباح این حرف اشتهار یافت نورالدین خان بعیدگاه رفته بظاهر ماتم دار
پور رخته افسوس خوان بخیر و تعلق و کم و اسباب کاشش بود و لذی نمود بیاکم کار خود ساخته سر زار زار چند روز
چند روز در حرم آن امر آغا کشمیر اندر خشت بعد چند گاه فهم گشت بچه اش در اینجا خصه جا کرد قرین ناله و آه راه فرار پیمود
نمود راجه رستم حاکم نبوح رفت چند مدت در آنجا بسر برد چون ایام محمود قرین ... تحویه بر بر
بیش با مید ... در پس سلطان محمود بیته در مظفرآباد بعین نشستند لوو ریخ و بیدلو رفته اوقات کلانی به تکثیر حالایدر
مرحوم و کیل اسمعیل خان در رتبه جنگاوری معرز و موقر بود نورالدین خان و لعل خان نام از قوم کمکه نو
در زمره هواخواهان تکو استقلال داشت و لعله از کم خواتین دیگر پایه اعتبارش بیشتر افزود آنکه چون ازار
راربلی پروری زده و در برکنه هر وه در موضع زدکو با قلعه گذاشت خویش و قوم خویش را در آنجا
ساکن ساخت بعد چند مدت نورالدین خان بطلب حضور رسیده حاکم خان نام خواهرزاده خود
نایب مناب گذاشت لعل خان بلقین لعی و رو کور نمود به حضور رفت محمود در حضور او را مهربانی
سلطانی نظهور پیوست لعل خان بعضی محمود مهدی و بکوهر خرف باره جلادت و در باعث چند وغیره
رواج داده ماعور لحوق دست در اراده خصوصا با قوم طبقه هنود از ورکین برآمده بوجهی کو ماهی نزد
ورکین عهد از روی ... اکبر بد عهد فتبا خرد فلک خواهش داد را حد بوعی کبراعه حیوه ظهور نزد رفته
همک خاص و عام در دام رنج و آلام گرفتار آمدند و چند گاه بغرض اطراف الصالح و تیره روزی او قات گذارند

بودآنکه در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و نه خرم خان مهمات درخور را مامور شده بود بطرح مناسب و الا کوته
لعل خان بیش از صد جهد نمود قائل شد مقابله در نجومه نمود و قلعه محمود گفت ... مدت شش ماه بسر رسید
ظفر گشت بامدادان و عنایت سلطان محمود سعید در قصبه سوپور بقصد تسخیر و شور آمده لعل خان نیز از قلعه
برآمده با جمعیت سپاه در نواحی آنجا رفت خرم خان با استماع این اخبار لشکر را با محمود و اعیان شهر
وکیلان ... گرفته بعزم مقابله لعل روانه گردید امیر خان جوانشیر را سر فوج لشکر نموده
به جهت محافظت بلده باره مولہ روانه ساخت محمود ... سلطان محمود ظفر گشت و لعل خان
از سوپور برخاسته از راه کوهستان ورود در بارامولہ آمده چنین ظفر کسب ... اعتبار محمود ... در بهر ...
او بود دست بسته بدست دشمن سپارند خرم خان بطرف ... رود در بارامولہ رسید روز
کدام ... اسباب محمود سوخت و شومیدلو و باقی کدر شته بود در آن نیز جوانان ... شد
نجف ... کار آنرا تمام ... اتفاق ... لشکریان ... بحرکت آمده رعیت ... سر
گیر ... گیر حال شده بی جنگ و جدال روی بجانب شهر گذاشته و هر ... و رویدلو
همگی ... با ... در شهر سرینگر در موضع رامو ... شد و در آنجا اقامت نمود
تا سه روز ... عیال شهر ... چیزی در یافت ... شهر حال ... عیال
و ... زرد و در ... بحرکت نموده در رامو روانه و در راه ... میان ... کوهک
... در جنگ لعل خان زخم شمشیر ... چشم او از کار رفت ... معرکه ... شد

کناره کشیده بطرف پرگنه هیروه روانه شد خورم خان از المکان برخاسته در قصبه شوپین نشست

و قهر گشته بی خوف و خطر با قلیلی لشکر بشهر آمد امیر خان چون شنید که در قصبه باره موله اخبار هزیمت

شنیده از آنجا کوچ کرده از راه شهر روانه شوپین شد با خورم خان ملحق گشته بشهر خیمه زد او در خصوص آمد

نتوانست نمود ناچار بخشش الله جا رارسی چمن با دیده اشکبار و دل پر خون روانه حضور گردید قهر گشت و قوم

در شهر کشیدن بتاخت و تاراج رواج و لغو همه سکها همه شور شور صورت ظهور یافت علی الخصوص

طبقه هنود سیوهند و عداوت و تعصب مذهب و فور کینه و غضب بی اندیشه و خوف خدا

و قهر انبیا با نواع آزار رعایا اکثری سیو قتعات رسید نهایت رسانیدند تا آنکه هیدلو در دلو لعل خان رسید

هنگام آمدن شهر نمود آتش حمله کرد هر کوهر بدر تغافل زده بنا مدین فاش گشت برلو مجوس با نشاط کر

و سپاه او روانه جهه چپرا و تاب مقاومت در خود ندید لا علاج قلعه خود سو آتش کشیده روانه موج

کوهیر خیند کانوسه آنجا تباه بسر برده در آخر بمرض صعب گرفتار آمد و خان ولد نتیجه کور از وی

بدنجو یافت هر دو هردی بکوه و به بیدار شد او به بد خویش گرفتار شد الحاصل در اوا خر

سنه یکهزار و یکصد و هشتاد مرتبه سوم نور الدین خان با میرزای سو کوی حکومت دریا که میر لعل افغان

در موج رسید در جهت اقامت در المکان برگشته چنین قهر گشت در شهر تسلط بهم رسانید

کوس لمن الملک می نواخت و از یاد خدا کمی نخوت و غرور مست و مخمور بود هر شب در تماشای چراغ

عمر و شراب و سیند جنگ در باب باری بود کلای او هنگام فرستاد که بالفعال ازینجانب با مرا کشته فرستیم

رسیده فیمابین ما و شما رابطهٔ دوستی و اخلاص آیین خاص مستحکم است لازم آنکه محمود وحید کاغذ
میتوانست آمده در راه بحور و علاقات مایر ساله و الفرق ملک در جوزی امورات فحول است
و ما را انتظام نظامات و کلی الکو است از آنجا که بسیمه شهر از سب و غرور بود و به نگاشتن نورالدین خان
بامیرزا از سبس خیره سرفتنه به عهد اعتبار نکرده گشته راه سپر عاقبت اندیشی و خود بوی شده کور
مار نخفت در میدان فساد و عناد برابر است خانه دوست با سماع این شرور شور از نیم کوچ نموده
از راه نوسه میدان کهان شوکت و شان در مکان والذرکر حمیه مقاومت آورده است از تیغ فرار
فقر گشت با جمعیت لشکر بنده و نوکوم مسعود شهر طرف با سیمه شده روز بروز فرید و دریش روز تا از روزه
و فور جرع شیرار که حالت بهم رسیده بود مقابله با پیر استقامت قایم ساخته چیر روز بر نیستکی دوری
طاقت مقاومت در خود نیافته به جنگ و جدل شبانه در کشتیهای نشسته نمک تباه و روز سیاه
نباه نقوم بنده را با آنها رابطهٔ دوستی مستحکم داشت بود و در آنکار رسیده که حال تب ما و با
قلق و اضطراب بر سنایی فرقه جدا با سیاسر و نتیجه بود نام الفعاست حاند کوه بود تا
انتقام جور فلک متولو عصیان بود و جرم و گناه و خیره عاقبت نخواهد گشت هر دو دار
که روز خون بریزد از کسی مرحمت کشته آن درویه مختصره مدت با نیم ماه با همان استقلال دوست
بعد بر همراه او نورالدین خان با امورات ملک و بینه متعدد الیه خطه مدت ده سال که حال جاه جلال
مبسر عوحین همراهی خرم خان کیلاس مدت در از شهر بدر رفته در حضور میکدارنید و صحم با نورالدین خان

از روز ماه

از روی اراده گوشمالی مره دروتیان سازد بشرش بدولت در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و سه مرتبه دوم خرم خان

بتحریک او از حضور احمد شاه درانی فرمان ایالت حاجی کریمداد در همان سنه واله گوهر نورالدین خان محمود

رسید بیسالی ایالت بسیار راه یافت و بار بدولت زراکابلی حکم و خلاصه کلام در حکمرانی و فرمانروائی خبر رسانی

گوارنده بدولت امیر خان جوانشیر که از حضور سر فوج لشکر متقرر و خود سر گشته او منحرف انه تود العصیان [illegible]

از بس شیر دلی و گوارائی حکم حوصله که و با موتش باب تکلم و فرمان گذاری نیاورده برتر

مرتبه آن پرهای بارنجید بمعاینه این قرار سر و سامان سماجت و کوتاهی در بار خود بدینه حال را بر پرخزر نسته

بادل تنگین و خاطر خسته از کشمیر بدر جسته با نام فرجاشیر براه کله چمن راهی گشته امیر خان بعد روانه ساختن

خورم خان بادل خرم و خاطر شاد بانصرام مهام حکومت و لبط و کشاد امور ایالت و سیاست پرداخته

برگشاد در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و چهار بنابر اخبار فوت احمد شاه درانی شمشیر همت سود

در رسید لهن چون اولعه در ارکی باج سلطانی بر وکوتی پیشتر آمده ما از یاحکیب و رقوبای

بستند سار و سر خود گشت در میان لاب علی بهار شنبه لنک گذرشته در انجا بهجت طبیعت

طمع گاه بر بنای بسیار مشتمل بر فواره حمام و آلات آتشبازی و کشت در او رشته و شب و روز درمیان

با استماع ساز و سرود نمود جام در دور گلگون بیعه محبان باشنده با لات بیسود از فرق ملک آتش سخنه

از بن روکبر و غرور و ربالی باقیه بمقتضای حرص بیری و تیره رای در استحکام تعمیر لنک و معمور ساز

باغات که نوایح ملک و کوهم شهر و تعمیرات لطیفه ساز ده در عرض مدت شعبه سالی انبار

عهد اکبر پادشاه الی عهد محمد شاه در هر سال رسم ضیافت جماعات باغ میشد و باغ امیر آباد

در میان [illegible] دوم نعمت محمود حسن [illegible] تعلیم یافته شده [illegible] سیر کرده [illegible]

بر بالا کدر رشته [illegible] [illegible] در عهد [illegible] اکنون [illegible] هشت صد قطعه باغ

مملو از آب جو و آبشار و عمارات و چمنهای متمیز و غیر متمیز از قسم سرو و چنار و بعد از و [illegible] محمد [illegible]

مشک بید و گلین [illegible] زمستان بوته [illegible] و گلهای دیگر مانند نرگس و سنبل و

شقایق و زنبق و شمشاد و اقسام سوسن و غیره گلهای [illegible] که [illegible] آن [illegible]

کار بود از [illegible] که [illegible] آباد [illegible] میکردند فقط [illegible] یک لک روپیه

[illegible] باغات [illegible] و [illegible] میشد و قیمت میوه [illegible] کشمیر [illegible]

از ناظم و حاکم بتکلیف جبر و دنیا [illegible] در هر جا آثار باغات [illegible] نماید

ابتدای خرابی تعمیرات کشمیر عهد امیر خان جوانشیر است و نیز در عهد او [illegible]

که باعث خرابی اکثر ذراعات کوه پایه ها و دریا [illegible] از اسلام آباد تا [illegible]

[illegible] آب [illegible] و [illegible] در سال [illegible] دوم حکومت [illegible] ۱۱۸۶ [illegible]

بعد و [illegible] نوشته [illegible] اکثر اوقات [illegible] شعر [illegible]

[illegible] این دو بیت طبع زاد اوست   حکیم [illegible]   و [illegible]

[illegible]   سینه [illegible] لاله [illegible]   [illegible]

هست بهرحال امیرخان مدت شش سال بحشمت و استقلال حاکم بود در سنه یکهزار و یکصد و نود و
حاجی کریمداد خان با میرزادگی از درگاه تیمورشاه درانی بجای احمدشاه درانی بعد وفات پدر بر
مسند سلطنت کابل و پشاور و ولایات دیگر استقرار و تربیت یافته بمهم کشمیر حقی و مامور و جار
لشکر داده شد از یک طرف امیرخان با لشکر هند و سپاه سعید بمقابله روانه گردید در جنگ
مقابله هردو لشکر دست و پا و قلعه فیمابین فریقین بار آتش جنگ و جدال شعله ور شد
اکثر ازدلاوران و بهادران برآمده در آخر چون اختر طالع امیرخان به خلاف بود
از میدان جنگ آهنگ گریز کرده با معدودی چند از راه شاه آباد عازم
کشتواره گردیده از آنجا همراه کور شد و از راه چتا در آمده براه کمراز
دریک دره او را بند شد چند روز در آنجا بسبب نابودی قوت و غله کافیه تشنگی
قریب بهلاکت رسید ملازمانش بهلاکت گرفتار آمدند حاجی کریمداد خان فتح و نصرت
خدا داد و متصرف شهر گردید و جماعه از دلیران با مدد روبرو بهر سرکار تعاقب امیرخان
جوانان روانه نمود چون روز به آنجا رسیدند آن شاه آوارگی رخت بدیره مربسته بود
از آن دره بدر آمده در حلقه کمند گرفتار آمد و او را بشهر رسانیدند حاجی کریمداد خان چند گاه
در بند نگاه داشته بود آنگاه روانه حضور شاه درانی نمود در آنجا رفته در آنجا مورد الطاف شاهی
گردید و رها یافت بعد از آن روانه مولد خود گردید حاجی کریمداد خان از شاه و استقلال یافته بامر شاه در کشمیر

ز بس ظلم رسید لهذا در مکافات روز حساب و بار خداوند رب العباد در مکافات بدی مخلوق

حرفه ظلم زور دست شد لهذا در هر باب راه مروت و انصاف بسته و ابواب نجات و حرمت

ابواب بر روی خلایق بر بسته اند چنانکه در سال هفتصد و بیست و هفت هجری کو بد برف

قحط عمده گرفتار آمده در سنه یکهزار و یکصد و نود هفت شربت زهر جان کاه

بتره میرا کسی نوشیده و ایام دراز چهار ماه در عهد حکومت ... مدت سه ماه

ما گذشته زلزله غرق و لوله پدید در گشته قوم صغیر و کبیر و اهالی عشیره خانه ها خالی گذشته

در میدان و صحرا کردند و اشتداد امر علاوه جمعی از خورد و کلان در یکساعت کشته شدند سر ما

رگ و ریشه تصرف در سر زمین روزگار دوانیده باعث آزار انام گردید

در یا ... سبب شده و در روزگار سلطان ... معلوم آمد و سر ... لشکر ...

هزاران نفر از قوم ازین بر و بوم از قوم ... اسیر و دستگیر آورده تا چند مدت

از ... لا ... اکنون آن قوم شوم اکثر اوقات در مفسده ها گذشته

و در اوراق سابقه تعلیم آمده و نیز رسیده قوم ... شده با نواع ... گرفتار ...

اعمال بد خویش در یافتند زیرا که مولوی معنوی گفته گندم از گندم بروید جو ز جو

از مکافات عمل غافل مشو میدان ... تا ... هوا ... در آمد ...

... مثل ... کشتن ... در آنجا ... ساخت در ...

بایام ولایم ...

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

در آن ایام دولت دلارام معروف فتح نصاب کارفرمای اجرای امور ملکی جزوی و کلی مرتبه اعتبار دارد
ارکان که بسبب تسلط حکام ورود لو بستند احکام محال نقدی و مالیات رعایا انواع انتظام
راه یافته بود دولت خواهی پادشاه تعلیم دیگر جز لوح نغمه شادمانی سود و زراع مستحق به عمور در کار [illegible]
[illegible] شاه طالع دار سعادت نمود از هم روز بر همی کار مستور هر روی کار رعایا و رعایا بر کنار سود و زر قرار
زرعیات تا کدر شسته حاجی بهر لعل خاک بهم نزدیک نمایند خاک و در اقرار تحصیل خاک و حاصل
قصور قصور با قصور ظهور دارد آن دانشمند بیک کو در بر همای بقای کامل و سلسله خدا بندی صاحب نشان اعلی
پیر بهای وزراع معمور و مطابق قیمت سود سر رو سپه که باج مقرر شاه شمار کار جز الحواشی آنها
برقرار بها و در اعیان بر کنار راحت و چهار رکب بطرف سرکار مشخص نمود نزد کلی ترتیب زر
حیوانات و در سیدار تحصیل حرفه گذرانیدن رسید و در اعیان [illegible] و آبادانی معمور شهر
مزارع بر کنار حاصل و هر کس نفوذ حساب کار روبار نهایی کرده در همان سلسله ارکان خاص
بچه او و حالش جای زرهای حق تا تعلقی بعد وفات پدر مسند آرا گردید روز مره حقوق تا حق خلایق بود
نعمت و نسق مهر رسید در بار جوابست حال بر حق و فای مطلق مطلق اندیشه بخاطر بیدار شهرت داری
جمال و پای تخت سود پادشاه تا منجوانه بود کبر و عزوور در ارکان باج و خراج پادشاه
در آن حادثه بودن روکی شده بود پدر مآب و چند ماه کار بر حسب تا انصاف قافیه او وفا گذارد
محروم شهر و نور حق و بکر بیک ساعت چون کس و با کس بیگانه و به پایگاه بهیولی خاص و ملوک که پادشاه

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

را با او خویش در عرصهٔ زبانها سکه فتانی چند با او حصه منه از آن بیشتر گشته شیر تعبید انتقام جو کین سمند جلادت

زیر ران آورده عظمت خان چانوجی بموده کراهت ابوالبرکات و جمعی سرداران کهو قاپو باقیه

بعزم کشتن او در حوالی شهر روانه ساخته شد او از روی اختیار چلانیده و سر و رکاب نجه نمود و المکان

رسانید محمود درهم رفت نجیب دی او در دهی فرانسه سعله ور بنا کوکه آلم مردانه رسید کهجان اینکه کاشش

بازگشت آمد زرا که اختیار جاش در رکاب شیو و بافی حالات داشت خطوط بامهای انسته ار راه در بجه

بدر جسته ز بالای قلعه به پایین آمده از کنار دریا بهمت لشکر و استعمال بود از رو بحجره رسانید

هنگام حسب خبر کوله دانسته محمود رفت بطرف شهر روی آورد و کو بجانب جلال والا

فرو کش کرده با تفاق او تعداد جمعی از سپاهان فراهم آورده در حدود فتح کنفت نمود داری جهت

چشم کیفیت چون با تیره درون شده روشن شده کار او با تمام ماند و بسبب فتح کنفت استقامت والا

زر قلعه بیشتر کرد بر آمده بند البتر اوباکر در آخر عهد جهد بیایه کاری زرد آنجا بیامده باز رسیده

بقلعه رسانید نزار لوحات در بند انتقام افتاده در مکان اودنی پوره علم استقامت برافراشت

بجمع آوری سپاه اشتغال ورزید جمعیت کثیر و همت شد در باره جرأت چوب زن گردید

طرف اودنی پوره روانه گردید و از لوحات پوجی پروا نکرده بمقابله بالیستاد در نقابل

عظمت خان بغرور بیشرو آمده بشور انگیزی عهد جسته لوحی جنگ درست و بار و تیر بر یافته

بای جرأت پیش کشید بمشاهده اینحال پهلوانان و ملوک پهلوی بهت پشت و گوی دو

بازگشت دو

بازگشت در قلعه رفته متحصن شد و ساختن دروازه های کوه چند پس از آن لوهاکان از جنگ ممالک اللوره باشد

محاصره قلعه کوشش کرد هیچ چون هفت شبانه روز انهار در روز وزن از یکدیگر از جنگ و پیکار بهر

آخر از عدم و هیچ قوت لاموپ مقاومت در خود ندیده راه گریز با گریختن کردند

بتعاقب آنها دلاوران شجاعت شعار روی ساخته هیچ کس زین پور اسیر و گرفتار آورده پهلوان قاتل و

ملوک خان را با دلاوران بسیار از تیغ آبدار گذرانیدند عظمت خان را در آتش سوزانیدند

دیگر در ایام حکومتش واقعه که وبا نصیب اعدا استیلا یافته ملوک پور بعد عدم فتنه بیراز محله

سنگ کوچه حادثه آتش اتفاق پذیرفته از آن طرف دریای بهت با آن سمت سر کشیده

محله اهل باسد قاضی زلیعه تماما طعمه آتش شد و چندین هزار خانه بباد رفتند در سنه هزار و دو صد

ملوک خان بیاد فوجی با لشکر بیدو عدد در درگاه شاه درانی بیابر بدرر از لوهاکان از حضور روان شده

بعلو کاری طالع و یاری بخت از دریای سطعی آنجا عبور نمود یکران عزم را با بت کشمیر جولان داده

ازین طرف از لوهاکان در سید مقابله اقدام با جمعیت کمال کر و فر و شور و شر از شهر بدر رفته

درباره مقوله هنگامه از اکوبه زر بس اراده طمع و استغنا بوفور و در و هو علیم بود در

حوصله خود و وجود بدلعه اعتبار روز وقعی نشهار ملوکان با مدلول و مهمات اکثر اعیان شهر دکوم مقفر آنها

خویش و قوم آنها و در استحکام تسلط سپهر بر حق حق و گروه گروه اسیر آورده درآن

بانواع زحمت و با نصاف غرق کرد بو از راه کرباو در برکه کوهیان رسیده و از آنجا بم

راه مستقیم و ام همت بگمارد که براه دو درآید هم رو کسوت شهر آورده و در کمان خویش نیز
با فرشتگی علیم از همین همت مداومت نمود ارلوقا با اشتیاع آن ماه کلاه سرعسکر شجاعت
بالشکر و بنه و بار از بارپوره قنوله و در رفتار آمده بر پیش قدم عمده و لا ودریا گردید سر آورده خویش بجاگاه
با لشکر و دو بهشت صفوف آراست گرامی قاتین سرداران نامدار و ارفته پهلو سنبر و دو آور
نجیبت و دلاور نمام کرم و نیکو پهلوانان صولت جلادت آیین کین دار الم طرفین ولو گور و مهرگ
حسن المقدور در صف و لشکر بهادر رزمنده در معرکه ارلوقا بهادر سمک نام که از زمره ارکان لشکرش بهادر روز عرصات
بعرض رسانید که اگر مارا حکم شود در صف لشکر غنیم رفته سر ملو قاسو بریده به حضور حاضر سازم
او از روی نخوت و تکبر در جواب گفت که اگر زنده گرفتار کرده بیاوری تنبیه او نمایم اندیشیدن آنست
نشانه دلیعه آورده سمک مرد بهادر بنهایت عجب و غرور آن علوی رزم تیز کمانه جلو دواند که ملو قا
آماده جنگ بهر رسانیده نخجیر توانه او ساز اسپ بیرون انداخت و چند گام کشیده به پهلو
رولم نموده در همان وقت ملوقا تیغ برسر او ریخته هر چهار پای اسپ او بریده پیاده شده
و در مرکب جستن نبوده کشته پس ارلوقا حیدر دوانیده بر اسپ آن نامدار در معرکه کار زار
پیش کشید و نیزه جانسوز طالع قوی فتح و ظفر بشرد و دیده از خون پوره به خوشی خاطر نمود
شهر رولم و سرکوب شهر سیر کرد در مکان دالدر که بکر توقف انداخت لشکر با عزیزیت سیاه من
لشکر احازت داد و آن ارلوقا انتظار جلو نیک شبانه بازو دلیرانه لشکر گور حرخته

[illegible]

کوه جلادت در میدان انداخته بیچاره را که محافظ اختر اقبالش بود در حبس و بند شهرت روز افزون
معرکه برگشته بند زر راه فیروزپور منهزم و مقهور روانه نمود که به چالاک پوچ کشتی از سر بدر کرد
تعاقب او بهادران ظفر توامان شتافته وقت شب اغتنام کوچیده تمام مره بشهر پور رسیدند بشنیدن
این حال در کیمه قلعه اضطراب در افتاد چون راه چاره از چهار طرف مسدود یافت
چاره جز آن ندید که بیچاره رنگ در دل خود بدست خود از ضرب طپانچه چاره کار خود ساخت و خان ولو
ناموران آن امرا لاسه بزودی نزد ملوک خان رسیدند نور خان نیز سر او در حضور شاه
از برای وقت و نصیب تا آمدن ستاره چند ماه بدلجوئی و لطف و احسان بهمگنان
گذرانید بعده در آن حین حکومت این سرزمین از حضور بنام میر دلو خان الکوزی مقرر و در سنه یکهزار و
دو صد و یک والو و بعد رسیدن او ملوک خان روانه حضور و میر دلو خان بر مسند حکومت جانشین شده
مدت هشت ماه بیک بیشی وقت حکمرانی در آن ایام بعضی ملوک در گذشت بجای او ملا غفور خان
بر مسند حکومت قدم نهاد و او هم سه ماه بسر و آن را با بلا اشتباه گذرانید
در اواخر سنه یکهزار و دو صد و دو جمعه خان الکوزی بعنایات الطاف شاهی باستبداد
حکم نیابت یافته در خطه رسید و باجرای امورات ملکی و مالی بکار بخت
در این اوقات گذران کافه مخلوقات بدرجه اوسط در گذر چند لو و هنوز تبدیل بخشند گاه
نگذشت مدت چهار سال و چند ماه حکمرانی در سنه ۳ مرتبه در حضور پادشاه رفته باز گشت نمود

و از هنگام حکومتش و تفرقه سپاه به وقوع یافته اکثر رعایا پریشان و خانمان گم کرده آواره گشتند در سنه

یکهزار و دو صد و هفت که پیمانهٔ عمر شهزاده تیمور شاه لبریز گردید زمان شاه پسرش بر مسند

وفات حضرت الصدق قاید ... مدت ۳ ماه در الصفر ... بهره حکومت متمکن بود بعد او سردار الکوزی

حاکم ... در همان سنه یکهزار و دو صد و هفت ... تیمور شاه ... خان

... از رواج ... سردار خان ...

اول ... شهر ... دست ... کام ...

کوینه ... دست ... خواص ... مسعود

طبقه ... با ... ابواب المعیشت ...

بنیت ... خویش بر ... وفات تیمور شاه و در دار السلطنه کابل زمان شاه

خلف الصدق او ... بر بور جهانداری زیب و زینت داده با ... سلطنت

... نام ساعری تاریخ وفات تیمور شاه و جلوس زمان شاه

با ... در سلک نظم در آورده ... خورشید

بر آمد از افق ما بنشست — از گردش مهر و ماه تیمور برفت — بر جاش نور زمان شاه نشست

الکوزی ... بعد از ... در همان سنه سردار خان الکوزی ... بدر ...

بنابر ... و نصایح ... شده ... و غرور ...

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

شاه پادشاه این جا اصفهان محمود حقیقت مهمات حکم امور با بعهده والتماس عشرت وسرور ساخت و امور او گفته بود

حاکم آهنک پسندیده تا ساخته مهمات امور با الرهبت و خیمه آگیره بر بابا ... پهلی کشمیر را اهمال و در

در باره مولد رفته بمیده بود ... عبور و مرور عاکر متصوری مو ... بکار که در دستگاه ... بار ...

چند نفر ... و آنجهه امور ... سر و کار داشته ارباب عقب راندر رحمت اسیر و گرفتار ساخته بود

با انواع رحمت و خواری بعد و عداوت عروج آب نمود کار عاقبت ... بر الله رحمت

... و ... در هر روحه زور کار گشته حرم حرم عصیان و خیره ... خسته احوال

بیاد ... ماه ... رکعه بجز وفد بسیار ... منت ... تا تسلیم وطعن رولن ... کاه

سیل ... امان ... و در اندک ... جمعیت آن با ... پریشان شد ... با حسین القهرا

... آبروی تمام طرف شهر آمده و دست ... امان خانقاه متعلقه رها نشست

... بلطف ... حلاوت ... فتح و طعن ... حلال و اقتدار ...

آمده ... برگشته ... آواره شد ... او ... گرفتار ساخته ... شد ...

در ماه ایام حکومتش احسانات ... بس ... میر ... هزار ... و ... ملکدار ...

نیکو ... همراه ... گشته ... حضور رسید ... ماه ... گذرانید خواجه ... احوال ...

بار گشت بکشمیر آمد و ... رام در سرکار ... رفت ... سکونت ورزید

در سنه ... قابلیت ... کفایت ... امور ... رحم ... و ... بود

سعادت اندیشه لهجه بلخ که حکومت خرم فتح و بعد سنه ۱۲۵۳ آئین و الحاح کند را هنده و در آن ایام
او را از درگاه پادشاه طلب حضور آمده میرزا بدر الدین نام یکی از منسوبان خود بنیابت گذاشته
رو براه آورد و چون خواهش در کشمیر روز نامه صوبه داری میرزا بدر الدین هجوم اهالی شیوه آزار بنیاد فساد در
رسانیده لهجه آقا رحیم نام یکی از فرقه تجاره در آن اوقات در عرصه روزگار اعتبار و
او را گرفتار ساخته در حیله کاری کیف نمانده قید گذاشت هجوم عوام و اشرار که در همیشه در راه
فتنه و فساد تیز رفتار بودند بسبب این کار گروه بیشتر خانه اش هجوم آورده آتش حسد و
بیکار گرمی نموده دلیرانه در بنگاه خروج همه خانه آقا رحیم خاکستر گوهر خواهش حاصل یافت
گرفت ثانی باهتزار باد مراد الطاف سبحانی کمین طالع کفایت خان بشکفتگی درآمده و در
سنه یکهزار و دو صد و نود و نه بغرض افراز کوه صاکهور در بین گلزار جلوه گر گردیده تا موسم استقلال
از سحاب احسان و الطاف گشت زار آمال هیچ صغیر و کبیر برنا و پیر مصر و بان در نشست
و نمو در حیات طراز حمن عشرت و نشاط بعد وحشت و انبساط اشتهار جوی در زمینه
در همسایه بجای او مهر خان جوالسیر بابالیت مامور گردیده کفایت خان بیشتر از رسیدن
بسبب خبر تغیر مراح راه بخاطر راه داده با مرتعه قلعه شیر گده خالی ساخته در منزل بادهپور لکهی قلعه استاد
مهر خان محمود بوده به تعلق فکر کفایت خان سنه هشت در سیر چه مسیر نمود در آن هنگام بنابر
طلب حضور کفایت خان جا بسرکار رسیده او را از کشمیر همراه محمد مهر خان چند

امیر الدین

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

دست تصرف نیافته با تیغهٔ مهمند(؟) خان نام یکی از قوم بلوچ حاجی تیغ سرکشی کرده
چند نفر سرکردهای شاهی که از تورجی در سلک ملازمان سرکار اعتبار داشتند باخود متفق و یار ساخته
بمشورت(؟) آرای سرکرده و فساد میان مخالف و حجت بست و در مبادی اوان سرخوشی سرکوب که
بحوزت(؟) محمد خان تاب مقابله در حوصلهٔ خود ندیده در قلعهٔ شیرگده تحصن جست مدتی قشمات(؟) آتش جنگ
رهی داشت در خلال آن ایام شاه زمان شیر محمد خان مختار الدوله را بنا بر بنته(؟) قرباد(؟)
نظم و نسق و انتظام مهمام این سرزمین روانه ساخته در اواسط سنه یکهزار و دو صد و ده وارد گردید
محمود را هم دست سرکشی کوتاه ساخت همگی مدت شش روز توقف نمود محمد خان و مهمانان
وغیره معتمدان را همراه گذاشته رحمت الله خان بجمعه خان الکوزی را بر مسند حکمرانی مستقر(؟)
حکومت نشانده روانه گردید بعد چند ماه از حضور پادشاه در همان سنه گورنری(؟) سرکار(؟)
بنام عبدالله خان الکوزی برادر(؟) شیر محمد(؟) در آمده والی شد همگی مدت یکسال گذرانید
و بعد از حضور آمد ارالعزر(؟) اکو خان برادر خورد خود باینجا گذاشته راهی گردید در کابل رسیده
سر تو خلعت حکومت سرافرازی یافت و ایام عمان(؟) مراجعت بیافت در اواخر سنه
یکهزار و دو صد و یازده باز گشت در رسید مرور ایام کوتوالی و سرکردهای آمد فعدو(؟) اراب(؟)
نوکری اندرجنه(؟) از شهر اخراج و چند نفر نیست پاینده(؟) و ادنالو(؟) بلندی قرینه خواهی و دسته داری مجار(؟)
نمود و محروم هندوستانی بسیاری اطراف سو آورد بمواجب های شایان و ملوخرج های نمایان

ترقی مناصب داد و بعد از آن بر آر قشون مامور و بعد از چندی که در کهندشت خواطر آنها و تعزز
منصور حسب الوجوه مناصب مناسب درجه اعتبار افزوده در جبهه اجلاف رعایا و وادی جاکیر [illegible] وقت
بر تنظیم و سرانجام اهتمام درست در آن هنگام دلیپ سنگ در انجام کوشش بلیغ کرده [illegible] در سرکار
در سرکار رفاه درز خان مدار المهام و ممالک حال و عقد امورات ممالک بود و دلیپ سنگ هر دو در
در کشمیر بعزت و حرمت گذرانیده سکه و باج و خراج شاهی بشمول او بسرکار پادشاه میرسید
در ضمن داد و ستد فیمابین آنها رنجشی وقوع یافته در اواخر سنه یکهزار و دوصد و [illegible] عبدالله خان بسبب
طلب حضور شده عطا محمد خان برادر خورد خود نایب گذاشته روانه حضور گردید هنوز او
بکابل نرسیده بود وکیل خان برادر مشار الیه با وزیر وفادار خان [illegible] ناراستی درست بانمود
شرف رخصت یافته عبدالله خان در کابل وارد گشت وزیر او را بهانه حسابات [illegible] نموده
در بالا حصار محبوس ساخت در هنگام حکومت لشکرکشی کرده راجور و پونچ و مظفرآباد و کهته
کهاوره در حیطه تصرف در آورده در هر جا باج و خراج طرف خود مقرر نمود راجه کرم الله
راجه راجور [illegible] در کشمیر آورده ناگزیر [illegible] ساخت راجه خان بهادر راجه پونچ [illegible]
مرتبه اول باینطرف آورده بار دوم [illegible] مرتبه دوم او طلبیده محبوس گذاشته
بعد چندی مسموم کرد وزیر روح الله وزیر او بمرتبه حکومت [illegible] سرافرازی داد و بعد فتح خان
منصور خان بچه [illegible] حکم کار اطراف بهار [illegible] و قصبه پاره [illegible] مظفر آباد

داد [illegible]

دلگیر دختر شیر در عقد نکاح خود در آورد القصه چون دریا احساس قید شد در بیرون وفاداری خان ملا جعفر
نایب خود را بحکومت کشمیر اختصاص و لکهپت را روانه ساخته عبدالله خان را بکار دیگر
که بر او خود را بمقام تبعی و روکهواتی نمود زیرا که کهکو کاری در میان آمد چند بطور آوار جایع آنکه حکومت
مرور در جهت تحریر آن تحجب نماید و فلکهای این منتظر انقلاب آتش متمم تمنی و بار از مقام بندست
سعروف کاجیره تخلص محمد شدل و آرزوها بر گشتن آب و وارنه محو شد آنچه نمایان
در بر کار وفاداری خان شد و رای بوسیله وفاداری قابلیت در بساط مظهر منصب منشی گری بر
داشته هرچند در فکر و ادراک طبع موزون او بسا چنین مطالعه در آمده چرخ فلک
بکام تو شد نشد چه شد   هرچه هوس بدام تو شد نشد چه شد   از بهر نام سینه ملک
چمن مکین نگار مشهور دهر بنام تو شد نشد چه شد   رنگین شدن زمان که بهارش زلف خرامان
مشکین اگر بشام تو شد نشد چه شد   نه جرعه ایست مایه عیش جهانیان گر قطره بکام تو شد نشد چه شد
در عالم نمود هستی بی ثبات اقبال و بخت رام تو شد نشد چه شد   دنیا که عاقبت بگذرد بسر شد
بخت شهی بمقام تو شد نشد چه شد   خوشدل از این جهان همه یاران گذشته اند حالا اگر
کام تو شد نشد چه شد   چنین نظم و نثر بسیار از نتایج طبع وقاد و فکر نوای خویش ارشاد
در ضبط قلم در آورده اند اشعار چند در هنگام توجه آن نور چشم تمهد بستی در باب جهانگیر
نگاشته اند بنابر اینکه مکالمه در صحن این مندرج است رقم زده کلک تحریر میشود

آکھر غنچہ امید بکشا بہار کس کشمیر بہار تخد لم چھ لب غنچہ بہار یک کہ گوم بنگر حیات نیت
بعد رسا کر رحمت کن شادو مسجد بہ نصیب الہی بسم اللہ شام غم نو مو راحت و ظہور آغوش کو
نمیدانم چھ قسمت مدد کو کیا آسمان کشمیر کیاہ کیا اس شالمار و کوہ داع کیا ام خوشی وارہ والد
د زیارتش بکہ مہر ہوا آہ کی باغیم و مسالن ترکیب کیا نور کیا بستان کی خپاک مبادا زنہار در دور
چھم غریب و بیکس و تہ چھ حیم نماندہ طاقت ہجر لم اندیشہ کہ دل غنچہ در خم شد فکار بسمبر
رجو شر کر چیشم چھ ابتر شد بہت شد بار شد تالاب مہ شد خوش باشی شما از سلام
ہ چھکن منت گلگشت بہار لم شما خوش در گلستان و بہشت شد حلا از خاطر فضا ہمہ رفتہ شد
بہنگام طرب ہو کی آید بہارم نغمہ دلو سر آید ہ یارب سفر ما کی شد چہ شد از بزم ما بحر کالہ شد
ندانم کو تشریح درد دوری صبوری آن صبوری صبوری کہ کوہ دلو ہجر لن فرو نت دل ہیکم مگر سا
قطرہ خونت بدل صد داغ دارم ہجو لالہ ولے گوم نقیب چھ حوالہ خود فدا چھ ہور دا
مہور نہ خواہد داشت از یار لم مراد دور کینہ درم یار لم این رجا ہ کا ما بہ چھو لم جا
کہ افشان کنہ لطف جامہ کہ روحانی ملاقات نامہ بیا ساقی بدہ رطل گرانم ہ از
سودای ہجر لم سر گرانم بیا ساقی بدہ آن بادۂ ناب ہ از نغمہ بیروم چھس مست در خواب زرہم
ہمت سراری یمو سا ہم زہ ماہ دور کن خو شدل ما ملحق کلام لا رود دلو در آن روز
براند خو منصہ شہو جلوہ طور بچو زر قرار رو اندو او ستاد ملا کم دکا نیست ہی کی مکیہ طایر روح

تمہ ر ش جدا

تیمور شاه درانی بعزم پرواز از رشار و بنیان نا پایدار پر و بال خویش می آراست اجتماع شهر اکبرآباد آرا

حلقه ماتم نمود و فاداران خاص سدورای که در آن وقت ها در سلطنت از همه امرای دیگر عزت و اعتبار

بیشتر داشت رہ بری وفاداری زده شاه زمان سعود آن زمان با شماره چشم از این حلقه بدرگه

دربار حرم سرا رکیز نمود و کوشش شاهی پایه بنام بلند او راست تخت و تاج درانی را بوجه نمود رواج دلو

زمین همراز اکابر دیگر شوکت و فرجام های نمود و در اجرای احکام و حل و عقد مهام قدم

برنهاد امرای وقت چنین با پایه اعتبار خویش نیست و او سود در حضور پادشاه بالادست دیر

با هم گفتگوی چنین قرار دادند که در هنگام شبگاه در هر مقام هفت با شهر بدر رفته با آن

سرو الوشتکار روشن کرده زر زیرا که همای سعادت بدرش نشود از آن خبر دار گویند

فی الحال پر و بال شهباز همت اوج کبرای فضای جهت نمود صورت

پادشاه با جاه و جلال رسانید شاه شب بصلاح مهر یکی شعر گوید صباح هنگام سلام

اجتماع امرا در دربار خواهد شد یک آنها زر تیغ باید گذرانید و خاطر از دو سه

نمود جهت پس چند نفر بی نیاز مشخص ساخته آنها را در حکم شبانه با سپاه با نجوم دیده از خلاب

فرو بسته منتظر وقت ماندند صبح که خورشید جهانتاب با تیغ خون آشام شفق

بر پیوا فکن مشرق و نور بخش افق گردید امرا از این غافل که ماه عمرشان بسلخ خواهد رسید

بسان خوشه پروین کلهم اجمعین جمع آمده چشم بر راه طلوع بدر منیر و بدر بار پادشاه نمودند

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

هنگامیکه پادشاه فلک اشتباه بر جلد پسند عشق نماید چنگ کند از لکم کینه جو بهرام صولت
کیوان شکوه با سواران ابن هیچ باب ظفر نصرت کرده در ابسته ... هر جمیع تشود بیت و چهار نفر
امیر که هر یکی در سیاق شوکت با خیر ... و لشکر آورده از تیغ کذرانیده ناک رحم ایران
بتاراج رفت از آنجمله فتح خان بارکزی بچه پاینده خان بارکزی که در زمره بیست و چهار امیر
بپا سار رسیده معه برادرش محمد عظیم خان راه گریز یافته از کابل بیرون رفت و کابل خواری و اعتبار
بپناه شهزاده محمود برادر شاه زمان که در آن زمان در هرات ... امیا بود در زمین که
منتظر وقت نشست چه ... سال زیرا در اتفاق و از راه ... و سوسه خاطر پادشاه والا قدر
خلوت نشست وزیر و پادشاه والا ... آیین دلخواه بکار ممالک و سپاه دارای ...
بود چند که تخم خرمی تسخیر ممالک پنجاب و هندوستان در مزرعه خاطر شان سر زده
بسرعت برق و باد با جمعیت لشکر ... محض ... بود در لاهور خیمه اقامت
باستقامت برپا ساختند و جمهور رؤسا در الملکات داده بشر از اغلب حکومت ... در آن اول
فتح خان سیدان خالی یافته بدل بر تمام شهزاده محمود بداعیه تصرف قندهار و کابل از
هرات ... آورد شاه زمان باستماع اخبار ... اختیار از لاهور رجعت
بسرعت هر چه تمامتر با جمیع قشون و لشکر راه قندهار پیش گرفت ... دریای جهلم هنگام
معاودت آب طغیان نموده بود ... مقدار ... آب رفته

از حیات قیمت شستند در بند بعد از رستن تو کجا نه سیاق روانشد و در تحیت سکه پای شاه در آن روز
در شاه وزره استقامت داشته آن تو کجا به هند بیشتر اقبال و شاه زمان در قندهار و اکثر و زر زبان
اجرای فتور رای دیگر نیز باقی مانده اجرای تیمور شاهی به خدلی در درگاه پادشاه اعتبار زیادتر داشت
هر اول فوج متعرض بوده بیشتر رو از ساخت آن با عاقبت اندیش از روی سیه بختی و تیره رأیی خویش
چشم زبینک بدنامی پوشیده جاده تو لو باری به سالک تحریر شد در وارو نخجو بود در
قشون شهر کعبه محمود رشید بظهور انجامید بی جنگ و جدل شکست و خلل در لشکر شاه زمان
راه یافته تمام استقامت تمام دانست فی الحال با تعلق وفادار خان راه کابل پیش گرفته
در کابل پیشتر مهر خان مختار الدوله به محافظت انجا مختار بود که راه حکومت بود دروازه قلعه
مسدود ساخت لا علاج از آنجا روانه شده در جلال آباد با حمد بعشیت مهمت طرح اقامت انداخت جهت
حاکم المکان از در مخالفت در آمده شبانه اسباب سواری و اسلحه آنها بغارت برد صباح حسین
خان به عدد بکر معاینه کرده لاچار به سرخاب که در دلو به در آن اثنا محمد عظیم خان نمایه ملازمان عظیم
تعاقب وارد گردیده محمود و شاه زمان را بدست گرفته میان چشمانش از رو به یاری مال
ساخت و خود و وفادار خان را با انواع زحمت ز تیغ گذرانید در آن ایام شاه زمان را
آفتاب تحقیق منحاز در حسب حال ... در سلک نظم در آورده ز نرگس کسی
یکی بگیرد و گلاب رحیمانم چو گریه بندم آب ز احوال چشم چو پرسد کسی بگو کو رسته

دیده آفتاب   مختصره ملا احمد که از اطراف کشمیر مامور بود در ظهور آمد و عطا محمد خان
تشویش بسیار کرده روپیه و نقد و درباره مولد خود جمعیت سپاهیان و لشکر خان را در شهر
ترتیب کرد رانید چنانکه لشکر آن اطراف بر سر دریای ظهور آمد و جماعت با رسد
لشکر با ملا احمد چند روز جنگ کرده به جهت آخر حرف و مرکب در عقب آنها را باز داشته
آمدند ملا احمد با طرف دریا در سنه یکهزار و دویست و سلطنت فتح علی شاه قاجار و اولین فتح
ایهام کرد رانیده چون واقعه خبر قهر شاه زمان کوشش و نوازش نمایان کرده و از کفار سپاه بهمت
عطا محمد خان دلاور بیحد و جمعیت متصرف گشت پس عطا محمد خان بعطای انهار داد و در
قسمت قلعه و شهر معاون و دیگر هر دو سر کوه گرفتار آوردند زمینها رسید و چنین
هرج و مرج سلطنت ظهور ورزید خان تیمور خان و در روز خبر با ملاحظه همراه بود از سنه
کابل در سنه یکهزار و دویست و شانزده مرتبه سوم عبدالله خان از بالا حصار همراه بود در سنه
به کشمیر رسیدند و در خصوص تعاقب خان تیمور نهایت جلادت لشکار بود مناصب
رسید مست نمایان لک روپیه نقد با انعام و لحد چنانکه بعزت و حرمت مشاهده گشته
در نگهداشت خاطر بسیار سعی و کوشش نموده مرخص ساخت و نصر دیگر دوباره در باب
تعیش و عشرت اوقات گذرانید و در برگنه بهر ده تمام قلعه گذرانید از اطاعت شاه محمود
سر باز زده سر بسر کشی بود از اول تا آخر الکه حکمرانی تا چند و چنانکه در ملک میکند

عطا محمد خان

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

عطا محمد خان برادر شیر [illegible] نایب بود در ایام های محرم قوم شیعه را بانواع زحمت تاخت و تاراج ساخته

محله جدی بل و حسن آباد سوخته گندم عوام چون کام آتش کشیده در ایام های حکومت عبد الله خان ظهور سیلاب

طغیان نمود و اکثر زراعات تلف شده شهر بود چند آتش آهی رسید نیز در محله [illegible] اتفاق

حادثه آتش شعله در گرفته چند حجره خاکستر گردید و دیگر در یک سال شدت سرما و برودت هوا

تاثیر [illegible] ستم نمود چنانچه دریاها یخ بست شدند و مردم بر دریا بست [illegible] بابار و [illegible]

عبور و مرور [illegible] شالی در همگی حکومتش چند کاه بحساب چار آنه و چند مدت [illegible] نکرده

[illegible] شیر احمد [illegible] فراخ [illegible] در رفاهیت حال و متوالیات [illegible] العقده در سنه یک هزار و دو صد و

بیست و یک امیر محمد خان کچه شمار الدوله با جمعیت و فوج [illegible] آمده از [illegible] بار [illegible] پیغام

فرستاد که اگر باج و خراج از [illegible] خود [illegible] ملک شما ارزانی است و کسی با شما غرض ندارد

چنین [illegible] غرور و محمود [illegible] اظهار او اعتبار نکرده بعزم مقابله و پیکار [illegible] قایم نمود در مطلب

فتح [illegible] با جمعیت و استعداد روانه [illegible] داد [illegible] مختار الدوله چند روز تغافل و تساهل نگاه [illegible]

پس باتفاق سرگروه‌های قوم [illegible] ابنیه [illegible] گذشته [illegible] از دریا پار [illegible] و [illegible]

در باره مولا آمده طرح اقامت انداخت عبد الله خان با [illegible] باره مولا [illegible]

بستر [illegible] فیمابین لشکریان طرفین اندک دستبرد [illegible] در [illegible]

او [illegible] را [illegible] عبور [illegible] حیات بسیار [illegible] لشکر [illegible]

چنین هوش سر آمد جهت معاینه نمود در لشکر اولاد فتح صلاح ندانسته ناچار در لجه با پدر اکنار کرد غوطه در
گرفته از دریای جوشیدن حرب دیگر کناره جوشیدن دم زد چو بساحل رسید نشان
عصمت صلاح دانست و در قلعه بیروه روانه شده تحصن جست مختار الدوله قرین فتح و نصرت بیابان شهر
ظفر کوهر تاریخ در نوشتن آنست چنین کشمیر در تسخیر گشت منصوب بجهات داد در
سال تاریخ در نوشتن ختم هر روز که علیم اسرار نا سپهر فخر یکشنبه هاتف عادل ناول مکو کور
بد در شهر عطا محمد خان بچه یونا بایر محاصره قلعه بیروه مأمور ساخته خود در شهر استحقاق وزیر
عبدالله خان چند ماه قرین خوف و اکراه در قلعه بسر برده در آخر ایام حیات در درون قلعه بسر رسیده
راه آخرت سپرد عطا محمد خان سرافرازی ملقب بسعادت نمود و پسر خردی در حدود تیر در حد مدتی در
بهره ور شده و دختر عبدالله خان را در عقد ازدواج در آورده خویش و قوت ... و سلطنت الملک ...
بعد آن مختار الدوله عطا محمد خان سعد خلعت نظامت سرافراز و لکن حکومت مختار ساخته خود
روانه ... شده اهالی ... تاریخ بخت کشمیر اد در حیز تحریر آمد الحق در ایام ناظمی حکومت
باشندگان کشمیر چه صغیر و چه کبیر در مهد امن و امان بعیش و فرحت و انبساط گذرانیده اند
تاریخ ... شد بفوج خصم چند سردار درانی عطا محمد خان قریب را القاب نوابی
نشسته بر سریر حکم تاریخ گرامی ... رسانده ... بکو اهل رحمانی
بند روانه شد پدر همت ... با حسبت و دلاوری برگاشته با ذهنی حراز

عطا دو لو

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

ملک دولت کارفرما شد بنوعی متوطن این دیار بود ایام حکومتش خرابیهٔ زیاده در کشمیر نمود
بهر نقد و جنس که دید و از هیچ ظلم و تعدی نبود بر صفحه روزگار نمونه در چهره ملک و آبادی شهر سعی موفور
بکار برده باب و جاه کشمیر معافی کرده و حسب و دنیا در استحکام عالی حسام افغان تیمور اگر
می‌شود در آن اول دفعه باز آمده بود رفتن تقسیم کرده میداد و غرض تغافل در میان نهاد که محال الا اگر
از کشمیر بیرون رفت بعد چند ماه او بود باشجاع الملک بعد هی شاه محمود بر مسند حکومت نشست در
در او کار درنمیشد در هنر عشرت و اکراه پدید آمده هنگام آرزوی جهانبانی و صلف وقوع یافت
در آنکه کرد و بیمار یادشاه ممات شد بعد فوت او اکرم خان با امرای در سنه یکهزار و دوصد
هشت و چهار بعزم تسخیر کشمیر گذرانید اشتهار آمده ملازمان عطا محمد خان در ملحوظ محافظ راه بهمبر
سد راه او نمود رستم شد و از دریا عبور نموده در مکان شاه دره کوهستان در رسید عطا محمد خان
دربار معولی نوشته نموده تا چندگاه گرد آن تغافله جا بنی در پنجه کشیده زرهای که قبا
سوار تمندی بقامت قابلیت عطا محمد خان زیب و طراز دوش حامی جمعیت اکرم خان پا
کوبیده براه بهمبر بر دم حمیت و اجم هر ملت نکمرد راه کرد نمرکو تاریخ فرارش آمد
اکرم از روی کین جمع تیغ آمیخت در صحبت آن روی بود تحت خواستم از فرارش تاریخ گفت کشیده اه
چنین ماتم ز سایه الفت نکوی و آثار اعقاب سرحدی ... و ظلم عطا محمد خان نسکه که در آمده
غنچه خاطر ازین فتح اکرم خان شگفته از وزید شد باکثبت و او بار به پرگنه کمی رسید اسیر و گرفتار

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

آمده محمود بن رکات بسیار لطف و احسان و انعام و اکرام بی‌نهایت شکفته و ریان ساخته
بر مفص محمود چادر رحمت در بخشید بار را صدر [illegible] نسیم بهار بر گلی کشمیر رو آورده بحکام [illegible]
کلزار عیش و نشاط طی کرده تاریخ فتح او نیست [illegible] تاریخ برآورد نوا
۹۶ باغ سلیمان چه بجا بار آمد قلعه کوه ماران را که در دست او ست [illegible] احسان در ساخته [illegible]
ساخته برای محمود آبادی بابر پنجاب در راه هندوستان در هر منزل [illegible] بنا ساخت
محمد خان بر جا اراسته و در سنه یکهزار و هم صد و هفت جهاندار [illegible] بر لوهر محمود
و بالفعل هندو را با جمعیت لشکر و [illegible] روانه ساخته شجاع الملک [illegible] در آن ایام در رسیدن سلطنت
کابل و [illegible] و نشست [illegible] بابر [illegible] گرفتار محمود در کشمیر رسیده و در قلعه کوه ماران
محبوس کرده داشت

خداوند کارساز [illegible] فرزند شهیار طالع اقبال و هما سایه به پرورد آورده اوج [illegible]
ملاح [illegible] لطف عالم [illegible] و جلوس کشته [illegible]
در [illegible] سکار [illegible] معقول [illegible] در همو [illegible] یکهزار [illegible]
راجه بکرماجیت مطابق سنه یکهزار و هم صد و پنجاه هجری اکثر [illegible] و لاور [illegible]
[illegible] سکت در اطراف پنجاب با جاه و اسباب بداعیه حکمرانی
لوهر [illegible] برافراشته هر یکی [illegible] دراز و دانه [illegible]

انا [illegible]

دهانیکه شاه زمان والی کابل وقندهار و پشاور و ملتان وغیره بعزم تسخیر پنجاب در لاهور وارد بود
چون بعد ورود آن ملک بمقتضای زمان بهادران هیچگاه پیشرویش نیامده نیامده و پیام با او سکونت
داشتند چنین خواهش ایشان در آن وقت او و در لاهور مصدر رفته و شورش با استماع اخبار آمدن
شهزاده محمود برادر ایشان بر مرز هرات متعرض شده از لاهور برگشته رفته از اندیشه آن دیار بار دیگر
پس کشیده در راه کابل پیش گرفت مهاراجه رنجیت سنگه پادشاه نبیره مهان سنگه
نام و نشان و عروج بادوری و خدمات جرئت سنگه والد ایشان تولد نصرت و شجاعت آهنگ [illegible] صفدر
ابجاد و خیال مهاسنگه [illegible] ولیعهد و پاش [illegible] در ممالکات گجرات [illegible] فارغ البال بود درین
او آن تکاور [illegible] و صلابت تاک آور دارد [illegible] در آن حین در مقام [illegible]
در ممالکت شاه [illegible] زرد [illegible] نصرت توامان [illegible] الفاق [illegible] از آنکه آفتاب عالمتاب [illegible]
بر شرق [illegible] طلوع [illegible] جاه و جلالش در برج شرف [illegible] داشت در عالم [illegible]
شمشیر جوهر و کسرت [illegible] جهانگیر شاه [illegible] آسمانی بر سرش نهاد در جای [illegible]
[illegible] با همه سکه های [illegible] در زمره [illegible] معتبر [illegible] در میان آورده آن [illegible]
[illegible] جهانداری و کامگاری [illegible] زبان جواب گشته پس [illegible] برای نام
امورات حکمرانی صورت انجام و انتظام پذیرفته [illegible] آن [illegible] افسانه
[illegible] جرئت و دلاوری [illegible] جانبازان [illegible] هیچ [illegible]

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

مغلوب و محو سلطنت را با زیب مطلبی و تدبیر مرغوب در آغوش کام و وصول مرام حاوی
اطراف و اکناف [illegible] و [illegible] در بهک و [illegible] ولایت تبت و بهکر و ولایات دیگر
در حیطهٔ تصرف در آورده صرف اوقات هم [illegible] و دولو [illegible] ماند
کشورستانی و [illegible] بکهار زور [illegible] و [illegible] فتح خان بارکزئی [illegible] سردار
عطا محمد خان [illegible] مهم کشمیر [illegible] شاه محمود [illegible] که
[illegible] روپیه زر مالیهٔ کشمیر سالیانه به کار او [illegible] شاه محمود درست
دار حکم کار روا شد و لیکن محکم چند نام مدار المهام خود [illegible] همراه [illegible] در عین شدت سرما و
برودت هوا آمد آنها به ظهور پیوست عطا محمد خان [illegible] لشکر [illegible] روانه
ممالک [illegible] برپا ساختن [illegible] اقامت نمود و در آن [illegible]
در ملازمش با جمعیت [illegible] خاطر [illegible] جنگ و جدل [illegible] رفته
در لشکر عظیم [illegible] شد [illegible] شور [illegible] او [illegible] معرکه [illegible] شهر
آورده راه [illegible] دست در دامن تحصن قلعهٔ شیرگده [illegible] عطا محمد خان [illegible] قلعت
قلعهٔ کوه ماران روانه ساخت [illegible] معاندان [illegible] قوت استوار [illegible]
باد [illegible] آمده در ممالک [illegible] ثبات [illegible] عطا محمد خان [illegible] قدر القضا [illegible]
[illegible] با وجود [illegible] علات و آلات حرب و [illegible] نظر [illegible] ملک

[illegible]

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

در دست مخالف افتاد کاک در مسدود ساختن درون قلعه و استعانت مقابله غزا جرأت

محکوم و تخراج شهر جامع منصوریت فتح خان پیغام نمود حکومت کشمیر شما را ارزانی است بشرطیکه

قلعه شیرگده و قلعه کوه ماران خالی کرده خواهم داد و بخود برآمده روانه پشاور خواهم شد کسی بااو تعرض نکرد

فتح خان باستماع این پیغام جانب این التماس مرزا کهید عهد و پیمان درمیان آورده بعد ورود کابل

شجاع الملک و نواب عطا محمد خان ملاقات فتح خان نموده بار و بنه و اسباب و توابع و لواحق همراه گرفته

از راه باره موله بعد از حکمرانی مدت شش سال روانه پشاور گردیده و فتح خان بی جنگ و جدل بفتح

و ظفر داخل قلعه شیرگده شد سه ماه گذرانیده هرچه نقد و جنس بدست افتاد در تحصیل آورده

محمد عظیم خان برادر گرامی خود را بخلعت ایالت سرافراز و دیوان حکم چند و مندو بی هتک رو بسی داد

نزد نظم و نسق شجاع الملک و دیوان نندرام سوی کابل برگشته از راه باره موله روانه

پشاور شد در آخر حکومت عطا محمد خان ستاره دم دار از طرف مشرق طلوع نموده

مدتی ظاهر بود آثار ظهور آن بحساب منجم مشتهر و وقوع رحمت کاهه نام ارقام نموده اند و

هنگام بحالی و فتح محمد عظیم خان نتیجه آن جلوه ظهور داد مختصر چون محمد عظیم خان تسلط و استقلال بهم رسانید

و سال دوم در ایالت هنگام روپیه مقرری سکه پادشاه افغان که از رفعه نمانده

در سنه هزار و دو صد و سی فرقه سکهیه عالیات از لاهور با هتزاز درآورده فوج

نصرت انجام از راه پیرپنجال روانه ساخت و نبذه از ذات شریف و نهج طرح آقا ایشان احوال

و محمد عظیم خان در زیره پور رفته با سید لودا عبور و محمد عظیم از طرف تیمور و تصوری کند زرا که

لشکر لاهور بکند و تصوری می‌کند که سوء پیرها باشد و تقادیم بیاورد نشاید و استیمان

برخاسته آمده و خبر قشون آمده و پیرگوییک و [illegible] رام و [illegible] و غیره چند نفر سرکرده‌ها دیگر از لاهور دور

کوبیده و جلال آباد اعرخان راجه راجه [illegible] سیاقت و حیرت [illegible] درین سید عالیه

در زیره با بهم کشتی و بیشی لدراه رزمی در گذشته احبار و در وغ با [illegible] قشون محمد عظیم خان

و لشکر با نیکه [illegible] پیدا شده بحدر ریخته [illegible] با همام اقدام

با غرام و درود [illegible] دربند [illegible] لشکر و بود داشتن اسباب بهیم باب [illegible] جریده

زریخوج کوه [illegible] عاریای جلاوت [illegible] با [illegible] خبر برخاسته رفتن [illegible] باه

راه چاره از هر راه مسدود یافته بغیر از کار روز [illegible] و دیگر چاره کار زیره دست بیرون بیغ

آبدار جلادت در [illegible] تا دستند لو در [illegible] صورت بعد حرب و ضرب [illegible] تا هشت روز

دلاوران آنطرف با همت تمام ثابت قدم و از ینطرف نیز لشکر با کینه جوش

خوف و رجا ما بر جا بوده پس محمد عظیم خان [illegible] آخر خان و سید مغضا نام یکی از معتمدان

خود بولی رام و [illegible] پیغام نموده که [illegible] که پادشاه بحالت معاودت بصوب لاهور

[illegible] متقابل و عداوت [illegible] لازم لاگو مارا و محمد را خوار

ساخته بعزت آبرو [illegible] در خصوص عهد و پیمان در میان آورده [illegible]

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

نظر بر کرمی پاسخ عبور مناقشت با او بجا رسانید تا مجبور شده در حرم جهت ودیعه بازگشت روانه کشمیر شده در مرگ کرد

خبر وفات این مرحوم بسیار تعجب رسید نه محمد اعظم خان در همانجا ایستاد زانکه این واقعه وقوع یابد

دیوان هروانس عرض نمود چون دولت بسیار و شکارهای وقت تو تهمت که رنجیت سنگه

پادشاه انجمن گشت بحر هنگامه لاهور آورده لشکر پیکار زر ملازمان قوی اجابر قلعه زر تیغ گذرانید و نظاهر

نظر بیوا نمود است فتح خان در دیوان نند رام بر پورش مدار المهام او بود افسوس حرف کشته او بود

همانجا گشت چون عظیم تاریخ کشته شد او عبارت ز یکهزار و دو صد و سی و یک باشد

در خیر تحریر در آمد مختصر تفحیح و فرصت برگشته در اخذ زر و رنجانیدن فقها و غربا و الهی بر یوم القیامه

کار روائی کشمیر در سنه یکهزار و دوصد و سی و نه آتش گیرانی غله نقد شعله ور کشمیر گردید مردم عوام

در کوچه و بازار با انواع رنج و آزار گرفتار آمده زر با لب تا جان بلب داشته جلا وطن به

ملکهای تنگ کشمیر قحط سالی عظیم تاریخ این بلا در املا آمد نیز در عهد او بیماری شدت

کشمیر نمودی بر روی کار آمد نقص در روهن انت پارچه کشمیر راه پیرو شدن نعمت

بر دو بار نعمت و بالات ... گذر مردم با بار و اسباب میشد و در هر راه حقوق و حکومت و دیانت

داشتند خصوصا مردم هنود نو بصد و عداوت تعصب مذهب و اندر رنجیت سنگه پادشاه

نهایت آزار گرفتار بسا ازانکه در بار احسان در هر امور و هر باب زنجیر نمود با حکام

وقت خصوصا زر در جور ستم در آمد نو قوم تعلیم در بیدرو حواله کرده پیدا میکه در جره آنها دانشور

و صاحب ثروت و معتبر بود با او در مخالفت کوشیده بعداوت و منازعت راه سپر گردید چون او
چاره دیگر متصور نبود بیتهای انقلاب داور دلگیر گردیده از قید بیدرنگ کشمیر رهائی یافته راه دیوه سر
بدر رفته خود را بدربار فیض آثار ملازمت درگاه ورم او بار دیا آهنگ رنجیت سنگه پادشاه بهره ور
بهر نوع از سنگه انواع بهداد برنوع بشر جلوه گر گردید خداوند نگاهبان بمراد کارخانه کشت
بکشش در آورده در اواسط سنه یکهزار و دو صد و چهل و هجری باستقلال شاهی کار خود نموده
منظور و مقرر شده بدر رفتن ابریشم و ... باجو قرار داد بعد انصرام حکومت سالهای از اموال
شمار بسیار کرور روپیه نقد سوای زیورات و اثاث و اسباب هم کار گرفت از راه
روانه شاه دروکا بود میر بوندیت در روه عمری میرورد و در کار او عزت و اعتبار
بنابر کار روائی و دیانت و نام آوری و سعادت پرسند حکم تا خود در ملک در دهد
روانه ساخت و جبار خان برکور خود بوخلعت نیابت دلو خان نمکخور بدست ششماه بلا اشتباه
بسلک و حشت بر ملک برکوه بدلو کر تحسین بنیت خیر طوبت کار روا کرد بود جابت
بتغاریت مشغول شد القصه در سنه یکهزار و هشتصد و هفتاد و شش راجه بکرماجیت مطابق
سنه یکهزار و دو صد و چهار هجری رنجیت سنگه پادشاه فتوح طلب مشحون بطریق از لوا افتاب سال ... را بفا
سروری مصروف جند و اهتمام ... بدست در ... لو مور و ملک بیشتر بعزم تسخیر
کشمیر ... و مامور حضرت جبار خان بسبب الحجر وحشت اثر جماعه از لشکر ... اخلال

بدرقه که همانی را بپیر شتاب روز به که خبر در همگنان شهره شد بر رقبه بمقابله استقامت ورزید در بر حین تفصیل
شهر کابل سمت قصد افاغنه در روالک هجوم لشکر او بود جد و جهد بسیار نمود
قبایل دراب هشیار شب و یکروز دست دلاوری شتاب با پایداری بسیار کشیدند
و لشکر ظفر پیکر یکبار شاه با عز و جاه رو براه آورد بر گریوه دیوه پوره کوهستان
خیمه نصرت ضمیمه برپا ساخته چار جان روز دیگر مقابله جسته باراده پیکار نمود
لشکر بایش بمشاهده ... اسباب معارضه تاب مجادله در خود ندیده هر یک از میدان عنان گردانید
بهر کنگره با اکثر دلاوران هر جنگ با همگی جنگ نیابرا فتح ناموس و رشادت بالمجرب بیات
افسرده باید اختن تیر و تفنگ مبادرت نمود اخرالامر از روی رشادت بهادران فیروز جنگ فاقه ...
کو بیقصر دلاوران کارزار همراهی او جاده نبود سر ... ممات شدند و خود بگلوله تفنگ زخمی گردید
پای همت ... و لاش لنگ دید لاچار از سر کاه هنر و کناره کرده شده با نوبت ... زد
بسوی شهر آورده شیشه استقامت شکسته شب خورد و روز دیگر افاغنه از دروازه بار مولوی در
راه پیش گرفت هیچکس از قوم افغانان در همگنان نماند

بر ارباب کیاست و اصحاب فراست روشن است که زبده ... محیط بسیط
قدرت ذات مطلق و دعوات بی پایان حقایق داد و ابر حق در تموج آمده چنین جاری ساخت

ه در هر آوانی و هر زمانی سرور صاحبدلی و خداوندانی از برگزیدگان درگاه احدیت و پسندیدگان

بارگاه صمدیت بر مسند افسر مقبولیت و طراز اعتبار زیب و زینت بخشیده تا به خاص و عام

بحسن خطاب و کلام به پیروی طرز و آیین قویم راه در مسلک سعادت و فرایض شریعت بسازند جاده

طریقه اعتقاد شوند و همه بگاه بوجهی تکلف و انحراف نورزند هر گاه در آن سخن سنجی

نکته دانی از مشارب مختلفه در هم یکدیگر از وراق فرایند قول واثبت و قدم بوجهی خود در راه

رموز وحدانیت نهاده و در مشرب اسرار الوهیت صد مرحله در اتحاد معنوی این

کلام صدق التیام مقوله مولوی معنوی است . گر در دنیا هیچ کس عیب یاب دیده کور و نابینا جهان بی آفتاب

آفتاب آمد دلیل آفتاب   گر دلیلت باید از وی رخ متاب

مصداق اسمعات الظهور و افر السرور آفتاب عالمتاب سپهر معرفت بدر والا قدر آسمان حقیقت

پرتو انوار ازلی واقف اسرار لم یزلی   در درگه حق عزیز بیک   نام نامیش شاه بابا

بدر طارم معرفت جوبای در کشور اکبر جهانشاهی در سنه یکهزار و پانصد بست و شش

مطابق سنه مستعد و ... وسیع بحری بعرصه وجود قدم صدق نهاده در مسکن سیاه مرسوم

لنگو بار ... همچنان کارهای عجوبه طرازی از و بوقوع آمده که باعث حیرت شنیدگان و

شنوندگان که چون قدم به پایه بلوغ بعضت سالکی نهاد بار سالک پدر بخدمت استادی روانه

روانه شده در آغاز تعلیم بنوعی کتاب مباحثه با او داشته به تکمیل خاطر کتب مجلد

کرد و

کرار او در بچپن با پابا تحصیل فرو رفتند همچی و جوابی بگفتند استاد بو علی در تمام عمر او موجه اوقاف
در نحو آنکه عربیت خود از یاد فراموش شد و فی الحال الف تا بی حروف جیم و دال جیم ساخته
نیسان واو سرو ماه و ام ابیات رخ خواند این ورد گل بهار کان دگر است ان لوکی کتابه
نشان دگر است رسم طفلی نو آموزم همی خواند است در گوشش تعین ماه دگر است مختصر
اینکه چند در پیش آخوند پیرزاده کتابهای علمیه و نظمی جدا در خصوص امر و نهی برو لگیر خویشتن ترتیب داده
هم بعد ق مدارج آن پایه ابتدا و سیر میوی کا و زیر رانه در سن چهل ساله حسب الخواهش منشی بابا رام
خاطر حقیقت ذخایر کار بکشا وری درویش کار چند لب را اعتکاف او بسر سبزی کرا مید هم و آنسو
برکت خرد و از روح تشنه سو شحیه ابار پدید ارنی بر باقی شب و روز شغل های بابا یار و دوست با گا
بصحبت عارفان حق جو یکدل هم و یکرو بودند در سن نوزده سالگی لطف هر در خانگی خانگی
هم در آن ایام باجرای احکام حکومت آنسرزمین ممتاز بود به خدمت داد و دست نمود پایه کارها دار
درداشت در آن اوقات به یار احسان جا رحم و انتساب خویش و اقرب مایه تا رکشته منزله
دنیا و از آن گذران همی نمود رفته رفته بدرجه سن سی و دوم سالگی هم صبح نمود بدریافت فرزندان ارجمند بهره مند
گوهره خرد نو باوه حرکه در جیب آ زروش در افتاد پس از آن از تعلقات دنیا و افتها سر رشته
الفت گسسته راهرو راه جمعیت گشت بسیر و تماشای بتخانه ها و مساجد شتافت در اوایل این ابرالعه روزها
مجلس گهر گاه هم بزم اولی یار ممتاز بود والو شده یکتایه در ظرافت یا ببب او گفت ربانیه

چونکه گذر از راست تو شنیده ام هر نور ظهور خدا و نمی‌آید و مانند در هر شی مساوی است پس تفاوت

در کفر و ایمان چیست بر خیز دوست در هم ادای نماز در آویزه وقت از دست رفته

در نماز قصور نشود و نماز فوت هم آگاه که نماز … در حجره و کنج مسجد … ساخته جا نمود نشست

خانه پر باتفاق قاضی شیخ و رکوع در آمد در اثنای … سجده آشنا نمود حاضر آمد و

انچه گفت او نهایت ناپسند افتاد … خواب و عتاب در آمد

نکته صاف … از خشم و غرور مقصد … نور دید … ابیات گویا گوید

گوش گر … بلاغت … این سخن … مصلحت کار همه بر … است

… کیر خبر … تو کجا و کجا … روشن

مست گشته بهار … ما که خریداری … ناز بر … کند

پیش نماز … قاضی … راست شنو در چه ملامت است خانه او شب …

در پی بیمار … افتاده بود انکه اگر … راه رقص … گاه

… چه پسندیده ام … تو خندیده ام این نماز است … تو خوانده

در چه … ماندهٔ … در وی چه … کعبه است کو هر این … است

هر زبانش … دگر تیغ باید زد … اصغا بر … ضمیر او … جا

… آیین … شنیده … بالا و … نام رفتی.

بنمودی …

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

نیکو سرانجام که ابتدای ایام طفولیت بر وفقش بهره یابی داشتند همرکاب بودن و تشنه
سالک مسالک اطراف ممالک بعضیکو بود در اکثر جا بسیاری از قوم مشارکت محققی
یا عبادت حقیقت بودند در حلقه سالکوی در آورده جادهٔ همایون طریقه جهت ساختند تا درگاه نیکو سرسماریان
سنگ و کریوه های بزرگ و طواف مکانهای منیف و معبد های شریف و زیارت
کعبه و مدینه وغیره اماکن متبرکه سرکعبه بازگشت بوطن مالوف همکان بله وندی معرفات
بمات مشهور است تشریف تشریف ارزانی داشت و مملوقی انبوه بظهور معجزات
بر اندر عقاید که بدرجات ضمیر ایشان خدادوست و درنسبت حلقه عقیدت و بندگی در گوش کشید
بر باعتقاد درست بر آن ثابت قدم اند القصه هنگام حکمرانی پادشاهان جنت آشیانه در عهد اورنگ زیب
عالمگیر گورو تیغ بهادر از سلسلهٔ مسندنشین پیشگاه ریاست طبقه و در ریاست
در همه ایام های حکومت پنجاه و دو سال در شمار است بنابر آن اکثر ایام
با فقرا و گوشه نشینان و عبادت پیشگان و مستانه ها و کوشنایان و غیره مملوق و ودایع بدایع
جون بر جا انبر یکجا وشش لکها بنابرآن گورو گویند سنکه در هر حقیقت بود گورو تیغ بهادر بناه
بدرگاه خالق همتای بعبادت مشغولی در ریره و پنجه یافتن ترقی مدارج بادشاهی اقوام
هر وطریقه خود بهره یاب که تیره در هر خرد ورها باطراف همه ولایات د در دشت هندوستان
حکم ایشان هست الحق خدا و نه لاریب هر مسبب الاسباب و عالم الغیبات از محمد که

ازمکمن لطف بمنصهٔ شهود جلوه نمود وانواع اظهار قدرت کاملهٔ اوست که گروه بشر را هم جنس دیگر
ستاره و خواهش لوح زاد و سیاره چنین است آفرینش بعد از آن باشد هر بهار را رو
نهایت باشد خواهش و سر آغاز به عجز بلاغت کس بدلیل راز بقدر یک کار رسانیدن
نامهٔ شیرین در نعیم باز نهان نماید شرح این رنگ دولت که زمانیکه بطاهر زردوست جور و تعدی افغانان
در کشمیر و کشمیریان بسیار بالا و اضافه عهد آوازه بنام هر عهد احمد شاه هر که حرامی دالو را بسیار در بیست
قاهر بهای تام سکان همگان الملک تمام گشت و سررشتهٔ حکومت کشمیر از حیطهٔ تسخیر
افاغنه بدر کشیده زراخاطر تصرف سکهای مسعد لیت نمان در آورده مرصع ولیکن چند بدیهه تمام
جبار خان از مکان سیره بوربر هندت در سنه زرماه تاریخ داد شدی سموت یکهزار و
هشتصد و هفتاد و شش راجه بکرماجیت مطابق با یوم ماه رمضان بسنه یکهزار و دوصد و سی و چهار هجری
روز شنبه شهر ساخت دهم بعد روز ساعت فیروز دید تا عساکر نصرت مآثر قریب قطع شهر آمده در
قلعه شیرگده خیمهٔ اقامت برپا ساخت و بعد چند روز نامور از ملک پنجاب مالیات پرگنات و مال الله
نزهمه هری پیدت و معامله و رخصات و قبضهٔ جات متعلقه آنکه در قبضهٔ شیدار جواهر ثبات و
در عهد افاغنه یاس و کار روزی گذشته در همان اثنا از سرکار قیصر از دلی او نوشته رسید
ولیکن مهر زر حاکم کشمیر مقرر شد شما بدید پروانه جو بحضور رسید پیش از بود ولیکن در
لطف سپرد و بار و رسانید زرراه یاره مواله فرقی نمود و جو بعد ورود و ملاقات او

راجه گوهر صاحب از اینکه تاریخ تصرف خالصه جی دریافتم   بولو جی واهگورو جیکا خالصه بولو گورو جی
واهگورو جیکی فتح

ب و ل و ج ی و ا ه ک و ر و ج ی ک ا خ ا ل ص ا
۲ ۶ ۳۰ ۶ ۳ ۱۰ ۶ ۱ ۵ ۲۰ ۶ ۲۰۰ ۶ ۳ ۱۰ ۲۰ ۱ ۶۰۰ ۱ ۳۰ ۹۰ ۱

ب و ل و ج ی و ا ه ک و ر و ج ی ک ه ی ف ت ح
۲ ۶ ۳۰ ۶ ۳ ۱۰ ۶ ۱ ۵ ۲۰ ۶ ۲۰۰ ۶ ۳ ۱۰ ۲۰ ۵ ۱۰ ۸۰ ۴۰۰ ۸

بحساب ابجد مضمر است نیز تاریخ فارسی احسن یافته شد   به خوشدلی رسما
ها تغیره بیت   رفتح و نصرت کشمیر چه گوهر گفت   بعضی سکور و هی پر مصر ولی چند
به عجبه گوهر بدر رار شکست افغان گفت   بعد روزانه شد سر مصر ولی چند تو رام گوهر چو
بنت و بنگو سر انجام [illegible] به انجام مهام ناهی مراتب احسان بعید تمام کن رنجه دریکو حساب حلاف
کافه انام و عربت و عرب با آیین احسان ملاش می نمود در آن ایام حسب الحکم ارشاد آکبر
حاکم شد و یا نصب اعداء حلی گرگوهر رام نموم بسیار رنگ رزی سر منزل آخرت گوید نیز
بجای او در سنه یکهزار [illegible] شد و دست سرداری [illegible] سکه فرق افتخار افسر صوبه داری
این دیار آراسته و الله گوهر ولی موتی رام بعد انقضای مدت یکسال   زر قرار پروانه از سرکار شد
نیز بدت درو عیره بید تا دیگر در آن اوائل در عرصه روزگار اعتبار داشتند نیز رواله گوهر
ز آنجا که گوهر بهور سوا افتخار باب خویش است الصلب سعید و تیغ آبدار لغو نار گوهر
برگ آن آن تمام سنگ پادشاه و الاجاه ارجای وضع ه در احکام حکمرانی بظهور آورده غیر کار دو
نیز صاحب خویش کار زرمانی رجوعه دیده و الله میر سو بدت در عالی دماغ

وانتقال نمود بجای وی دلاور خان کاکا و ملک کاکا از نجا رو لهه شد حسن خواجه شیر اخون جان بخش جان سلطان بدانم

نمود در مکان ... تا که رسیده ورا که آتش و باد زا رینها زا ... مجموع ... میدان و دیگر جهت اقامت

برابر التماس کنید بیرون بدت طالع یار و بخت بیدار داشت از ملک ... که ... یافته خود بسر کار سر کرده

نشمول الطاف و در عقاب گردید ... صاحب حکمان ... با خوشنودی ... و مال ... و بندی ... بیرون افراز

و بازگشت بکشمیر رسید و مامور از ملک منصور گردید بر ... سکه مدت ... فرمان

بگذشت ... آب ... برین ... احسان سر سبز ... داشت ... آدم

علام علی ... رسید و ... سر ... گشته راه ... اسیر کشته شد سردار سکه

بجمعیت تمام ... گردید ... اسیر و گرفتار ... سکه

نمود ... او را همراه ... بدیدن ... خط ... بعد از ... اتفاقی کار ...

[illegible] ... ویلیم موت ... در سمت ... هزار و هشتصد و ...

... حکومت هندوستان ...

... آرام ... آلام ...

... در سمت ... هزار و هشتصد ... سکه صاحب حکم و قلعه دار ...

... شده مدت ... مخلوق ...

ویلیم ... کشمیر ... در سمت ... هزار و هشتصد سنه ۱۳ ...

شهر قبر

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

شهر که به پدید بوده از کوه مکهه سکه و چون لعل روان چهره شده و لیکن چون لعل لکلک غلط نخوف ورستر
اوراق گشته بعد بر عهد سکه پادشاه درحق صاحبکاران کشمیر بنابر الطاف بی حساب صنیعه بحساب صورت یافته
بنظم آمده جمیع رنگ رنگ روپیه نیز صاف و درست صورت یافت بر آن عکس نیز بر هر کس در عیار رسیده
هر کس چون در عهد احمد شاه کار فی الحال تمام آن زر سکه کار برجی دالو لدرا بخو بو مسموم ساخته راه آخرت
پیش گرفت و خویش را سوز زر بار خواست خلاص ساخت و معرکه حساب بر روز حساب انداخت
دیوان کرپا رام و حاجی در تصرف با مورا ملک نموده فرمان روا گشته بخوبی در فهم و فراست عالی دماغ
عدیم المثال و بی نظیر بود در سال دوم حکومتش سنه بمقتضای خواهش خالق ما و من
و جزای اعمال بد متوطنان این سرزمین واقعه زلزله حادثه و با استیلا یافته و تاریخ این بلا بدین علم در
در املا آمد شب زلزله روز محشر بود سنه ۱۲۲۳ هجری بوقوع زلزله در بس تلاطم و ولوله همگی عمارات چه پست
چه بلند از بیخ بر کنده و چند خانه ایستاده و بر پا ماند هیچ یک بی رخنه و شکست درست نماند و
در زیر سقف و بام مخلوقی آمده و دیوارهای سنگی از پا در افتاده و از جا رفته و با خلق خدا اطعمه عقاب
جانکاه رقصان شده هنگامه شور و شور هویدا و معرکه روز جزا و علامت قیامت کبرا موافق گفتار گشته
این دریا بدید در آن دیده در حیرت گفته در جهان کم گشت با شور مکافات عمل چشم اگر بنا بود
هر روز روز محشر است یقین باید دانست هر کس جزای و هر عمل سود اجری در آن هست حاکم و فرمان روا بود
در آن و سنگهای و احتشام زینت ملک و ملبس کر با عدم لکهای عشرت و آرام یک سال کام دهی مدام

مدت چهار سال باستقلال تمام حکومت در جزوی احکام بسر برده کامل نام بسبب زایل مدت
شمس الحکام قدرت ولیکن چنین روزها را وقت بشنیدم شرح و بیخ والاکام و نت دتاب مادلکرام
کندلی داشتند در آن ایام رشیدالی منظور آن سر کوی زرد و سهاجنیه با سعد لو چره بسی فرو برود
سرش فقیر و غمار نیاز بهاده بحور بابرشته و با وصف آنها بندید تمام و فرط احتشام کام فرسا
کوهیه شمر دلبر بهره سرانجام سوا دوره دست ادبار و هر سه چه منظور آنها کرالم هوب دلادوسشو
جولا شوالو و از آنجا بر عالی گرفته معلوم کامکی جهادیش و در آن اثنا از یکا بر دلاوه جلوس جهد
در هوا باشه بهنگام یکه زده قشون سپاهان جمع شو نایب گذرشته روزانه کوهی رد
دستور ستی که در طبقه بدبهت و کهتری در هندوستان مشهور و معمول است و اکثر اوقات
در انجلو ظهور جی دیده و امیر خسرو دهلوی در خصوص طریق استعجاب در سلک نظم در آورده

خسروا در عشق بازی کم ز هندو زن مباش
کز برای مرده سوزد زنده جان خویش را

در کشمیر بعد قدرت راجها عایت دار ابعاد ... باقی مانده
در عهد حکومت مشر استدلیے سموت ۱۸۹۳ الی آخر سنه ...
وقوع یافته در خصوص ممنوعی نمود گذارند نگارش بر بقیه ...
طول مقال ... بایر ... صورت تسطیر یافت

الهی شمع جانم را برافروز
منور کن دلم چون مشعل روز
درخشان کن چو سینا سینه‌ام را
تجلی‌خیز کن آیینه‌ام را
زبانم شمع‌سان روشن‌بیان کن
درونم شمع‌وش آتش‌فشان کن
ز عشقی در دلم آتش برافروز
خس و خار هوا را اندر آن سوز
معطر کن دماغم از گل عشق
ثمر کن کام من از مُل عشق
ز رویم آتش مهر برفروزان
که کعبه قبله آتش‌فروزان
شناور کن به بحر شوق جانم
زبان در حمد کن گوهرفشانم
خداوندا توئی معبود هر بود
بذات مطلقت هر بود موجود
ز خور تا ذره پیدا گشته است
غش و خالص هویدا گشته است
گل خورشید از باغ جمالت
نم عمان ز دریای جلالت
تو آتش را دهی از سینه سوزی
تو بخشی آب را این جان‌فروزی
اگر بر لاله آتش فکند آب
شود از لطف تو روشن تاب
تو آتش را دهی از آب رونق
گل از شبنم کند این نکته روشن
چمن را لطف از این نار
دماند بر زبانهٔ تند گلنار
ز سوزت گلخن جانها گلستان
ز عشقت درد دلها سنبلستان
چو دیوان دار عشقت از سر شوق
دهد پروانه را از گرمی ذوق
دو هندو زنی پروانه گیرا
به دل گرمی سپاه و شانه بر نار
بزن روشن حدیث خاطرافروز
ازین‌ها در درونم با سر سوز
پی دلگرمی دل مرده چند
ز دوم سوی بجان افسرده چند
رقم بر آتش اندیشه ابر

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

کنم سر قصهٔ آتش نژادی | که در دوران شاه آسمان تخت | همایون آفتاب مشتری بخت

چراغ روز شمع محفل او | دل شب روشن از روشندل او | ز شمع عدل او آفاق پرنور

سیه روز ستمگر همچو دیجور | عروس شب برش عود سوزی | شهنشاه فلک مشعل فروزی

همه دور آفتاب از غم در آتش | که چون سازد ز رویش دور چون خویش | بعهدش سر نزد از هیچ دل دود

بغیر از سینهٔ شمع و دل عود | برون ره نزد خاکستر غم | بجز سیمابیان آتشین دم

بمیدان شرزه شیری بست جنگش | ز شیری نام شد زنجیر ننگش | اسد بخت گشت آن شاه جهانگیر

بدل سنگ را شیر گشت تفسیر | جوانی بود در اقصای کشمیر | نکو روی و نکو خو نیک تدبیر

دلش پروانه وار از عشق سوزان | رخش چون شمع از نار فروزان | ز سوز سینه بر آتش کنارش

که خود آتش سرشتی بود کارش | نهالش برق خاشاک تمنا | دم او صرصر خاک تمنا

تنش کاشانهٔ جانانهٔ شوق | سرش سودای افسانهٔ شوق | برش اطلس فروش نار آذر

سراپا از برش دیوانه آذر | سرشکش آب گلزار محبت | خلیده در دلش خار محبت

لباب آتش غم سینهٔ او | الم خاکستر آئینهٔ او | لبش در زیر گفتار محبت

زبانش شعلهٔ نار محبت | همه شب آه دمساز درونش | همه روز اشک همراز برونش

ز صهبای حقیقت شوربا عشق | ز نور معرفت روشن چراغ عشق | بجلوه شعله خوی داشت دلکش

که آتش می‌سزد دمساز آتش | رخش فانوس شمع آتش حسن | قدش نو رسته سرو گلشن حسن

جلوه

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

جهان او ز خالش بو ختن عود
ز سنبل سر کشیده شاخ نسرین
جبینش ماه ابروش گشاده
بگفتی شعله ور شد نار خورشید
ز زلفش برده زنار برهمن
خم زلفش شکسته پشت سنبل
ز چشم کافرش صد خانه ویران
چو در آسایشش بی وفا بود
مصور طرح چشمش ز بخت اما
عصا در دست هر بیمار بیز
بناگوشش صفای بیضه از دُر
دهان نو شکفته اش قند یاقوت
ترنج غبغبش از باغ امید
تعالی شانه الله اکبر
چگویم زان کف مغز نهانش

در موجودی که سر تا زلف او بود
غلط گفتم که جوی شیر شیرین
میانش قشقه پرکار افتاد
نسیم گل هوادار گل او
فکنده شیخ مسجد سال کعبه
قمر آیینه دار خوبی او
ز خالش صد مسلمان نامسلمان
غزال او که راه شیر میزد
چو بیمارش رسید افتاد از پا
میان چهره بینی خوشنما بود
زمرد وار بنا گوشش چو صد فیروز
دهانش تنگ تر از غنچه گل او
شکسته رونق بازار خورشید
مصفا ساعدی چون شمع کافور
حنای کشته کاغذ از ثنایش

میان موی مشکین فرق سیمین
روان بود از سو گوهر نه در چین
هر آنکس کان شفق گون قشقه دید
هوای بوی گل از سنبل او
زده آتش رخش در سینه گل
صنوبر خانه خیز طوبی او
نگاهش ناوک انداز جفا بود
ز ابرو بر سرش شمشیر میزد
نه بد بی وجه پیش چشم بیمار
مگر شق القمر خورشید را بود
لب او باده نوش از خم یاقوت
زبان او سخن آموز بلبل
حدیث بگفت او چون گنم بسر
نمایان همچو شق صبح از در
زبان بو ندو چگویم حرف نازش

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

رسیده تا جلال آن آرامش | خجالت [illegible] سینه آب از شرم ریزد | که آن از نسیم و این از نسک خیزد

برش بر وی همه پرسش و پرناز | سراپا همچو چشم خویش طناز | بجز وصف نازش نیست پایاب

فکنده خیمه هوشم را بگرداب | تنش چون آتش و مویی میانش | نه پیچ و تاب افتاده میانش

شنیدنش با سهی دسته بسته | ببسته از قدرت دو دسته | چگویم سلک فردوسی ساق سیمین

چو شمعی بر بغا نوشس بلورین | کف پایی چگویم چشم بدو | نجویی یک قدم بیش از رخ حور

زموی سر بگو تا ناخن پایش | سراپایش سراپا چون سراپاش | بپا می خوبی با این شوخی باین ناز

نیاز زینه بیار رنش نعم دمساز | بمصر معرفت چون جعفر طاق | چو یوسف پاک دامانش در آفاق

وما رم نه چنین فرمان واجب | بجو بر خدمت دامار واجب | اگر خار رهی پای او خلیدی

بصد منت زمژگان برکشیدی | زشکر لب زشیرش پا بشست | کمر در بندگی چین شکر جست

شبی بی خواب تا روز او دیده جست | ببالینش چو شمع شبانه میسوخت | نیاسودی یکدم بی رخ یار

رساندی هیچ نیش بر سوختن کار | بدینسان آن خیالی مهر پرورد | بگفتی خویش قربان رو مهربان تر

چو بلبل بر گلش نظاره میکرد | دل بیچاره را و چاره میکرد | چو دیدی بوی آن زیبنده بالا

دلش از سدره بالیدی بالا | همه بر گوشش میکردی صدف ساتن | که چین گیسو لب لعلش در افغان

همه شب کوکنی زلف چلیپا | بگوهری قصه شانه آسا | ببیند از کار بر افکندی همه روز

در آتش مهر آن حسن جهانسوز | بدینسان آن دو همراز هم آواز | نغمه ساز مهر بکید کر ساز

گهی تکرار کردی زر استا
زبان زند با جان را زبان بند
گهی مرغ دل را قمری شکار کردی
بباغ شوق کردی آبیاری
ز نیرنگ چنان آتش برافروخت
چو چشم نو عروسش خویش بیمار
ز قصر سینه تا کاشانهٔ جان
سراسر رنجها با سوخت یکسر
گرفته سرخی رویش زریر
نهان شد بوی سوسن در دهانش
ز هر جانب طبیبان جمع گشتند
بنای چارهٔ کارش نهادند
چنان طوفان آتش موج زن دید
به هر رگ خون فاسد منجمد دید
یکی در چشم زلوش دید و گفتا

بطاعتخانه در بنشسته تنها
گهی از سنبلستان گل شکستی
دل آن یاری خدا را یاد کردی
سر آمد زین نمط چندی روزگار
که جان ایرج یکباره از نفس سوخت
سیاه تب در آمد تند و سرکش
رسیده آتش نشان ابوالحسن با نوان
چنان در استخوانش تب سرکش افتاد
بلب شد از علاجش الحذر
ز آشام لبش تبخاله گردید
همه پروانهٔ آن شمع گشتند
یکی از تیز دستی تیغ بر آورد
که دستش شعله جواله گردید
یکی داغ زبانش دید و پژمرد
چنان یرقان بجو از دیدگه وا

گهی دل لوندی از گلبانگ بازند
دماغ خود نمودی مطیب
گهی از چشم تر هنگام زاری
سپهر از کینه برپا کرد ناری
فتاد آن نوجوان لاله رخسار
باقلیم وجودش در شد آتش
شبستان دلش و خلوتگه سر
تو گویی در نیستان آتش افتاد
عیان شد رنگ سوسن از زبانش
خراش ژاله برگ لاله گردید
ز هر در باب حکمت بر گشادند
به تشخیص مرض بر نبض او برد
یکی در علتش از کار بپیچید
که داغ از رنگ لاله چون بتر زد
یکی نیل عذارش دید و گفت آه

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

کی خیزد کلف از چهره ما | سخن کوتاه دانایان حکمت | نهفتندش زچاره روی صحبت
همه از چاره اش پرهیز کوند | زهر کس شد بتی تجویز کوند | خود هر که سکندر توسن جان
فلاطون میشود در چاره نادان | چو دانست آینه خورشید غبار | که روز روشنش گردد شب تار
برون آمد زخلوت جامه زد چاک | بسر بر ریگ بیابان خاک و خاشاک | ز نرگس اشک گلگون ریخت گلگون
بخرمن ما زسر برکند سنبل | بناخن چهره چون مه خراشید | ز نسرین لاله لاله گون دمانید
چو مظلومان ببالینش گذر کرد | ز حسرت در سراپایش نظر کرد | چو رنگ رویش از زر زردتر دید
تن سیمینش چون سیماب لرزید | بگفت ای ابر نیسان اشک سیمم | چمن بند گلستان امیدم
نگاهت چهره پرداز جمالم | درازی بخش عمر زلف و خالم | حنائی پنجه من آمد ار بیت
کلاه ناز من خاکساریت | کند همسایگی تا سایه با نور | مبادا سایه حکم تو از سرم دور
کدامین صرصر تند این ستم کرد | که شمشاد ترا چون سبزه خم کرد | کدامین باد سخت آفت رسانید
که سوسن از گل رویت دمانید | کدامین آب سوزان آتش افروخت | که جسم نازکت را چون دلم سوخت
من از بس چون بلبل ناله کردن | برنگ کاسه جگر پرکاله کردن | خروشیدن چو رعد از بیقراری
گرستن زار چون ابر بهاری | چنان سازم سیه از آه عالم | که صبح [illegible] در محشر زند دم
فشارم حلق خود از طوق گیسو | نیارم رحم بر خود یکسر مو | کنم با خاطر ناشاد فریاد
دهم صور قیامت حلق را باز | زنم بر سر چو فرهاد از جفا سنگ | چو شیرین بسکنم با جان خود جنگ

CC-0. Late Pt: Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

با هزاران شب بی صبر و آرام
سیه میکرد روز از صبح تا شام
چو خورشید آسمان کبود پرده رو
سواد شب زمین را چون عود
جهان بر ماتم گلچهره روز
قبای اطلسی را کرد فیروز
فلک از اشک غم بر کرد دامان
بسان چشم گریان یتیمان
بساط آرای بزم بیقراری
قدم در راه دشت جانسپاری
سبک از خواب شیرین دیده بربست
ز تلخیهای آشوب جهان رست
سحرگه چون بعادت موبد روز
بکانون فلک شد آتش افروز
کشیش صبح صندل بر جبین سود
عبیر شب در آتش سوخت چون عود
زهر جانب کشیشان سر کشیدند
دران بتخانه چون آتش رسیدند
بماتم یک بیابان حلقه بستند
بهم در حلقه ماتم نشستند
دران حلقه بت آشفته سامان
بحسرت هر زمان چون ابر گریان
ز سر تا پا برنگ برق عریان
برآری کعب با آتش پرستان
خدا را همتی بر زیر دستان
که من در عشق این دلدار یکرنگ
ولی دارم بسان چشم ترک تنگ
نمی گنجد درین ره صبر و آرام
بود آسان مشکلهای دلارام
دلارامم چو از عالم سفر کرد
بهمراهیش خواهم پا ز سر کرد
چو نیسان آن همه این لولوی غلتان
نمود آویزه گوش حریفان
دل شان زین سخن زیر و زبر شد
دل از آشفتگی آشفته تر شد
ربود از چشم شان یکبارگی خواب
ز سر هوش و ز دل عقل و ز تن تاب
بشو گشت نوحه بی اندازه کردند
ز خون دیده بر رخ غازه کردند
بناخن سینه ها را ریش کردند
فغان و ناله بیش از بیش کردند
ز دل آها بر فلک سر زد چنان آه

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

که ره شد بسته بر خورشید و ماه   ز شیون رخنه در دلها نمودند   نثار غم ز تو بر پا نمودند

بیابان تشنگان آغشته در خون   ز دریا بر کنار رود دیده جیحون   چو گل صد پاره کرده جامه جان

چو بلبل با هزاران آه و افغان   امید از نه یکی از این بریده   دل از غم خون و جان بر لب رسیده

چو بد مستان بخاک ره فتاده   بزاری سر بپای او نهاده   نگفتند هیچ کس کای مرد دلتنگ

جگر خون گشته از غم سینه از سنگ   دل از کف رفته از بیگانه و خویش   غریق بحر بی پایان تشویش

ز دل صبر بشو وز هر کار برگو   مسوز این ملکوت آمد آهن سرد   نسوز و جان خود ای مرد درویش

ز بهر هیچ جایی کس در آتش   کسی بر خود چنین با دل نسازد   ز بهر ناکسی کس جان نبازد

دلت دانیم بی او ناصبور است   که وصل جسم و جان باهم ضرور است   نثار هجر او مسوز و مساز

صبوری کن از این اندیشه برگو   دل با خون و مغز از دود پر بود   دگر ره از ره یاریش برگو

ز دمسازی و غمخوارش برگو   دلت خونین اگر بهر یار است   یکی گور و هزاران غمگسار است

ز بهر تو همه جانها ببازیم   مهیا هر چه می باید بسازیم   ز اسباب و ز سامان هر چه خواهی

ز زر و زیور بدامان هر چه خواهی   بدینسان هر یکی از مهربانی   یکی از جان و آن دیگر زبانی

دمش دل بود هر گردم کم بود   غمش خود بود یک جو کم نمی بود   چو بشنید این سخن آن لعبت پاک

ز سوز دل کشید آهی شغب ناک   بگفت این آرزو بی اختیار است   رضای من رضای کردگار است

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

ز نیک حرفش همه خاموش گشتند
سراپا هوش و یکسر گوش گشتند
پس آنگه گفت نعمان بر جواب پیر
دبیری نکته دانی نکته گیری
ز حرفش موم میشد آتش گرم
اگر آهن بدی چنین زر شدی نرم
بصد نرمی و از بس مهربانی
بصد چربی بصد شیرین زبانی
بگفت از مکر گردون بر حذر باش
که دیوث راهزن شد پیشه‌اش فاش
چنین رسم است کین چرخ جفاکیش
گهی مرهم نهد گاهی دهد ریش
گهی مفلس کند گاهی دهد گنج
گهی شادی به پیش آید گهی رنج
مشو بر محنت و شادیش مغرور
هر آنچه پیش آید باش مسرور
رضا بر قضا مندیش و مخروش
بصبر و صابری میساز و میکوش
ازین تشویش بگذر کین چه کار است
که خوشنودی بهر ملک و بال است
چنین آشفته و غمناک منشین
ز دیوار جهان بیباک منشین
چنین دُر سخن در گوش بگفتش
بسی زین گفته‌ها بار گفتش
چو بشنید این سخنها مهر آن ماه
بر آشفت و کشید از سوز دل آه
بگفتش کای مدبر مرد دانا
بعقل و هوش بر هرکس توانا
جهان روشن ز رای پر صفایت
سزاوار حکیم بینش کفایت
بهر جانم هر دو جان است جانان
نصیبش خاک باشد هر چه دانا
تو خود دانی تو از جان دور دور است
شنید از تابنده روشن چو زر است
خطا باشد کین چشم غماز
کزین پس محرم آزاری کند باز
خطا باشد سر از زلف رحیق
بدست شانه دیگر دست تعیین
روا نبود که آن شمع دلافروز
بروی دلبری چون ماه افروز
فتاده کاندرین بسیار دلکش
ز چشم نوح چشم افتد آتش
بیاید از بار آفت باک بکار
که خندان است در راه چشم بیمار
بردن سرو را باد خزانی

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

که با قمری گشتند تاج خوانی
عروس بوستان در دیده افتد
ز چشم تو تماشا آرزوم کهی نیز
همی با کلم زیبا نام و ننگ تر رسید
بجز داوات دریا دامنی پاک
سعادت الله ازین علم رهبر
نه دردی هنر و از درج ما در
گرفتم همچو شیرین شکرباره
بغم ناکه عذار خویش بیارم
کنم از خار خار هجر کلک
غبار هش در چشمم نباید
ندارم گوش در بستان خانه
بر شوت کرد هر از سیم صد کان
ندارم خانه آسته بی تو
کر از بعوارض افتد باعدو

به از خرما بچه آتش لحاف سوخانی
که نبد زرمکف غنچه داها گرید
کلی با نوس را بی مشک گویند
که آمد شیشه ام بر سنگ برسید
ها همه سرمست جام بادکاه
که بی کاوش حبیب ندار ینه تربت
به این شیر رویه همچو شیر مست
کلی خود را نگهدارم من از فنا
مستوری و محجوبی بگو تشم
کلی هلکور حسن ماتند بنیاب
کر آید تو و سمه آرد و سوی درد
اگر خود و تو سدم چون دست بادی
اگر بان خواهد ازین کام باید
ز خورشید های خویشتن دور
سرم گر مشاطه دارد

که تا شیوه عور رشتن زرادی زار
دگر گیرد بنی عالم شرم بپوید
نهالی که رازی سوخاک گوید
نه بیم کاریتی خاک خلق پاک
فرامشر که بام همکنار
ده فرزند گوهر که گوهر
بجز بستان شیرین چکر زده وست
ز چشم موج جای خویش بنادم
ز چشم خویش روی خویش بوشم
اگر چو چتر منه بر سر سنگ ساید
کشتم شمشیر هر دو گیسو را برید
نیالایم بر سیم دندان
چو جام لب کام و شام باید
نه بندم شانه را از زلف زنار
شکست اندر سرش خور لقم الکو

کنم نظاره چو سوی نشیمن
بجوی رخ که خواهم شکر خواست
ولیکن این زبان یاوه گویست
رخ نامه سیه سنگ آلودست
نگه کن هر یکم با گریه گوهر
رسانم کیفر خود سوی یار
کنم با لب چو یار خوشتر
گذارم سر به بالین یار بیدار
ز آتش که دلم گردد منور
از این گوهر احمر میکنم زر
به پهلوی لطیفش گوهر روشن
بهار قدرتش گلزار رحمت
بنور آن جمال عالم افروز
شود در سینه ام شعله ور تر
ز آتش چون سمندر سر تا پام

بتی سوی رسیتم چون بهم
کنم لب از سخن چون غنچه خاموش
فسوس فتنه خیز عیب جویان
جهان شیر است در آهو گرفتن
چه حملت میکشد الله و اکبر
ما تابش بر فروزم گوهر خود
تماشای بهار باغ آتش
بچشم خوشتر از گلزار جنت
ز هیبت بر آید تحفه ز آتش
نهادم سوی ز آتش حمیراست
چراغ روح سوی در جهات
بسوزد آن پای پروانه مترسان
گر خورشید و مه شد سایه اندوز
نسازم تا نسوزم پیکر خود
شب هجران دلبر بر شتابم

گلی چون سوز کس می دهم آب
ندارم بر حدیث این دگر گوش
هنوزم بر تو این دامن پاک
بهار زرد رنگ آهو گرفتن
همانست بهتر که در پای یار
نمایم گوهر با سوز جوهر خود
روا نبود که گل از ریک خار
شمار از هر گل خانمگار از یار
سر خود سوی که ز خاک هست گیرد
سمندر روشن ز آتش با گهر است
بداد از گل که ز گلزار جهت
بهشت ز آتش دلدار
بهر دم آتش آن مهر پرور
بخسپم تا نیابم دلبر خود
چو بگفت این سخن ماه افروز

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

زهی ها خوش زد آه جهانسوز
زمین زان سنگ گلگون گشت کانش
که فصاد آب و آتش با که بد رام
کشادند از جبهه بر چین چو چین
که بر سازند بسیار و لبرم زر
کشیدندش حلقهٔ شاهی به بر در
بدریا بر سرش گوهر فشانند
نسیما باشنید از بستان شاهوار
ز هر نقشش قدم گلستان زر
بپوشیدند اطلس رنگین بزر زر
گذشت از زر ز گوهر بر سر بند
بزر زرین صراحی کو کبوت
کلاه خسروی دیگر بتیر
رخ از نکوه رنگین چو حسن کان
دو قوس عنبرین زه تو باکوثر

برآمد ناگهان باتم شوکتها
هوا از دود آه گرم گلگون
پری پیکر چو حرف نصحت شنفت
زد اندر حلقهٔ گیسوی مشکین
چو وا مانم نمکها پاک جوبید
نهادندش تاج زر در لب سر
بلند اقبال لبش ناقوس بسیار زند
دم ساز عروسی میکنیم ساز
درو نشستند در شبستان شاد و خرم
ز مشکین مو برو بگذشت سنبل
بدست نازنین بر فرق معجر
ز گوهر گوشش گوهر خیز مسعود
ز زلف انگشتری کار لو در دست
لب از یاقوت حسن لب یمانی
غزال مستی کو ز سرمه طرار

ز هر سو همچو یاقوت بر هم
اجازت داد مؤبد کام و ناکام
رخش مانند گل بشکفت لاله
بزرگان طرب شد سعد لبریز
سپه آرایش آب کان شوید
بیعت خسرو آتش نشانید
یکی زر و گلستان گوش شد بار
بگفت از چو سرور داری برقات
برون کی اندر بخود رحت ما تم
فرستم گوهر از زر بر سر بند
مکلل از زر و گوهر سراسر
ز زرین پاره بر بازو سیمین
به نو نو سور حسرت پشت بشکست
دو مشکین طوق و افکند بر دوش
بیابان در بیابان عشوه و ناز

[illegible]

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

مگر چون در فکند از زلف زنار
که گوئی شاخ عمر خاکستر زر دست
بنام ایزد بهشتی زردی حوری
گشاده روی ابرو نغز و نیکو
بیا چین عابدش نعلین چو پیچ
چه نعلین آفت رنگین عجائبات
سیه زلفش رخسار چو ماهش
بسوی وعده گاه وصل یارش
بهر کان جهان بکس نشسته باشد
بجز اشک سرخ از دیده زیر لبش
بیدد چین خاک آن زلف خاک بر سر
درو نیکدلان با آه همراز
لعل شکرین لبان از رشک بیدلو
پری مانند با لعبت سلیمان
زتاب مهر انجم زیر ماهش

جبین ساده که از قشقه برگار
بآن آیین پاهی زاری پای ساز
غلط گفتم جهان افروز حوری
بکف مالای زنار و گوهر
نگاهی بر صورتگاه چین
بر آمد چون مه تابنده از در
بدو شد افروخته درش سار +
ز هر سو نعره ناقوس خاست
بر لب جواره همت زن حوا
جهان زد آه سرد از سینه باهم
گریبان چاک تا دامان پر از نور
کمان ابروی خنجر چشم کشمیر
گشاده جوی خون از سر چو فرهاد
کشیده چین شعر سر و قامتش
بر آمود بدر زلف سیاه شد

برنگ بر سر انگشت حنا بست
بآن خوبی بآن شوخی بآن ناز
کشیده فرق گیسو خوب و خوشبو
بسان زاهدان پاک گوهر
چه نعلین افسر عصمت پناهاست
مئ و ذوق وصال یار در سر
+ روان گشتند سیل اشک تا لبش
خروش از هر گدا و بانگ گوهر
سیه پوشان ز غم افغان و خرابش
که گوئی گرم شد بازار محشر
لب شیرین همه با ناله و زار
چو پیکان خدنگ از غصه جگر
بر بروی پری از غم خرامان
گشاده رو چو خورشید قیامت
شعاع آن رخ تابانش از در

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

ستاره وی لوح تجلیش نجوم ز دیدار
نمایان شد کدورت چرخ خاکستر
کمند شعله‌ها برکرد سرافراز
کسوف آفتاب شعله‌سان
درو نورش سهی قد کلک زرین
مراصیا صداع عم رسیده
ز هر عود و صندل عنبر آمیز
چو خندش دید گلگون چهره نار
نشاید شد غبار آلوده خاک
نگارین تار پود زرتار بهار
نمایان گو ز رشک عقد پروین
نخست آتش پاک آتش چو رارا
جهان با گوهر پی لخطیم آتش
بپوشید آتش از لخطیم با لعبیر
ز هم نورش و دود از عنبر و اکسیر

چنین با اندک اندک گشته کوتاه
نگین بارنده مه از روی نیک
عقاب شعله نغمه پرور
خسوف ماهتاب تار شمار
در آن خاک ز آتش آب خورده
ز صندل بیشه گوهر آور بیده
پری پیکر نگار شعله گوهر
جهان گفتم بهار شعله دلدار
روان شد همچو آتش بر لب آب
تو گویی بدریا آتش افتاد
ز آب اندام همه شو گوهر
نجوا پایید و آتش چو شهباد
به آتش در درآمد چون سمندر
ز هر جا شعله بر سر و لوح آذر
سمندر وار در آتش اگر

حساب رهرو چو در عمر آنماه
بیک آه ولیش شوح و طیار
خرامش گشته دارش شمع زرین
ز هر جانب فروزش گشته بارور
بسا گنج از زره تاراج بگرد
بپا گوهر نار شعله انگیز
وفا پرور عروس لاله رخسار
در آمد شنید کاندر بحبوحه پاک
ز آرزوی آتش چو بود تاب
چو آب افکند بر گیسوی مشکین
بر آمد چون کار خورشید از آب
پس آنگه قامتی چون شعله شمشیر
تو گویی یا قفس سکین معدن زر
فروزش شد از هر شعله برز
و نجشش نور و آتش گشت خوش بو

[illegible]

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

سر جانانه بر رانو بهار شر
که جانات درین رسم خجمه چیدشر
الهی شاهم آهن بار ریکار دلم
بهی هر بدلی عشرت نه ما کنم
با آتش گفت انکه کای جگر سوز
بیاب شعله ام ... نمار است
چه آتش تو کای باغ محبت
کی بیهده صرف زندگانی
الهی بر فروزان شمع جانم
چو جانانت حرمیت شادم بخشش
فروزان بر رهم شمع هدایت
توی مرهم قرار سینه سوزان
حور از لطف تو خاکم شد منور
که تا یابم فراغ از زمانی دم
ممّا صفای کلامم کامه بود روانه سند

لبش بوسید و در رو بر روی بهار شر
چو آغوشش حصول مدعا کو
چو صبح روز وصلم بر فروزان
سپهر خاکسار از راک نور ار
ز روی لطف چهر روشنم برافروز
حیات شد از دم او شعله ... سر
چه آتش لاله وزیع محبت
رقیبان وادی فنا اکتفا کن
تجلی خبر کن طور روانم
هنر معرفت طبعم برافروز
عطایم ساز نور بی نهایت
با نور تفضل کن قرینم
شکوه جان ملاوم ... حیدر را
ز اندوه جهان وارسته گردم
و دلکم کا پارام ورسند

ز دلدار ار حیات در بر سیدشر
زبان برالحم کرم دعا کو
لب هر سوکواری خنده سو کن
شب هر تیره روز برافروز
طریق ولولی ایمی درار است
ه در دم گه فاکس هیچ آتش
ولا تا چند زین افسانه جانم
مناجات جناب کبریا کن
ز نور در ده غم ازادم بخشش
درونم سو نما چون تیره روز
توی ظلمت زدای تیره روزان
ز شعله ما لحمان عشق بسنجیم
چراغ دیده ام را ساز روشن
براهت یار سر هوسه گردم
و در سر کار رسا و آخر سمو نهار ار سعید

هشتاد و هفت سال بار رسید که مهاسنگه اردلی از سرکار شرف افتخار صوبه وزارت یافته

تمام مکوره جی تا سرو سکه و خشت و [illegible] گردانیده اما در آن ایام سکه [illegible] متعلقه جای ظهور یافته

و تعلق [illegible] دانو [illegible] از قرار که جبر در کار [illegible] کشمیر از سر ظهور یافته هجوم اوباش [illegible]

اشرار [illegible] روست و انها خود [illegible] با شعور [illegible] ظهور یافت صلاحیت [illegible]

[illegible] هجوم عوام [illegible] شده [illegible] و در [illegible] آنها [illegible] معدوم [illegible]

[illegible] روزگار [illegible] گرفت [illegible] که از احکام دین و آیین [illegible] از طور [illegible]

[illegible] بوده در ماه محرم تا [illegible] و [illegible] جماعت و آیین [illegible]

[illegible] از قوم هندوستان که در ملازمت سرکار نوکری منصوب [illegible] سالها [illegible]

[illegible] جسارت [illegible] گذشته [illegible] و در شهر [illegible] و [illegible]

[illegible] آتش [illegible] عوام [illegible] روزگار شعله [illegible]

[illegible] تا [illegible] و [illegible] بر گشته باطراف [illegible]

محلات سکونت آنها تاخت آورده [illegible] آن [illegible]

با آتش [illegible] خانه [illegible] ساختند [illegible] و [illegible] آنها [illegible] رفت و

بر روزگار [illegible] قوم مظلوم [illegible] اشرار [illegible] غافل از قهر [illegible] و عصمت [illegible]

[illegible] تیغ [illegible] عورات [illegible] شد

[illegible]

اکثر رهی بود بدان اهتمام کار پادشاهی رتق مهمات جمهوری و خدا پارسی عصور با عبوت سوار بود تجربه بود و پادشاه گرم
عرصهٔ آوارهٔ ساختند رعایا جمعیت پادشاه که از هر ملت و هر مذهب سراسر مبادا عدالت آئین و اکثر نصب الغرض
از زیادتی و با اندر رعیت بهر بعد برین کتاب که بجنس نوم مذموم در هیچ عصر قوم روی قدیم حالی
ملک دیده صبغ رکوکست مکافات ایمن عالی بهر از وضع اللهور بود ساخته چند ماه و حادثه قحط کاملی بود
بعدی رواج داد و بسیار کلاه تخت و محتاج در دام الام گرفتار آمده بنیاد حالی زیاد در آنجای توضیح بیست
در اوراق آینده تحریر خواهد شد الغرض بهیمت کهراز وششصد و هشتاد و سه بنشستن مالکه
سالک تو سعادت پناه شهر لعل شیر سکه صوبه دار و وثنا که سکه صاحب کار زرین کار مقرر شده و آنچه دیار
بود و در آنجا سکه بهمان و تیره گذرانیده روز که شهر لعل شب و روز بیعت و ثنا کار نیز در سکه
اوقات گذرانیده و لو وستند دامور الی ملکی مالی را و ثنا که سکه مختار و صاحب اختیار شده دولت
تهور زدی و بی مروتی با شهر لعل از امور الی ملک و در حوالات شهر اطلاعی بدرشت و دم مساوات نفع
رطهواری عملات ما در میان ایشان رسمی باطن و رنجش خاطر ظاهر که جیره کار ربط اتفاق و نفاق کشید در این
اول موکب دانستو کشتن بدرست در حسب الامر شهر لعل با قلیل لشکر جهت تسخیر تبت حوالی مأمور بود
بدان کند و در که جیره بر سپهسالار صاحب اهر شاه لاچار از عرصه سرکشی با تاب ساخته
باج و خراج نبک کشمیر وسنگ بوره که آن کس بدان اطراف است و با مواشی و دم لب و غیره
اسباب کار با بکسر ابهت مطبوع کار مجاهدت تمام چون شهر لعل از دنیا که سکه از زر و دولت که

نموده و دانشوران بوده نشانه و آثار آن روزنامه ساخته در باب اسعار و حکام زر و طلا
و بنا کاسکه عرض و اعتبار کاسهای انتساب برگشته مطابق تصحیح عرض و حسن بهر زر
موصوف پرورده کار به آن کمال رسیده بود باقیه از صحاری موقوف و در نهایت رواج بود
در همان ایام در بهوت گهوار و شصت و هشت سالگی نهمه الصید نجیب که پادشاه با جاه و جلال و
فر و شکوه بگراس جهان بهار عزم سوی هوای مملکت این سرزمین با زینت قدیم همان قرار رسته قصبه
بقدوم بهار لزوم رنگ فردوس بر بوی هوای تشریف در آن مکان تجلیات طراز
هم نوشته بود پرچه جا عدد از جوکات سکه بود با تعیین اختلاف تر تیب ولایت انتهای و
و جمع علامه الدین بود باعث صاحب کاری شهر له اجازت و لعمر حقیقی نمودند و برحسب ترقی هم
و رخبر تحریر و در آمده باشد که این ترقی بود موافق اعلی و تحفه عهدی در بی است و تهی سکه
رنگ حکم قضا توام سکار رو نمود با فروغ و عمر و در رار ملوق و سهند در ارقم بوجی کوتاهی نکرد
علاوه بر آن در عهد و شاه کاسکه خرور و رشاله کباب با تخته نهایت بکروپیه بیع و شری میشد
مجموع رسند و ضبطی علامت ملاکش کار رنجه از بیچه آتش محو نخلا ننمود رفته علّه حکم پاک همان و خس خور دهای
و در جه کیمیا بذیرفته و قرص نان نقد جان مهیا نمیشد منت زیح بزم محم یافت بمگوید
در جستجو کردند ملوق شسته الطاف کجا یافتی خلق هلاک کار و در زن بجو و در ره
کوچه و برزن جوپا بود سوای کادرس شاره در دیده چو نید کان زنج بجو و ماشر سود

بهار لزام

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

بهر در تلاشش کس نه با کس نمی‌خواهست لیکن هیچ دل آمادهٔ مجوی نمی‌آراست هر نام نخوهی بخود واماند

و آنکه اسم جهان بس گرفت رخسار دوست او شانزه جوار و رجوار کوهر شاهوار ارشن و ارشت

جاندار یکه بان و نام قند خواستگار نیش قبای تخمی در گشت را ز جهان آسمان انگشت تمنای آلو

آسیا کو ار مروجهات شب و در روز می‌رفت بعد بسر کوی تو لب بسیار نغز آلو مید استخوان شکسته در اماسان

خود مصافت سوخته جگر چو لطیف سنت لب کناه خراب آسیب نزیه فیروز خاطر نکه نام بهی گرفت

چراغ خود تشریکرهٔ چشمان و یار تحلی به تاثیر صبح چشم تو سفید مشکو نه سوخته دلان جوع بیار ماست

تاب مهتاب جمله بسبند ز ر سودی رمان عهدی بیدار گوهر ماه شیرین دهان بیمار شکر لب حرمت شیرین نمکند

بیک لبان یا بزره قند دوست نبات می‌خایند   از نیما ز و ریم تشریف در غاز آلو

عمرش عقده پر چو شده زودتر کند می‌نه تجار زرک بهر و ز کوم کنندی نه تجار جان عدد از دولت

نه طعامی زبیر خاکم کرم یکدانه حلوای شیر غره بدر بنور پسر جالی بیدار گوهر مخدوم تمامی از باماقت

آرد قه در اکثر مکان بخورند گوشت انسان شب و روز می‌آوردند و سکان شهر و دربار تهر کوهچه و

بر زنت نماو لحم لاسه کور درست روز و شب میر بندند طاقت بکفن چهرهٔ بکسر نخود کهٔ مااسو

بدریای شیر و متر اسیا و دریوزان که نمک بها خریده و فروخته میشد لیکن خریداری در بازار جهان هم

اکثر قوم عالی ظل اختیار بعوف سمی [illegible] ولا هو و بیت و دروا [illegible] زیر سیم رکه ای کو بیعد ر

سر بوده جان بعجاب نفی ارواح و لعه طعمه زاغ و کرکس و قبیله جان سلا [illegible] بایند و دودست

سکونت اختیار نموده بود تا آنکه سلطان آفت کدک ایشان یافته در اواخر سنه سیزده
لاهور رسیده الهاء چهار راه ضرب سکه پادشاه روز مره خرج نقدی و جنس متعلق هم
بضایع خاطر اوقات گذرانیده محصور لوازمش هر آنکه مستحق مخلوقی مال و متاع نکرد
تا آب برفت نی علیه همه و ابدا صحبت‌های عبارت به خواهش وزیده اند و از ازل
هر یک و هر که در عالم امکان متمکن است پادشاه اعلی نوع بشر است به اوقات
حاکم ظالم و بدکردار مصداق سکه اعمال بد حکمت حاکم حق خرج و سه مهر بوجه بهتر
مهرهای خوشنمای سکه در خصوص نقص خرابی وا ماندن این سرزمین با مورد حشم عقوبت
حکم ... از لاخط بدو نیک پوشیده محروم شهر بود با ترویج رحمت قدیم هم بساحت کمال
رو در چند ماه بسرعت بطرف لاهور لواء عزیمت برافراخت بعد روانه سند شهر لاهور شود
حاکم و هیچ غلام محمد الدین مسند حکومت مستحکم و دو جای تصرف با مورد ملک و مالی نقار عبا
حکم بود شهر لقب آیین پیش از زائد عیش بس نیافت دیده در کار ملک عادل و بنا و لوث
گشت حاکم و حکام را این سحر ... و آن بی پروایی کار روا شد به عجز و هیچ جا نبود
تا این عقوبت شد آفت عملش در هر حال شوم و مذموم است پروان کلک تقصیر
هر کس را لازم و ملزوم خصوصاً آرا ... گاه ولی که هر آینه نسبت حق مادرانه از روی تحقیق
بر کهن و تازه هر دو نحوبیت ثابت در رتبه بدترین اعمال است زیرا که جان بخشی ...

ابوم اندرد

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

افزونی از در ازل اشرف اغذیه و غذای اول شیر آفریده حالیه آن که همه برهنچ لبنی مرتبت

به روی خود آن که کسی زیر عیب داود و لوی که محروم و مأیوس اند و لحم البقر با لبن البقر فاطعم الشجر

دایم الخمر حدیث نبوی مشهور معمول نبوده مباشد لحمها دگر لبن ها شفاء زیرا که حقیقت کیشان عاقبت

اندیشی را احتراز از چنین امور مذموم پیش از بیش است عوام حکام عالی از زمانی که کار پرهیز از کار

بود و اندیشه با احتیاط است روز بروز سیر تر نیست تاهم در انصرام رسومات عاقبت اندیشی ماهر و محمار

چنانچه در روایت آمده به سلام جهان اکبر در ارجم قلت غله صورت وجوه از آنجا که قوم مذکور

از نتیجه حرمت ذبح گاو نکشید حکم جهاد نمودند و آوردن دست از کار باز ماندن اجار

به تناول لحم اسپ و شتر و قاطر و استر و اقسام جانوران که در ارشاد

بودند که مدت سی روز از قسم احترام و حرمت جهان گردید بعد نسبت آن حضرت عرض نمودند

به مجاله عظیم در چنین قحط عظیم اقامت و استمرار ممکن نیست هرچه بغیر از گاو که لحم از جای

جهانیان مصرف رسید لاجرم به سبب عراقیه فروخته بعد از سالی برزمان آورند لحمها دگر

لبن ها شفاء بمانند علی وقت احکام شاهی که قوم مذکور جنگ از پس عمر کار رسالک

حاصل شده آمده ایکا نمودند چنانچه حکم از جمله لا بغیر از آنکه کار رسول ساوی آورده شده

برور ایام این اندیشه ناصواب در فرقه عوام رواج یافت که تا که گیر شود تولت عظیم نام نهاده

همگی ممکنه با وسایل چنانچه و هندوستان تسلط و استقلال یافتند در ایام های حکومت جلال الدین

پادشاه اکبر گوهر بها یم سبب و خوشی خصلت همین طور این اطوار بجهت آنکه از مبادی رحم نموده
زرا نمود ز باشند که آنچه یار صاحب دانشوران بهره ور شود بر آنکه آورده همچو عوام عرف این کار
چنین غیر از حکم پادشاه سیر انکار میسر نیز که و باتا این حکم گردد همگی شما با یکدیگر کاولی بصورت آگاه اند
نمایید بموجب ارشاد او بهمان شغل الحرب و لوی اتحاد در سکهم بار عام حاضر گوید پادشاه
ملایک شاه محمود مشاهده از کیفیت مشاهده نمود الصم منفعت
اظهار نموده ام ستم رسیدن متحد بر پاپی زبان چنین ممانعت نماییده در عهد پادشاه با عدل و داد
رنگ و میش با هم خویش است و هیچ مخلوق ز عهد او امان کند و زنده مانان هر گز بدون میر و اختلاف
فرق از او باشی و اشراف تمکه هندو و مسلمان دو فرزند خود یک ساقرار داده بمنزله مادر
شیر میدهیم و با در لطم مفاده بجهت یک شیر و کلاب دیگر آب همچنان بداریم هشت گاه از جمله
غذا یافت منفعت بزرگ در عالم با غذا است در یافت کشیم نعمت شیر و روغن از انفعات نعمای اینست
گاهی زیرا صورت ظهور والا و بدر ... بحصر در روغن است از قاو نرگاو و لیس در کار
کشت و کار دیگر رشتن باره واسطه ارفاق مخلوقات در هر اوقات وقات سر گرم
با وجود این همه منافع کثیره بهلوی ما صورت نپذیرد که و جرائم بجهت چه هندو ها به پرورش و مسلمانان
پابندی ما روادار هستند با صحت این کلام صحیح و قول درست سر بکرمان حکم نکرده همانوقت
بممالک محروسه در خصوص ممانعت این امر فرامین روان ساخته مطابق آن احدی بکشتن روا دارد

کار یا

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

نکرده و بعد آن در عهد پادشاهان دیگر که تصرف فرمانروایان افاغنه حسب الحوادث بر عوام به تجربت

خواص اتصاف یافت این حرفه و اصناف روز بازار رونق داشت و ابتدای عمارت سنگکاران این بوم متروک و

منع شده هر کسی حوادث این صنعت نمی‌کرد در آن اوان خود هنوز زبان ستمگران هول خوف خدا

هوا ناظر بود [illegible] را اند که با هر دو این اندیشه باشند که بیند که زر اتمام زر و غیره در افشای زر [illegible] بار

بار که [illegible] باید شد بشنود این خبر آنچه عهد بود با انواع عقوبت [illegible] سیاست بر آورده

با انواع زر ذخیره سر [illegible] گرفته بود در کاه [illegible] انید و [illegible] حاکم بود با طراف و اکناف شهر

بر کوه اند که تا [illegible] زمین مشتعلی رود در اینجا با هنجار نقش در شهر کور میر بود ما بیت که فکر ما یا اوراق [illegible] را آگاه

حقیقت این [illegible] روعین نقش با ی در عهد اند چه با گفته که جوهر کیمیا حیوانات حاجت تجدید است

خویش بود محروم [illegible] زمین احسان چرا مختصره رهبر کار [illegible] تا دستدلو احتراز آزار

حیوانات از جمله [illegible] است و حرکات [illegible] در هر حالت جویای امکانات

لحمیات و حصول لذت [illegible] کسی کو با سرا [illegible] سحبهای ما بگو هر چه انتقیه ما را چو [illegible]

[illegible] و چون [illegible] ساختیم نه زر بهر مستان خام طرب با میدی تحسین جانان رب و دیگر در [illegible]

سال [illegible] بسوی شدت سرما و خدر [illegible] سرد مهری بود گرمی با غور و لعه آب [illegible]

الحیات [illegible] خوف [illegible] هوا [illegible] در [illegible] تصرف در [illegible]

روزگار روانیده که آفتاب عالمتاب [illegible] نقاب کشید خاش ظلمت [illegible]

حباب پر و بال فرو بسته که از زیرش رشته قائم بر رفته تا در قندیل بالای متعالطه دارم طائر رو
پرنده در آسمان نشسته بهر نوع بشر از هیبت غضنفر سهمین بهکم برفت در ازدر کار محاکوم عاشر
بلکه پیچ و خم رشته مار در سوراخ مور مستحکم ساخته لطایف آنکه بر روی کاغذ بریده کبوتر تیاری در قعر شط ماوا گرفته
مرغ آبی از روی آب در برکه و حوض برآمده ظاهر نما در الحفیظ شگفته ماهیان نیز بسته در دریا و در جای کان [illegible] سیب
ربوده هوا در جانه معلوک نهنگ از روی نخ بندی سیر سنگ ملخص چه چرنده و پرنده از
خوف گزنده و درنده در تب و تاب و بهر نوع انسان در قلق و اضطراب گذرانیده و دست
نیز دو مرتبه در درون قلعه شیرگده واقعه آتش سر کشید هیچ دکانی با بنیان خاکستر گردید و دیگر در محله‌ها
آتش ملازم برافروخت خانهای بسیار روی داد و اکثر خلق بی‌شمار سوخت چهم در توارخ
قدیم مسطور است در اکثر اوقات ریاضت کشان در رسم جوگیان در ایام ماسلف خانه گذیده
بر روی زمین جا گرفته می‌نشستند و به برکت پاس انفاس [illegible] جا که آنها حلول می‌پذیرفت مدت‌ها
[illegible] قرار میگذرانیدند و جعکه ظاهر [illegible] بقدرت خالق بیچون معجزه عجایب قصور می‌آورد در
احسان سال بعد [illegible] بدل عالم یکی از فرقه جوگیان در ماه ساون ۱۸۸۲ در مقام
ما نیسمبه کوه [illegible] زیارت بیرون [illegible] بر زمین در آمد عالم الغیب واقف اسرار است
در انجام کار او چه ظاهر شود مرتبه در آخر اوقات ظهوری هم بظهور پیوسته بهر کس اخراج
کشمیر که باین عادت رسیده آبادی و اماکن و مزارع روزگار برچید چنانکه در عرصه کا [illegible] بیات

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

در پی هر عسرتی عشرتی مقرر داده و از پس هر زحمتی رحمتی مقدر است نعوذ بالله که در پی هر شادکامی حاجت شکست
آخر کدورت است فرود و فرودشی است عاقبت زمین و زمان بر حال باشند کاین همگنان حصه و هم ملکه
کمتر از چنین قدوم بر صفحه روزگار جور و قایم بود در بار اختلاف و انقلاب رحم برگشود از حرز عام خوشتر
مرهم خسته حالان رتبه عطا فرمود اظهار این مقصد آنکه مهاراجه رنجیت سنگه بادشاه شهر لاهور سنگه را
طلب حضور والا و با آهنگ گرفتن مهمان سنگه بود در خیال بحر باشد بارگاه فلک کارگاه
خوش نیت و با احسان برگزیده بحکومت کشمیر سرافراز و تمهار ساخت در ... سعد ... الفصر
سلطانی سنه یکهزار و دوصد و سی و شش هجری بتاریخ ششم ماه ... که یوم چهارشنبه ... جمعه ... شدی مبارک
در اول ... وقت سعید در ده با برکت در هم سرزمین بود باشاره ملهم غیب تاریخ نزول چنین یافته شد
تاریخ ورود سعد ... بی تعمیه ... شد کشمیر بقدوم مهمان سنگه آباد خوش حال شد
بعد رسیدن شهر لاهور شیر سنگه ... و جهان ... از شهر روانه و ... با حشم و خیال مسند
حکومت ... قرار امید ... رحم کامل ... جان جور و ظلم فرمان روا
پیدا گردید ... میان جان ... در ... اول ... رحم و احسان با ... قرار است
و همت ... طویت ... عام کام ... باهتمام تمام برکات ... علامات تا ... علامات
رهبر ... اکثر ... موجود بود ... کوه ... سیاره ... قبول ... سیمکار ... و
جلوه ظهور ... در ... و جور اطراف ... نواح ... بنوع دیار ... برادر در دریغ

گندم و جو و جوار در ربیع بسیار زراعت و بهوپال را ایالت که بمعنی زکات معمول قدیم تکرار
و تا آوردن غلات تاکید نمود که از آن غوار روز شمره کدام علم رسیده در آخر فتح و کفایت
کافه انام و کشت زار رعایا فراغت و رفاهیت حاصل گشته تا آنکه موسم فصل ربیع گرما
رسید در مضافات شهر در خرابی از حد را یافته و دکاکین یکسو و بازاریان هیچکه رو بویرانی داشتند
حتی المقدور در پی خرابیت آن قصور نکرده بخلاف آیین صوبه دارالملک حیدرآباد واقعه عالیه
حکام عهد سکندر پادشاه برهنمای عقل مستقیم و درایت سلیم حزم و حسن تدبیر هیکومت دانتوز
کشتمندیت زیب و زیور و آبادی و حلیه رسایی آراسته و پیراسته گشت در هنگام ربیع و خریف
پرگنه به پرگنه دیده چون رفته و از کشت و کار و خصمانه رعایا و برایا نوابی سرانجام داده
در هر پرگنه زعیمی سعید بدلجوئی مشغول زراعتگری ساخت متعدد لک خروار شالیه از مدت هشتاد
بنجابت ابتدای عهد سوجه سوکهجیون بصیغه تخم و تقاوی در زیر رعایای پرگنات پایر کوهنک گند و کاه
زیر بار تحصیل هر ساله عاید هر محال از آنها بار ثابت حق جونه و بست در ازدیاد مدت در اکثر جا
درمیان سوابجه و رضای ملک بمعرض تلف آمده و بجهت بدرستی از بجهه عموم زراعت کشتر نو تصدیع
عاید حال و در افزایش حاصل قصور و فتور راه نیافت بازیافت مقدار مذکور موقوف
حصه و چهار رتبه بطرف سرکار مقرر بصدور این احسان نمایان و الجمعیت آیین شاهان
حاصل و باطن خاطر فراغت کشت و کار زراعت رعایای کوهستان و العقاد مقدمات عهد سلطنت و ادراک

پیدا الله گردد

مدت راجه ... در گذشته ... در ایام حکومت شهر لعل شیر سنگه از حد مراج تا سمت کامراج
کله بانان و دزدان در هر ده و هر سکته تاراج برگشته مجموع راهروی و در هر گذرگاه
دستبرد نموده به تیغ نا انصافی هلاک گردانیدند از این فتور شر و شور عموم و خصوص شهر جمعیت و دور میر بحر
باستماع این اخبار تیغ آبدار انصاف سر جلا داده از طرف مراج و از سمت کامراج بدنام
بهادر شمشیر عهد آهنگ ولیکن کار سکه انصرام آنکار گذاشته همگی همت در انهدام بنیان آن
نا انصافان تیره روزگار سعی نمایان بکار برده در این خرور فات وجهه دزد و کله بان در هیچ جا و هیچ مکان
امکان نیست حاله اگر شخصی در شب بار زر و جواهر در بار بوده رشته از حد شاه آباد تا باره موله
گذر نماید از [illegible] سباع و درنده او را عاید حالی نمی شود تا بدزد و کله بان چه رسد
زهی دلاور حاکم خوش اقبال که گرگم کند بچه آهو عیال کند در بن تا حق [illegible] اگر بگذرد در شب از این سال [illegible]
ز پرواز ماند اگر کبک باز بمهر شش نهد بر چه پیش باز وگر ز خوابگاه تا که بیش گیرد ز دم [illegible] و دندان [illegible]
به خواب اندر [illegible] کاردان نفس بند [illegible] ساله دوم [illegible] در موسم
رهیجه و حرلیجه [illegible] برکات و مواضعات بنا بر جمع ملکیات رایات عالیات برافراشته
قدم فرسا گردیده و حسب المدعای مزارعان و اجاره داران مالی و قوانین بند و بست امورات [illegible] تنبیه داده
از حکام سلف و حکام گذشته بوده هرگز چنین فکر رسا و عقلی با برجا در خاطر ما حضور [illegible] داده
تا تحویلداران سابق از قدیم الایام هنگام تحویل خروار شالی بوزن [illegible] و [illegible]

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

در وقت ادراک کم ورث و هلاک آنکه کارسازی مینمودند خصوص بخشی و دلداری کرده اگر جا
احدی از آن فرقه تا میرش کوه و هلاک آنوه که کمر عداوت به هلاک خود حمیت بسته
وجه خود بود با تورع تعرفه باد دلو در آن اوان هیهات حبس و فات ورد هر جا و هر مکان موجود
مهیا است که غبار عجز از خاطر فلک گیر ایشان عاقبت باعجز و درد چه هست اکثر تراز و دار الکو
نباه کی وزن نقطع انکشاف دست کسی دست آویز ارزق نشان بود امر فرمودند پاک از انقرار
کمر سواری طالع نمله فروشان تیره سرانجام در جای متصوره کمر لفظ کم کرد تماشا میکند سک سک کو
کرام میکند در همین اثنا خروجی تو مهر پرستان تابستان به پرستان تا تیر کشک تیشا نشهر سیاه از روزگار
کرم جولان ساخته صمصام الدوله آب شمشیر آبدار بیخ بر میان بسته و بحیات را اجرا نمایند دست برد
تلاش یافت و شجاع الدوله باکمال شجاعت در حلقه ورد برف سر اسپه فوج طالع سو
طاقت آمده سر پنجه توانایی تلاش بر یافت آذر خان میر آتش قسمی در معرکه تیر و بند و کارزار
دستبرد و کوه کوه که از بس بدرقت و نهفت روی از نقاب همت تماشا سرکاه بیرون
نمیتوانست کشید لشکر دار در خاک زریم و پاک هجوم هموم سر عسکر سرما در لشکر نهیب سرمایه
نقد بنکر خویش تیلاش نزد جدش از سنگ تگرگ بخته ها ریخ و چونه هم جام برف جای قلعه
محکم بنا گذاشته دست نصرت در ورود عطارد و کوتاه کوه سا کیات قلم اعتبار سنج ارج و
ترنیس شره دارم یار لم و نوحیات رعد در کنج اتروا ما واکذیده حباب کی رفت تا ده سراز عرق

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

پیروزی تواند گشت شیدن غنچه‌ها که ماهیه نشدی تمام و بعد آن اندک بسهولت صفوف آرایی

جنود فصل اکبر سمرها برجا و شهری در دوستهای را بر دریا بهبت بالابالای وا و لر کدر ور ثمار

ظاهر و هویدا الی حین تصرف و استقلال طالع عیان نهایت کوهی هر طرف و تعقد شد

هزار بلبل با هزار الحان ناله و آه و یک بار صبا با درد و شور جانکاه در پیشگاه شهنشاه زرین کلاه

بهار دلو خواه گوید که عروس غنچه‌ها را به عنوان شگفتگی درآورد و سر منقلبات خیره و باغ سرما در

حمله باغ و زراع رسته نصرت و توطن فرو نشانده متصد با آبادانی کار سبزه نباتات را

مشغول ساخته عمارات و دوحات منسید بیند که در منازل خویش بفراغ و عیش بساط آرزو جور می کوبد استحکام

دلو خواها که بمسامع ایستاده‌های بر بحث سلطان فیروز رسید محمد اصفهانی خلیفه نکو نسا کن رنج

زره پوشان با آرام سوی حکم متقابله غنیم لئیم زاده جاری هوا و برفها تا مسند ابحر و حشت اثر نکو کس برخورد

کو مهر پوشانیده زرین قهر و غضب سراسیمه و بهتر از دیگر کار افتاده در عساکر شکست مأثر جو جادو

برق انداز آن سحاب و لاوری جار اشته تیر حباب و یکه تاز آن قطرات باران و تیغ نبد لیج

نصرت موات ما و گوله انداز آن ژاله‌ها شعله جوالیه کلهم اجمعین جمع آمده در مورچال حمله‌دار

نهایت تنومندی‌های ارسته توقات افشرده فسرده نگردید بکدار تیر فوج طوموج سلطان بهار

در و دار التوار کلرا علم نصرت افراز و کوس شماکر یا نه بنام نامی خود نواخته و در جمیع تغییب‌های بهار

انجا صیف آرای دشمن قوی جنگ کرت یافته بیارگاه جاه و جلال خاقانی بر خواهد و رضیح تمکین

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

سوسن قزلباش خاص تاج خروش فتنه ورزان فواره تیغ آزمایان جویبار و نرگس بندلیان

آتشبار و تیر اندازان گل تفنگ و سپهرداران لاله و گوله اندازان ژاله سندوق بردوشان ابر

و گرز برداران گل یکه سپر افسری بهادر سکه همت بلند و معاونت یعنی عود بهادران جلادت کشور

و رستم بلاسان محاربه اندیش در معرکه کارزار دلاور و یکه تازان بنفشه زاده همچون شقایق

نصیب سرما و خزان از رشک دواینده آوازه وشت از سر شد چمن چمن فتح نمایان

عاید و حاصل خدام بهار کهن بسان بخت نشین طارم چارم بر بخت رنگ و فام سبزه

قدم نهاده سر از سطاق حروکه تماشا هر کجا برآورند خدم و حشم که زرد و قوز

غم و الم مدعی بسیج و دم بر افسردگی خاطر و آرزوی ها بر بهینه برهم طرازی مجلس افروز

خرمی و بهجت ترنم سرا شده عنادل چهرها در سرود خواندن و خار از سر پنجه ها در

دل تنک رنگ و حسار و ف کلاه بر زانو و سنبل حنای عنبر در پهلو کرده بزم آرای

جشن نوروزی و زمزمه پرداز نسیم فیروزی نمودند آن هنگام شاه والا احتشام

حکم بسیار خدام و احتشام نمود که چابکسواران نسیم بهاری بارات آتش کوه زنجیر

فیلبانان سحاب آورند و فیلان مست ابر مطیر و سبز پوشان آشتی رنگ بار

کشتی بردلان صنوبر بغرطه کرو فر و صدای منصات صد یک با ساز و تکلف سواران کلاه

با هزار ... آب و تاب بیاد که بنفشه با جاه و اسباب در تکیه گاه حضور جلوه ظهور دلوه

نمودار شد

بوده مجرای شبستان گلی آفتاب خاطر فرحت مآثر شکفتگی در آمده و اغصان لاله سو
بسپر داری و خواجه مشکین ریحان بمرتبه عطاری سیمچهان نشو و نما و نظم و نسق گلشن بوستان رونق
و جاه و شان اعتدال هوا بود با اخراج سپهر سرما و شدت و طراوت گلستان آثار سعادت گشت لاله
پژمرده گلزار خرم و برگ شاخسار بهاری بود تا بهار ریاض فیروزه خاطر گلشن مطلع و سرافراز ساخته گلبن در راه
تدرو چه بدار الصنوبر و سرو را حکم که هر گاه سرو مهر در کار گلستان آورد راه فرمان نماید و با نگ و در
ریاض از رقعه سر آراسته و عشق بهار آن سیاهی و تاب اندرخشه بدر رسیده گشته با ممنوع حساب این برین
بود خار زحمتی بدل لکیده غنچه مراد نشکفته در آه و بی برگ و نوایی فسرده خاطر مستمند تا تمام
نور عتاب سر آید در چنین هنگام دل مستمند ما هیچ که یافته سموم هموم آلام ایام
در ورطه تفکر غوطه ور گردیده که آیا کار مرام حساب گنجیده در آید گشت را امیدم چگونه سرسبز گراید
در همین اندیشه عندلیب نهی غیب سروش عشرت نوید بگوش رسید که این بسته تاسف
صدمه اندوه و ملال و بابت رستم و حرامی نگار گلهای خوش و در تخم ساکاری در عهد
امید کاره آفریده خرمی بهار شگفته طالع بستان گرنهای مهمان سکه در گلزار روزگار تخم این بساط چه
هر گلبن مرام همگی حاصل عام به برومندی لطف و احسانش شگفته در باتست و آبیاری مروت اهالی شد
خرم زار آرزوی اهالی و ادانی سرسبز و خندان اند برخیز از باهتماری روزگار بهر هر گلستان امانی بود
بحیات طرازی الطاف و ابیاری سحاب اعطاف سرسبز و شاداب خواهد ساخت و گلی مرام در جیب

مُدعا بیت خواهد اندرست

در چمن وقتیکه گوم عرض اگر ما یدگیر تا قیامت سرسبز دار

سرو داری گیسوم چون خنک پشت از ابر کرم وقت آمد اندر چو آنها

جاری کنی سر اکان با آدای نیر ملک عدو جهان الصدر جهت یک پا ساله

این حاکم فرخنده خصال نیکو فال سود رخصت حریت کار استقلال و دور جام جلال

محفوظ داشته که زمین کشمیر دلپذیر و گلزار جمال ساکنان آنجا از بریشت قطرات مطرات

لطف و احسانش تا ابدالآباد چمن دریا و شگفته خندان دارد ساکنان و مال و جاه و

اضافت رحمت و محبت اکرش باد ملک در برقرار و بردوام ساکنان خرم حال نیکو

حال و آفاق خجسته اضافت باد ساله بلده تحت عالی محمد شاه در سنه سوم سمت

یکهزار و هشتصد نود و شش مطابق سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و دو در آوردی بهار بارش بالا

چهار روز بیکعوز حسن آرای بسیط خاک جاری شده دریا در دریا زور هوی بارید دریا بیت هیبت

سهگین نوعی طغیان بهم رسانیده که بنیاد پل کهنه و بانو سوزه کاه برکنده تا آب رسانیده در کیم

عین پروانه قاصی جین سدی گو اسباب وار بهار بر هیچ مزار نثار برکنات جاری شده تاکید مزید

که هر کس نظر حفظ آبروی خود در محافظت جان و ملکات و مزروعه خود با بدل وقت ساعی و سرگرم شد

در سد بندی اطراف آب بس بلاش کارها برطبق آنچه تا دستر سر کس و قا گرگو بهای بکردن مانع کنار

کس یکسان گشتن مزلوسان بتالی بتدعا رسیده اشعر تمنزار نار رسید تا نگاه در باز حقه عباس الله

راجه یکگوت نزاع پدید آمده راجه اوگرکید یکونک جرا سند از کشمیر بدر رفته در عین جنگ
برکنار دریای جناب از دست هلدر رام کشته شد هفده حکومت بعد آن راجه موور
کپسر راجه اوگرکید بر مسند حکومت متمکن گردید امتداد ایام حکومتش یادگ بودی گو
در مجلس عروسی کند یاد رفته بود درانجا از دست جادوگر قوم تنترکرتن مهاراج تقدیر سید
چهن وورلی نداشت تنترکرتن جی حل و عقد امور حکومت برای خود تنترن زن او جانمه بود
با تصرف مراتب جهرتانی از زرای وزمیوزان مربوط بحکمرانی ممتاز شد بعد انقضای مدت جند اطفال
راجه بال کو نهادم پسر تولد یافت هنگامیکه بدرجه شعور رسید تمیز بهره مند گردید بسبب و کشاید
حکمرانی تعلق گرفت و دست تطاول به بذل نقود و اموال برکشاده در رعیت پروری و
بعد التستر سعی و کوشش بکار برده به پرداخت احوال رعایا پرداخت کوتاهی نکرد امادر ایام
حکومتش اندک فرصتی بود دیگر راجه لوزرخا نولعه نو رتبه راجگی فایض گردید راجه بغایت
نیکوکار و نیک سیر و زرگذشته بمعه لشکر سپاه و لشکر ملک و ساده کامرانی و کامیابی بود
بسمت کامراج بنای شهر گذاشت شهری نکلات بنای بر آراست بمرور ایام در آن
هشتاد لک خانه آباد شدند هیچ یک باشندگان قدغن کرده بود بام های خانه و دیوار
گلکاری نکنند مطابق امر او شقایق و شنبلید و رید و ورلد رکپوش و سوسن و غیره سر بام و
دیوارها کاشته بودند چنانچه تا حال این رسم مرسوم است در ربیع بکار ماهی فروج

تخریب عمارات فی قطع اشجار مثمره و بنایه دارالشفا مساجد و چنار را اهتمام کامل
داشت نقود باج چهار و یک مقرر ساخته با اینهمه نیکی مرض و آزار از ملاحظه
زور کار معدوم غیر رسیدن شد بیک پیک هر طمع کلمدک مقرر است هیچ نوع
خیر و بیعت حمایت نرنو چنانچه کشمیریان سوتا انیمولان در لیجه واو در حرف لو لو
و روز بان است در امان پارک همه راجه ها و باولی فرمانید بعد آن راجه کلمدز
ابن راجه لو ما ووری طالع قوی تاج خسروی بر سر گذاشته در رفاهیت خلق و
تعمیر عمارات کوشش نموده کاپور و کهنه موه بنا ساخته اوست و چند مدت
بحکومت گذرانیده رهگرای بادیه ممات شد راجه سند پسر راجه کلمدز صاحب
تاج و افسر گوهر ور رعیت پروری و دلو گستری دستگاه تمام داشت مواضع و
مزروعه بسیار وقف تحجان ساخت بوضع سند و شورت در پرگنه دوتبیر
از اعمال اوست غیر از یک دختره مسمی به کیاتی لیچه فرزندی دیگر نداشت نقلست که
تاجری جواهر بسیار یا مبید که در هیچ دیار آولعه راجه در شیفتگی جواهر قوف نداشت
تاجر مذبور التماس نموده او قریب بکس در حرمان عزم بازگشتن از ایمکان کرد که بعض تا سماع
این خبر بطور بربندی راجه او را بازگردانید و جواهرها از و خرید قیمت مناسب لو دم حضور
ساخت به جوهر طبیعت خوش او عرضی کرد اتفاقا گذر جواهر فروش در مجلس بهم افتاد

دیگر کلام

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

برسبیل کلام ذکر جاماسپ کنانیدن درمیان نهاد بهم مجموع اصلا تعشق غایبانه بهمرسانیده بشوق
دیدنش قریب برنج و محن گشته جاماسپ حکیم سو نه عوابسپ کاری او با تحف و هدایا بانه
نزد راجه سندر فرستاد راجه سندر بسیار غضبناک و کینه گردید قصد کشتن جاماسپ حکیم نمود
آدو کنانیدم به زیور دانش آراسته نزد راجه سو از این اندیشه باز گردانید تحایف و هدایای بعقر
مصحوب سنهرا نزد همراهی حکیم مذکور بطهم روانه و راهی ساخت و بعد چندگاه راجه سندر
بمرض جانکاه مبتلا گردید رخت عزیمت بمنزل ممات کشید ازانجا که غیر از یک دختر فرزند دیگر بدا نداشت
حکومت از خانواده او بدر رفت بعد از آن راجه کودهر از خانواده دیگر رفع اج بلخت و تاج دکهه
مدت حکمرانی در موضع غوطه پوره و استهار نساخته اوست بعد از وی راجه سور پسر راجه کودهر
بسریر جهانبانی نشسته بعدل و داد کار فرما شد از راه دور جاهی کنده آورده مزرعات
پرگنه آدون از آن آب آباد نمود چند مدت بامورات مملکت پرداخته عاقبت الامر جوی حیاتش
خشک شده گلزار حکومتش پژمرده گردید راجه جنک پسرش او رنگ نشین
شده بر فاهت خلق اشتغال داشت طرف کامراج دو موضع که بهرم بهرم جانوره
مشهور است آباد نمود بعد آن راجه سنجی تر پسر راجه جنک قایم مقام پدر شده ملکش را نخست
کسی نمیر نماند از هیبت و شوکت احدی را در زمان حکومتش مجال خلاف حکم او نبود
در پرگنه کهاور پاره شهاک و کهاندی پوره و در پرگنه و هو موضع تراو سه با کدا شته بود

و چند گاه به حکومت گذرانیده که در عالم بقا نزول نمود آخر راجه اشوک برادرزاده او بر مسند نشسته
بسمت مراج در موضع سیر بنای شهر گذاشت سکونت نمود در آن هم آبادی شش لک خانه بود که قریب
آبادی و معمور باشنده انجا متمول و مالدار بوده ... بنیاد نموده هنوز پیدا آید و نصر جا
آثار قلعه نمودار است در زمان او طایفه از اهل ... هجوم رسیده راجه اندرون ... بر تاب
تغلب آنها نیاورده از انجا بدر رفت در پرگنه لار و ... کوه ... بعبادت مشغول گردید حاجی بر حق
هم ریاضت او را فرزندی کرامت فرمود که آن طایفه را بانواع زحمت بیرون نمود و جلوک
نام داشت بعد پدر بر سریر حکومت برآمده در علم کیمیاگری و علوم طلسمات و نیرنجات مهارت نمود
خبر ... که او بصورت مار تمثال میشد و هر روز بالای او سوار گردیده بزیارت معابد و تیرتهای اطراف
لار و باره موله و بجباره میرفت و تمام باز نگاه ... معاودت مینمود بعزم تسخیر ممالک و ...
رایت عزیمت افراشته تا قنوج و ولایات آنجا بحیطه تصرف در آورده از انجا سوداگران و صاحب
حرفه های بسیار همراه گرفته در کشمیر ساکن ساخت کارخانجات سلطنت هفت قسم معمول نمود اول
بجهت ضبط و ربط امورات ملکی قسم دوم بنابر جمع خزانه قسم سوم برای محافظت اسلحه و آلات
حرب و قسم چهارم بخصوص سپه سالار قسم پنجم بابت طلب شورت قسم ششم در باب
تقسیم خیرات قسم هفتم بسر اولی لشکر چند مدت بحکومت بسر برده جاده ... سر منزل آخرت گزید
بعد از وی راجه دمودر پسرش بر وساده حکومت قدم نهاده در باب او غریب حکایتی

مشهور است که روزی از خانه برآمده در دریای بهت که تا اکنون بسیار دارد رو به غسل میکرد
به نیت ... بعضی برهمنان جهت اتفاقاً روزی بنام ارواح پدر طعام تحفه بعزم غسل به دریا میرفت
بطرف دریای بهت میرفت در راه برهمنی گرسنه دچار شده درخواست طعام از وی نمود
در آنجا گفت یا هم از غسل فراغت حاصل کرده برگردم دادن طعام ممکن نیست چه آنها را آتش جوع
شعله زن بود دعای بد در حق او کردند که به صورت مار متمثل شود در حال دعای آنها درجه اجابت پذیرفته
مسخ صورت بهم رسید و به صورت مار برآمد روایت میکنند هنوز در کریوه دمودر آن مار هست
گاه گاه هجوم آن مار رسوم هنود راجه دمودر سه پسر داشت بعد از پدر هر سه پسر کور باتفاق
همدیگر یکی راجه هشک دوم راجه جشک سوم راجه کنشک ملک را چند حصه نموده علیحده علیحده
بود و باش قرار دادند راجه هشک در پرگنه ... راجه کنشک در ... بود راجه
در کانس پور ... امور ملک متفق بودند کلانی میدانستند بعد از آن راجه بر تخت سلطنت نشست و پرگنه
آباد ساخت در آنجا جای سکونت و پای تخت قرار داد در عهد او چند نام برهمن دانا و هم عسکر دلیر از هندوستان
آمده از کتب دانشوری بر دانایان اینجا بحث و مناظره غالب آمد مورخان اهل هند عهد او را
پسر راجه او گند تا حکومت راجه که جماعه گذشته اند مدت سلطنت مرقوم نساخته بودند لیکن
راجه گونند تخت آرای از چند کوید در آن عهد هم نیست خبر ظلمت او ز زمانه غالب بود راجه کلاب
رسید و خلایق رفاهیت بسیار داشتند مدت سی و پنج سال حکومت کرد اینها دیگر ...

عالم انتقال شد بعد از وی راجه مکهه سرکوپ پسر بالفعل سر بنده گوپت بدل جان در بهبود رفاه
خلق کوشید مدت هفتاد و سه سال حکومت نموده راه عالم باقی گرفت و رفیع بود آن
اندرجیت بجای پدر فرمان روا گردید که بیت عدل و داد او نامور است بیور جیت مدت سی و
شش سال فرمانروا بوده که پس رحلت او راجه بهیوا همچو پدر افسر و تخت پایه برق
عزت گذاشت و رایت عزیمت بتسخیر ممالک هند و سند افراشت بعد تسخیر
اکثر اطراف آمده و عالمی منقاد او بوده با خصوص متعلق داشته خاص و عام نوا عیاب گذرانیده شد
مدت سی سال به حکمرانی راند هر سنه بهترین کام عمر بسر گذرانید بعد از آن راجه بهیکم پسر او
اورنگ سلطنت زیب و رونق و جهان فرمان ساخت از بس جلادت و زورمندی زور و نوارو
دشمن گذار بود و در علم موسیقی ماهر و ممتاز مدت سی و پنج سال حکمرانی بود در آخر کار ساز و نواز
کسیحه جهان با پدر پیوست بعد از وی راجه بچه او بجای پدر متمکن شده دست تظلم بر کافه
انام دراز و اموال بجمیع و جرم و عصیان بر روی تحجیان رکو ظلم بار داشت در عهد او ناموس
مردم میرفت و کسی از او عنو نمیدید بنا خاطر مردم و ناموس آنها اوقات گذرانید بر کوه آن
راجه ترا ورا از میان برداشته خود با نام میانی سلطنت شد جگدر قصبه بهار بلطف
مزاج بمعمار همت آباد ساخت در آنجا تختگاه سلطنت قرار داده در ایام حکومت او هنگام نام
رعیت با صفت شور و ازدحام رسید و از کار ریاضت بسیار که بتو مشهور است در دوره بچه عمل

راجه ابار

برکنار رود با بیت رفته ناگاه او در خلال جستجو بگوش او در آمد که استماع قدم لطف آواز
آواز کرده نشسته مشاهده نمود که دو دختر ماه پیکر که لباس دلنشین پوشیده بر کنار چاهی آبهای درد درخت
مجموع میوه نارسیده فتاده بر غیبت تمام اشتغال دارند بمعاینه آن حیران گردید آنها را اعتبار احوال مجموع
آن پرسیکه لیکن از مقدمه تناول میوه نارسیده قطع نظر نموده در جواب گفتند که ما دختران تشنه ناک هستیم
اگر خاطر شما خواهان تحقیق احوال است در آخر بالستان آخرهای سرحد پدر ما بابا نام و نشان
در موضع زیور قریب عجولی زار است بر کنار چشمه در آن موضع واقعست خواهد نمود
از زبان او انکشاف این راز خواهد شد این سخن گفته از نظر غایب شدند برهم مرغوب مشکام
قصد موافق وعده خود سوی بالای آن چشمه رسید تشنه ناک را بدلیل نشان که ایشان گفته بودند و کسان
گفته بودند بشناخت از وجه حصول میوه خام ناتمام بپای درخت افتاده دختران
استفسار نمود او در جواب گفت که من مرام شش پای نام عبادت پیشه در آن وقت زیر سایه درخت
نشسته محافظ غلات او است ناگاه غلّه و میوه نپخته به برهمنان نمیدهد خود تناول نکند
بار دست به غلّه و میوه نپخته نرسید از این سبب دختران بخوردن میوه خام گذرانیدند در زیر
اگر به دستیاری و معاونت تو او را غفلت دست دهد سوای خوراندن برهمنان و خیرات
تصور والوی خوردن غلّه مشغول نشود ما از عسرت بر آییم بتوجه تو حصول غلات بخشش بهره مند خواهیم شد
بعد انصرام این کار از این دو دختر مرغوب خاطر تو که در عقد تو خواهیم در آورد هشتاد گنج نهاد بر

دلبستگی سرانجام این امر نمودند که چون بروفق مرام شیشرم طعام بخشید بچه چو لونیش پاک ولو
بمجرد آن عمل چندلیکها بکرگ و ژاله باریده اکثر محصولات رسیده بعدم رسیدند مدعای شیشرم
به حصول انجامید موافق قرار ولو چندر لیکها نام دختر خود بعقد او درآورد و چندروز ناکه خود
نگهداشته بعد آن مال و منال بسیار ولو به تقریب حجت هنشاک از حصول مدعا خاطر
از بسی خرمی سر باوج افلاک رسانید و بعیش و عشرت بودجهت بدخشکاه او وارد حسن وجود چندر لیکها
در اطراف دیار اشتهار یافته میگویند روزی یکی از سرهنگان نیله از طویله راجه
جدا شده در ضمن خانه آن برهمن درآمد حاجی خانه چهری سال بآفتاب گذاشته بخود دامن آن
مایل گشت چندر لیکها از جا برخاسته و دست قبضه بر پشت اسب تو و زاری کنان نمود
از آنتر بچه نگارین آن نازنین بقدرت کامله خداوند جهان آفرین شکل پنجه بر پشت آن اسب نقش بست
بر پشت او نمایان شد راجه بمشاهده این رو ولو فرزند تفحص افتاده دریافت نمود از حقیقت
دست چندر لیکها نقش بر پشت اسب ظاهر شده است پس دست بدست راجه
از آنجا که زنجیر برهم زائی خود آوارگی نمود زن بچه براجه بدهد والا به ظلم و جور بزور از او
بگیرد داستان ازین لو راجه ستاک عماک و ساک تبه گوید حکایت در نو شیشرم نمود
او کینه در غصب گشت بصورت مار تیمشک گشت نعش چند زهر آلود بر آن شهر دمید و راجه را با متعلقان
برابر خاک ساخت اکثر مردم ازین صدمه بیمار قتال شدند پس ولو با دو دختر خود همراه خود گشته

چندر لیکها

حاجکوت آشنائی‌ها مکان خود معمور نمود تا امروز از پرگنه دچهن پاره موضع پهکام
گذشته بالا شیشرم ناگ چشمه مشهور موجود است آن را چشمه ناگ لیند میگویند
مدت حکومت راجه رستمگر سی و دو سال محسوب است راجه سندر پسر راجه رستمگر بود
پیش از وقوع آتش دایه‌اش از قصبه بجبهاره بدرگاه بود از آن صدمه محفوظ مانده بعد
حکومت تاج و افسر گوهر [illegible] جگر لهه بدر بیداد کرد ابر اهم مراحم والطاف رحم کار نظم و
بیداد بالایام آورده مدتی [illegible] فرمان روائی کرد و از میان خلایق غایب گردید بعد آن راجه
آودت پلاس پسرش تاج سلطنت بدست خود بر سر گذاشت بنیاد کاخ عدل و داد
با استحکام تمام برافراشت سی سال حکمرانی کرد اساس همیشه خلل پذیر شد بعد از او
راجه آودت پلاس راجه هرن تاج پادشاهی و تاج رالکداف ابتهاج رواج
داده در ایام عدالت خلایق از خود رضامند و شاکر گذاشت هرن نام شهر
که امروز بموضع زینه‌پور زبان زد است آباد ساخت سی سال و هفت ماه تخت نشین بود و
بعد آن رهگیرای سر منزل آخرت گردید بعد از وی راجه هرن کال پسرش مالک تخت و تاج
گردید در رعیت پروری و آسایش مخلوق بدرجه اتم سعی بلیغ بلطف و احسان
بر روی خلایق گشوده بنیاد ظلم و عناد را بکلی برانداخت هرن پور نام شهری آباد ساخت که تا حال دار
را الحال به وجهنه و کهاوره مشهور است آباد بود مدت شش [illegible] بکام دل بسر برده از

همدیگر بگذشت. بعد آن راجه مهرکل فرزند او به جای پدر خداوند خود و کارفرمان روا گردید
به عکس نام خود حرف مهر با کلاب ازین نوع خاطرها ساخته ظالمی و بیرحمی پیشه خود ساخته
و اندیشه رحم هرگز گرد خاطرش نمی‌گشت روز و شب به خونریزی ... خلق خدا را تعذیب می‌رسانید
سباع و درنده ... و گوشت معقول الاهواء شده بود می‌گویند در حین عبور چند کار خود
سنگ [illegible] راه آب شده به ... کشتن آن حکم نشد و ... و سوسه ...
به جلب دید که هر کاری از جهت عصمت و پاکی ... دست بار این سنگ رساند
البته از میان خیر و صلاح ... و اطراف شهر در خصوص اجتماع عموم منادی کردانید
از قرار حکم او جوق جوق و گروه گروه زنان ... و طوائف در آن مکان حاضر آمدند و
در شستن سنگ مقدور احدی باین بهانه در عرض چند روز لیک عموم زنها به علت زنا و ...
به تهمت ... و الطواف ... ولد الزنا ... راه جماعت ... بعد آن زنی که ...
حافظ [illegible] راجه با انصاف اگر در اول حرم ... با مبتلا ... حکم ...
انفعال [illegible] ناحق کردن ... و خود ... آورده ... عصیان و ... نمیساخت
این هیچ گفته دست بار این سنگ رسانیده از آنجا که آب جاری ... دیگر روز ...
[illegible] به سنگهای ... جامه پوسیده در نظرش جلوه‌گر آمده چونکه صورت حالم آنجا
بر آن پارچه ... مشاهده کرد ... آمده قسم ... تا سنگهای ... را بر ... بیام

بکار و بکیر نمود از هم پس با لشکر بسیار بعزم آمد یار سور کوه بید در عرض راه زر بهر جا بهات و غنیمت بشمار
بدر جاده و جهید و کیر و دار بدست آورده از دریای شور شور انگیز و حسبت دختر نکشتی با عبور نموده
بنگاه جهت بعیت مرصت شد حاکم آنجا با و بعد جنگ و جدل گرفتار ساخته بعه ممالک آن
تصرف رسید. بود کس در آنجا حکم کرده بود در عهد صورت حاکم صورت آفتاب بر پارچه ها
نقش بدر کرده عا تهای آن رسم بدالعوام موسوم معروف [illegible] آمده
نقش آفتاب بعهد شد بعد فتح و نصرت سعادت نموده بالای کوه بر تماشا رسید با کمال
صدر و غیب بکوشش او درآمد آن جدا خوش که حکم نغلطاید فیلان نمود چند زنجیر فیل
از بالا با پائین آمده چند از آنها هلاکت بهتر و نیح مشهور است بعد از آنکه هر بد کوه
به بدیار رشد. او به بد خویش گرفتار شد بمرض صعب گرفتار آمده که حکما و اطبا از
معالجه آن عاجز آمدند از بسکه انواع رنج و تعب عاید حالش گردید زندگانی بر و بار گشت
پس خود به خود آتش را افروخت و خود در میان آن سوخت بعد حکمرانی او
راجه بک پسرش بوجی خیرا نمود مسند حکومت زیب و زینت پدر
ابواب مهر و احسان بر روی عالمیان کشاد عمارانیکه در عهد پدرش رو بخرابی
آورده بود آباد نمود بلاشش نمود کوشش بکیجی و دلوری آن شاهان و احیای عمایان
نیو رسش در آورده در آن آوله جوک رینه جادو فن صورت ظهور پذیرفته در ملوک صحیح

هزن بالا رسنگه با صحبت مشغول گردیده انتزاع نمود او در آنجا مملکت بالکلیه قسمت است

چند مدت در فن جاه مهارت تمام بود حکمرانی شش سال راجه غوری [illegible] هلاک ساخت و بعد از آن

یکسره بعد وفات پدر تولد یافته بود ماند پسر راجه [illegible] پسرش [illegible] گردیده مدت سی سال

بکمال شور و سرور طی بساط حکومت نموده بود آن جام حیاتش لبریز باده ممات شد

از آن پس راجه [illegible] پسر او قدم بر مسند سلطنت نهاده راجه صاحب تدبیر و نیک اندیشه بود

از بس فطرت و دانای دانشوران را نهایت عزیز و محترم میداشت مدت پنجاه و دو سال مجموع [illegible]

عزیز بعدی در سرزمین حکمرانی کاشته بود آن قدم پا گذاشته عدم نهاد [illegible] فرزند برادر

گشته بعد از وی راجه رام چند پسر او بسیار علم و احسان گشت آرزو [illegible] کافه انام

بر سر و زبان داشته مدت [illegible] حساب با [illegible] عدل و داد بجهت [illegible] آن [illegible] حکمرانی

اجابت [illegible] بعد از وی راجه [illegible] پسرش در میدان حکومت سمند همت را جولان داده [illegible] خدمت

احوال رعایا و [illegible] بسیار داشت مدت [illegible] حصول کام و وصال [illegible] سلطنت در زیر

زیر داشته بعد از آن [illegible] هستی باده گردیده [illegible] پا در ره عدم نهاد بعد از آن راجه [illegible] گویا بند

بچه او [illegible] غرور [illegible] گردیده [illegible] جهان [illegible] ظلم [illegible] رفته

بعمارت [illegible] بتعمیر معابد و [illegible] باستحکام تمام [illegible] بنا که [illegible] کوه [illegible]

موجود [illegible] هزار و کسری سال مورخان ابتدای [illegible] نگاشته اند

مدت تصدی

بدر تشریف صیت ... با بنیان حکمرانی بنای هستیش از پادشاهای رانجه گوکرن پسرش آبادانی نجات و باج

استهلاج یافته او خراج معدلت اشتراح اوغی و محتاج در مهد امن و امان گذرانید منجمله پسر و بعد پنجاه و هشت و

سی و سه سال بعالم بقا شتافت بعد از وی راجه نرمداراب بچه او بنوا جنگ کوشش بکین هی اطراف و اکناف و سی و

جلد او احسن و تلوث و بهبت لطف و احسان نواخت مدت شش سال حکم کرد بسر بر سلطنت نمود و

طلب خلافتش در سه شد بعد از وی راجه اندر چند پسر پسرش مسند طراز حکومت گشته در اوایل بعدل و داد

فرمان راند که مردم از وی خرسند و خوشنود بودند در آخر باز جاده انصاف بیرون کشیده بسر شکاری و

مجلس مردم بد کاره سر روزگار ها باز شده دست تظلم دراز و دیده بد بینی نیک نامی و ناموس

مردم باز کرد سپاهی و رعیت زر مشاهده بیم کردار ناهی زر و بیزار گردید حکام اطراف و اکناف و 1.

با نجو رفیق و یار ساخته در صدد اخراج آن قبیح اطوار رو آورد در بر حصر آن زشت کردار چاره کار غیر از فرار ندید

لاچار با چند نفر از بیوگان خود از بیم دیار بدر رفته اسیر و گرفتار ساخت در همان جا از بین دار بعد از آن سفر

آخرت خرت بست جای و هفت سال حکومت او محسوب گشت بعد فرار او که ملک از راجه و صاحب

فرمان روا خالی ماند اعیان و کلانتران متفق گردید برتاب آورده نام یکی از اجداد او راجه [illegible]

که راجه مشهور ملک مالوه بود از هندوستان آورده به سلطنت برداشتند راجه مذکور

از بس نیک نیتی و خیر طویتی بحسن سلوک با سپاهی و رعیت اوقات بسر نمود و در رفاهیت

خلق پرداخت با یادی شهر ... بیشتر بکار نمود مدت سی و دو سال گذرانیده گذر بعالم بقا نمود بعد از وی

راجه بچتر پسرش قایم مقام پدر شده راجه نهایت نیکوکار بود زنی داشت شانتا نام

بسیار عفیفه و پرهیزکار ناگاه بخواهش کردگار در سلطنت او واقعهٔ قحط غلات بروی کار آمده

بحدیکه پدر از خوردن گوشت پسر باز نه ایستاد و تناول لحم دختر احتراز ننمود راجه نیکوسیر هرچه نقد و

جنس موجود داشت بفقرا و مساکین نثار نموده تا آنکه دستش تهی و خزانه اش خالی گردید پیش رانی

آمده اظهار کرد که هرچه نقد و جنس موجود بود بمصرف رسانیدم الحال طاقت نمانده حال مخلوق

ندارم اولی آنست که بکشتن خود نیت بر گمارم شاید تنگی معاش قوم بفراخی گراید. ارزانی غله

پدید آید رانی که سخن بغایت رسید مشقت بنهایت رسیده عمر از پنجاه سالی هم روی زنو غم میوانان

رحم زنو گو چو در قوم آسایش و قوت نبود خود آنکه بودن مروت نبود چو بینی کسی زهر در کام

خلق کیش نکند بود آب شیرین بر حلق منغص بود عیش آن تندرست که باشد به پهلوش بیمار سست

رانی با کدام با صفای این سخن در مقام دلداری درآمده زبان در جواب باصواب برکشود که ای

راجه بزرم دل یقین حاصل است که در پناه نیت تو قصوری نیست و در باب کدام مهم فتوری نه البته

که هردو امشب بدرگاه قاضی الحاجات مستجاب الدعوات پناه بریم امید که ابواب رحم

کشاده شود و خلق خدا از بلا وا رهد پس هردو همنفس بتک و پوی عجز و نیازی بدرگاه باری باشند عالی غنی

رفع این خواری تمام شب بگریه و زاری قیام ورزیده دم صبح درهای افضال کشاده شده یکبارگی حقیقت استغفار

ثبوتر در بر هر قومی از افراد بشر میسر و ارقعهٔ رزاق اکبر ایام عسرت کافهٔ انام بسر آمد احتیاج سکان

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

فصل رسید که کسی در زراعت پدیدار گشته مدعای مخلوق بپایه حصول انجامید دیگر ازیم د
برکت او انست که در پرگنه کامراج در یک موضع آب و درخت و سبزه وجود نداشت
در آنجا بدست خود درختها کاشت درختان سرسبز و بارور گشته مدتی و شش سال مسند طراز
حکومت بوده آن جهان گذران را پدرود نمود و از نسل و ورثه بر صفحه روزگار نماند پس اعیان و اکابران
اتفاق نموده نام از اولاد راجهای سابق بجا مانده بود گماشتند و راجه مذبور مدت سال بهر سر و
رعیت پروری گذرانید بعد از گذشتن او ازین دار ناپایدار راجه پسرش بمرتبه سلطنت فایض و بهره یافته
در هر باب الطاف و احسان بر روی خلایق برگشاده در پرورش داشت سندیمان نام از
نبس خداترس و نیکوکار رتق و فتق مهمات راجگی در قبضه اختیار او واگذاشت
بصلاح و تدبیر او باجرای امورات ملکی می پرداخت بعد انقضای مدتی چند آوازی از عیب برخاست
که سندیمان وزیر به خواهش سابق قدر بر مسند طراز حکومت گشته بعد راجه ایمه در حکم لیکن خواهد شد
چون این آواز مکرر راجه بگوشش رسید ازین جهت با او خصومت اندیشیده عداوت گشت
بهانه او را اسیر آورده مدت ده سال محبوس گذاشت مال و اموالش دست فرسوده تاراج
پس ازانکه هنگام انتقال ازین دار ناپایدار راجه را نزدیک رسید بتدبیر منعولان سندیمان وزیر
بدار رشید و راه آخرت پیش گرفت در آن ایام ایشان دیو نام فرماندهی که در موضع
پرگنه پهاک براه عبادت ایزد پاک مشغولی داشت وزیر مذکور از مریدان او بود ازآن

تا مسموع اطلاع یافت نیا به پسر علی را از درگاه حق خواست که منطوق حرف جبیر خرابود آنکه

و حیلی نیست زند کا که هم باره او مسالک محمود سر بوجا جه حاجات بپوشید و بر مسند فرمانروائی

بار راجه بر نشست حکومت اسبدرس بهجت محمود سیرت بسند بدل و احسان جهان و

جاعت نواختگان و بر حال رعایا و برایا مستکمن بساده حکومت بعد پس از الهی جهانداری

پدر دو محمود بعد وفات او اکالنر راجه یکی از اولاد بسلطنت نشست محمود او بر مهاپدر

نیز بود نیکوکاری بر نیکوکاری بهره ور بود مدت ده سال برضامندی مملوک خوش نمود خالق کار روانه بود

بود آن هم کلاشر لیر ملک را اجتماع دل که بعد عاجات اکرد ارکان ملک دار ازان

سحر و ستی بظهور رسید باشد بخشید اگر طاقت بود بخشت بارو نیاید در ایم و قصد اندرازم

از سلطنت دست کشیده رم رجوع به حق آوردم و تخم درکشت زار الهیات بکارم هر چند اینها در پای

مبالغه از حد بکار گویند و بحور بخشید لباس زر بوست آهو پوشید عاری نبوده

ره نور بعار زری مشهور است در آمد پیدا گرد روزانه گوهر چنانچه اثری ازو پس پدید پدید آنکه

اعیان وقت یکی از نبیره های راجه اند چند شتر لعرما روای اختیار گرد راجه بغایت نیکو سیر و

هنرور درگذشت و وجه تسمیه نام او انست که بعد نشستن بر تخت حکومت حواسی گکار

راجه خط رفته در مجلس عروسی ابری بر سر او سایه افکند تا اصطلاح اهل هند میک ابر و ماه

شوا را گویند نام نیکو اشتهار یافت در عهد خود صیادان را از گرفتن و کشتن جانوران

او قالالله اعلم

اوقات گذرانیده برای آهو آزار فقیر مقرر داشته از چاه ده صید جانوران بار آورده مقرر وظیفه و خورد و جهت
اربعین گوزار ماشیعه بار داشت و مواضعات و قصبه جات بسیار آباد ساخت از تمام ایام حکومتش
با خیر و برکت جمیع صغیر و کبیر لباس بهجت تفحص احوال ملک بکوشش منیمو بیهیچ بفقرا و مساکین رزقها
میداد و بنا بر رفع آزار جانوران بار بهمت و بجانب هندوستان پرواز داده ممالک آنجا را
تا لب دریای شور بشور انگیزی فوج دریا موج بحیطه تصرف در آورده فرمان روایان آن ممالک محکوم او گشتند
جزایر دریای شور بسو کهلب و ار در حلقه تسخیر در آورده در هر جا و هر مکان قدغن کرده احدی با شکار جانوران
رو دار نشود و در هنگام معاودت از راه شنیده راجه ماوراءالنهر سر از گریبان گردنکشی برآورده
چه چکار این راجه مسعود در الملک متعلق ساخته که حکم بکشتن جانوران و حیوانات داده
باستماع این اخبار سیلاب وار بدان اطراف در اول سرحد ولایتی که مشهور است بدولت
کهرگ لشکریان بی آب رحمت بسیار کشیدند از تشنگی جانها دست شستند راجه از فوج اعظم
نهایت قرین غم و اندوه گشته شب تضرع و زاری بغطات اشکبار بحضرت باری بار برد
آنهارا تشنه لبان بادیه گرفتاری صد حاکساری رجوع نمود و دعای آن مستجاب الدعوات بدرگاه
فیض اشتباه قبول افتاده الحال رحمت بارش ظهور نموده همه لشکریان و حیوانات از رحمت باران
آب بر آمده گشت زار و مراعات شان سیراب نموده راجه ماوراءالنهر بشنوح این خبر که آب رفته
به جوش لشکریان میکواهن بار آمد بانده لشته آبرو بر خیمه سیل از فرازی بپایین آورده در راه خود

اتفاق وی نشسته التفات بدو داشت بهار بس او شوهر کار شجیع نوشت و در اینجا حاکم دیگر مقرر ساخت
هنگام معاودت بسر دریا رسیده شاه عرب را دریا از جانب در آن مکان بیکی مرشد
در رسید موسم برشگال و آب طغیان داشت لشکر را اتش فکر شدند که گذاره
دریا بر شور و شر است کشتی و معبر متصور نیست از بیم خوف و هراس و خطر در دل شان
اثر کرد راجه دریا لشکر را از یک سر تا سر دیگر راه بر کشیده خود دست
بدین الفاظ خداوند بحر و برزده بخواندن افسون در آن وقت کاهی و ماهی بحر بدستش جنبید
بصورت انسان با جمعیت بارهای فراوان نمایان شده راجه سوا تمامی لشکر در سیلاب دام لشکر در نهار
و خطر را به سلامت گذرانیده بعد طی مراحل داخل کشمیر شده راجهای اطراف را کار بهر
داشت به بهره ملایم انعام و اکرام با وطن خود مرخص ساخت و مدت سی و چهار سال
نوا خیال با شتاب حکمرانی بسر برده روز قیچه زد کاسه غرق لجه ممات گردید بعد از آن
راجه سورسین بجای او تخت و تاج و را رواج داده لوای ابتهاج عروس مملکت را زیب و رواج
در آورد و ممالک محروسه پدر راجه و ذی یاری در باج و خراج بغرد و عزو محتاج
در عهد حکومتش به آسایش تمام گذران داشتند حاکم نگرکوت بکشمیر آورده بتخانه
پاندرتهن [illegible] عالیهای با [illegible] ساخت مدت سی سال به عدل و داد
گذرانید و رخت عزیمت بسر منزل آخرت کشید از وی پسر ماند که هرن دیو نام تورمان

راجه هامن

راجه هرن پس بر تخت سلطنت بوجه خوب زیب و زینت داده تورمان برادر خود
بر بقیه فراغت انفصال بخشید بتانی با اتفاق بی تفاوت و نفاق بامورات حکومت می پرداخت چند
بعد چند تورمان با نشه غرور حکومت و خماره باده نخوت پا از جاده اطاعت
برادر بیرون کشیده سکه درهم و دینار بنام زده خود سو به بدعی ضرب المثل ساخت
راجه هرن باستماع این خبر آشفته و درهم گشته او را بزنجیر کشید و محبوس ساخت انجیا نام
زن او که از نسل راجه اجهاک بهج که راجه بزرگ بهج گذشته است بود راه گریز یافته در جای
کوزه گری مخفی ماند چون حامله بود فرزندی از و بوجود آمد پرورسین نام او گذاشت آن پسر که بحد
شعور و تمیز رسید اطفال سو در هنگام بازی بمثابه فرمان روایان مناصب میری و امیری
منسوب میساخت آنها نیز مانند چاکران و غلامان بفرمانبرداری او منت بر دیده و دل
می نهادند بعد چند گاه چندرا نام خسر پوره تورمان با صغار این خبر بعزم تحقیق احوال در کیا سر
ستان از هندوستان آمد ناگاه بجای گذرش او افتاد پرورسین با اطفال بازی
اشتغال داشت بمشاهده این حال که طفلی بر سر سنگی نشسته و اطفال دیگر نو د
بنبش حلقه بسته سر موی از حکم او تجاوز نمیکنند آثار بزرگی و فرشاهی از ناصیه او اسرار سعادت
منجر گردید در آن مکان بالبداهه دریافت بعد مه اثنای بحث در وی و تفحص حال او منکر حال شد
چون روز آخر رسید انجیا بیار خبر گیری پسر برآمده برادر خود سوانح سرگذشت خود با او و اظهار ساخت

پس باتفاق او درون بنگاله و با شر خویش درآمده بعد چند روز بعد بلبور و پسر از آنجا نه کوره که
بدر رفته بجانب هندوستان روانه شد در آن اوقات عمر پسر بسر میرو بهر
راجه هرن مدت سی سال حکمرانی نموده بعد حیات تیش فنا شد و بجای او گشت حریف جلد
مات کهیر بساط زندگانی بر چیده و از روی بیوفایی ما بجای راجه بیکر ماجیت بدرگاه راجه بکرماجیت
که در آن اوقات تمام هندوستان در زیر فرمان و شهر مالوه پایه تخت سلطنت او بود بجهت درخواست
راجه کشمیر از روی مهر در آن وقت ماترگپت نام همراه در مولکان انجا بجهت درخواست خیر اندیشی
در خدمت او حاضر بود راجه بکرماجیت منشور ایالت باو سپرده مرخص ساخت اکابر و اعیان
اینجا ملاحظه فرمان راجه اطاعت پیش گرفته ماترگپت بر سریر سلطنت نشست از عدل و
داد شعار خود ساخته بپای رعیت از خوراکی و نشا گذاشت تا مدت پنج سال و نه ماه
به حکمرانی بسر برد بر رسیدن باتفاق جالو و ما در بجانب هند تا بسیمند زور کار
به نکبت و ادبار می گذرانید ساخت اختیار که در لباس کوستان گذرانش فرق
دکن افتاده در انجا علامات عابدی بهره مند گردید از و شاید راجگی یافت هر چند نظر بر
باسر انکاجی و آورده گفته او را اعتبار نگرفت در آخر بنا بر گفته عابد اراده مرخص شده
نزد خالوی خود آمد در نگرکوت باتفاق او بعد اهم آ و لعبت لشکر کمر همت بر بست بود کار
طالع و یاور بخت بعد لشکر جمع نموده اول با راجه نگرکوت بجنگ در پیوست

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

مغلوب ساخته متصرف مملکت او که عبارت بود آن اطراف پنجاب و او هم بسعی و نصرت محمود آن
شیردل پسر راجه بکرماجیت بعد وفات پدر در زر وی تغلب دشمنان خیره سر قرین خوف و
خطر در قلعه تحصن جسته روزگار باضطرار بسر میبرد چون شنیدند اخبار فتح و نصرت
پرورسین نامه مشتمل عجز و انکسار برای او گماشته استدعای انهدام بنیان دشمنان
تیره سرانجام نمود پرورسین در نگهداشت عزت و تمکین او آیین مروت نگهداشته
دشمنانش را بمحویه عدم منهدم و بسلطنت او چون اطراف دیگر او را سرافراز و محترم ساخته
خود بجانب کشمیر جاده نورد گردید در انجا رسیده تخت سلطنت بوجود مسعود خود زینت بخشید
در فکر بنای شهری نو بجهة تختگاه خود افتاد باین جانب باطراف کوهستان درگشت و
جابجا روان شد جای پسند خاطرش نیامد در همین فکر شبی بخلوت رفت در خواب دید
صباح بکوه شهر بگردد در جائیکه نشان ریسمان ریخته مشاهده نمای در انجا بنای شهر بگذار
صبح از خلوت بیدار شد بکوه اطراف برآمده کوه بکوه ماری ریسمان ریخته دید همانجا بفرمود
معماران را حکم بنا گذاشتن شهر داد و جیو نام مهندس را باین کار مامور ساخت شهری وسیع با عمارات
عالی قلعه محکم تا نمود میگویند بمرور ایام سی و شش لک خانه در انجا بمعموری رسیده در ممالک
هندوستان در آن اول بهمرسید آن موجود بود در آخر بآتش نابگذشته آتش خاکستر شد چنانچه از انجا
از انجا مغز بر می آمد و کم منتقوای دربای بهبت در آن روز ما مار یکوه مار آن خریان داشت تا الان

در همان ایام دشمنی نبود آب مسمی به وتبای که مجمع سودا در هر کیسه بهاک سوراک نام
وزیر او که سنگهای دلنگ در زیر حکم داشت آباد کرده است بدرستی شصت سال سلطنت
گذرانیده بود آن طایر روحش از قفص تن پرواز نمود بعد از آن راجه همند سه لچه او نغز مانده بود دو دکج
گستری پرداخته در رعیت پروری و غریب نوازی و سخی تمام داشت سعی موفور ظهور
آورده بود سی و سه سال علم ... بر او افراشته راهگیری با کسبه همان بود از الم
راجه لچمن پسر او بلطف و احسان بنیاد علف ... بنا نهاده بود مدت سی و سه سال کاج
زند کاشش بانهدام رسید بعد از وی راجه وینه دت راجه با لطافت و نیکو کاری با همت
مرتبه سلطنت فایق گردید با حشم و خدم کاری بنداشت در عهد او عموم هر چه کشت و کار
می کردند هر دو حصه مالک رعیت نمود و اهل حرفه و ارباب سوقی را بابت باج و خراج
جبه و دینار تکلیف نمیکرد همه باشندگان بوفور فارغبالی حالی از رقص و غنا دل نوازی کامرانی
می کردند و دزد و قطاع الطریق در عرصه روزگار وجود نداشت تعدد فرازنده خیمه افلاک بر آسمان و
شهر جولی و ریسمانی در زیر فرمان داشت هرگاه کسی از نوع بشر و سباع و درنده و دد و حوش و طیور
زبردستی را آزار میدادند در حال آن جوی ریسمان او را بزنجیر امیر بستند اجرا ... آورد
ملبوسات جواهر آلات عایش از دست رنجه معتبر بود تار بود آلات طلا و نقره و جواهر کار بندیافت
در موضع واسی بوره هنوز آثار او در انجا ظاهر است تا این شهر گذاشته بود از محاسن اطوار ...

اینهمه ایام ...

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

اینست که برسر آب بسبب بی کشتی و بی جسر عبور می نمودند و نیز پاهای او بدستور بر سر آب میگذشت
در یک روز زن او از مشاهده زیور و حلیه عورات رعیت پیشه‌ها این حلیه برای خود
در خصوص ... راجه التماس نمود راجه ملاحت گوارا در حالت کوفت های عفیفه نیکو اطوار دست
از شعار یا ... ستوده تسلیم نمود متصور نیست باعث رنجانیدن چون رغبت موفور داشت
حائل ... دست در شده لاجرم پاره زیورهای آنکه ترتیب داده بر زیب و زینت شر
پوشیده صباح که بعزم پار رسید از آب بسبب گذشت غرق شدن گرفت و عبور
نتوانست کرد ازین رو در بحر حیرت فرو رفته فی الحال سرگذشت ماجرا در خدمت
راجه حالی نمود راجه صاف ضمیر صایب تدبیر در حالت تقریر کرد زود تر این پاره کهنه‌ها از جسم دور
انداخته بر سر آب گذر کند به دستور عبور خواهی کرد و آسیبی نخواهد رسید پس از قرار فرموده راجه
عمل کرد چنانکه از آب در گذشت از اندیشه زیور و حلیه باز ماند آوازه عدل و داد ... عیش او
او هر بیگه داشت سپاه و رعیت لشکر با اطراف و اکناف اشتهار یافت و الی
عرب بنا بر تحقیق این مطلب ایلچی با تحایف آنجا روانه ساخته و نامه نیز مصحوب او ارسال داشته
چنین در نهار رسید شخصی در یکجا نشسته دیده از خبر و باج اسباب رواج آثار پرسید او ... از معاینه
این حال حیرت بود ... در بند تحقیق او ... آیا راجه این شهر کدام است ... که
استفسار نمود اشارت با ... تحایف و نامه ... از نظر او گذرانید در بین ... این علی ...

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

نعره زنان از دور پدید گردید و زبان بر ثنای مدعای خود اظهار کرد که من اصلاً چوب و ریسمان
هیچ کس روی پیش افتاده بود خود دیگر بدر رفته و تنها اندک فرقی جز این نیست و پای بر شاخه بسته
و چوبی در پی او به بیشه ایستاده کلیدی بیاکه فریاد زنان در خدمت راجه حاضر گردید جز
از بس خوف و ترس زبان هیچ عرض نمود به تقصیر من ثابت نیست و لیکن ماهی ندارم در جایگاه
مسکن دارم قریب و جوار غسلخانه زنبوران است صبح که خلقی هم زنبوران آزار مار رود در گردید
به خاصیت طبیعت خویش زهر نیش بر قدم حرامی فرو نهاد به مقتضای آن آنها را از آنجا منزل بس کرد و عزل
مدعی الله را رحمت و لطف الهی عزت بخشید این عدالت حیران کار شده در خصوص حصول احوال سایر
لشکر بار گشت روزه گردید احوال سوختگان شاه رسانید القصه مدتها و بهر مسند زرین
حکومت نمود روح پرفتوح او سوی کبریا بسدره المنتهی شد وارثی از او نماند بعد از او راجه رای است
یکی از اولاد راجه پورسین مسند آرا گردید در عدل و دلاوری تفوق رایت داشت از کشمیر بدر رفته
اکثر ممالک هندوستان را تسخیر نمود رانی رتنا نام دختر راجه رسالت داشت
به زیور عفت و نیکوکاری آراسته و پیراسته روایت میکنند روزی راجه پرسین
بسیر دریا رفته بود ناگاه در تلاطم امواج دختری بنظرش در آمد ملاحان را حکم بر آوردن از آب نمود و
آنها حسب الامر عمل آوردند او را بحرم سرای راجه رسانید مدتی که به بلوغ رسید راجه
اطراف به خواستگاریش آمدند نسبت هیچ یکی مقبول خاطرش نیفتاد در آخر

نصیب الله کرد

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

نصیر الدین راجه ... در عهد او آمد بنا بر یک شیء دار الشفای به جهت غریب و غربا وقف گذاشته هر کس
هر چه از جنس ادویه بکار میشد از آنجا میبرد و متی حکمرانی که با نفاق بودند خود با تمامی لشکر در خاک
بومه زده رفت از آنها اثری پیدا نگردید سنه ... هجری در زمان او واقع شده است بعد از آن
بکرمادت پسر راجه مذکور بر تخت حکومت جلوس نموده و تعظیم و احسان های بی اندازه بر رعیت
مبذول میداشت و از درگاه مجیب الدعوات در خواست که تا در عهدم کسی نمیرد
ملایم طبیعتش قرار گرفت ... چرخ دوار هم راه داشت چون اجلش در رسید ناگاه بزمین وفات
باین بهانه خود را در آتش سوخت مدت ... سال حکومتش ... بعد از آن راجه
بکرمادت پسرش بر تخت صبح نمود راجه نهایت با دل و سماوی شده بود نشنید ...
انتهای عزم تسخیر هندوستان روانه گردید در دریای کهتره معبد بزرگ و مسجد طبقه ها
تا ... (interlinear)
نود و سه هزار و هشصد و چهار اسب با یراق و ساما خیرات کرد بر لوح سنگین نقش کنده گذاشت
خیرات
که هر که صد هزار اسب پوره در هیچ مقام نماید نام من از این لوح حک ساید و نام خود ثبت کند
همانجا عرض لشکر ملاحظه نمود شصت لک و پنجاه هزار اسپ کتل با زین و یراق طلا و
نقره مکلل به جواهر و ده هزار پالکی محاسبات لشکرش بقید قلم در آوردند در همان
خیال ملاحظه عجایب و غرایب شهر سدوه و پند راجه آنجا که دانشور و نیکوکار بود بخاطر
خطور کرد حشم و خدم و فوج در قنوج گذاشته تبعتر لباس بدآکنده روانه گردید بطی مسافت راه

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

در تماشاخانه سوام کار رنگ هر یک از تماشاها مشهور عالم است درآمده اتفاقاً از آنجا کملا نام رقاصه

بیار مشغول بهیک نظاره کملا دیو طبیب با کمال شوق شده بازی ناتمام گذاشت

نزد او آمده تکلیف نمود هر شب بخانه ما قدم رنجه باید شد راجه حسب الالتماس هر شب او بخانه اش رفته

چند شب گذرانید در آن ایام شیری بغایت مهیب صورت هولناک خلایق را آزار میرسانید هر چند

راجه آن شهر بنا بر رفع این بلا هر بار شیر شکار و مجاهدات بعضی شعار اکثر بار با بیکا مامور ساخته بود

از دست آنها کاری صورت نگرفته مردم بسیاری از پنجه آن شیر خونخوار هلاک رسیدند راجه بلنات

با ضعفای آن اخبار این از خانه آن رقاصه بدر رفته در کمین آن شیر مردم آزار نشسته سکونت اختیار کرده

ناگاه شیر بعد درنگ از دور رسید اکثر در قریب و جوار راجه دلدار از بس شیر دلیر نعره

نموده [illegible] کا با نعره شیر [illegible] شور و شر حمله آور شده بمقابله پیوست راجه برجکی

یک دست در دهن شیر و دست دیگر شمشیر آبدار [illegible] در رهگذر [illegible] عدم گرفتار

در ضمن گیرودار انگشتری راجه که نام او بر آن نقش بود [illegible] کار رقص کنان در خانه رقاصه

در آمده صبح که اخبار کشته شدن شیر اشتهار یافت شده او به دیدن [illegible] باعث تعجب صغار و کبار

گردید مردم نمایان انگشتری راجه داشته تو راجه آن شهر نمودند راجه بیدار گفت صاحب انگشتر

امر فرموده بود جستجوی بسیار برای راجه بلنات از خانه کملا بر آمده اخبار به راجه رسانیدند او [illegible] آن

رقاصه حقیقت دید شهر روانشده بو فور شوکت و شان از راه ملکیت رو بخانه خود آورده بر گوی [illegible]

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

حالش اطلاع حاصل نمود بعد آن دختر خود را در عقد ازدواج او بشرف امتیاز داده چندگاه
با بیچاپ طرخان در آنجا گذرانید پس با حشمت و جاه از آنجا رو براه آورده با لشکر خود ملحق گردید از
چهار دانگ هندوستان یافته با دل خرسند معاودت نمود در هنگام عزم
آنکه دختر بیچه خود را در نهایت گذاشته بود اورنگ زیب پیش آمده نوبورگیر گردید عبور
نوبورگیر عبور در اسد لو راه عبور و مرور بهر موبوردی رنجه بود گیر و دار بسیار از اکره تا اوده
از دست چندالی تعیانت رسید و خزانی گوارشر در کنار شر نهاده بود شاه و ششش پاک حکم که بود
در سنه بیماه و ششش هجری راه عدم پیش گرفت بعد از آن راجه در لب دریا دهن داماد راجه بلات
ببعی و کوشش کنک وزیر زینت ده تاج و سریر گردید سپاه و رعیت بفراغت گذرانیده
داشتند بعد فرمانده نیز و ششش پاک براه آخرت روان شد راجه پرتاب نیر اشش بعد او
قدم بر تخت نهاده سمت کامراج در مارکام شهری بنا کرده در آنجا به سلطنت معزز بود اعیان
دولت نیز عمارات عالی بنا کرده داشتند در آن ایام لنترنام سوداگری با سرانجام و تحایف و لعل الماس
از دکن آمده در پیشگاه او در رسید اقسام هدایای آورده بود از نظر راجه بطریق پیشکش گذرانید شیرازه
مجلس ترتیب داده بوده دیده روزگار چشم کم دیده هزار روم صد رقاصه سوای قوالان و سازنده
بر قانی و بازی اشتهار داشتند لنتر سوداگر ازین تکلیف بهشت شهر و آنجا گذرانید از دو سه قومای چراغ
که گهات چراغ بهمن رسیده بیمار افتاد بعد چند روز سوداگر مذکور راجه سود در خانه خود مهمان ساخته

روشنائی مجلسش از گوهرهای شب‌تاب که از جبههٔ حورها نقش فرق قیصر و غیره آنقدر در بساط
انداخته که نظارگیان شدند از درخشانیهای آن حیرت چنین افزوده بر گنج عجائب تربیت و حلاوت
در آن مقام قیام داشت که راجه محمود تنها از آن والا و شمشاد که بکمر نعت تا بدارش گلوگیر شده
در کوشش بعد صباح هنگام رحمت آنچه حورهای نفیس کنیزک بود راجه بجیری میلی نمود از اکثار از افراط
نعش کنیزک که از دست دلبه بود و دمی آنچه حوا اگر وقت کنیزک بود شود اگر شد
کنیزک را در حد بلاصه فرستاد راجه در آفتاب این امر نیفتاد که گناه جمال دل او این سخن از سر مروت
دور است و در حکم لعابیت قصور زیراکه مقدمه ناموس است پس شود اگر بطور آشنا و دلبستگی
او کنیزک بود نذر تبخانه مهادیو ساخت براجه پیغام نمود که الحال از حضرم در آن قسم
تعلق نعمت ما روا این سرزمین و الوالنعمی این اشارت دلنشین هلال از خاطر گشته جانب محمود
اشارت تا او بعد آن نازنین نمود و بانواع زینت و زیب بحرم سرای خاکین و مجالست و موانست
قرین گردانید از بطن او چهار پسر تولد یافت مدت تمام پادشاه سر بر آراسته همخوابه محمود عدم گردید
بعد از آن راجه چندرا پید که اشش بود آفتاب آفتاب از مشرق طالع طالع شده در عهد او
اوقات که در حکومت سعد اختر و فرخ فالی در کذرجه در عدل و داد او حکایات بسیار است یکی احقاق
که شدفات میکند قصه یکی از برهمنان معابدی بحضور تعبب رسانیده زن او فریادی شد اگر
قاتل شوهر من ظاهر نشود خود خواهم سوخت گناه بذمه راجه است زیراکه حراست ملک بذمهٔ

اوست

اوست راجه چون ازین کار رنجیده از این زن استفسار نمود مبادا شوهر تو با کسی عداوت داشت

هرزه و این فتنه به بعد آمده آن زن در جواب گفت که شوهر من از آن قبیل نبود که با کسی خصومت نماید مگر

با یکی از برهمنان در تحصیل علم باهم بسر کرده شب و روز مباحثه می‌نمود شاید از روی حسد

سر او را بریده باشد پس راجه او را به حضور آورده در انکشاف این راز کوشید راستی پدید نگردید

درین اندیشه به خواب رفت در عالم رؤیا مشاهده کرد که در فلان خانه پا گذاشته است فردا

بفرمان او خانه را آب و برنج بریزند و بر در شهر بگردانند هر مخلوق در آنجا حاضر آید بالای آن قدم بگذارند

در جایی که نقش پای کسی پاک باشد همان قاتل برهمن است صبح از خواب بیدار شد همچنان کرد و در حلقه

قوم شریک علم برهمن را از راه گذرانید قسمی که در عالم رؤیا دیده بود در کهر قاتل برهمن برآمد

او بر آمد زیرا که روز جزا قاتل و مقتول هر دو یکسان است پس او را از شهر بر آورده بر نهاده و زن را از تهمت

رها مند ساخت هشت سال و هشت ماه سلطنت نموده آفتاب زندگانیش به غروب رسید

بعد از او راجه زیاپید برادرش بر سریر رای سربلند گردید بر عکس برادر معدلت گستر ظالم و ستمگر

پیشه خود ساخته بسیاری از رعایا به تصدیع که او جرات می‌ساخت در دعای زوال دولتش گاه و بیگاه

ایام صبح و شام قیام داشتند آخر الامر به نتیجه کردار خود گرفتار آمده به مرض صعب گرفتار شد

که اطبا در علاج آن عاجز آمدند بعد انقضای مدت سه و نیم سال جاده نورد صحرای عدم گردید و همان

مرض خود و خلایق را از رنج و ستم رهائی داد بعد از آن راجه للتادت برادر او و خلف مسند سلطنت

پیراسته سریر آرای جهانبانی گردید بر خلاف پدر مجلسیه برای حصول علف و علوفه ما
سعد لک بسیار خو نهاده اطراف شهر را بیشتر رو بجراب آورده و
آنها بجهاز جمعیت این سرزمین خاطر جمع ساخته بعزم ... بعزم سرهند آورد و تسخیر
پنجاب در دهلی رسید ازانجا رو بتسخیر ... نتیجه تمام داشت
بجنگ درپیوست جانبین لشکر بسیار بقتل رسید ... در آخر ...
در دست مجاهدین اسیر و دستگیر افتاد پس باج و خراج مقرر ساخته ...
سرافرازی و دربندرهای دکن ازانجا رو به بهار نهاده حاکم آنجا با خلعه اطاعت ...
به حضور حاضر شد او را نیز بدستور سرافرازی داده بعزم تسخیر بنگاله از دریای گنگ با فوج
کشتی ها عبور و سیلاب وار بحر زور ... بسیار ... راجه بنگاله سرشور ...
پیوخت در کشتیها جنگ وقوع یافت لشکر ... بهنگ ...
وجدال سعی موفور ... در آخر کشتی ... مجاهدین آن طرف غرق ...
ها و اسباب و فیل ... علاوه ملک در قبضه آورده ازانجا تا کنار دریای شور
بزیارت جگناته جی بهره یاب شد و بر همان ... خراب ... دلهی رو
دکن آورده جمیع راجهای آنجا غاشیه اطاعت بدوش کشیده سر بر خط فرمان نهادند اما
زال نام ... بحکمرانی ممالک دکن ... لشکری شکوه و ده هزار فیل جنگی ...

بسعاده

ایستاده کوشش‌ها نمود لکهارنو که همه‌جا رو دست و بازویش آفرین خواند بعد چندی

چون غلبه از جانب راجه دید حلقهٔ اطاعت در گوش کشید بعد مدتی جامر گهدر راجه او مشغول

غایات ساخته بر سید عاقبت کار بر چنین نمود معامله که چه بود داشت در حملهٔ کوه توقع

اینکه یا انعام شدن با بیع فرمان روایان جهان باشد زن ضعیف و یا ظلم با هجو نور راجه غالب شد

در سیدلیر و حمله‌ها نمود لکهارنو راجه با شوکت و شان بست این سخنان بر و مهربان گردیده مورد

الطاف بی‌پایان شد و قرین اعطاف نمایان نمود از ممالک شتر بارهای که کاه ندیده بود و

لشکر باتش نوش جان نمود از انجا در گذشته مالوه و گجرات جمیع ممالک طرف شمالی

هندوستان در ضبط در آورد از انجا خاطر جمع ساخته از راه کابل متوجه ترکستان شد

در بین باموم خان والی انجا مرتبه اتفاق افتاده چهار مرتبه با او جنگ جدل بدید آمد

مرتبه چهارم موم خان بعد از ایلی و عجز راه بین ندید دست بدامان امان زد باج و خراج

برخود قبول نمود از انجا روانه شد و بعد تسخیر ماوراءالنهر و ترکستان از راه سند کاشغر تا

چین رایات عالیات را فراشت همه ممالک چین را متصرف گشته بر چین بادشاه

احدی بر شمار نیارزد از آن سرزمین فراغت حاصل نموده عنان عزیمت بصوب خطا معطوف داشت

و فرمان روای خطا را خط بمقابله نایستاد در آخر او نیز خط انقیاد بر جبین کشید

از راه تبت رو بکشمیر نهاد در انجا رسید معمار بتخانه‌ها همت بر گماشت الا کار عظیم

در پرسور بتخانه تعمیر ساخت که در میان آن ستونها ارتفاع سیاه در عهده از سنگ نصب نمود
هنوز آثار آن بتخانه باقیست سوای آن بتخانهای دیگر هم تعمیر کرد در هر جا یکیک هزار تولچه طلای
خالص بصرف رسانید در هنگام تسخیر ولایتها در هر شهر و هر مکان بهر هنرمند و صاحب حرفه
میافت در زمره ملازمان در آورده التفات تمام باحوال ایشان مبذول میداشت از آنجمله
جکن نام وزیری دانشوری که در علوم غریبه خصوصاً علم کیمیاگری ماهر و ممتاز و بفهم و فراست و
عقل و کیاست مثل و انبار در مرتبه وزارت امتیاز داشت و او زر روی ولایت اکثر ممالک
میگویند که در هنگام تسخیر ممالک در یکجای بنابر غلبه غنیم قرار بر قرار نهاده در عرض
دریای قهار عبور و تبس آمده زریس استیلم گذر دران منصور بهمه حکم وزیر جواهری از بغل بر آورده
در دریا انداخت و آب از میانه شق شده راه عبور نمایان شد لشکریان آسانی گذر نموده
بعد آن جواهر دیگر تا آن جواهر اتفاق نموده آن جواهر بدست خود آورد با آب بدستور جاری گردید
در همان وقت شخصی دست و پا بریده سر راه بهمرسیده بطریق دلو جوانان
عرض نموده در ملک مالوکا سمندر کو اکهٔ زرک رولن دالو و در عرض راه آکار است
فرمان روای انجا نظر بر اینکه رسید غنیم بنابر ترس و بیم مانند هوشکات است کبر و غرور
دلهم از زر روی خیر خواهی او را اگفته بهجوم که چنین راه است در هنگام اعلام ظفر پرچام
تسخیر ممالک برافراشته فلک یاوریخت بیدار دلو متابعت و فرمان پذیر

لازم و ملزوم است که ملک سو آمد نرسد و رعایا پایمال نشوند بقصد و این گناه مردا
در شکنجه تعذیب در آورده بپای بست رسید راجه حکم معالجه اش نموده از انواع اطبا
بمعالجه بیوجه جراحتهای او التیام یافت بود چون از دولت فرحت دوباره در خدمت آمده
در خصوص بتبه و مادب راجه ملک خود مبادرت نمود راجه بعیادت کوایف راه کدر
آنجا بود استفسار که در چه کیفیت که عزم آن طرف مشتمل بر راه است از کجا راه در عرض
مدت سه ماه تولی رفت لشکر و دواب بجهت علف و آب زحمت بکمال کشید را چوم
تا پانزده روز طی تولی کرد لیکن راه نهایت دشوار است و علف و آب نایاب ازو را
اظهار او ضروریات پانزده روز سرانجام دلعه زر تمام راه کهیر چهر مدت معهود بسر رسید
آذوقه لشکر کمی یافت و نهایت راه بدبد رشد پس او را به حضور آورده از کیفیت
استفسار نمود آن فتنه انگیز حیله گر زبان اظهار بر گشوده اینهمه گفتن من محض بجهت خیرخواهی راجه
بود و گرنه این راه را پایانی نیست مدعا جز آنست که لشکر تو فنا پذیرد راجه ملک ما را آزار
نرشد راجه و لشکر بنوع آنجنان در بحر رنج و محن غوطه ور گردید پس راجه نیکو سیرت مرحوم
لشکر را تسلی داده بعجز و زاری روی نیاز بدرگاه قادر بی انباز آورده استمداد
رهایی از آن مسلک مهلکه نمود از بشارت غیبی اشارت بکندن چاه یافت فی الحال همه لشکر
آب پدیدار گردید و لشکر و دواب سیراب شده همراه هر قدر آب که توانستند همراه گرفتند

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

بعد اندک طی مسافت راه بان ملک رسید و در خطهٔ کشمیر در آمد و بهمین عنوان کار ملک بسیار

از دست رفته لهذا با وجود آنهمه فهم و فراست [illegible] خوب [illegible] انکه

در حالت مستی حکم بیجا میکرد هم [illegible] در عهد [illegible] استغنا داشت چنانچه راجه بنگاله

بعهد سوگند همراه خود آورده در [illegible] رسید [illegible] بنام ملک [illegible]

با جمعیت تمام بعزم انتقام در مقام آمده [illegible] یافته بر سر راه رنجیده [illegible]

اکثر [illegible] او حادثه [illegible] شدند اطراف شهر را آتش در دادند و باز گشت

[illegible] روانه گشتند و قوم [illegible] در آخر ایام حکومت بطرف شهر

لسکر [illegible] در آنجا جای خوش آب و هوا پسند خاطرش افتاده رخت اقامت [illegible]

با کلان و اعیان ملک پیغام فرستاده در میان [illegible] راجه هر کرا به [illegible]

آراسته میدانید سلطنت [illegible] با تمام حشم و خدم با غنیمت در میان

دره [illegible] کوه زیر برف آمده [illegible] زنده برگشت مدت حکومت او سی و [illegible]

احتساب [illegible] در سنه [illegible] کوه برف [illegible] آفتاب [illegible]

بعد از آن راجه [illegible] پسرش مسند [illegible] حکومت شده بعد انقضای مدت یکسال و

پانزده روز ماه عمرش بسلخ رسید و [illegible] از آن

راجه مهرادت [illegible] فرمان روا گردید مدت [illegible]

جاه جلال

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

جاه وجلال و تعلقات دل کو بسر نحیه ازین دار بهر پدر رخصت نبد از وی راجه فرمایند نبیره

راجه للتاوت بمدارج ترقی سلطنت بهره مند گردید اوقات حکومت بوفور

عیش و نشاط و فرط فرحت و انبساط بسر میبرد حرم های بسیار در پیچه جلوه داشت

ازانجمله یکی را آنچنانکه در حسن و جمال و خط و خال از پری پیکران دیگر دلرباتر بود دل و جان

رغبت مینمود چندگاه راز جهانگیری نوبه صوبه هندوستان را ولی گوهر همه ممالک آنکه دور

در حیطه تصرف در آورد اکثر جزایر دریای شور و چین و خطا را متصرف شد در هنگام بوهف

آن نوازش و دیگار روزی راجه بعزم زیارت تیماتهه از خانه بدر رفته تا که جوانی از فرقه برهمن

در آنجا والوالهی بمشاهده دید ز آن لاله رخسار داغ های بر دل گشته واله و شیدا گردید

شب و روز بدرد و سوز و بسر میبرد بمرور ایام بر بستر مرگ افتاد چون پدر در قید حیات نبود و

مادرش ازین قصه جانکاه قرین ناله و آه گشته هرچه داشت و نداشت بمعالجه پسر مصروف

رسانید اما سودی نبخشید در آخر آن شوریده های کلوچا حالی با مادر خود گفت ای مادر دوا و ما را

شکو مشکل است نه هست آن مقصود نیست صورت ساختیم روزی در فلان تیماتهه والا نجوم نقاب

رباتی در آنجا رای راجه رسیده یک نگاه او مرغ های زار دم با من بلا مبتلا شد

در دام او قرار ممکن نیست بغیر از کمک شرتیر و حرابی با قبع ابن در دلی در ما حلال نبود

توغبت خود سوختن مساز مادرش محو اضطرار این زود و درفکر کار افتاد بعذر و بهانه در

حرم خانه راه آمد و رخصت شد و انمود با آنکه محرمیت بهم رسانید رفتن بحجره انگشار در صدد منزل المناگوهر
فادرنی کاه عاجز و زار و نزار بود و پیشتر بهر شعار رنگ کهی تر بود گرامست فرجه بکمر زر
نمک درد و چند افتاده است هر دیا بدعا بقولیت الحکیم علیم زندگانی او بدست آرائیت
تبسر کلینکه لرزه ان باهم شرح آن بعلاج [illegible] تعلیم و دلبری او بنگی از ریح های گوهر نفر
مطلع شد پس در شهر گرد پیک از پر بهمان بحجابهم بهمه پرسید هر که شخص یک از کار سیده شود
کسی علاج نماید در حرم آن اورا کنار لا جرم خواهد شد چاره شوع کنا هم منصور هست بانه
آن برهم عافلت زرنا آنکار در حکایت گفت که کفارت گناه الشبه با تصدام خیرات و میرات با او
خواهد شد بنجوایی که آن محبوبه اجازت دلبر شب بچه جهو بوسی طور در حرم سرا
برسان هر مدعایت به حصول خواهد انجامید نشنید این بشارت غنچه خاطر آن بزرگوار
شکفتگی در آمده بخانه رفت تعالی بوی ره یافت و اورا در مکان مقصد رسانید در آن
کنیزان جهو بود حکم به غسل دلبر و لباسهای فاخره پوشانیدن و دلبر جهو بر گلاب و دستار
سرور بود حلیه های قیمتی و لباس گلنار و آسمانی زیب و طرز را فرقه مجلس نعایت فرمود
سرانجام دلبر و در آن اثنا آن دلبر از کار افتاده بود بعد از بیان مجمعه ای محجره را انکار
دل خوش دار و هر بهانه جز لوبه بر روم لب بیدار شد بر سر آمد چنین گشت مگر کشتهر
ما کام از لب نوشش لب شکر گفتار چاشنی شربت شیرین نوشش غم در مهای حیات تازه

با قرار غالب

یافته در قالب فرزند او جانی تازه دمید ایام نافرجامیش بسر رسید کس به بزم طرازی
هم بستر جوهر متانت ساخته بطریقی بر دلش خواست که شب و یکروز بر جیب های خواه
با او کامرانی و مسار به صباح که عروس خورشید از خلوتسرای شب بیرون خرامید
آسمانه [illegible] از آن برج بدر کشیده تا در آنجو لی را به حضور آورد و حکم که چند نهای خاطر [illegible]
انجامید [illegible] بچه خود بود زنها بدر کسی احدی واقف اسرار نتوان داد عفت و پاکی [illegible]
بکوشد و عار [illegible] از آنکه های پاک سرشتش تا بدینوقت عصیانی نبود بر حسن او در فکر
رفع عصیان افتاده بار این زر را بر هم در میان نهاد چه در اول بکنایه اظهار ساخته بود اکنون بار
صورت حال صاف بیان نمود با مر آگاهی آن معامله تا فهم را عقل و خود بر جا نمانده
نعره برکشید چنین گناه کبیره شود بدین بر تعزیر سوختن وجود خلاف نیست با انصرام حرارت و دکانات
کفارت امر ناپسندیده خواهد شد پس آن زن نیکو سیرت کمر همت بسته برای [illegible]
نقد تا حصره جسم خاکی را در آتش سوزان گدازد چه طلای خالص تا گدازی سره و [illegible]
چند روز [illegible] کند [illegible] از حرمان و [illegible] این زر باز داشت و در فراهم او
هر چوب صندل [illegible] در صحن خانه انبار نمود روزی همه گذران و جموم [illegible] شد نهید
ترتیب متفرق ساخته تنها مانده در کمال [illegible] در آمده التهاب خانه شد [illegible]
در حال آتش را فروخت و خود بود در ساعت سوخت انحراف [illegible] اشتهار یافت

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

خاص و عام قرین رنج و آلام شد بهر تقدیر بود اندک مدت راجه در تسخیر ممالک دیگر غیر یافته
ملک کشمیر مساعدت نموده کار پردازان او طرف تعلقهای آن ملک داشته هر گاه راجه از این واقعه
با مستمع وقوف حالات نماید یقین که آتش فتنه و بلا بالا خواهد شد و عالمی در آن خواهد سوخت
بهتر آنکه در اظهار این راز اغماض نکار رفته حالا باید که خود را [illegible] آنچه قابل رای در نمود در معلوم
عموم شهر را نیز مساعی در دولت القصه راجه نجو ویدو از وفات رانی اطلاع یافته نهایت
اندوهگین گشته چون بعد از صبر و شکیبائی این مصیبت مداوا و چاره ندید ناچار سکوت ورزید
قضا را بتغیر لباس بنابر تحقیق اخبار بد و نیک عوام الناس بجوب شهر برآمده
گذرش در بازار زرگران افتاد در یک دوکان جماعه از اهل حرفه نکار زرگری مشغولی داشتند
رویداد در حق رانی و عاشق شدن نجه بهم طور ظهور یافته نجه مغفلات در سلک نظم رباعی
درآورده بلهجه و آواز تکرار می نمودند در آنجا با استماع رویداد بلاکم و کاست بواسطه غرور زر
گهر بستند این افسانه آتش کینه در کانون سینه اش مشتعل گردید بازگشت برگشت حرم و
غمگین در اوطاق خود جاگزین شد تمام شب با تاب و تب بسر برد صباح که آفتاب عالمتاب
بر اوج فلک برآمد راجه سوخته جگر با صورت خشمگین بوفور کین بر مسند بار جلوه
انعقد نموده جاگزین شد ملازمان خود را حکم نمود به بازار زرگران رفته از فلان دوکان جماعه
در آنجا نشسته باشند بحضور بار دهنده و الحال آنها را حاضر ساختند نجو ورود خواند ترانه [illegible]

ادروی

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

امر فرمود
باستماع این حرف سهمای ولد ارزنده لبت جانب بشنود و بدین سبب قهر و جلال آن آتش
شعله‌نشان گشته خشک و تر سوختن گرفت لاجرم زرگران قسمی در سرگذشت خود
اظهار نمودند و بیان به اجابت رسید و هنده رای در هر کار و آن نحبه برهم و بسیاری زر برا همه و اکرام تمام کرد
را نقد رسانید حکم کرد در هر جا از فرقه براهمه کسی بدست برآید او را از تیغ باید گذرانید و بیما
ستمها بی‌کران بر آنها جمع ساخته شد غرض راه شوضع تیله موله در هر جزو زمان به موسوم مشهور
مشهور است درست ساخت و بمقتضای خواهش آلهی تا چند مدت بازار این شور و شر گرم بود
مخلوق ریزه تیغ بیدریغ آمد در آخر یک نام برهمن بر و بافت گشته باشنده تیله موله بنا بر
در خدمتش حاضر ساختند در آن وقت در خیمه توقف داشت آن نیکو کردار در مقام ورود
زبان برگشاده گفت ای قهر اظهار نموده ای را که ستمگر گناه این امر ناشایسته بر تو نهد رود گر
چنین اطوار قبیح کرد و الا اگر برهمن با داب اول درسو حکم اینکار کرده بود از بس که چنین خرج
نا نمود مبدا اجازت دلو تو هر خونها با حق نکهه گرفتی و مخلوق خدا و رنج نابندی منتقم حقیقی سزا تو
در حال به بلای گرفتار آید خلق خدا از جنگ بد لو تو و از مدمجو گفتن دعا بد عا بدستم حکم
از جا بیجا شده به سرش قیام فی الفور آثار زخم ناسور پدیدار گشت و آب چکیدن گرفت
تمام مدت زبان لرزه درآید بیشتر افتاده دست به دامان آن نمی باضعف التجا نموده ال
باکن تباهی العاقبت را کار و ما شو تقصیر من چیست چون حقیقت الحکم برهم ظاهر گردید چگونه در لم

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

وار سنگرفت بهرام تیر تهکه از بیم بلا زهرآلود بود باد را احدی رو دار نخواهم شد عارف

مستوی گهار بود نظر بیمار که او دید از زخم بخویش آمده پر پیکان خشک دریا چو داشت

سوزانیده خاکستر ساخت و بر آن زخم او بخت عقوبت آمد و عاقبت مستی الدعوی

در همان ساعت زخم او با التیام آمده وارد گرفت و بهر طرف هزار مان نخچیر بود در جنگ

ربهنا امر فرمود و در هر جا در نخو آورد و اسمدی علاج تقصیر [illegible] نیاز برهم را با عزاز تمام

بمکان نجوم حصن ساخت و در زر رسانیدن بر همه دست نموده و خدمت بیان نهمده نمود

گرفت عاقبت الامر بعد انقضای مدت هشت و هشت سال خاده بود او راه عدم نمود

بعد او راجه ترسا پد افسر حکومت بر سر نهاده دست تلف و اسراف بر کشید در چهار سال

بغرامت بسر برد بعد از آن راجه سنگرام بر لوربش جانشین شده شب و روز در قبح عمل

بازی رقاصه و مغنیه اوقات گذرانید و زر راه راستی گذاشته ساز را ساز و کف نوا

خرابی ساخته راجه های گذشته همه بمصرف رسانید کتاب سپاهی [illegible]

نغمه سرا که هر جا الف فالیس [illegible] روزگار رهبر که را میگذرانید مدت

مجلس طراز بزم حکمرانی نتار ساز و [illegible] از صوت صدا [illegible] دم در

در ملاحظه التماد [illegible] را بار جالع به پیروز آمده طوطی و غیره طیور [illegible]

مدت [illegible] اوج [illegible] سلطنت [illegible] قفس [illegible]

راجه

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

راجه جیاپید قدم بر مسند فرماندهی گذاشته باب سپاهی و رعیت تجربه و ارائی داشت
اطراف ملک بسوی آیین سیاسیه و قوانین باسیه در ضبط نگهداشت مدت سی سال معمار
بنیاد عمارت ... بسیار کاخ جهانبانیش انهدام پذیرفت پس از آن راجه جیاپید
برلور ... کلاه جهانداری بر سر گذاشته خالوهایش از قوم شراب فروش سال و هم
بنا بر حماقت کسی او در امورات ملکی و جهانداری نقصان نمود که قوم شهرا از ...
در سلسله آلام قیام داشتند بعد انقضای مدت ... قوم سپاه بنا بر جماعت ... و
جهو بر بیان جمهور قوم ... مسموم ساخته راجه برتو پسر را سلطنت بر داشتند در عهد او
همان با عاقبت اندیشی تیز کار این را که رواج امور ملکی و مالی در عرصه روزگار گرمی بازار بود
قوم رعیت از جور و بدعت آنها بجهت ... گذاره می نمودند مدت ... و ... سال
به حکومت گذرانیده ... جهانبانیش بر باره ... بود او راجه ... فرق امتیاز افسر جهانداری
مزین ساخته بعدل و داد ... جاودانی ذخیره عاقبت ساخت ... مدت ... سال
حادثه ... ممات شد بعد ازان راجه آنند بمرتبه بلند حکومت بهره مند گردید ... سال
خلق گذرانید بعد او به تدبیر شیر وزیره دستور با تدبیر امورات ملکی در قبضه اقتدار ...
تعلق ... از ابتدای عهد ... بی ثباتی دنیای غدار و بیوفائی ... نا پایدار ... قرار ...
درگذشت فرمان روایان سلف ... اوقات عمر عزیز بعد نسبت ... در جمع

بهزار قباحت تلف ساختند چون آخر عهد خسر بها بود بهزار آفت در دولت آنکه بر سر آمد قوم

دخور را اسیر دام الطمع نسازم بهمین جانب هر چند در و جواهر و زیور آلات و طلا و نقره جمع با جمع

راجهای گذشته بود در خزانه موجود دید همه سوختار و آثار در کار امید عمر زر چیز و باج از اکثر

راج چیزی موجود نگذاشت طرف مراج و داور بود تا به شهر گذاشته شهر کلکاری در

زینت نا ساخت در یکبار ... عالی مرتب طلب بسیم قوی شود و بر پور بزور

بود که توی مشهور شد هر روز بجهت زیارت در تهای نا ساخته رفته چون گشتند بعد بر همان

المکان نا بار تعظیم از راه شیر وزیر که او بعزیز رکاه مشد آنست تصرف آن اطراف بدان او را

دست تعلق و آدم قدمی رسیده خولیه ساک حکام اوقات گذرانید بر لنک مهادیو در

تمامه تعبیه بود بطریق تاز قدری زر ساک حکام بکار جهت بر راجه بمحابه آئین صورت فاست استغفار بعد و

بدعتی بر آنها میگذاشت بنا ساختند راجه عالی الفحوار آن کدورات بهم رسانیده خواندن

وظیفه نا تمام گذاشت وزیر اینجا بدر رفت شیر وزیر از رسید انعقد مه ها کر بر تخت و عیش

حکم کامران سلاطین آئین بدبیری نموده در باب بخصوص جهت آداب و بی پرستش احکام او را هلاک ساخت چنانچه

خاطر راجه را از غبار ملال مملو بود بخشش بدبیری پاک بعد چهت در آن ایام خرور شالی بحساب ششن روپیه

سیع و نه راجه شدند سبب آنکه لطرف پاره موله راجه برآمد اسب در وقت از او واقع در زول

استسلم ما رکن سکهان کوهستان در اینجا منزل کره دره است از بالا غلطیده حرج اسپ امداد بود

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

که چون این قدر هنگام بهار طبیعت آمد میشد نالان اول از افزونی آب سیل راه نهیب گوید
زمین رها باید ابتدا یابد متولد الی و آتش پور از وفور سیلاب جل آب میشد تر در اراضی زراعت کرد و
تصور نشود مطابق باطراف ممکن گوید و بیاس معدوم متفرق شد راضه یک نیت از بین ندعت
شب و روز در بحر حیرت فرو رفته از درگاه خداوند بحر و بر استدعای رفع این خطر بر تو روی منموده
روایت میکنند که طلبی خیدیاب شخصی از قوم خیدالان رفت و روز خانه و با شور ماند
روزی علی الصباح از خانه بر آمده سر سوی دریا نهالی پرست به نظرش در آمده بخاطرش در رسید
که آیا درین دریا چه حال بود پیش رفته سر شش بر گشت و مشاهده نمود در وی آن طفل شیرخوار
بکمال حسن و جمال خوابیده جا که انگشت هر دو دست می مکید گمان نمود از کدام فحچه و زره
سرانجام این فعل با سیاسیه بعمل آمده نظر او با یک خود دست آن طفل برداشته دیگر سوی خواست
تا به آوادن بی از قوم برهمن شده طلب داشته بدلعم بعد و جنس او خشنود ساخت شیر ولعم و
پرورش بچه بذمه او گذاشت و اسمش سو گذاشت باصطلاح هند سو خوب بچه پیدا شده
گویند آن بچه چون بشعور و تمیز بهره مند گردید بمعلم سپرد و بخواند علوم مشغول نمود از روی عقل و
دانش بکمتر مدتی فیض یاب علم و عمل گردید بر دانشوران وقت تفوق مر حبت تا کار در خانی ممکن
چند کس دانشمند شده ذکر سیلاب و کمی غلات در میان آمده آن خداوند هوشمند شده
که این کلام در گوش جا گرفت بزبان رانند که تدبیر اینکار سهل و آسان است و بانی

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

بی درم و دینار صورت نمی‌بست گفتار او موجب خنده بیشتر شد باظهار او اعتبار نکردند رفته رفته
این حرف در مجلس راجه ذکر شده اهل مجلس ساختن آن پیر محض دیوانگی دانسته ملازمان بحضور آوردند
درانجا نیز بهمان عنوان تکرار نمود حضار مجلس بخندیدند و استهزا کار فرمودند راجه حسب الامر
بجواز اظهار او خزانچی را حکم کرد که هر قدر زر این پیر میگوید بدست او بسپارد حسب الحکم عمل نمود ۹
زرهای بسیار بیشتر و بیش انبار ساختند پس آن پیر دانشور پاس آن تعالی سوار زر برگرفته در کشتی جا
گرفت بطرف کامراج رفت که هر وقتی که نیک سنبل برابر بر آمد مابین ... رسید
یک کوزه زر را درانجا بدریا انداخته بطریق جمعی بعینه اوکه اخبار براجه نمود راجه در جواب نوشت
هر چه خلاف کند مانع نباید شد دیده شود عاقبت کار چه بوقوع آید پس از انکه در کد مشتبه
درباره مسوله رفت درجاییکه سنگها سد راه مخرج آب بوده همه زر را بدریا انداخت
این مذکوره باطراف شایع گردید عموم شهر بزر نیش گرانی غله به پریشان حالی اوقات گذرانید
زر را بمصرف رسیده بود از هر جانب هجوم آوردند بطمع زر سعی و تلاش زیاد
بیشتر کردند تا هفت روز سنگهای سد راه آب زیر میانه برداشته یکبار انداختند
زرها را صرف کردند و مخرج آب صاف شد و آبها پیروی رفت بدل در شار داد
در انوقت شاکر پور مشهور است آمده دو قیمانه بگذاشت و مسافت راه آید و سو
سد محکم بست جریان دریای سند و دریای بهت از میان تالاب اولر منور نمود

عوض ما افشاند

بدلیل غمهای جاریست پس زمین مانند آن بولاد شد که زر از آن بر آمدند علیحده علیحده هر طرف
بدین سبب هند بهمه ایشان تقسیم کرده داده و بگشت و کار شتریان ساخته بود و باشی خود در شهر بود
عمارات عالی ترتیب داده اسم آن شهر بنام خود شمس نمود راجه باستماع این بشارت نهایت خورسند گردید
مخلوق نیز بغور عجب تمام تمامی ملک را اعتبار شده چنین شد که ابتدای عهد راجه بتیاد میشد هر چند
راجه غرب پور را زیر کور … آتش موقوف کرده بود قسمی آن مرتبه صورت اتمام پذیرفته او را امیر شد
هر سال چنین فصل رسید آبادی بعمل واقع شد خروار شالی بقیمت دانه آنه خرید و فروخت میشد
سالها هم بحساب یک پاو بالا از آن رسم داشت از این روغن و کدا آبادی بود حال و
فارغ البال گذرانیدند … راجه بنگو سیر در بیان شهر قدم نهاده بود احدی جانوران دریای و جنگل را
نیازار دمیکو نیدند ماهیان از آب بر آمده بر کنار دریا بی توهم و اندیشه تا آفتاب می نشستند
مدبر ماه و … یکی مرتبه گذرانیده دار بهم دراز سویدر بودند و خالق و مخلوق را
… و رخصت کذاشت پس راجه ورمار … خود ساخته او به تدبیر … با مورات
ملکی پرداخته شکر ورما پسر عم خود صاحب اختیار بود و کار و بار ملک در قبضه اقتدار او
گذاشت کرفا جیت با قوم راه صوت مهیب نمود و میان ایشان جنگ و جدال بوقوع شد و قوم بسیار
از جانبین بقتل رسیدند در آخر شکر ورما منهزم گشته راجه ورما را که از معاندان خاطر جمع
دست داده عزم تسخیر هندوستان بخاطر شتر جا گیر شده بعرض لشکر پرداخت …

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

بلک للک سوار و نهلک پیاده و سه صد زنجیر فیل تعلیم در آورده بس از راه پهکلی و شور
بیز فوج شر و شور روز ره شده دهلی و گجرات و کهن سو چیطه تصرف در آورده ازان کاهرا حد و
راه نگرکوت پیش گرفت راجه ایکاوتهی چند بیرون شهر نول بلب و مالک زیر غالب و شاد و ساخت
راجه ورما در ناصیه او آثار ادبار دیده و فروانشی مشاهده نموده بتقدیر فلک و دختر خود با ملوسائی ساخت
مدت شهر وه سال حکومت راند هم آخر کشته مخمور عدم شد چون از وی پسری نماند بر پهیر چند داماد او
بموره برانکر ذر زنجیر نشین شده بدلو دانش کاروا کهر مملکت راجه ورما جوبی در ضبط
آورده بهت بامورار حکمرانی پرداخت بدلیس باحاب سوغور خیت غزیمه بدار البقا کشید للداو
کوپاپ ورما برلور راجه ورما با مورار سلطنت دست یافته ده سال بست و کشاد حکمرانی
اشتغال ورزید بعد از وی راجه شکست برلورش تخت جلوس نموده او نیز ده سال زمام احکام
در قبضه اقتدار داشت در آن حین سکندها در کوپاپ ورما دخل و تصرف بحکام و
حکم کهه سرلس و سرداران الحکمرانی راتلی مزبور راضی نگردیده در شهر فتنه و فساد رود لوسی اعیان و
اکابر لهن وقت راجه پارت ورما پسر راجه ورما را پیروی نموده بمرتبه حکومت بهره یاب
نموده او رانی سکندها را محبوس ساخته آب و آتش از و باز داشته در محبس جان داد او
بعد العضای یا نقه سال راجه پارت ورما از پیم وار بهر بر در گذشت بعد ازان بر چند ورما
پسر شر با مورار ملک پور حشه و مدت یکسال و هشت ماه گذرانید بعد از و

راجه چکرورما

راجه چکرورما پیشش حکمرانی گویند مدت ده سال فرماندهی کرد بعد ازو راجه سوروَرما بمرتبه
سلطنت رسیده در ابتدای حکم از خباثت طبع و رذالت رای در امورات ملکی
با ارباب کار رشوه دست دراز کرده بمالات افزایش مستحق هجوم عام و خاص
گردیده بر سلطنتها افزوده در آخر از آوری آن عاجز آمده کار بجای نرسیده سوار علیحده او
چاره ندیده سال گذرانیده اورا معزول ساخته دست دلو بود و راجه شنکردره پسر
میردروه تاج بر سر گذاشته در آن ایام راجه چکرورما پیش ازین ده سال بحکمرانی سنتوار دسته
سنگرام دانگر بزر بسر دراین عهد به یاخو متفق شده بمدافعه او کمر همت بربست رفته رفته کار
بمجادله و محاربه کشید فیمابین آنها جنگ و جدال وقوع یافته راجه سنکردره در معرکه
حرب ضرب کشته گشته مرتبه دوم راجه چکرورما حکمران شده با عالی قسم رو داد که
دلبستگی داشت ازو به بافهمی حالی و عقد امورات بدست او گذاشت و
خویش و قوم او را بر روی کار آورده منصب بلند یافت و لو و سنکرام دانگر بسبب عنایت و
باوری او مسند نشین شده بود نتیجه تقصیر رسانیده بود اندک فرصتی جورستان و مالیان او
شبیخون آورده راجه چکرورما را از تیغ گذرانیدند اینمرتبه دو سال فرمان روا بود گشته شد او
راجه انمت پسر راجه برت معاونت سرحت وزیر بدرجه حکومت کامیاب گردید
که از سفاهت و بیعقلی شیوه ظلم پیشه ساخت موجوم ملاحت گفتم و نیک اندیشی

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

به بدروی کار اعتبار داشتند از هیچ سرچی گذرانید و قوم ارذل و قباحت بیشتر را اختیار

تمام پیش آورد و بیگناهان را بجهت امتحان در آتش می‌انداخت ناحق و بجهت ملکیت شکم زنان

حامله را پاره ملاحظه جای قرار نطفه می‌شگافت زنهار بسیار از این کور باطنی را آورده تمام

همچو چنین خون ناحق واسطه نزول بلای آسمانی و سبب حصول حرام ها و دائم است بمرض

دق گرفتار آمده گرفتار آواره و شب نکبت و ادبار گوهر و پای بد فال و لوم ساله

بحکومت راند بعد از آن راجه سوورما بار دیگر بیاوری سر لشکر ملک مالک تاج و تخت

شده او را با زمینداری بر طرف مزاج نفاق در میان آمد اتفاق جنگ اتفاق افتاد

چند لشکر جمعیت و لشکر بنهی تاب مقاومت در نتوانستند عاجل و اطفال همراه گرفته

روانه هندوستان شد که یکماه بر صفحه روزگار سر و کار داشت بعد از آن احکام

حکومت نماند آن راجه بر ورسین که سابق ذکر او رفته است تعلق گرفت راجه پسر کرد نام

یکی از اولاد او بنا بر نامساعدت ایام روزگار به نکبت و ادبار میگذرانید اکابر آن وقت

اتفاق نموده او را بسلطنت برداشتند راجه بغایت عادل و رعیت پرور بود در عهد حکومتش

راهزن و قطاع الطریق با کمال در وجه نبود سوداگران و اهل حرفه شبانه در کارخانه میکردند

اهل شهر در باز خانه نمی بستند از عدل و دلوری او حکایات بسیار است بیست و شش

نه سال گذرانید ترک سلطنت نموده بریاضت و عبادت مشغول شد آنوقت

مقالا ۲ ۸

فارسی در شرح و بسط کوایف احوال اکتفا نموده تا ما حیات وصف صفابخش جهان و

منظور کنند ساخته گردیده نمی‌شد چنانچه در تواریخ فارسی شهنامه تاریخ قدیمی است از

طوسی نظم یافتن سلطان محمود غزنوی که بیست پادشاه سلف پانصد و چهل و شش چهارصد و

نود هجری در ضبط تعلیم در آمده و نظامی گنجه حقیقت خسرو و بهرام گور و سکندر را

در پنج گنج شرح داده تاریخ آن با این نظم در اختتام سکندرنامه تحریر ساخته تاریخ پانصد و نود بود

که خواننده را زو نگیرد ملال   بگفتم من این نامه را بر جهان   که تا بر فراز آخر نه جای زمان

همچنین بعضی تواریخ دیگر نیز بهمین دستور گذشته لهذا بر مطالعه کنند کان این کارنامه منهی محمد معروف النوارخ

شده واضح و لایح لاکه این قلیل البضاعت کم استطاعت شده بهاء الهوس تاریخ نویس

گوش روزگار رسیده چه خیال فیض گذشته شنیده بخاطر در گذشته که در روی تحقیق تواریخ معتبر معهود

قوم قدیم اند که روحه فلاطونیا پادر آری فرزند رسیده گاه معمول در عمل آمده و شستفاده اند

با این امید که این عزیز رساله از بسیار از و التماس نموده اهل علم معلوم نمود که چه تسلط علوم نیست که هست و

دریافت آن که عمر العقص ای مدت کثیر صورت پذیر نیست اندیشه خاطر را مکدر گشت شد در هر آن لحظه

دل و وحشت منزل نوی هم کسانی که همه فنداو بخور در دلو به اذی غافل از زمان که کار نیک خود منظم

نکته چنین شنیده در تفحص چنین احوال حیرت قرین گشت و تمام این مجموعه لهذا نمود ماند تا به چه

قلت فهم و کثرت اندیشه و وهم نه نکته طرازی بلکه براه ملکانه اکبر بادشاه در هندوستان

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

بحث‌نشین شد بخاطرش خطور کرده برکوایف [illegible] بگذشتگان [illegible] وقوف حاصل نماید با آنکه از

کتب علوم هنود و عربی و فارسی و طرز اقسام شمار مطالعه در آورده ازانکه بعقیدهٔ

اهل اسلام آدم صفی الله بود و شش هزار و کسری تا حال بسر رسیده است از زوار

قلمدان دانشمندان هنود و مضامین کتب قدیم [illegible] کلجگ که با ایشان [illegible] چهار هزار و نهصد [illegible] العهد

بآخر رسیده برعکس [illegible] دیگر [illegible] و فاسد است و زوار [illegible] تفاوت بسیار بمضمون

دلیل [illegible] بعقیدهٔ شان [illegible] و شبهه نیست بعقیدهٔ هنود ملتان [illegible] هزار و

صد و کسری [illegible] منقضی گردیده [illegible] عشق [illegible] یکهزار و هشتصد و [illegible] ۱۸۳ تا این

دم با تمام رسیده بتفصیل [illegible] پر از اقسام مذاهب و شمار [illegible] کل

جا جا است و هر کس بحال خویش با صاحبان خاطر و احباب [illegible] همه [illegible]

چه زند بد حقیقت افسانه نوشته اما [illegible] ماهیت آنکه [illegible] الله [illegible] بدایت

بدایت و نهایت بی‌نهایت است [illegible] معتقد و راحت از ملاک [illegible] نوع [illegible]

آنچه [illegible] است که عالم همه پروانهٔ اوست   آنچه شمع است که جانها همه پروانهٔ اوست

با صنم تا صنم از عشق جهان می‌شنوم   آن صنم کیست که عالم همه بتخانهٔ اوست

عالمی عاشق و این طرفه که او با همه یار   هر کسی در غلط افتاده که جانانهٔ اوست

الحاصل اکبر بادشاه به خواهش تحقیق مضامین کتب هنود فیضی فیاض سر بجواند علم [illegible]

[illegible]

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

چونکه دانشمندان هنود و منجمان در این قوم عمر خود صرف تعلیم علم نجوم کرده و حصول این معرفت تا سالها
بیشتر نجوم شده بنابر آن هندوی تلمیذ ساخته در خدمت دانشوران این قوم مدت تا کنون قیام
ورزیده تا آنکه واقف گردیده و در تحصیل علم خاطرش جمع گشت و بس برما هست کار خود
دانشوران هنود را اطلاع داده برما شد از روی حیثیت حاصل که کتاب مهابارت را که در آن حکم
کوایف زمانه از قدیم الایام وا هست و خلاصه جداگانه و سامانی [illegible] گو [illegible] ساخت و
بیان آن هم در اوایل کلجگ شده است بزبان فارسی ترجمه نموده از نظر پادشاه گذرانید
و ترکیب عجایب مطلع گرداند بعد آن بحث بسیار و دیگر نیز ترجمه کتب هنود را انگاشته اند تا
مطالعه آن ترجمه ها سهل و آسان [illegible] شد جماعات کلام اگر از سیر تواریخ هنود و عربی و فارسی چنین متقنین
پیوست که در این خروج هان هزار تاریخ [illegible] و [illegible] ان در عرصه روزگار بروی کار آمد
ابتدای کلجگ نیز آخر زمان دانایان هر ملت ثبت نموده اند بر ضمایر ارباب دانش و خواطر
اصحاب بینش [illegible] نماند اهل [illegible] در تحریر احوالات زمانه بمدد [illegible] درست نموده
[illegible] از معقولات [illegible] که جهان گذران [illegible] ثبات نیست و بیچاره [illegible] در چنین جای
بی اختلال رجوع آورده بدرگاه خالق مخلوقات و مبدع کاینات از جمله واجبات است
طرفه حالی و عجب تماشایی است که این [illegible] و قافله پس ماندگان [illegible] فطرت [illegible] که بدر
مراحل [illegible] ادراک در میدان [illegible] برافراشت عساکر حرص و هوا در [illegible]

متاع هوش و خرد چالاک و بیباک دزدی چند با غارت و یاری و کومک و کلفور

جو اول عقل و تمیز در مقابله دشمن قوی جنگ به تنها نیامده یاری سپاهی افسرده‌ای لیکن بار دیگر

بازوی قدر اندازان تقدیر تیر قزاو بهدف مرام خاکم نرفت آری در هنگامه که سپاه شیاری عقل و شمع علوم نیست

هر چه مذموم و بد است در دیده دنیا طلبان با قصر مراتب نیکو تمیز در این بزم گاه

سال عمرم از پنجاه گذر که قریب شصت رسید و تا حال کیفیت بسیار گمان چند

بعمر بی‌نتایج و اندر راه غافل گذشته بوم و اظهار پشیمان شده دوش سالهٔ عمر تو ای مست رفت

تو کو بچه سه سال دنبت رفت کیفیتم گوش به آیت نتایا تولا قدرت حیم کمان تیر شرف ز دست

المنسب آنست هر از اندیشه دنیا و شهوات چه شب و گوشه گرفتن اختیار که هر سو بر کلاه ی

کنار نا بیدار لهو و لعب بسیار و بقیه حیات مستعار در ذکر و فکر خداوند تهان و آشکار انصرام

رسانی نه اکه عمر عزیز نقدیست که عوض و متاع است بیهوده کاری و بیهوده گفتار و بیکار

تو شکند ز رشد مهابت اکه سکین آنچه در دستت هر روز چه نقد سعود ممند و چه متاع دیدنی بیند

بیاد ستید هر چه نقد عمر است پای کوی آید هر که رود از عصیان خیمه نمی‌کند و جنس عصیان را عشرت

بواسطه زبان عمر هر دو جهان در هیچ آوردن خرید این تمثیل را اوقات کذری این عامی معاش

کواه و دلیل است هر کسی را قیم بلای دیگران ناصح خود را فهم کم در جهان بهر تقدیر چون

احوال جهان گذران و جهان در میان است در بیان حال آن ربط البلا است هر چند در نظر

از اوقات حضر نوع انسان سود موافق که در خویش نتیجه نیک و بد در پیش است دیده ور

چه خوب گفته **نظم** در جهان کرم است تا زر باشد چشم اگر بینا بود هر روز روز محشر است

لیکن بنظر وز تحقیقات تاریخ کشمیر بر لوح خاطر چنین نقش پذیر گشته که بعد حکومت راجها

در عهد پادشاهان چغتائیه پا بسته گان انها را احکام تصرف اکبر پادشاه تا آولین حکم شاه

جهان پادشاه در عهد امن و امان گذران داشتند بعد ازین راه و رسم صلح کار بار گرد

اورنگ زیب پادشاه در اجرای احکام آئین چشم پوشی نگهداشته بد و بین و اختلاف او

بعد در این تفاوت پدید گشت محصول اکبر جلال الدین پادشاه بعد تسخیر کشمیر راجه

تودرمل سود بفهم خواست بندوبست نمایان سررشته مالیات خطه مامور

و تودرمل راجه صاحب تدبیر با این دستور در تحریر می آید انتظام امور مسلم ساخت و تمام

سی و هشت پرگنات کشمیر و ... و غیره شش محال منجمله

بلا قید مواضع وضع شده است حاصل موضع بوجب ضبط ... و دشور ... دام

در میان کهایاب ... ... و دیگر اگرچه تعین مواضع ... حاصل ... آمد

با ... ... بمابش اراضی ... و ... کرور دام مشخص

تعین مواضع ... مجموعه آن سه هزار و ... و نهه قریه است بدین قرار

... اسلام ... مالی قریه ... ...

[illegible]

دیوانی عمله نموده متعلقات خروار بشرح ذیل تمغات فی یک کف دانه انار است

زیره هم شهد و کوکنار است فی نقد ده وده سکه شمار فی هر یک آهن اسب خروار

فی یک شد عناب و کنجد اخود مویز کپاس جد فی سیح تیک شراب بشمار

فی چهار حوز خروار گندم عدس و کتان و نخود مونگ ماش ... گرفه

منقر کوکنار با پوست نار فی هفت کف نموده خروار برنج سفید منگ و ...

فی هفت کف لوبیا دو ... تربه شالی و کاه خروار باجنس ملکان است هم در

باقی حالت بنابر عملهای جدید حاکمان و ناظمان و امثال لوامور سررشته عربه ...

مواضعات کم در بار و برگینه بندی بهمان در تو بیاور قرار است حالا

پنج ... وراجود و دهنه و کهاوره در بعرض تحصیل انجام است مرآید بر جو بند کمال احوال

... لگام در کشمیر جنت نظیر که از بس لطافت آب فی هوا دلپذیر است آمد و رفت ... مردم

خراسان و بدخشان و فرنگستان و ایرلی زمین و چین و ماچین و ولایات و در وسعت بحیثیت

واقعست اول کوهستان و بستان و هراکیان و جوکیان و سیوره وغیره که ز هزاران هزار

گروه بطور موقت [illegible] بنده مندیها برزیارت اماکن متبرکه این سرزمین و حدت ترین خصوصاً

بعزم درشتن شهری افریقا همه که جانبی طرف کوهستان مشرق محلی اقامت شری بهاد و بو

که در شهر و [illegible] با برکت و بهتر متبرکست دوم سوداگران که بتقریب خریداری

ه سوری انجا در ولایات دیگر بافت ندارد و بافت نفیسی از بس خوش قماش و نرمی و پرکاری و گرمی

درباری و زیبایی و رنگ آمیزی رنگهای رنگارنگ زر و گلکاری و نوزی و جدتی و فرغی و فیروزی و آسمانی

وغیره ساخته و بسیار میشود هر جوره شالی از قسم اعلی کم از ده هزار روپیه هزار روپیه از رشک [illegible] میاید

[illegible] بقیمت مناسب بیع و شرای نموده باشد سوداگران از این بهره وافی و شالها را به اکناف کائنات

سوم سیاحان سیاحت پیشه و آزاده منشان عشرت اندیشه در تزیین انواع مشارب و مذاهب و کسب

رفتار و گفتار و کردار آراسته پیراسته میباشند به خواهش کسب هوا و تماشای کوه و صحرا

طراوت سبزه و گلزار و نزاکت شگوفه و ازهار در هر دور از ایام از راه کجا که عجایب و غرایب

بلا قها این سرزمین طراوت قرین بعد و نهایت و مورخان تاریخ زیاده از حد [illegible]

[illegible] بطریق اطلاع خبر مکه مشاهده دیده رسیده و نیز اکثر از اظهار صاحب طبعان متواتر

گردد بگوش صداقت نیوش شنیده بر حق در صفحه مسطور است با این عنوان [illegible] مسطور

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

پرگنه اچهه چشمه ایست هرگاه گرمی میشود آغاز ازدیاد بهشت در هنگام ضرورت زراعت و کار و کشت

معلوم آنکه در ایام زور سر شود در انجا رفته بداغ آن چشمه بسر شود سرا یکعضو دیگر سنگ فرو ریزند که طعام

چند فراغ که آب بسیار بماند درین اثنا بقدرت خالق بیهمتا آب جاری میشود حسب ارادات زراعت

حاصل میشود باز رفته ... آب کافیست از آب باشد باز سر کرده میشود در موضع بونلمه

پرگنه دیسو یکجا نیست گنگه برارن نام کوهیست که در سنگ آن آب پیدا نیست بفضل خالق

نوع پیش در ماه پوزاد بهل کوه هیچ شش آسیا آب جاری میکند و یکروز تمام آب ممکن نیست

دیگر در پرگنه خرکور بالا پیل است باکره سر نام در میان آن جزیره چند واقعست که جراگاه

مواشی است کاهی اگر بسته باشی بخورند آن جزایر بدستور کشتیها متحرک شده از یکطرف

بطرف دیگر میروند و صاحبان مواشی رفته حیوانات خود را از آن جا که در میان مسافت است کما هو حقه

و دیگر در پرگنه پانچهان در موضع ششبود چشمه ایست زرو نام غیر ریگ قطره آب ندارد و حاصل

هرگاه فریاد میکنند آب صاف از ریگ بر می‌آید از فریاد باز می‌ماند آب ناپدید میشود دیگر

در پرگنه بانکل واقعست کوثر نیک نام مشهور کال نیک هرگاه تماشای دست کای حسب

میکنند بنک مشت دست بیست تن بیکبار هرمرتبه می‌آید سبزه مملو بسیار بطراوت

چند واک آب مصفا و هاضم نیز در میان آن روانست و دیگر در پرگنه هرکور بلا واقعست تومیدان نام

بمسافت هشت کروه مملو از انواع گل و اقسام سبزه که خشبه نظر بینندگان از مشاهده آن

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

مشهور پر از عجائب خطهٔ قرب و جوار دریای سند بر کنار تعلق باغ سایر المواضع کند که در وی حیرت
به باغ هره سادو آنجا در هر روز هزار قوم را در آنجا اجتماع باشد و تمام بجای خود روند که کوه
بهم پیوسته نمایند صباح آنجا و مصفا معاینه میشود گویا جاروب زده اند
و نیز در همانجا لب آب دریای سند و بهت باهم اتصال یافته از ایام قدیم درخت چنار
بسیار در ... کهتر واقعست هر که خشک میشود هر سال سبز و تازه میشود هیچگاه
آب و شدت سیلاب آبی باو نمیرسد عجایب آنکه اکثر اوقات که طغیانی
سیلاب ها شده که پدید میشود آب از بالای قطعه زمین آنقدر بلند میشود که
آن قطعه زمین سر بالا میکشد و در کمی آب باز بدستور بجای خود برقرار میباشد
ابتدای خلقت هم چنین بدین حال جلوه دارد و در پرگنه لار بر بلندی کوه زنگنو سنگیست
مانند گاو و چهار پستان دارد و در زیر آن حوض از سنگ تراشیده اند در شهر دهم ماه فوردین
بقدرت خداوند ما و طین از هر پستان او آب جاری میگردد و حوض پر میشود یک شبانه روز
پر میباشد و قوم هنود به عمل در آنجا رفته بقدر امکان خیرات مساکین میدهند هر قدر قوم
میباشند آب کم نمیشود بعد از آن بدستور حوض خشک و خالی میشود الغرض در همان پرگنه
برقله کوه تالابی است ادتر گنگ نام اگر کسی نیاز آنجا گوشت گوسفند یا مرغ
همراه میبرد در تموز آنقدر بارش برف میشود که رفیقان آنجا در زیر برف آمده

نیست و بالای منتو بالا رحمن کوهیست عظیم **هرموکهه** نام بغایت رفیع و بلند

که گذر آدمی را بر بالای آن متعذر نیست اگر جاهلی تا خود قصد بالا رفتن کند

او را ابلاک میسازند خاصیت غریب انکه این است در جائیکه بنظر می آید بار دیگر دوم

بهر طرف که نظر بیست افزون بار دیگر دوم وجود دارد و در موضع **نهاله موکه** پرگنه

قیباد لمر ماهی کبیر جو بدر زرد ریح شبیه [illegible] در زیر کنم تخته آهن نصب اند که در زمین [illegible]

مجموع پر آب و بعد آن جهت [illegible] پرگنه کامراج کوهی است باید در جنب [illegible]

تمام سبز میباشد در انجا مکانی است موسوم به **شوپیم** بعد چند مدت در ضمن سیزده سال

عموم اهل با چند در رفته بعد بهم [illegible] میکدارند خود بجهة طعام

پخته منشو بنام ارواح خیرات میدهند با چند گاه این ظهور دارد و بعد آن تا هنگام موعود

زمین پر از خس و سبزه می باشد در پرگنه دیوه سر چشمه ایست **بهاکو** نام عموم آن نواحی بجهة امتحان

سعد و نحس طالع در انجا رفته ظروف های سفالین قدری برنج پر کرده و نام های [illegible] کرده

سر ها بسته در چشمه سر میدهند بعد انقضای یک سال همان روز [illegible] این عمل در چشمه رفته

بیرون می آرند هر کرا طالع نحس داشته باشد او سوخته [illegible] برنج میباشد هر کرا طالع

سعد داشته باشد باش یا طعام پخته بیرون می آید در پرگنه دچهن پاره بر سر کوه [illegible] حد

تبت مکانی است بس تیره ک **امرناتهه** نام در انجا غاریست وسیع و فراخ بقدر

هذا ورق

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

خداوند وحش و طیور ماه اندر شبهای نورباهو در کنج غار صورتی از یخ بسته میشود که اکثر اهل هنود لنگ مهادیو

میدانند در ایام نقصان نور ماه رو بکمی می‌آرد و عجب‌تر اینکه آب معلوم نیست الا ماه ساون تمام

این علم در آنجا معلوم است جلوه ظهور دارد و قوم هنود در ماه ساون آخر سرکهان بنابر زیارت آنجا که فیض میان

میروند و هجوم آمد و رفت در مدت یک هفته روی میدهد و آنرا نستان و کوهستانیان هندوستان نیز بنابر

زیارت آنجا از کشمیر واقعست در پرگنه برنگ در موضع دیوک کام سنده براری نام چشمه ایست

مربع در ایام بهار در وسط ماه اردیبهشت بقدرت خالق کبریا و کیفیت در سه مرتبه صبح

نصف روز و شام آب جاری میشود حوض پر میشود در هر سه مرتبه آب بابا و چشمه خشک میشود

بنحویکه گویا هرگز آب نبود در هنگام حکومت چکان یکی از آنها بنابر تعصب و آزمایش آن

آن چشمه سر را از سنگ و خشت پر کرده بود چون وقت بر آمدن آب در رسید آن سنگ و خشت بود

بر هم زده بدستور آب جاری گردید و در همین پرگنه چشمه ایست مسمی به کانونی واحد العین و بر هر قدر که ماهی

در آن چشمه ظهور وجود دارند چشمها هستند دیگر در پرگنه دیوسر در دامنه کوه چشمه ایست

ویهاکناگ نام آبش در نهایت سردی باضم ابتدا از بهار تا پخته شدن شالی پر آب میباشد

بود آن خشک بنوعی میشد که یک قطره آب در آنجا یافت نمیگردد باز در اول بهار پدید

پدید از میشود در پرگنه مارند موضع بومه زوه غاریست مشهور بغار آذری ازانجا اکثر معلوم نگردید

از بیرون درین نهشا درانند رو عرض آن غار بقدر سه درعه و ارتفاع چهار درعه و کثری بسیار است

وبسبب بودن باش سپرده بنا آن بوده که تا شد و اطراف و امنه کی از آثار بحجره‌ها

دیگر هم هست میگویند که از قدیم خانوگان جو با گفته جاست حیدر ملک در تاریخ کشمیر

از عجایب در روز تفصیل زنده در کشتی تصنیف کرده نوشته است که بحکم جهانگیر پادشاه با

جمعیت در آلات نفر موم چراغها و جز آن از راه بیست هر کدام برای تحقیق در آن غار در آمده

بعد مسافت بسیار گنبدی که ارتفاعش بقدر بیست درعه و ارتفاعش در عرض پنج

در آمده مشتمل چهار راه جانب راست راهی تاریک دارد و طرف چپ و بهر سمت بالا و

پیش روی راهی بعد پایهای و در آنجا سنگ تخته‌ها [illegible] نیده شده تا جایی که راه او را فرو برد

آن گوش هم رسید و در سقف آن گنبد قطره آبی میچکید که اندک زمین شده بود و در آن هم

چون چراغ روغن آورده بود در هر سه راه دلیری نتوانستیم کرد از همانجا به درون رفته بودیم بیرون

آمدیم و در پرگنه شاه آباد غاریست مشهور به بنداره در آن غار چشمه ایست که سال تمام

یخ بسته میباشد اگر احیاناً کسی درون غار میرود پاره از آن یخ میخورد لطیف و خوشگوار است

چنین برف و آب مانند سنگ سخت میشد در پرگنه بهاک کان یخ که خاصه کشمیر است در ولایت

دیگر هیچجا نیست سال تمام یخ از آنجا می آرند هرگز کمی نمیشود [illegible] او چشمه ایست مشهور به [illegible]

در خشک سالی وقحط آب متوطنین آن سرزمین بر چشمه رفته بگریه و زاری از درگاه باری عار است

آب میخورند بقدر بیست تا در کوه کاری در جاب ابر و سحاب پدید میشود و آب جاری

عموم اثمار رنکو از آن چشمه پیدا اند دیگر در همین پرگنه چشمه ایست از مکان بنگه ولی گذشته آنرا مجرب
عین العقوب می نامند زیرا که آبش مجرب بود و الوهار زن جان حب نافع است و
نشستن در آن از همه حب و واقعیت حاجات شمایند حاجات قولنج را نیز نافعست و دیگر در شکن کنه
چشمه ایست چون بالای آن فریاد و فغان بظهور آید حباب ها در آن چشمه پیدا میشوند هر قدر
زیاد میشود حباب بیشتر سر می زند در پرگنه بیروه در موضع کهاک چشمه ایست مسمی به ناگ بام
اگر خارج چشمه صدا میشود آب چشمه چندان شوری آید که از کنار چشمه گذشته بکنار گوم می جا گیرد
در پرگنه دیوه سر در موضع زرکو چشمه ایست در میان آن چند کنده از قدیم می باشند در بعضی از
اوقات که سانحه در کشمیر رو میدهد آن کنده ها باهم در افتاده برهم می خورند سالکان
الممکن از مشاهده آن تعبیر وقوع حوادث می نمایند در هنگام کمی غله و هم قحط سالی
اشتغال اسباب بار شمالی در عبارت زرخ و چوب کوقین شالی میباشند پیدا و
هویدا میشوند در پرگنه کوتهار چشمه ایست مسمی به چوهر ناگ مملو از اقسام ظروف سفالین
اگر کسی متحمل در اطراف آن چشمه بیرون می آید بصورت بدلو چنین بالا می رسد بی اختیار از دست
رها شده لخت لخت می گردد تا رسیدن بقعر آب باز بهم می پیوندد و در پرگنه اچهه حرف
سنگ سفید عجایب و غرایب بسیار تعلق بدید دارد در نوشتن بطول می انجامد و
در پرگنه آدون ظرف نکاهیت اهره بل نام که آب بسیار بالای کوه بی تاب

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

ماهیچ بر ستور آب آن [illegible] چه در دفعه مسافت نمی‌ماند تا کشتی که باعث حیرت نظارگیان است

نیز در دو جانب آنکه چند مناره تعبیه یافته که مشهور به کوتر [illegible] هزار [illegible] قسمت

صد ابداع و اختراع آن [illegible] خط عجایبات شهر [illegible] اینجا گذشته تالاب کلان است

بس بزرگ و عمیق مشهور به کوتر ناگ [illegible] پاره های کوه [illegible] مبالغه

نوزده هزار [illegible] رنگهای الوان [illegible] العرض [illegible]

با جمعیت و سرانجام [illegible] تالاب [illegible] حصه [illegible] بهار [illegible] دارد

ها حلقه تالاب کشمیر جاریست [illegible] کشمیر است [illegible] دیگر صورت [illegible]

نیست در تالاب [illegible] گلهای رنگارنگ و سبزهای تازه [illegible] است تالاب اولر و

تالاب های دیگر هم عجایب [illegible] خوش [illegible] و سرد و اسباب و فرش [illegible]

سامان خوردنی در موسم بهار و خزان [illegible] ماحصل [illegible] سال [illegible]

سیر و شکار بازوچه گرفته با یاران و رفیقان [illegible] نوعهای دیگر [illegible]

و در ره کوها و درختهای [illegible] حلت و خورد و [illegible] و پر احتیاج ندارد [illegible]

عمدا اسلام آباد تا باره موله [illegible] مسافت چهار پنج منزل است [illegible]

قریب [illegible] کشتی [illegible] سیر کند [illegible]

حاجت ماکولات و مشروبات [illegible] در هر جا و هر مکان [illegible] محصر [illegible] حقیقت

[illegible]

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

دهار و دیگر کتابت در دفتر ده ترنگ که مؤرخان قدیم بشرح و بسط آن پرداخته‌اند و نام کدام که در چهره مسطور است
و عجایب و غرایب شهرها نیز نوشته‌اند و چون ناگ و ملدر و کوثر ناگ و نالا
او لبر و نالا ... و نالاب های دیگر امثال آن بسیار و چون شهاب نیرو و بهرو نارو
تار نیرو و نار نیرو و نیرو و چشمه‌ها مانند ویر ناگ و اننت ناگ و کوتهیر ناگ و دیگر
و لنگی و دریاها چون دریای بهت که آن را مردم کشمیر آره میگویند مثال لیدر و نرگی و و بشو و در آن
و ترشی و سند و بهت و دیگر و بهار و دیگر نهرها و تنگ‌های بزرگ و چهار
هیچ و عدد که پیوسته در ولایت دیگر صورت و جهی بدل للو مرقوم ساخته‌اند و
در عهد پادشاهان چغتائیه شاه جهان پادشاه نسخه کشمیر صفحه نگارش کنانیده
و کتابت و حد و آن جهت نسبت ... چند زیارتگاه که ... است و
اینها نیز کرشته ... در ملحق آن حاصلست متعلق و اطراف گرد نواح بر اجود و
بدرواه و پنچ و پیر پنجال و دیگر و اندیش و مرد و ... حبنه و کهاو و
و کرناو و ... و سوپور و ... و کهیت و مرماه و پنجال و
و انکی ... و دیتور و حد و کالکو و ماکال و کمالک و کمالاکر و حرورم و گلگت
و جلاس نگاهان و تبت خورد و تبت کلان و کرنیس و بکتور و قلعه حصور و کهار و حبه
و غیره مقرر و در عهد راجه‌ها باج و خراج انتیمه مرکات بادو احاد کشمیر میشد و در حکومت

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

سلاطین نیز از محض جاهای عاید و ولعات سکه زده اعتبار تصرف یابد و بسا باز چو [illegible] محصولات

شصت و شش کرور و نیم و شش لک جریب [illegible] و شش کرور دام و یومیه معمول و

شش لک و نیم [illegible] سالک شهر و پرگنات [illegible] کشمیر [illegible] اطراف گرد نواح

قلم [illegible] فوجداران [illegible] معتمدان [illegible] دیوانیان و کروریان و چودریان و

قانونگویان و فوجداران سمتی و تهانه داران و کوتوالان و محتسبان و زمینداران و منصبداران و

محافظان سرحدات و چوکیداران راه داران و گذربانان و قاضیان و امنا و محتسب و وقایع نگاران

سوانح نویسان و خفیه نویسان و ائمه داران و صرف خاص [illegible] تنخواه و

شهر قلعه‌ها و محالات را جهات گرد نواح و احشام و مصرف قلعه همگی شصت هزار و

باج شاهی معرف نه از اجناس پشمینه و عطر بیدمشک و عطر گلاب و [illegible] جوبینه [illegible]

کشکول‌ها و عصاهای دستی و صندوقچه‌های چوب ختائی مثبت کاری درست ساخته انگور [illegible]

پیاله سنگ یشم و سنگ بلور و سنگ لاجوردی و گوشهای [illegible] قدری [illegible]

خمیر گل بنفشه و خمیر گل گاوزبان هندوستان میرفت [illegible] نقدی کار پردازان و زراعت [illegible]

[illegible] روباشند کالا [illegible] و [illegible] کشمیر [illegible] نظر [illegible] قوم

این سرزمین و در آنزو [illegible] اگر فردوس بر روی زمین است همین است و همین است و همین است

ز فردوس است نیکوتر بهار کشمیر [illegible] روشن [illegible]

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

نمایان تر چو مهر پرتو افکن   بهشت نو جوی شیرش انگبین   سوادش سرمهٔ چشم بهارست
ارم در پشت دیوارش نشسته   لبان غنچه لبیت پر شکسته   خوشا ملکی که از فیض هوایش
سر و گلدسته خار و خس پیرایش   ز رشک سبزه زار کوه کشمیر   بتخم فیروزه در معدن شود قیر
چه کشمیر از همه هفت کشور   بحلوا گلقهم ز جنت تازه و تر   نظر بر باغ و راغش چون گماری
بغیر از آب کوثر نیست جاری   کند دریا ز عمر جاودانی   هوایش کار آب زندگانی
عجب آب و هوای والعجب خاک   که ما سوزد از کدورت میکند پاک   گر آساید کسی در خاک پاکش
نگشته تخم گل روید ز خاکش   ندیده کس درین عالم چنین جای   فرح بخش و فرح خیز و فرح زای
تعالی الله چه شهر دلپسندست   که زر سروش عمامت بلندست   هنوز او چون بهار از نار و ن به
خزانش از بهار صد چمن به   ز سر سبزی کس اینجا نیست نومید   ز واندر ریشه در گل سایه بید
صنوبر با صنوبر دوش بر دوش   بنفشه با شقایق گوش بر گوش   درخت جویبارش از عروس است
در اینجا هم گل و هم عنبر آراست   که آهوی نظر بر وی گمارد   ز نرگس التفاتی چشم والا
ز رشک سنبل پیچ و تاب پرچین   بهر پیچ و تاب و حلقه زلف بت و کافر   درین گلشن ز جوشش خنده گل
نمی آید بگوشش آواز بلبل   لوای جعفری با سرو و سمن   شده سوسن هم آغوش صنوبر
ز عکس لاله این سبز گلشن   جمیع هفت اقلیم است روشن   گلستان را نگه میبود نام
ز آغازش اگر جوئی انجام   میان شهر تالاب است نام   لبالب باده روشن در لب جام

علو گفتم چو روح پاک روشن　گرفته جا درون اهل گلشن　ز بس با شرف صفا چون برج جوا

نه تا لایست دریای است پر نور　چه دریا آسمانی بر قراری　ز گلها کوکب خورشید دارد

ز آبش عکس گشته تا نمودار　چو زر آمده عکسش ز هر بار　ز عکسش آب اگر زین چشمه بحر بود

ز هر چشمه چو بلبل می شود　فراهم بود در گلشن گرفته　هم دیگر بیشتر از همین هست

دل اندر طوفان معنی بود در جوشش　فسون طوطی خرم گو خاموش　همه بسیار که لب سوده دارم

بوصفش بیش ازین دم بر نیارم　چه خوش فرمود مولانا محمد　نظام نظم و فخر خوش کلامی

چمن کاخ جنت کاخ انجمانی　گرش هم اساس جاودانی　ازین سر آمدی کاخ دلاو

که چون جا کرم کوی کوید بجز　نیم جاموش از گفت و شنود　کنم سر قصه بعد و نمودش -

برزنمورد دانایان آگاهی و دقیقه یابان حکمت های الهی مخفی نماند که کشمیر جنت نظیر او آفتاب مسر رسیده

چه سر بزبان سنسکرت به ترجمه فارسی چشمه کلان را گویند عمیق و پرآب باشد چون بالسن قدرت

شری مهادیو نمود مطهرها اکثر اوقات درین مکان عشرت بنیان بسیر و تماشا اشتغال داشتی

بااین نام اشتهار یافته و مخرج وجای برآمدن آب نداشت چلد بو نام دیوی در چشمه

ازبر همانی مطهر اکثر یافته بود تا در آب باشد مرگ او واقع نشود سکونت می نمود

و گاه گاه از کنار چشمه به یک کوه بسیار رفیع کوه نسر بطرف پرگنه دو سر جانب جنوب

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

دم کوه بس بلند و بالا هر موکه نام سیمهٔ شیمان ایستاده و بر بایست از آب بدر رفته بوم
باشنده که نواح را نهایت زحمت و نجابت شد میکشید و منجمله و این سبب کوه و نیز
شهر تیره در بلند باشد نوع بشر قصور گلی دست میداد تا گاه در و قرار اوقات تکلف رهنهی تر
پیچیده به همانیه مظهر الکمالات در هنگام طواف معبدها و سیر اماکن شریفه در مکان تیر رکی
راجور واقعست رسید بمعاینه خراب آن الطرف در مقام تفحص در آمده از زور اظهار
شهر احوال نمید معلوم نمود سبب بد عجت جلد بوجه و حرانی آب رنگ روزگار
بس در فکر معبد دم ساخت او افتاده در خصوص در خواست اعانت از بر همائی او در حالت کفن
در حصول این مآل خطیر بعز الطاف رب قدیر یعنی مظهر القا صورت بدیر زکنهتر موصوف
بر صورت حالت وقوف یافته هر آن آب در مکان تو بید منصل هیره پور بعبادت قیام
ورزیده اسعد عایش بعز اجابت مقرون شد مظهر القا بسو درشن جکهر اسلحه خود سو
در خصوص پیدا گهیم خروج آب امر فرمود بقدرت کامله آفریننده بحر و بسعی سودرشن جکهر
کوه های مغرب رویه پاره نمود از میانه شکوه ها جای بر آمد آب پیدا گشت از کوه رفت
در جا بکه حالت ظهور کوه مارکرست نهایت عمیق جلد بود در آنجا زیر آب سالم ماند
چون اتمام این کار بکلی صورت گرفت و عدم وجه او بعد از واحدی از کوه زلو نیچه بار زیر
خرابوب بعبادت قدرت حق اشتغال ورزیده از درگاه فیض پناه او درخواست معبد دم

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

جلد بونیچه قدرت حق تعالی و مهربانگی بنا بر ظهور معجزه پارهٔ کوه از کشمیر آورده بالای ارکلاشت

و باعث هلاک او گهیر و زمین لاہور و باشندهٔ هم گشت و کار سپرد از گهیر و زر انبار آبادکر

کشمیر است چنانچه این خطیر سعی و تلاش کرده گشت که بشدت ضرورت نمی گشت زیر بار ستمگر ساکنان

بکشف هر متمیز نگهدار جان از قرار ابتدا و وقت و دوران اجل کشمیر اشتهار داده

از آبادی آبادی محروم باشنده هیچ در سال تمام مدت شش ماه در ایام بهار الا هنگام نزول

و زمستان که ازین مقام از فور بارش برف که شدت افزونی زیرش داشت نیاز

خوف جماعهٔ اجنه که در آن روزها تسلط یافته نوع انسانی جا بندر آنجا را بر خود کفر

بانگهداری و مسکن خالی گذاشته بجانب کتهال و کشتوار و راجور رفته بعد از انقضای برف بود

تصرف نیز رفته شش ماه مسکن را سید ند و وقتیکه آثار بهار پدید ار گهر بار گشته مدد

بکار گشت و کار پو چشته اوقات کذرمیشد نه تا مدت مدید باین آیین گذرانیدن

ساکنان این سرزمین نبود آنها در یکسالی بر همین سیر و تخفیف نظر بر عدم طاقت و رفتار و انتقال

خود بسوا اظهار کوه چهیم ما سوا امید زندگانی بتیت حرارت حرکت ندارم لازم

چیزی که برابر کفاف هم موجود نگذرید و ما را جان بخش جهان آفرین پیدا دید بشرط

حیات یا رب بدر رشما خرسند خواهم شد پس آنها موجب اظهار او عهد نمود

روزانه کوه بند در ایام زمستان فرقه اجنه بدستور مستمر آمده سیر کنان در خانه هر

مسطور سالکم بود

مسطور است که چون در آمد محمود دید عجایب المخلوقات دریافته بیان برکات که اطفال از زنج نوبت
کوه عمل نمایان ساخته بیازی آن مرپیچ را زنند بهمان آیین بیازی او تسبیحات و زرینه در
همین بازی ... تیله ناک در پرگنه کام بطرف یلاق در مکان کوه گنجه بیشتر
گمگاه طول ... درعه عرض یکماه و شصت درعه واقعیت نهایت عمیق و مملو از
آب است ... کنار آن جلوه ظهوری ده افتاده در قعر آن راجه عالیشان به عمارات زرینه حاضر باشد
و مدار استحکام زمین بر اوست زیرا که در کتب عربیه و فارسی نیز مندرج است اسعاف همت
زمین بر ماهی است بالای تخت مرصع نشسته که هشت غلامان زرین کمر و حلقه بگوشان ماه پیکر
بحلیته های بوقلمون و زیورهای گوناگون آراسته پیراسته حلقه بسته دیده که نغرهای ... قدم
بمیان آب ... در بحر حیرت فرو رفت مینو راجه بمشاهده چنین شکل تازه بر روی کار آمده
استفسار محمود او ... قسمی بیان نمود راجه باستماع آن بروی مهربان شده در خصوص عدم
فراحمت فرقه اجنه کتابی بزبان سنسکرت مسمی به نیله پوران در دست که با و مهربانی ... الحال
باتین خود درین کتاب مرقوم است محمود را بشارت رسانید که وقت بتوقیت خیر ...
تقرر حسب التقدیر بعمل آورده باشند به برکت آن آیین از اجنه تا بهانمیرسد ...
بجاهای خود اقامت ورزیده باطراف دیگر ... نشوند پس ... حکم کرده ...
را نیاید ... سکونت خود برسید آنها مطابق امر او ... تقصد ... چه سکام

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

بر روی کار آمد هجوم از اطراف و اکناف بولایت موعود بازگشت آمدند و توابعه و لواحقه

بر ایشان بسته بودند اگرچه مستعدی درست دلیر بیشتر زبان بنگریستند پس خداوند کارساز

برگشادند پس مطابق مضمون آیه در موسم ... برف ... هجوم را به سرانجام رسانید

مسطور با کنند اکثری برگشته او ... بدین وقت ... موقوف ... کار از آنجا

آمیز و رحمت از اجنه نماید چون شان نشد ایام ... بعد بسیار ... بوده

الکمنات ... جامهای نیا ... بدستور باطراف روانه شدند ... بهار ... زبان

آوردند آنها را نیز ... فراغت و عوام ... اجنه اطلاع ... دیو ... هم

با نصرام رسوم ... حیرت متوجه شده بی توهم و اندیشه بسکونت اختیار کرده آیا بار از جدار

در فصل زمستان از جا و مکان خود متحرک نگردیدند و شدت برف هم چند ... تسلیم داشت

نیز در آخر عمارت ... که دور ... حساب قرار ... و انشورش ... است آفتاب و چهره نور

تری را احمدی ... صفحه روزگار ... دور پر انوار ... وزیر ... انتها ... دولت بر صفات آن

آن مظهر نور الانوار رحمت ... رو اظهار ... زر قرار حکم پدر بزرگوار حسب الحکم اشرف

حرم محترم ... هم او وطن مالوفه پدرش کشمیر ... با رخصومت و عداوت که آن در شهور

از صدف ... دیگر ... آب ... رشته ... سکونت ... اختیار نمود مشهور است

در آن روزها عنان عزیمت بامید موعود معطوف داشته چند گاه جای ... باشد ... کار مراد

در ممکان نی هرجز و عجه تیمه او تو تعزیر ساخته چنانچه غایتهای آثار تعمیرات آن روزگار

موجود و نمودار است سه چشمه مسمی برام کند و همچنین به لچهم کند و سومی به سیتا کند نمودار آب

منبع و فارغست دیگر آنکه است عبور و مرور در بدانجا هیچ شخص و نیز بالا تر از لب قلعه کوه آثار

قلعه نمودار تعلق شهر را آنچه پدید پدیدار است اما بسبب خوف و هراس از غرور

کند عوام الناس را نسبت امکان نیست ملخص کلام آنکه در اوقات برهمنان و کهنسالان و

مرتاضان در هیکل وحدت بسیار گذران داشتند اگر در تحریر و تسطیر کوائف

آنها آمدن ملاحظه نماید یقین که یکی از هزار رسیدن نکرده بعجز و انکسار گراید بهرحال چون طول

مقال بکلال رسید در بدیع بنهایت انجامید بهتر آنست و انسب چنان که

بیش ازین با در دام اختصار کشیده در تحریر دیگر احیا و فرمان روایانی که در

کشمیر بحکم رانی اوقات گذرانیده پرداخته و کوشش صاحب طبعان روزگار زیاده برین لب نو

بر ضمیر منیر و خاطر خطیر جوینده کان اخبار زمانه سابق مخفی نماند چون در کشمیر جنت نظیر

از وجام اولاد برهمنان بکثرت رسید نا بود خان و اکثر کلجوگ در طبایع عموم ایشان اثر و

غرور راه یافت کسی ناکس از متابعت و پیروی همدیگر روی برتافت اهمی با عیش

سر و مهری و غبار و کرم با عفونه و فساد بجانبه انجانب والله اعلم و کلام ایشان

از زمان در فکر کار افتاده چنین قرار داده‌اند که راجه و وزرا روا گذاران باشند که تا
ایمکان امکان نیست ماه پس راجه جمو که بعدل مشهور بود درخواست پسرش بتاج حکومت
کشمیر نمودند او باندیشه اینکه هرگاه در امور حکمرانی از رحم حکم بیاری شده به سور و عصیان گوید
مستوجب مکافات بد خواهد شد از قبول آن تمیر باز زده به همین [illegible] التجا دست بردار شده
راجه جمو لاچار نظر برابر ام آنها پسر کلان خود را به مهاراجی نشان [illegible] و حصه نهم از
حاصلات ملک سال [illegible] به لطف او معزز گردید در ایام سلطنت باید ولی و کور ولی
راجه مذکور رفتار راحل در کشیده تاج و تخت شد و وداع نمود و بعد [illegible] تیر ملک کوه
و سور خان [illegible] و هیچ کس از اولاد راجه جمو در قید قلم آورده اند که این مدت
که در زمره تاریخ نویسان سمکردلی اعتبار تمام دارد و مدت حکومت آنها
یکهزار و نهصد و نوزده سال در ضبط قلم در آورده چون بواسطه گذشت زمانه و
واقعات روزگار چندان سررشته یادگاری در میان خلایق نماند و در سلسله خانواده راجه
جمو راجه زاده قابل و فرمانروایی بر صفحه روزگار وجود نداشت اعیان شهر راجه اوگر سنه
از خانواده دیگر به مرتبه بلند راجگی برداشتند راجه مزبور بقدر مقدور در استحکام مبانی عدل و
داد کوشید و سعی و کوشش از حد زیاده به ظهور آورد و در ایام سر کشی مهاراج را
از رعایت بزرگی و اشتهار محتاج به تعریف و توصیف نیست با جرا [illegible] سند

[illegible] مانده در دو کنت وزیر بدبیر او را مغموم ساخت و بچه او سنگرام دیو [illegible]

ماند شش ماه [illegible] او را نیز در دو کنت وزیر از روی شومی و مذموم گشت [illegible]

راجه [illegible] دیو بچه سنگرام دیو بمرتبه حکومت رسیده دست ظلم بمال رعایا و

سوداگران دراز کرد و خلق را رنجانیدن گرفت رانی گوری نام یکی از راجهای گذشته در

حسن [illegible] آوازه حسن [illegible] او شنیده واله و شیدا [illegible]

بهنگام مواصلت و مناکحت با او رسید رانی مذکور نظر بر بدلوکی و سوء [illegible]

بنسبت [illegible] از خوف و ترس انحراف ناچار [illegible]

لباس فاخر پوشیده خود را در آتش [illegible] سوخت و او را در نار فراق [illegible]

از این غصه مالایطاق به بیماری صعب گرفتار آمده در اندک زمانی احراق جان [illegible]

یکسال و چهار ماه حکمرانی نموده از [illegible] پسرش بر تخت برآمده

او نیز با رباب چنگ و رباب شرب شراب بهره یافته شب و روز [illegible]

قمار بازی میکرد [illegible] خراب [illegible] در باخت [illegible] زنانه پوشیده و

همنشینان خود [illegible] انواع [illegible] قفل و [illegible]

هشت سال حکومت نموده در وقتی از اوقات بجوانب باره موله بعزم شکار رفته

در آنجا سگان شکاری [illegible] در [illegible] آتش

شعله دراست سکان بگرفتن او حرارت بهم کشید بهوا انیمات از روباه بازی زمانه و سوسهٔ
واهمه در روحهٔ او راه یافته در جهان جهانبانی بزرگی و فتنه سکای شیر اجل گشته بعد از آن
راجه امرت پسر کمی بر ملک کشمیر چتر گشته بعکس پدر پیشه کرد بتعمیر ملک و پرورش رعیت پرداخته
جلوه گر شده در عهد او حوم در عهد اجم و آشاکی الهی درداشته بعد انقضاء مدت حیاتش
شنکر نام ترک و آرمیت نام سردار هر دو باتفاق همدیگر با راجه باتفاق بجعه در پرسپور
فیمابین ایشان جنگ و جدل پدید آمد در آن معرکه راجه و آن هر دو هشته بقتل رسیدند
بعد از او راجه نند گپت پسر او باستصواب ارکان و اعیان احکام حکومت کامیاب
گردید بعد گذرانیدن یکسال و یکماه معاندان شوم او مسموم ساخته بعد از و راجه
پرتهو سند سلطنت را آرایش داده و رشید متابعت عدل و داد و باو سال بعز تمام داشت
بعد از وی راجه بهیم برلور تخت سریر آرا شده باموران ملک پرداخت بعد انقضاء ایام مدت
زن راجه پرتهو تسلط یافته او را محبوس ساخت حکمرانی کشمیر استقلال بر آن
مذکور تعلق گرفت او مدار مهمات ملک رانی بر تیلک نام شخص [illegible] او با او راز نهان
از راه داشت همین باعث برهمی و گرانی اکابر ملک شده اعیان و ادانی با او بر قیام
پیش آمده بکره راج را بمعه رانی را بحکمرانی برداشتند تیلک فرار خود
ترس کلیه [illegible] سپرد و [illegible] ماند در آخر [illegible] با اعیان ملک اتفاق بمعه بکره راج

زمیان بهره یافت و خوبانی مبانی حکومت که از روی وفور کاردانی کارهای نمایان بظهور رسانید
خاطر جمع رعیت را به عیار عدل و داد عمار و جور و تعدیه و ستم حالی او شده سر بسر کشتی معمور گشته بود بدانکه دو
روزانه گوی [illegible] معمور ساخته نام آوری جاودانی حاصل نموده حسب المقدور در رفاهیت
خلق و آبادی ملک کشمیر کوشیده مدت [illegible] سال گذرانیده بود آنگاه راجه سنگرام پسر او در راج
رواج داده مواضع کشمیر [illegible] نیکنامی و رعیت پروری بلند آوازه گردید خلایق را بانواع رافت و
سر لهم و سرود [illegible] را بانواع عاطفت نواخته بدوستکامی و نیک سرانجامی اوقات گذار شد
چون لیاقت وزارت در کسی از اعیان وقت ندید لاجرم یک سو بمرتبه وزارت اختصاص بخشید
او تا مین ایام [illegible] چون در صدد بود در طبیعت خویش راه داده باطوار قبیح مایل گردید کار را به یک بست
به حسن [illegible] روز از روز زده شده معه یک پسر او [illegible] رسانیده خلایق [illegible] رحمت
گوارده و در [illegible] مانده سه پسر دیگر زنده مانده بود آنها در سلک ملازمان نوکر [illegible]
بجنگ ترکان [illegible] در آن اول رو بکشمیر آورده بود فرستاده در آن معرکه جاده نوردی [illegible]
لشکریان ترکان نیز هزیمت یافته معاودت بدیار خود نمودند مدت [illegible] و چهار ماه [illegible]
حکومت بحکم داشت در آخر بمرض [illegible] معه جهان ناپایدار رسید پدر [illegible] بعد از وی راجه
هرزراج پسر او بر سریر جهانداری زینت و طراز یافته بجلوس برای عروس مملکت بهره مند
شد اهالی موالی و رعایا و برایا که از احسان عام او آگاه و ملوک و حکام نوکر

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

کمالی از حسن سلوکش از عتاب قهر پسر خطوهان او داشتند هیچکس ترک درخی النعمان او
در نمی آمد بعد از چهل و سه سال پیش از آن حضرت ولادت گزید بعد از آن راجه اننت
بجایش نشست ابتدای ایام روزی اختصاص یافته چون قدم در وادی حکومت نهاده راجه عموی او سوچپال نام باو
به خصومت و عنادی جمعیت لشکر انبوهی از لوه و لوهر کوت متفق شده از آنکه راجه اننت
اجتماع لشکر از دور و نزدیک بیشتر از لشکر دشمن دید راهی صرف [illegible] طعمه آتش ساخت
و هیچ یک حلاوت نیافت بعد حصول ظفر و فتح با انعام و اکرام زیاد [illegible] از جمیع امرا ممنون و
شاکر گذاشت در آن ایام پرتهو نام کهی ساوینت و با [illegible] آن لشکر فراهم آورده
با بدلشه [illegible] خصومت طرح محاربه انداخته راجه نیز از اطراف تاخته در معرکه بهر حمله
نمایان بظهور رسانید میگویند در معرکه جنگ و ستیز از وفور شمشیر زدن دست او بحدی
با قبضه شمشیر چسپیده که اطبا بمعالجه جدا کردند بعد حرب و ضرب موفور و کوشش بسیار
بعنایت و یاری حضرت باری تعالی اعادی منهزم و مقهور گردانیده همان فتح و نصرت
معاودت نموده لشکر را این فتح نمایان [illegible] لک روپیه انعام سپاه و خیرات بخشید
دلو در عهد حکومتش محمود الکاشغری نام شخصی از جانب راجه بهوج راجه ملک مالوه
بجهت تعمیر بنای [illegible] حد [illegible] آمده [illegible] مهمات ملک [illegible] با بر فراست و کاردانی
در قصبه [illegible] داشته از روی [illegible] از فضول خرج ماده ست در [illegible]

[illegible]

مبلغ خطیر بخرج پرداخته روزمره بمصرف میرسانند همین قسم در اخراجات دیگر قیاس باید کرد
ازینجهت دست تنگ محکوم اند هر چند روز بروز جور و ستم بیشتر بعد چندگاه بر قباحت فعل
خود وقوف یافته دست بدامان استغفار زده ترک سلطنت نموده بعبادت ایزد مشغول شد
مدت نه ماه سلطنت باتصرام رسانیده بعد ترک حکومت او زمام ملک سریر آرا گردید در آغاز کار
محکوم سفاهت پیشه ... بشکوه رسید ترجیح داده عنان اختیار بدست آنها سپرد و اعیان و
اکابر ملک بمعاینه این شیوه باهمی را زو بیزار گردیده هرش دیو بجای اشن ... ترغیب جی برفراز
مجادله بدینجهت باتفاق لشکریان چند نیز از رفتار او بیزار و بعد از چند روز در ملک مستقر آرای گشته پسر او
بمشاهده اسباب آثار کلاشتر لشکریان باعتدال نیز آورده ارکان ملک را
دست بردار شد قیحان نیز ... و سفاهت اندیشه ... بدوران ... الملک
لطف و احسان بروی شان برگشته بعد آن برضامندی آنها حکمران گردید مدت ... و ...
بروساده حکومت تمکن داشت در آخر بمرض ذرق گرفتار آمده نابرآورد ... هرش دیو
پسر کلاس را وقت سلطنت مدلعه انکرس پسر چه سوده گوهر گوت حکومت گذاشته ...
جانشین خود ساخت راجه انکرس برتخت سلطنت جلوس نمود هرش دیو محبوس ... بر او
خود ولیعهد ساخته باجرای کار ... بعد چندگاه در خصوص ... هرش دیو او
استدعا که بجای گفته او قبول نکرداشته ازین رو قضا بین شان کار بخصومت کشید و ...

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

از زور و کردلی شده لوف تنت روانه شد از آنجا لشکر فراهم آورده با آهنگ جنگ
بطرف شهر آمد و در کمات تا شوق تقابله فریقین در میان اتفاق بود حرب و ضرب بسا موفور
و بقتل رسید قوم بسیار از راجه اگرسن بحلیه ازمت داشتم مشاهده نموده در پی کشتن
هرشن دیو بچه خود روانه ساخته چون نگهبانان او را هم انگشتری که در خصوص قتل او مهر
در باب خلاصی نشان قلعه بود هستی مکه بچه خود سپرده بهم امر از شد قلعه از روی اضطرار
انگشتری خلاصی بدست او سپرده روانه نمود نگهبانان بچه خود دیدند او را آزاد نمودند هر چند در خصوص
بچه راجه اگرسن مانع آمده سود نبخشید القصه هرشن دیو از حبس آزادی یافته مقابله در مقام جنگ
در آمده و جم ملازرو ند او قوت تازه بهم رسانیده دست و بازو کشاده در آن کمان افتی
بر کشتن راجه اگرسن چون مقدمه و قوت جانهای خود طاقت مقابله نداشت
لاچار رخ شو هلاک ساخت و جای پدر نشست و تمام ساخت تمام فرمان روا
محبوس است نجدیم راجه هرشن هواداری و جبلی امر سلطنت فایز گردید در دست
ساعی بود کثیب دلوری کرد کو شهر چنانچه دروازه مقرر ساخت بهر دروازه زنجیر علف
آویخت تا برابکه تا دلو خواه بمراجعت جانب و در بانه حضور حاضر ساخت
اعیان زمانه را بمناصب عالی اختصاص داده جویه مقدمات جزوی و کلی داد رسی مظلوم می نمود
تیرباتوار القاب و مهربانی می نواخت در آخر از روی اظهار حمیت به سبکبار نفاق اندیشه

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

در حیات هر دو برادر آزرده کمال را راه یافته و چون مدتی بجانب دارالحرب برخاسته رفت
از حاکم آنجا کومک گرفته در اول حال باتفاق دامکریان بعزم جنگ بانمودی روی نهاده
آورد تا آنکه در دیگر کوهی لخت سنگی جدا شده در برف پیچید همان برف از بالا
بپایین غلطیده در جاییکه آنها سکونت داشتند غلطیده افتاد همه را کشت گریخت
و در زیر کلم آمده بنیاد حیاتش بآب رفت راجه هرش باستماع فوت او فراغت
بهم رسانیده کمال عشرت و نشاط قرین گردید و راجهای اطراف همگی سر برخط فرمانش داشتند
از معاندان خاطر جمع ساخته سیصد و شصت زن متعدد با رو ماهای دیگر در عقد در آورده هر شب با یک
از آنها صحبت میداشت در سرحرم هزار کنیز مرصع در مجلس او شمعها افروخته میشدند
زر بهمین قیاس سر اثاث و اسباب با دیگر با اهم هیچ خالی از صنعت نبود روزی تصور کرد
راجه که در هر چند با نام داشت و بجنس درجه شهره آفاق بود نظرش در آوله محو دیدن
آن صورت بسان صورت دیوار بیحس و حرکت گردید غایبانه الفت و والهٔ دیدار او گشت
ازین روکار بجای اضطرار رسیده در پی اندیشه با ارکان دولت جهت تسخیر دیگر بار خاطر
آورده چون آنها جهت آن کار از مصلحت سنجیدند پس بدین نام مسخره شده نهزل و
استهزا امرهای او بنویش کرده راجه سوز زین در داد با زدواله بدن بر مکر و فن دمه دار
اینگونه گوید روزی در خدمت راجه عرض کرد که من شب خواب دیدم که قریب بدر است اور

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

زیراکه در عالم رویا بامن بر مسند ابا د نشستی باهم انکه زن راجه دیگر نکاشته هم خورده ام

در بهشت بخرم دیدن راجه هرش اراکا بیرون آمدم در زاره بید بدست راجه دیگر افتادم

لاچار بمناکحت تن در دادم حالی چه واقف احوال که بودم که این راجه راجه نیست

اکنون در بیدائم به طریقی از بند خلاص که خود سوی بند مهرش رسانم بالفعل چند کنیزک فرستادم آنها را

اجازت دادم تا رسیدم در خدمت او حاضر باشید و دزدیها کلفت و ملال از

سلطنت بر تراشید در فلان روز در همان محله رسید بدان جا در فرمان عماری او غلام بود شد

راجه چنین نامه سود دید بغایت خرم و شادمان گشت و چشم انتظار در راه پرستاران باز داشت

و لحم حمیت آنها در حیز وعده می مکی نشست همگام وعده بدین چند کنیزک که بدان

بزینت و زیور آراسته در خدمت راجه حاضر ساخت راجه عادل شعور و بصیرت عصور عقل

فخور که اورا است میداشت و با کنیزکان بعیش و نشاط صحبت میداشت مدت مدید

بعرامروای گذرانیده بعد از ان راجه احاد رعوب با شجاع و با تدبیر که بمعاونت و انکسار ایشان

جمعی را راجه در ترتیب ولیعهد بحروح عازم انجد و کار باوجه که در اسباب سلطنت چندان

سامان نداشت از روی عقل و تدبیر تسخیر ملک نمود بر و ساده حکمرانی ممکن نشد بعد چند

دانکران قومی دون همت و قطاع الطریق که به اندیشه فساد بخاطر آورده بود راجه بحیات فاسد

آنها نجه بلطایف الحیل از شهر بدر کرد پس با استقلال تمام دست بامور حکومت بود

بشاهی تمام ملکم

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

تماشا به تفرج ایام بهار در کوچه و بازار سیر می‌نمود با اجلاف شهر بوسیله کسی مطلع شد و سپاهی و رعیت
از حسن سلوک او ... بر گشتن احدی حکم می‌کرد اگر احیاناً واجب القتل هم می‌رسید
... در شهر چند جا دار الشفاها ترتیب داده بود که عموم مریضان را ادویه‌ها و آذوقه
می‌رسید ... بی قیمت بدیه آنها ... و راجه از خزانه ... و نام نویسنده پسر ... بود
برتبه اعلی رسید ... فراج قطع نظر از ... که عمر ... پیشگان و ... اندیشه با خوف
مشغول ... بود و سر راجه با جنه ... باک کاج عمر ... در
مدت حکومت ... سال ... نام نویسنده بود تمام کار ... با تفاق ... گر
چند نام داشت چند و چند تمام ... سر ... خواهان و امرای راجه را
در ... مناصب عالی اختصاص بخشید در همان روز لک چند نام ... چند
و سابق ذکر او در ... تحریر در آمده در ... در قلعه لک ... منور ... نمود ... و
می‌گذرانید با ... با جمعیت لشکر با تفاق چند ... را ... برادر
با چند کس ... و ... با ... خوردن ... گذرانید ... با ...
از ... روز ... ساخت و ... شهر ... خواهان ... رسانید.
... روز ... یک ... داشت تا راجه ... را در ... را ... معاونت
لک چند ... کار فرما شد ... حکمرانی ... سر ... و اعیان

وقت لک چند سو در خصوص امورات ملک زیاده تکلیف می‌نمود و هر چند بلو بر حق بنگ آمده
شده بود دست از و بر نداشتند بیشتر از آنکه لک چند بر تعمالیت میمند کهو و ناحق
برادر راجه تلک ولو در الحه پای که قلعه دار لوکهر بود در خصوص آمدن لک چند بر کشته او در آنکه او را عمل نعلت
نامنصور کهابید بیشتر از رسید بر انشاء الله وقت لک چند سو بمسند حکومت متمکن ساخته بود
راجه تلک سلوح ابیر عمل نامنک خبک کام فرسا کهو لک چند بر ازو طرف
باندیشه بیکار شوار شده در صنه ماه موکه نعاب و نقش معقابد اقتاد از هنگام طلوع آفتاب
تا غروب نجهی آتش جنگ وجدل مشتعل گشت هر چند اکثر سرداران و سرلشکران خاکستر گشته
بار فنا رفت در آخر تا مینو زد شد مبارزان آمده و شکست در وقت در فنون راجه تلک افتاد
خود او زنده اسیر و دستگیر شد پس لک چند بمواقعت پیش آمده بعزت و حرمت
همراه بود رشته بطرف شهر آمد راجه سلم در شهر مکدر بود شنیدن این مقدمه در کارد شهر
سد و ساخته استکمت تمو حیم نقین او شده اکابر نه سهو رخلاف لک چند
م بهته باحید بحید و حید صرف اوقات نمایم لاچار چاره کار در فرستادن کلید قلعه دید
از سر کسی ناحدوست بردار شد سه ماه و هشت روز حکومت کرد پس راجه تلک
و خان و زبصرف امورات حکم نمود راجه سلم بو میمو سر گذاشت بنا بر بمک لحراری و
تیره برای معروفات راجه اجایشه و روز شمشیر و اسلحه با خود میداشت و عبر از معتمدان

کربو دلار

کرسو و چلسن یا رنمید لو با وجود صلابت و جهابت در مستحکام عرضهٔ امر ریاست احدی در نمیکرد
بود استوار حکومت لک جیدسو یافت تمای اخراج نموده او را کار رسیده یکبار
عمر بدلیم راجه اجیت دیو پای یعی بعیر و کمینی کدورت داشت بقصد انتقام تمرا کو ریاست گشت
با نطرف آمد از جهت شنیدن اخبار مقابله بود کهیدیا در رکبه ام من مقابله ... فی تفتیق الحاح
جون الهام و جید لیم جمعیت کثیر مشاهده و قوت و ... خود را یارای مقابله مستقیم نتوانست شد
لاعلاج از در امان لک جیند ... در آمده ... در خدمت راجه حاضر ... بالطاف و مهربانی از کناره او در گذشته
کماهیت روانه کهوه ... مظفر و منصور حکمران شد اندک مدتی بسر رسیده بود جماعهٔ
داگریان با او جحصومت اندیشه شده در اثنای ... رفا یافته زخم کاری و لعوفر رس دلاور
تیر دستی با وجود برداشتن زخمها ... و ... اکثری از معاندین ... تیغ بیدریغ ساخت
و منهزم ... دند ... جیدیت ... بسر راجه ... عمو سو جه ... که از روی خوف و ترس
باطراف کوهستان گذران داشت جماعهٔ از قوم کهان اکثری از کشمیریان که با ... برادری
راجه پریشان و سرکهاش نموده جمع ساخته معاونت و مدد کاری ... نام زمیندار
راجور و سوم ... نام زمیندار بهاول پور بنوم ... رهبری ... در همان ایام
راجه سنک لک جیدسو بهانه ... توجه آورده ... معقول ساخت ... عشرت
لشکر یان او شده ... گروه اجتماع لشکر ... شهر ... لذا بطرف ... راجه

اندک استعانت نموده بسیاری از لشکر با نشر بوفت تیر جمیات کهی دیده فی آخر حین با متقاوم درجه
نیافته اهل و عیال خود در لوهر کوت روانه ساخت و خود در مقام فراری بجانب ملک ... نامه
از افراری او و در آن ایام از جمیات ملک منصوری داشت رسید او ظاهر با شمالی و رخنه بام
نکهان نام شخصی از معتبران راجه کلهاجر بود او که از راه صدق استغفار نماید تنها شب بسر او رخنه
پیش از آنکه نام ... در آنجا و او شحو راجه سال حیر در او کهید از آنجا بدر رفت در راه ... لشکر
هر جا سنگ بهای ... راهزنان ها او بر خوردند موم بسیاری ... نقبها رسیدند و ...
یافته در قلعه لوهرکوت رسید مدت هفت سال به حکومت گذرانید بعد برادر
راجه کلهاجر بتعرض عنایت خالق نوع بشر با شوکت و فر بر تخت حکومت جلوس کرده
شده در ابتدای عمل مسالک عدل و احسان و در آخر حین لا زنا فرحات از جبین او
نمایان ... موم قبیح اطوار ها و اوقات گذرانیده مرتکب افعال ناپسندیده
حرکات زشت شد که از آنجمله اینست که ... سردار که زنی خوب صورت داشت
بهانه گرفتار ساختن راجه شاه در لوهرکوت فرستاده بعد روانه شد نشر حرم او
دست انداخته در حرم سرای خود آورد سردار مذکور از رسیدن این خبر وحشت اثر آزرده
خاطر گشته با راجه از در موافقت در آمد با تعاون ... و تقصد مخالفت آن بد بدی معاقب نمود
بغور این خبر کلهاجر با جمعیت فوج و لشکر بر ولایت ... در بیره بور ... جانشین ...

در ا...

در این معرکه راجه شیبا مقتول و کهاجر منهزم و مقهور بدستور بطرف کوهستان کهسال
فرار اختیار نمود و قلعه بهاب تحصّن جست مدت ششماه بحکومت گذرانید بعد آن اعیان
وقت هرنک سدو پسر راجه شیبا که قدم در صغر سن داشت بسلطنت برداشتند و بعد چندگاه
باجتماع لشکر و سپاه بعزم گرفتار ساختن کهاجر روانه گردید خود در قلعه بهاره بمحاصره ساخت
و در بهاره طرح اقامت انداخت او و چند نام سرداری را بمدافعه او مرخص ساخت
او نیز بو جود هر دو بمقصد رسیده و شورشها بمقابله قوم غنیم باستقامت افزود و منهزم نمود
بعد گیر و دار بسیار در عین جنگ بضرب گلوله تفنگ آهنگ سفر آخرت اختیار نمود
جی سنگ بعد فراغت و شیم بزرگی وقت در رعیت پروری و داد اوری و قدر دوستی
ارباب هنر جد و جهد بسیار نمود بعضی کلهن پندت نام دانشوری در علم سنسکرت نهایت ماهر بود
بزبان هندی تصنیفات بسیار گفته است در آن جمله یعنی تاریخ کشمیر در خصوص احوال راجها
بیان ساخته او ست در عهد او بر صفحه روزگار جلوه ظهور داشت مدت ده سال حکمرانی نمود
بعد از وی راجه رسهم دیو فرمان روا گردید در اوایل حکومتش ملک چند نام شخصی از سلک پرهیزگاران
که در اوراق سبق ذکر او تحریر یافته خدمت [illegible] چند بظهور رسانیده بر صفحه روزگار یادگار
متین انتساب آنکه چندی از اقربای رسهم دیو از خصوصیات [illegible] فوج سرکش
اجلال صحیح نمود همگی مهمات ملکی و مالی در قبضه اختیار ملک چند گذاشت او نیز در بند آن نمود

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

که باشد بلانه و لطف و احسان راجه همالکیت از صدق عقیدت ساخت تا و کار ز بدمانهاء بظهور رسید

بعد چند گاه تا کا خبر آمد که ترکان با فوج اوشان بهار یافته راجه والا گهر بسیج انجخیر

به ترتیب افواج و لشکر پرداخته بعزم مدافعه غنیم لیم به همراهی عساکر مستقیم ساخته

بر کنار دریای نیلاب با جاه و اسباب طرح اقامت انداخته در آن مکان که خاطر

در گذشت که آیا اوضاع و اطوار لشکر ترکان به چه عنوان خواهد بود پس به زر زبان جاسوسان دانا

کفعت که باشد در لشکر ترکان در آمد هر گاه هو حقیقه احوال ایشان را تحقیق نموده بیان نماید چند

بی بما فی الضمیر راجه به تنها شبانه به هیأت جوگیانه در لشکر غنیم روانه و بخیمه سردار ترکان

ترکانه در آمده چون او مانند مجنون در خانه خود کری فرزند که خفته بود با کاته بنا بر اتفاق و در زر

شبانه او گذاشته تا مهر بامن مصمم برگشته تنگه کمینه جا کر راجه ام که ساعت برگرد تو

رسیده توم میخواستم که کارت تمام کنم خاطر راجه تو او وسوسه به تو زدم در حالت

نصف موت است از این امر خلاف کرده دیدم مقصد قتل تو نگردید و دست از بیم کرد

باز کشیدم در چنین مقدمه شگرف که حالت و خور حرام و جمعیت آرامم نباید داشت

بعد از جهت عهد او ز سر تمام احکام جهاندار مخر گو نعمت است بهر کار ار کسل امتی جو منوار

برخیز و بگریز ورنه جزای کردارت در کنار [illegible] نهاد آماده شد انتهاب جهت معه

از مراکانه پرداز نوک ته کاه صباح که سردار [illegible] سر از حالت خواست مصمم نامه مطلع

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

نمود در بحر تحیر فرو رفته انواع پشیمانی کشیدها ربعد زمانه زر در صلح درآمده معاودت بدار نمود
اصحاب چند مقصد انجمن گشت بارکبر شده بو مرتبه اعتبارش ده چند افزود هر دو تن بلاد
انعام و اکرام شاهان در جاگیرش مقرر ساخت با فتح و ظفر معاودت نمود ملک چند در موضع
پرگنه لار [illegible] قلعه حکمی بنا نمود بعیش و عشرت اوقات گذرانید چون نام [illegible]
آن سرکرده دانشوران وقت تاریخ شهنامه بفرمایش راجه نرپان سنسکرت تصنیف نمود
با نعام وافر فایض و بهره یاب گشت مدت هفت سال و شش ماه ایام حکومتش احسانست
بعد ازان جام حیاتش لبریز باده ممات شد از و یک پسر پرتاب نام یادگار ماند
چون در صغر سن بود اعیان وقت التماس قبول سلطنت به ملک چند نمودند او نظر بر مصلحت
قبول نمود شرط در میان نهاد که تا پرتاب به سر حد شعور رسید سلطنت او باشد
پس ملک چند نیکوی در ملک رانی [illegible] که ذره [illegible] او برا بالجمله
ممالک هندوستان در حیطه تصرف درآورده در هر ملک و هر مکان [illegible]
فرمان روایان خراج رود [illegible] در آبادی پور رخته بازگشت معاودت نمود در آن ایام پرتاب
زیور [illegible] آراسته و پیراسته دیده بعد مدت شاه [illegible] اعیان مملکت شده اجتماع [illegible]
گفت [illegible] بنا بر [illegible] خاطر نگاه [illegible] فرماندهی [illegible] پرتاب شعور و تمیز بهم رسانید
وراثت ملک داری تعلق باو دارد بهتر آنست که او را تخت نشین ساخته بار حق ملک

زرکهن پرابند زرم بود زین متابعت او پس لعل چند راجه پرتاب لوری حکمرانی برافراشته

در انهدام بنیاد اهل ونعی و فساد تمام کوشیده لیکن بمقتضای سفاهت و بیعقلی قدر پنجند

ندانسته او را از قدر و منزلت انداخت و دو کس اشتر ارقیم الطور رسو ترجیح دلعا اندیشه

ظلم پیشه خود ساخت و روز بروز آزار می‌دو کهنه کهر از انجمله چند آورده خاطر کشته بار خود

از امورات ملکی پس کشید و در آخر ایام آفتاب عمرش بغروب رسید خوش معمول کهه

بعد وفاتش محاسب کارخانه سورات و اسباب ملک یک لک و نود و سه

هزار هزار اشرفی نقد و چهار صد کم زر سنه حساب کرده بود چند روز روزگار با برادر

از راجه پرتاب رنج کشانیده بهره و خوشش نگشت تمامت ما شده بود

انقضای مدت سه سال بساط حکومت در نوردیده بود از وی راجه وبه دیو پسرش

سریر مملکت آرایش داد بعد انصرام مدت سی سال و شش ماه از جهان گذران بدر رفته راجه نومه دیو

بجایش بر تخت سلطنت جلوس نمود از یکه شنیده کهه بود میگویند روزی بسیر دریا رفته عکس خود

در جوهر بار از آب دید و خندید عکس نیز بر عکس بر رویش خندید از ین رو آشفته گردید

سیلی بر زد لعل خاتم دستش از انگشت جدا شده در آن جا کشید و بر آب گذاشت

چنین تا به رسید علما زمان جمع فرمود در فلان جا انگشترین بدریا رفته و حلقه بر آب کشیده ام

بروید و بیارید با اینهمه وقوف مدت سه سال حکمرانی نموده بعد از آن راجه رشته دیو

[illegible]

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

پسرش باستصواب ارباب کار بهره یاب حکومت شد هر چند [illegible] طایفه [illegible]

صاحب قبیله بسیار جهت غرور او از حد افزون ساختند در عهد او [illegible] استقلال یافتند

و حکم تغلب نگذاشته با انواع قبیح و اطوار شنیع مرتکب شدند روز بروز آزار قوم [illegible]

شبانه روز [illegible] رعیت یک از انها نفرت بهم رسانید هر دو کس [illegible] در انداختند راجه

مطلق العنان شد مدت حکومتش هژده سال گذشته اند پس از آن راجه چکدیو [illegible] از اعمام

با موروث حکومت [illegible] وزیر را استقلال داده چندان تسلط یافت که راجه [illegible]

راجگی [illegible] در آخر وزیر بد بر چشم از حق نمک و نا رضامندی خداوند بر حق [illegible] رسید

او را مسموم ساخت چهار ده سال فرمانروائی [illegible] وزیر شوم خلعت [illegible]

[illegible] حاصل نشد بعد از وی راجه [illegible] بر تخت حکومت [illegible] نمود

از آنجا که چند گاه راجهای سلف [illegible] و آرام طلبی فقط به نقشه کشمیر قانع [illegible]

لک چند پسر [illegible] چند که در پرگنه لار [illegible] قلعه درست ساخته است [illegible] کشمیر

را [illegible] و واقف [illegible] در آوله طایفه [illegible] بار جاده [illegible] گذاشته [illegible]

تادیب [illegible] چندان مطیع و فرمان بردار ساخت [illegible] مخالف از اطراف

ثبت بطریق [illegible] چند [illegible] چند [illegible] چند رخت اقامت [illegible] کشید

راجه بچه او [illegible] بلاد چند نام داشت [illegible] به [illegible]

روکش شده بود انقضای مدت پانصد سال با جمعیت لشکر بقاعده خروج و خصومت روبشهر
آورد چون قصبه اهل شهر نیز از راجه آزرده خاطر بودند با بلاد چند یکدل و یکزبان شده
بود انقضای مدت پانصد سال او را از شهر بدر کردند در عهد حکومتش جلا نام و اشوور ؟
در قصبه و النشور همه مانند او از هند با بید خود آمده راجه مذکور بکرمی در پرگنه
بلای او آبادی ساخته است بعد آن بلاد چند دست با مورات ایم بلاد و در از کهر در محله
بلدیه جای سکونت خود قرار داده چنانچه محله مذکور بنام او مشهور است نیز در پرگنه
وچهن پاره قلعه محکم بنا گذاشته مدت بیست و سه سال بکمال استقلال گذرانیده با مال و
مواشی شهر در هنگام حکومتش بیمن و فراغبال اوقات گذرانیده بعد از وی راجه
سنگرام دیو پسر راجه رازه دیو مسند نشین گردیده در نگهداشت لشکر چندان ملاحظه بکار نبرد
و هیچکس از راجهای سلف هیچ نیمه سوز حرام بلور تحلو سوا نایب مناسب ساخته
رتق و فتق ملک و مال در قبضه اختیار او واگذاشت آن نابسته کردار بتسلط و استقلال تمام
در صدد دشمنی راجه افتاده بنا بر آن سنگرام چند پسر بلاد چند به اتفاق او از سند بار کوچک
از ملک فرمانروائی قصبه بلاد طرف شمالی نموده و لشکری که همراه آورده به عزم جنگ
با بید خود آمد بعد جنگ و جدل موفور شکست درست بر آنها واقع شده راه فرار
اختیار نمود راجه سنگرام تعاقب شان نموده ممالک ملک خود ساخت و خود از عرصه شیر و شکر

نمود بعد از

نموده بقتل رسانید از غصه گشتن برلو بمرض دق شدید گرفتار شد و دست او بسنگرام چند رسید
بعد چند وقت بسیار از دست او به تنگ آمده طاقت مقابله در خود نیافت پس جلا
زکشمیر بدر رفته پناه به راجوری برده و کومک گرفته باز بر سنگرام چند آمده هر چند در
زدوخورد تقصیر نکرد لیکن کاری از پیش نرفت پس لاچار با او طرح صلح انداخت از بس لطف و احسان
او بسوی راجوری رفته گذاشت همین که راجه بطرف راجوری رفته بود دیگر باز جماعهٔ
دزد و قطاع الطریق از طریق بیشتر گرفته در ملک انواع خرابی نموده باز قدرت
با مخالفت نمود کار روا شد در قصبه بیجباره ملکه سنگرام انوو چندر نو بار بنا ساخت مدت فوت موضع
تنباتره ساخت بعد از وی پور خت مدد زلن رامه دیو پسر سلطنت رسید دلهه در
سر برکنار آب لیدر بنای قلعه گذاشته با مورات ملک رانی همت گماشت نیکنام و نیکنام
پسر بجه چیپ زاده فرزندی بداشت لحم دیو ولیعهد ساخت ارادی در
بچه برهم بود از عهده امور مملکت بر نیامد در عهد او گیان نام ساحری در علم طلسمات و نیرنگات
ماهر و ممتاز بود با این نواحی رسیده بزور سحر و شعبده بازی ملک از دست راجه لحم دیو بدر نمود
خود متصرف گردید اقسام طلسم و انواع فساد در عرصه روزگار نمایان ساخت نیرنگ
با هم ساخت در شهر و بازار شور و شر فتنه فساد گرم بود اعیان زمانه از دست او به تنگ آمده
رجوع به راجه پسر سنگرام چند آورده با نفاق و لشکر فراهم کرده بر گیان نام ساحر آمده تا او را از ملک دور نمودند و

ساخته راجه سهم دیو پسر راجه لچمن را بتخت نشانید او شکرا چاریه راه سر آمد و نشو لین زمان د
در آن اول والد ایشان بود صاحب اختیار ملکی و مالی چند کس اختیار بدست او بود و لکن
آنچه ری فرمود از روی فهم و فراست و عقل و کفایت در انتظام مخلوق سعی موفور بکار بجای
رسومات باطل راجهای سابق بعد از مدت روزگار باطل ساخته چنانچه اگر زن
مرتکب امر قبیح زنا میشد راجهای سلف بدر شهر رایسات میرسانیدند و جرمانه
می گرفتند او نیاز کاح این رسوم شوم از میان دور انداخت و در آن ایام مطربه عطا قلی نام در
حسن و جمال و ساز و سرود و لپسندیده بود از هندوستان در نیجا رسیده راجه
دلبسته او بهم رسانید با انعامات شایان بهره مند ساخت و با طوار قبیح با ایشان رواج
زبیم رو ارباب کار از و بیزار شده در باطن با سکندر پور بر کشتن او ایستاده تا آنکه
از میان دور شد مدت چهارده سال و عنان حکمرانی در دست داشت بعد از او
راجه سهدیو بر سریر فرمان روائی قدم گذاشته تو یک سال حکمرانی بود در ایام شاه میر
بن طاهر در سنه هفتصد و بیست و چهار هجری از جانب ملک سواد اگر در نجا رسیده
سبب آمدنش اینست جدش و فر شاه نام داشت صاحب کشف و کرامات
بود نبیره خود سوی بشارت داده که در کشمیر فرمانروائی خواهی کرد بلقب شمس الدین حاکم خواهند
سلطنت در خانواده تو خواهد ماند بامید این آمده راجه سهدیو تربیه وار او در نظر

برآمده

باره مولد دیگر زمود که لشکری کم چند چکهان از طرف بر بتال من مضافات

دار و وادو که و بعد رسیدنش آنست که با برادر خود نزاع داشت بنا بر غلبه او مجال

ماندن در آنجا نیافت و بر خاسته آمد نیز از نیجو تجیه تعیین که پدرش حاکم تبت بود

از دست دشمنان بتعاقب رسیده او از راه خوف و هراس پناه برامچند سپه سالار

راجه سهدیو که هم در تبت از طرف راجه در جاگیرش مقرر بود در ضبط و ربط آن سمت

استقلال تمام داشت آورده رامچند شاه بنا بر آوارگی و پریشان حالیش رحم آورده

قریه گگنه گیر در تحویل او مقرر نمود تا آن زمان در آن دیار طریقه هنود بر روی کار و از مذهب و مشرب

دیگر اثری پدیدار نبود هنود بر اهمه در امور خیر دلون و تصدقات اهتمام تمام داشتند

بی ورود مهمان دست بخوردن نان دراز نمیکردند چنین هر روز ورود مهمان متعذر بود چنین قرار دادند

که زنهای چندالان هر روز در خانه هر یکی آمده اول بآنها طعام داده باشند و بعد آن خود

تناول نمایند چند گاه بدین دستور اوقات گذار بودند پس نسبت ساکنان

آنمکان برگشته حسب الاراده خالق زمین و زمان هر روز در لقمه طعام بچندالان گران

آمد منقبض گشتند که رفت و روب خانهای آنان بانها مقرر شد مختصر که آن افعال قبیح و بد اطوار

شنیع در میان ساکنان آنمکان رواج یافت آن قوم راغب فسق و فجور گردیدند از آنجا که

عالم کون و فساد مزرعه مکافات اعمال است در آن اوقات زلجو نام ترکی با هفتاد هزار سوار

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

از راه باره موله وارد کردیده دست بتخریب و یغما کشوده و نهب و غارت برگشاد و جمعی از
مردم از تیغ بیدریغ گذرانیده بسیار فنا در ولایت در عرصه روزگار عالمی پدیدار کردید که آثار قیامت
از ثبوت رسید راجه سهه دیو تاب مقاومت در خود ندیده با معدودی چند
بجانب کشتوار که دختر راجه آنجا در عقد داشت فرار اختیار نمود در اثنا درپرگنه لار
در قلعه گگنه گیر که هنوز آثارش هویداست تحصن جست اگرچه قدم مقابله نتوانست برداشت
اما لشکرها و عیال و اکثر مردم را که در آنجا رسیده از دستبرد غنیم لئیم در پناه خود نگهداشت
ذوالجو تا مدت ششماه در ینجا توقف نموده انواع خرابی بظهور رسانید چنانچه از آن واقعه
از بیم رسیده بعد در جواب گفت آمده تاختند و زدند و کشتند و بستند و رفتند القصه
بعد زد و بست و رفت و روب و کنه و کوب پنجاه هزار کس اسیر همراه برداشته
در ایام زمستان و شدت سرما بنا بر اینکه از روی قلع و قمع در زراعت قصور کلی وقوع
یافته یک حبه زمین آباد نشده و از جای دیگر غله نرسیده قحط عظیم در لشکر غنیم پدیدار
کردید از ینجهت لاعلاج راه هندوستان پیش گرفت از راه بهکلی که گذر از آن بسیار
آسان بود بتقدیر الهی گذر نشده از راه برنهال پرگنه دیوه سر که دشوارترین راههاست
روانه شد در کوهستان دیوه سر چندان بارش برف ظهور یافته که همگی لشکریان
او و اسیران این دیار زیر برف آمده راه ممات پیمودند و متنفسی خلاصی نیافت و ذوالجو

در راه

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

دست بهم نسبت نتیجه کردار بد خویش یافت بعد هلاک شدن او جمعی که بطرف کوهستان
دخشیال فرار اختیار نموده بودند بیرون آمده از خویشان و عزیزان که احدی از صفحه روزگار
موجود نیافتند از اندکانی خود هابیر ارکهیدند از آنجا که فرمانده بر روی کار وجود نداشت قوم کهکن
که دزد و قطاع الطریق اند دست غارت دراز کرده هر جا هر کس را می‌یافتند بانواع زحمت
و آزار میساختند چنین صاحب حکمی در میدان نماند هر یکی که بقدر جمعیتی داشت داعیه استقلال
بهم رسانیده یکی بدیگری اطاعت نمیکرد و زور بازار سرکشی گرمی یافت رنچو که از اولاد
حاکم اطراف تبت بود در اوراق سبق ذکر او شده است جمعی فراهم آورده متصرف
شهر کهیه اکثری غاشیه اطاعت او بدوش کشیدند رامچند که در قلعه لار با قوم تیار
استقامت تمام داشت اطاعت او ننموده رنچو نظر بر تنگی که از بدیه بیرون نتوانست
برآمد بحیله گری باهتمام جمعی از مردم تبت در لباس تجار بند زدی آلات حرب و ضرب اندرون قلعه
رسانیده روزی با جماعه از سپاه قابو یافته رامچند را هلاک ساخت و راون چند
پسرش را با توابع و لواحقه دستگیر نموده بخاطر جمعی تمام متصرف ولایت گردید گونه زانی
دختر رامچند را در عقد در آورده راون چند را در پیش را برفق و مدارا رضامند نموده
تبت و پرگنه لار در جاگیر او مقرر ساخت و از خیال بدر گشتن اهد خبر راجه سنهدیو که در
مرج زنچو بجانب کشتوار رفته بود باسید سلطنت موروثی یافته بود روآورده معامله ها کرد تا بمیرد که

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

بنوعی دیگر دید با طاعنت رنچو که از نا پایهٔ بلوطبیعت او راضی نشده و طاقت مقاومت
در خود ندیده لاچار عنان عزیمت باز بجانب کشتوار کرد اتفاقاً درین سنه هفتصد و بیست و نه
هجری رنچو باستقلال تمام مسند طراز حکومت گردید تا زمان حکومت او مدت فرمانروایی
را چهار هزار و سیصد و کسری سال مورخان بقلم آورده‌اند چنین تا آن زمان در همگان
طریقهٔ هنود رواج داشت از مشرب و مذهب دیگر اثری ظاهر نبود رنچو دانایان و
دانشوران هنود را در خصوص احکام خداپرستی و عبادت رب المعبود الناس تفحص آنها حسب الخواهش
خداوند یگانه که مروج این کارخانه است و با قیام دین و آیین صفحهٔ روزگار را منقش و زیبا
ساخته معمار قدرت کامله بنیاد کاخ هفتاد و دو ملت پرداخته بمصداق اینکه
تسلی داده هر یک را بر یکی زآتش نیست خالی هیچ سنگی نظر بر او نا یافت او در استکشاف
راز تغافل و اغماض بکار برده چونکه یگانه طریق باشند کان انهمکان نمود
شب و روز از این غم آسوده و شبی در خواب دید که صبحگاه هر کسی که بنگاه تو در آید او را
رهنمای طریق خود دان و به پیروی او قدم براه خداپرستی بنه صباح که از خواب بیدار شده
بر بام خانه برآمده بهر طرف مشاهده کرد که شخصی بسمت مغرب بر روی دریا بمشرب
بآیین اسلام بادای نماز قیام دارد بمجرد ملاحظه بی‌تابانه و اهمانی او را نزد خود آورده از
صورت حال استفسار نمود او در جواب گفت که نام من بلبل شاه است و طریقهٔ من اسلام

بی‌تعقل

پس بمقتضای حکمت الهی و اعتقای خلاف بروی او قبول گذاشت و از طریقه دیگر دست کوتاه داشت
در سنه هفتصد و بیست و پنج هجری ورود بلبل شاه در کشمیر واقع است و در محله بلبل لنگر
که بنام او مشهور است خانقاهی برای بود و باش او مقرر ساخته بعزت نگهداشت
چون طریقه نو بر روی کار آمد بعضی ازین اعیان در احوال ساکنان این ملک انواع اختلال
راه یافته اهل دیگر در متابعت او نشد ازین رو در میان اکابر زمانه و کاربرداران
کارخانه قضا و قدر خصومت و عناد دست داد لو نعوذ انکه با اختیار حق چه کند اختیار کسی
نبود چنانچه بمطابق امر الهی عموم شهر و اعیان وقت بمتابعت طریقه اسلام اقدام نمود
با وجود این کلام هیچ خاص و عام در دام رنج و آلام جاگزین شده شور و شر در اطراف شهر
بیشتر گردید هر کسی که نظر بر ایشان حاکم او قبول نمود از دستبرد آزار سالم ماند و آنکه
اطاعتش یار بر خط آیین مستمر اندیشه حیات مستغنی از ناظر بیا ولوای ثبات بر طریقه خود افراشت
از حیات دست افشانده از ظهور این کار حسب التقدیر واقع گردید کار منوطان ایام
بر زمین بسر انواع تعب و آزار قرین گردید بعد انقضای اندک مدت بمکافات خون بهای
ناحق و نتیجه این بدعت بمرض ناسور گرفتار آمده بنهایت شور و گداز اوقات گذران شد
گویند که با وجود معالجه اطبا در دوا مداوایش التیام نپذیرفت و در همین آشوب قبول کرد
با قضای کار روزگار رها گشت که از روزگار گلشن گشت که کار آن کند او خواهد

حکم برکوه کار تمام کرد

انجا که او نیز در شهر کوز معتمد و رنجور حکیم علی الاطلاق بر احوال پر

اختلالش رحم آورده صاحب دلی را در لباس شبانی در راه پاره مولد در جلسه او

گذرانداخته بر کوائف حالش اطلاع یافت چنانچه بر تعلیم و هدایتِ طبقه را همه ازین واهمه

مضطرب و سراسیمه و با بیم بلای ابتلا بودن ساکن گرد اشارت به هدایت چنانچه از هر لب قوت نموده

معلوم آن کسان او در جستجو افتاده بهر در بکاشر چند بودند از اینها حاضر آورده و به تحفه در دو دستان

بوله های کاه خشک به در پای آنها بود جمع ساخته آتش در دادند و حاضر بودند آن رحم

از جهت بقدرت فاطر بیچون که چنین جرار را در خضرت بی پروایش راه نیست

الحمد ازین مرض صحت یافت بعد ازین بقلم سلک کار رواکردند در وجه صنعه

انجو بعد و بلاش از خود ملحوظ بهر خاطر بدت به سال و شش ماه که بهر بصره از آن

ناپایدار درگذشت و وارثی از و نمانده بود و آن فالش گونه ز آنجا و او وحید بعد راجه بهیمدیو

در ایام های محنت زاغیوم موزعی ملک سوداگر رفته روزگار به کاری میگذرانید آنجا

سر بر سلطنت متمکن ساخت چون سپهسالاری شاهمیر و جمع نتیجه تب کاکا پور نسبت

گوئیگی تا فولعه او داشتند مقرر بود در این اثنا ترک او دل از راه بهره بود و داخل شهر

خلق را از احکام انولایت پدید آمد در کنار و اطراف هر کسی که بعدر جمعی داشت

باختیار خود در حکم اهل اشتنا [illegible] در دید [illegible] راه تنگ اندی و پیش بینی تا تمام

اذهدرمون

و در صورت اتفاق و دشمن کامی بغیر بدنامی حاصل نیست پاره وار بهر دو جانب کوشید که یکی از
نقض پیمان گذشت و چه نوع خرابی دست داد که بدین مهیب و بیم بهر دو ریکه
رای کاظمیده با اضطرابست حاصل نیست دلی و اهتمام بست بود اضعاف این انجام مقوم
متعلق اطراف چه او پاس وجه اشراف هیچ اتفاق نمیهم بمقابله ترک مسطور ایستاد
بجنگ وجدل او را به تعجیل سرور و ترکان بطور جلادی و به اعتبار حیله بعید ... در دلعه
معاونت بعرب اعتبار نمود چون او وحچند شده ز نظر صغار و کبار از روی نیک ... [illegible]
ثبت بیشتر زر و بر روی کار آمده لو چیدلی اعتبار از نجهه اکثر امورات ملک بصورت
شاهمیر بانجام می پذیرفت خصوصا در اخراج ترکان نیز جمله ازو بظهور رسید
بظهور رسید و پیر بود حکم ایشان مدت با تیغه یافت در سنه هفصد و چهل و چهار هجری پیمانه اجل
جام حیات او و وحچند وارکس شد بود و فاتش کوته رانی در احکام ملک را استقلال تمام
بطرف اندرکوت روانه گردید و باتفاق راو چندر لودیجی با امورات رزجای پرداخت
در یحالت شاهمیر سعد باربلکان احکام حکومت و عدم فرمانروائی باجهت و تاکید
حرف ... خیال آمد بعقد بدباز جاده الفات بیرون کشید کوته رانی ...
تکلیف تزویج نمود لیکن صالحانا ... نظر گوگا و خدمتگارش رو دار انجام
ناهیار نشد آن حق با ستاره ... نارسی و گوشه ... بس ای نهک و اندیشه گوگا

بخاطر بیاورد که قوم کارزار طلب شده با جهوتش ساخت و سرکشی برداشت از روز

دنیای غدار چه محاله ایست هر از رواداری این طال رشیم کشی چه مجوره ایست آبستن قیسیار

فرباد فراجی شد در عرصه وجود جلوه ظهور بنموده در تخم تسمیم طفلی ترتیب تلخکامی ناکامی

بچشانید و بعضی را خلعت زندگانی نه پوشانیده در دولت بقیه مایه محرمات نشستن بساط اندوه محن

نکوانید اگر گیتی ایست از جمیع شیء رنج و بدی بود که کشاد و بس ایست از چه روی بهم جوان

عروس فسون و افسوس نیرنگ تزویر از کتم عدم قدم منصه شهود نهاده یکسر او

روا دارد که هر دو بچاتی را بر ابراهیم حیات در بر بندد تخت هر سر بحیط قضا کر بیان چالش بدر برد

های دنیا بار پرسیدم حرز فرزانه گفت یا هادی است یا خوابی است یا افسانه

های اکنون بار پرسیدم اما در فرشته گفت یا غولیست یا دیوی است یا دیوانه

با وجود متعاقبه ایشان بد مستان پر کفایت شهوت پرستی و مخمور لیس باده جوانی بکسر زار جام

آهک دلبستگی سر بسر هیچ این ولاله محتاله لبریز و مالامال است بر تمنای اجلاف سایر

بر تدبیر معقولی وداد بهر کاسه درکشن اشتار او چند بر لوز کو یه سوزنی بر تقضای بعد درگذشت

و نتیجه بت کا کابودی صاحب جاه و حشم بود و راه طاعت کم با القاب نیابد پیاسر

تک تن ندلته او را از تیغ گذرانید شهر برخاسته آمد قوم شهر بعقضای خوارش آگهی

با عانت و یاری او اتفاق نمی کرد که سینه لاچار با استماع این کلام ناو تابکراه تمام

بمجرد

بتعدد هجوم رضامندی گهید؟ بظاهر اورا انجام سرانجام مجلس عروسی نمود شاهمیر بهانهٔ بر نگار
سکه بر کام مردم یافته مجلس بزینت و زیب مالا کلام برآراست در آن سکام
لم عقیده یک فرما ... امکان شکوه مجنونانه روزانه کهیا؟ در همین ورود کانور بتکم
در آورده؟ روده ... ولشکر آن دلربای جهت و بجنت الماوا تاخت بعضوابر رویدل مجلس عروسی
او تکلفه ناتم مبدل گشت   زنی کو چنین کهنها کند   فرشته بر او آفرینها کند بمجانینه
این حب از کلیسیان کهید و کار سلاری کهوار ناپسندید؟ بر بوری کشید

القصه در سنه هفتصد و چهل و سه هجری شاهمیر بر سریر سلطنت کشمیر جاگیر شد؟ باراده؟
حضرت قدیر زمام حکومت اینجا از دست راجها بدر رفت هرچند ابتدای عهد رینچو
اساس حکمرانی راجها باختصار خلل پذیر بود در عهد کوتا بانهدام رسید کوشش کوتا رانی دوران
بازی تازه بر روی کار آورد شاهمیر مدت ... سال و پنج ماه حکمرانی کرده در سنه هفتصد و چهل و ...
ساقی اجلش شراب ناکامی چشانید اورا اولاد او کس ... سلطان جمشید جام سلطنت
علی شیر مانند سلطان جمشید بعد وفات پدر رکاب دو ماه بر تخت شرف مسند طراز بود
در آن اثنا برادرش علاءالدین مکر ... علم منازعت برافراشته صف آرای معرکه
کارزار در ریشه نوبت محاربهٔ فریقین وقوع یافت سلطان جمشید در عین جنگ هدف

تیر قضا گشته از قید زندگانی بافت در سنه هفتصد و چهل و هشت سلطان علی شیر خود را
بسلطان علاء الدین ملقب ساخته بر مسند حکومت نشست او دیر زمین گرفت و ایام
روی زمین بعد جلوس علاء الدین پوره را آباد ... بعد معمور در آبادی شهر
تلاش بکار برده مدت حکمرانیش دوازده سال و هشت ماه گذرانیده در سنه هفتصد و پنجاه و هشت
به بیماری از این ورطه پا بدار در گذشت سلطان شهاب الدین فرزند مشهور او اکابر وقت
بر تخت برآمد روایت میکنند پیش از جلوس فرزندان ... بعزم شکار
در جنگلی رفته بود در آنجا گذرش در خانه زنی مجذوبه افتاد آن زن پیاله شیر بخورد او
داده بشارت حصول سلطنت داد و او ... یکی روحیه معروف آرو جام او در سنه هم
معروف را اول همراه شیر نیز اعیان حصه شیر داده به بهره رتبه وزارت امتیاز بخشید
بالجمله چون بر سریر سلطنت جلوه گر شد مرتبه وزارت بهرام رفیق مفوض ساخت ام نشه اول
در فهم و فراست بی بدل بود اکثر رسومات باج و خراج و احکام سلطنت های ترتیب داده
با همه رعایا رعایت بهمان قرار برقرار بود سلطان شهاب الدین در ضبط و ربط امور
ملکی همت بر گماشت اول در پی ... اختلال برکنه جات و اطراف کوه نواح
شهر ... چون از آنجا فراغت حاصل نمود با جمعیت پنجاه هزار سوار و سی لک پیاده
از راه باره موله بدر رفته پکهلی و دنتور و سوات و کر و لغمان و کابل و بدخشان تسخیر نمود

دلارا

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

وازانجا به تبت آمده درانوقت حکومت تبت در دست پادشاه کاشغر بود او

جنگهای عظیم [illegible] کرد آخر قلعه ایشان را بتصرف نمود و فراغت از آنجا کشتوار و دیگر کوهستان

متصرف [illegible] بصوب دیار هند معطوف داشت درین ایام فیروز شاه

فرمانروای دهلی پادشاه هندوستان باستماع ورود سلطان بمقابله برآمده فیمابین فریقین جنگ عظیم

بروی کار آمده [illegible] بر دیگری غالب نشد پس بنای صلح گذاشته از طرف سرهند

تا کشمیر در تصرف سلطان و از آنطرف مکان متعلق بفیروز شاه گرفت و ازانجا

مراجعت [illegible] بدین و اخلاف کار روا [illegible] و در [illegible] کشمیر تلاش بکار برده و در

باجرای ساحت [illegible] تمامه [illegible] کلان و بزرگ [illegible] درانداخت

مدت [illegible] انصرام رسیده در سنه هفتصد و هشتاد [illegible] شهر [illegible] ستان

وجوش [illegible] بیک [illegible] بر کند [illegible] را که

[illegible] آید آیین تاریخ نویسی نیست [illegible] آن زمین

در حیز تحریر درآید [illegible] دانشوران نکته [illegible] دستور [illegible] در اول این نسخه

بقلم آمده است [illegible] مؤرخان

قوم قدیم [illegible] گذاشته [illegible] قطع نظر [illegible]

ابتدای [illegible] دنیای بی‌وفا [illegible] راست

نقشی است بر هوا چگونه دوست دارالغرور به خیال ساخته و چهار طاق ایوان
خویش را در ورطهٔ گمراهی انداخته در هیچ خرابات خراب‌آبادی چه پیمانه‌های لبالب الم و
چه جامهای لبریز غم نمی‌چشید مخمور شراب غفلت محض از یک هستی و سحر دیگر از مستی معطل
مطلق بهیچ از وقت خیر و از همت شیر مجال هیچ این میدانه   دنیا سستی که آرام درد
پیدا نیست   خرابه‌ای که کام درو پیدا نیست   همه رسته بیک چرخ معطل و گلو
کرباسه نو جام درو پیدا نیست   در این دور گلو که غایت کار   چهار هزار و نهصد و
پانصد سال منقضی گردیده فرمانروایانیکه در دهلی که الحال بشاه جهان‌آباد معروف است
بر اورنگ جهانبانی فرمانروائی و کامرانی نموده اند بنا بر این رقم زده کلک عبرت آیین می‌گردد تا ارباب
دانش و اصحاب کیاست بر قلت بقا و عدم وفای دنیا و ما فیها وقوف یافته
دل بسته این عروس هزار داماد و شعبده این عجوزه فتنه بنیاد نشده از سر گذشت گذشتگان
تا آینده دریابند که جهان گذرانست که چها بدان زمین عظیم الشان گذران نموده   عالم رفت الحال کاروان
های برخاست   کاروانها کم شد یا یک درای برخاست   کاین آسیم جام در
خوشش دیدکر و چو چندین حباب از خویش رفتند و صدای برخاست   در تواریخ معتبر هند
باین عجالت قلم هویداست که در اواخر دواپر جوگ تا آغاز عمر کلجوگ زمام اختیار حکمرانی
در قبضهٔ تصرف راجهای پاندوان بود راجه جدهشتر الا بعد سیر کلبه راستی و درستی و حق پرستی

بیاقی وراجها

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

مجلّی و زیبا را از رنگ خیانات بنام آوری جاودانی علم داشت چون از نزول کلکوک طراز
آیین جهان دیگرگون گشت ترانی و صفای بنیت عالمیان روی در تنزل نهاد و تطاول و تعدی گبر و
کینه در سینه مردمان جاگرفتن شد بمقتضای حوادث انقلابی نظر بر بیتابی عالم تا چهار قرن دیگر
بعد انقضای مدت یکسال و هشتماه و بیست و نه روز در عمل کلکوک ترک سلطنت نمود بعد آن راجه
پرچهت شش صد سال و راجه چیمچی هشت ماه و چهار سال همچنین تا سی و شش پشت مدت یکهزار و
هفتصد و سی و سه سال پیشه پادشاهی و فرمانروایی در پایه حکمرانی گذرانیدند از اینکه مرض جاه کاه بسر و او ریزی نامی
در خاندان آنها صاحب اعتبار نمی یافت راجه گهم راجه سی ام آن خاندان گشته
منصرف تخت سلطنت مدتی نا پدید تا چهارده پشت در قوم او ضبط و ربط حکم الهی
در دنیا نمود و مشمول لحظات و غا و در عقبی مورد عتاب خداوند گریان نمود از آنجا که کارمین دنیا
مزروعه اعمال است هر کس تخمی میکارد بر وقت کار ثمره آن برمیدارد هر ماه و در
که از ظلم پرست تا سی که ارزو فور معامله نافهمی در سود روزگار عذار خسارت شده
نموده انگاشته نقد کارنامه نیکنامی که نقد بیت بیدل با متاع متاع تیره روزگار
بمصرف رسانیده و نعمت خود را بانواع جد بیعت بزنجیر در آورده گذرانید
و به یدی ضرب المثل شد کتاب شومی و مذمومی و بافرجامی و ناکامی خاتمه و خاکسار
چهار صد و سی سال تا سی و نه پشت حراست مملکت و رعایت ولایت

طرفه دردیست

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

در اولاد او ثابت لچهمن بسان آفتاب عالمتاب روشن و مانند بدر منیر مبرهن است

هر ظلمت شبی که از تیره رائی نفس سرکش جز نکبت عهدی و ناستوده عملی نتیجه در آخر ماداس آن

در چاه ضلالت سکونت گزیده و فرزندی فرید نامی سرلن سلطنت و احسان خلافت با جمع متفق ساخته

راجه اونت راجه ثانی نوهم را بکرحیل در تخته تابوت جاگزین گردانید و خود بر تخت حکومت

قدم نهاد مدت سیصد و پنجاه و نه سال با نهه تن پت کاشتن حکمرانی بیا بختانی قوم او

شاکرب و بیراب لچهه راجه سکونت نامی که از خراج کند ازلن و فرمان بر انش لچهه با

سرلن لشکر او موافق گردیده راجه راج ای سوه راجه بهیم لچهه از پا در افکنده در بسن یکصد

هلاکت جاگزین گردانید و خود بر فراز تخت صفحه جهان نه سال در فرمانروائی بسر برده فراخ او

تغیر یافت و بیشه ظلم اندیشه خو ساخت از بین رو ارباب زمانه و منبر لیم

کارخانه زر و آزرده گردیده هر یکی بسمتی و جهتی علف عنان نهه و زر متابعت او سر باز زدند

این اخبار که در اطراف شهر و دیار اشتهار یافت راجه بکرماجیت نهه نشستن خلاء

او چین کرد با قسام اوصاف حمیده موصوف و انواع صفات جمیله معروف است

چنانچه نسبه سلطنت و آیین تاریخ شهریاری که هر آینه واسطه انتظام امور روزگار

میباشد در دفاتر هندیان چنانکه باید بنام نامی او قلمبند است بر اختلال احوال راجه

سکونت و کهم نام سرلن و لشکریان از فرمان و بستی اعتقاد رعایا در ادای حقوق زمین

کهل اکار

کمال اقبال یافته چون زیاده طلبی و بیش خواهی خاصهٔ انسانیست با لشکر گران متوجه تسخیر

دیگر کشورها گردیده [illegible] مسافر راه عدم ساخت و خود مقیم منزل جهانبانی گشته بامور

خلافت پرداخت مدت نود و نه سال به بهترین ایامی و خوشترین اوقاتی بکار

کشورستانی خود پرداخت ازانجا که هر دولتی را در بادیهٔ شهود به جلوه و جمالی است عاقبت کار

در خانوادهٔ [illegible] عزت جاه شد لشکر قوی بازو بر شهرستان و [illegible] استیلا

یافته بعضی [illegible] و ضعف اعضا [illegible] از نهیب شوق جهانبانی و آرزوی کشورستانی

که طراوت تن [illegible] پیش جوانیست بکار نمانده و درانحال خدم و حشم او

همه امیدی در دل جا گرفت چون چنین شد بمقتضای قضای قادر جهان آفرین و جهاندار زمین

پدید قدرت سرکردهٔ را بتاج شاهی مباهی ساخته و پادشاهی [illegible] تحقیق کرده انداخته

سمندرپال نام یکی را که در علم جوتک و [illegible] تناسخ و عمل اکسیر و فن سحر و جادو بطراز

جمعی کثیر از میر و امیر تدبیر متعقد و موافق ساخته [illegible] یافت راجه بکرماجیت

که در قبای حیات به تنگ آمده بود [illegible] لباس کبوتری در بر انداخته

پیراهن بهارت پوشانید و خود [illegible] ملبس [illegible] سر راج و [illegible] پنجاه و چهار سال

سریر جهانبانی [illegible] کامرانی [illegible] هفتصد و [illegible] تاریخ سلسله

در خانوادهٔ [illegible] ملبد [illegible] در تاریخ راجه بکرماجیت مرقوم است

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

چون راجه بهوج بر تخت سلطنت اوجین حاکم شد تخت سنگهاسن راجه بکرماجیت در زیر
زمین پنهان گذاشته بود بعد دیری بدست راجه بهوج افتاد خواست که قدم برآن
گذارد درآنوقت سی و دو پتلیه که گرداگرد تخت نصب و نگاهبان بود با اظهار سی و دو حکایات
عجایبات راجه مذکور در هنگام راج او بوقوع آمده بود او را از نشستن تخت باز داشتند
پتلی سوم چنین بیان نمود که جهلا نام جوگی در اوسط راج او صیت اخلاق پسندیده و اوصاف
حمیده اش شنیده در اوجین رسید بعد ورود پیش راجه حاضر شد با خود طوطی
همراه داشت که در فهم و فراست علامت راجه بهره یاب بود و در اظهار نکته از زبان و اشارات
ذکر اوصاف عالی فهمیده از راه بلاد آمده ام و در آرزوی آنم که در دل دارم که چه چیز در دل
بزبان نمی آرم باصغای آن راجه او را بخلوت برده تفحص احوال نمود جوگی حیله گر اول از آنکه
همره مهدو ساخته بعد آن طوطی که بیشتر پیش انداخته اظهار نمود چون راجه در درک کمالات
جهان یگانه علم تمام است انقدر شنیده مسافر شده دور و دراز برخی کوه ... بعد
کهام نقل برای ... مقامات است ... دیده و در شهر شما مشاهده نمایم از انجا
در مدت العمر هیچ سائلی از درگاه او محروم و مایوس باز نگشت از فرط التماس او
حسب الاستدعای او روح خود در قالب طوطی در آمد جوگی که در هر فن
کامل بود روح خود در طرفة العین در قالب طوطی راجه انداخته قصد ملک ...

در اثنای

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

در آن حالت بقدرت قادر بیهمال باد فرید روزنه از حجره وا کرد و طوطی راه بیرون رفتن

یافت و از آن حجره بیرون رفت و گذرش در باغی افتاد که بحلیهٔ دانشوری آراسته بجمیع

طوطیان آن باغ را بفرمان خود مطیع و منقاد ساخت چونکه وخیم العاقبت غالب آمده بود

در همانجا مدفون ساخته بر تخت سلطنت نشست چمن آرا در آب جهانبانی و شرایط حکمرانی بهره

نداشت در اندک فرصت باحکام حکومت خلل راه یافته بموجب مقتضای دوران گردش

کفایت [illegible] بخلاف قدیم موقوف شد روزی بر تخت نشسته بود ناگاه طوطی در نظرش

پرواز کنان در آمده بکالبد راجه که ماحیث تعلق داشتن آمده باشد زود بهر آن کار

جا گیر شده بیهوش افتاده بود ساعتی بهوش آمده حاضران مجلس را گفت هر شب

دیده ام که طوطی مرا میگوید که ملک تو از دست رفته است در هر صورت بجا آرم

که صیادان را بفرمایم صید طوطیان مامور سازم باین اندیشه منادی در شهر کردانید که هر که طوطی

در حضور آرد معافی آنکه [illegible] اشرفی بطریق انعام از سرکار او را رسانیده شود و از انجا صیادان بهر جانب روانه گردیده

هزاران هزار طوطی از نظرش گذرانیده بانعام موعود فایض گردیدند کلیان نام صیادی که در کولنگر

بود پیش از آن گرفتار و یک شبانه روز در خانه راجه برای او وظیفه میرسید

عهد چونکه راتبه او بند بود از آنجهت از بس گرسنگی و تهیدستی به تنگ آمده بود قدر کار بیعت

بسر میبرد روزی از شهر دنبال افتاده گفت از شکار بازگشته در موقت صیادان از خانه

راجه در بدل صید طوطیان نقدها کرلی می‌نماید تو هم چند بی رنجه و چند طوطی بدست آوردی
در نظر راجه بگذرانیده نقدی کرلی حاصل آید بود کار … خواهی گذرانید کلبان … صنعتگر
صید عقاب … رکهایش … دام … از رخنه برآمد در بیابان … دام گسترد
راجه بکرماجیت در قالب طوطی درانجا … طوطی … گذرانید … صیاد آه کنان از دل پر درد
بر آورده با خود گفت … تقدیر … قدیر … در سلک … تقصد
… بلاش … که … سود … اسیر سازم تا محروم و ناامید نشوم
پس بعجلت تمام … طوطی خوش کلام … در دام او … صیاد بدید
… صید … در دام یافته بجانب خانه قدم … در راه راجه بکرماجیت
طوطی صیاد را گفت … اشرفی … آنکه
… آن طوطی … در خانه گذاشته … در حضور … رسید و بعد از
بدست آورد … استقلال … درون … میرفت … از
بنا بر اختلاف … خاطر … محرم
… مهیا ساخته شب … اوقات گذرانیدم … محرم اسرار
بعد تفحص بسیار پیغام آورده در خانه … دختری است … آفتاب
تا … غیرت ماه … پسند خاطر … اطلاع دارم

او سرمایه سعادت دانسته سر رضا جنبانید روزی بساعت سعید دیده انصرام عروسی متوجه شد در آن روزها
آن دختر بلباس فاخره سر و بر آراسته بسیر تالاب رفت اتفاقا خانه صباغ بر سر راه واقع شد که راجه
طوطی واقف این امر گردیده نغز الحان و شیرین زبانها در بلند نغمه بر آورد که لحن حزین او بگوش عروس
جا گرفت مجموعه صفا داده و شنید آن گوید برستاران شد سوامر کو که طوطی سو حاضر سازید
کلمات صحبت که در دل طوطی نشانده بکار رفته این نسبت با عجب زند کاشانه ماست و دل آن مصور نیست
چون شوق صحبت دامنگیر حالش شد دست از ویر بدرنشست بعد رد و بدل بسیار بمهر را انتشر نقدی در آن موده
ریخته طوطی سوی بخانه آورده نشست افسانهای غریب و نقلهای عجیب او فریفته و ابشعة شده
در هنگام صحبت طوطی او را تنبیه نمود که پدر درست در حق تو اندیشه تباهیت بد اندیشیده
ترا براجه بکرماجیت که رانیهای بسیار در محل دارد منسوب نمود آن دختر در جواب گفت
چون انکه در حکم پدر عدول نیست طوطی گفت بهر حال حرف افسونی یاد دارم که
بیان نمایم نقش جانهای در نعمت آن سر حلقه بیکرانیها خواهد شد و میان خاطر راجه نهایت
تو خواهد شد لازم که بیا زرعاله نوزاد ضعیفه بابدک خانه خواهد دلو حاضر نما بهیمن
بحضور راجه خواهی رفت زرعاله سوی همراه بچه او و حمار نیز بطور در انجا به برد هکه با اختلاط با تو
خواهد نوخنت اطلاع نما که بحضور این زرعاله مرتکب این امر نباید شد درین گفت و شنید او آورد که
بهم رسانیده او غضب و عتاب حرکی خواهد کرد و حات خواهد دلو پس نوتن در صحبت ملکه

قرین آزردگی و ملال خاموش نشستن چون راجه در خواب غفلت رفت از بسکه مست بادهٔ جوانی فکر

بغلبهٔ شهوت بود برغبت تمام با خیال صحبت معشوقه راغب گردید آن عشوه طراز از روی کمرو

ناز بود رو حیله از صحبت سر باز زد از آنجا که جماع تحقق پذیر نگردید این بسیار گلم مستعد

میبایست بود بطور غیرت و بیقرار شده درین حال آتش لالهٔ رخسار تنهائی و اغماض روز از گردید

زبان برگشاد و گفت که حصول این مقاله شروع مباشرت مناسب نیست که ابد

فرصت بسیار است این جا بدر به خلوت در آید بعد آن شاهد عادت در آغوش آید با تمام اهم

گفتار راجه را اندیشه افروخته ای در بیخ جاسوسی راست پس از پس از قهر و غضب

از جا برخاسته بگذشت آن جمله هم جان تو چنین حالی بداشت که آلهه بر زمین افتاد و

جان دلبر بصد درد این روید لو آن حله بنیاد گریه در آمده ناله و آه بنیاد نهاد از بیخبر گیرا احمد

نهایت حزین و غمگین بسته گردید پس حله مشاهده نموده مبادا درین هم حله و عذر جلد تو

ه باعث فتنه و شور گردد از شور چشمی زمانه ناهنجار آسیبی رسد حسن مواد و حوادث ایام

های روزند ویرتش با خر رسیده خود تدبیر حق و بالای همه بنا بر رضای آن دلدار لاچار

چاره کار در زنده گهی این مقاله دانسته از قالب تن بر آید و در چشم او جا گرفت

درین وصد لاله بکرامت طوطی قالب یافته بوجه اصلی خود در آمد و آن جوکی بر مقاله

پس خاطر جمع ساخته راند را بر ماهیت کار جمع آگاه ساخت و بدلداری او پرداخت

پرداز

شب بعیش و طرب بسر برده صبح بر سریر سلطنت قدم نهاد همگی امرا و وزرا حاضر آمدند اظهار نمود

امروز بعد انقضای مدت حال و سال بر تخت سلطنت بنا و بر تخت جا گرفته قدم

بسنوح این رو دلو همگی حاضرین را حیرت بر افزود بعرض رسانیدند مهاراجا

اینچه حرفیست که از زبان خاص بتکرار میشنود درین حال یکبار آمده اظهار نمود در قلعه روز

جهلا جوک بید و بیر بور چنه مارا در قید لباس طوطی انداخته خود قدم بر سریر سلطنت

گذاشت لاشه این حیله گر در فلان جا مدفون است آنرا حاضر سازید ملازمان از زور

حکم کارروا گردیده لاشه او را بحضور آورده در آن هنگام جهلا جوک قالب را خالی

گذاشته در وجود ما محمود خود جا گرفت و بصورت اصلی بر آمد از مشاهده این کار

نظارگیان را حیرت بر افزود اظهار ساختند این ماستو کهوار سو معاملهٔ این فعل شنیع

هرچه شما بانیست چرا باید دلو راجه بیک نیت در بند انتقام [illegible] او سو

رهائی دلو و خود با مورات حکمرانی پرداخت چنین در ایام های حکومت جهلا سر رشته ملک

تغیر بندی یافته بود مهر نور رونق گرفت و همگی مردم شهر و وزرا و امرا را فراغتی حاصل آمده

چنین عظیم بر پا شد با مدت مدید بار از سرور و نشاط کرم بود بهمان [illegible] عمال

مدت بسیار بسمدر [illegible] مام حو یکرت تا دو صد یافته بالیه مبانی حکمرانی اشد

ملخص کلام لاکه راجه بکرم اپ شنجه تنها تو سم او از بس حرص و طمع بر ملک اله

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

فیمت فایح نشده راجه هلوکچند باجی که باطراف کوهستان آمده بود فرمانروا
حلقه اطاعتش در گوش نداشت تمسه حرابی او سالک ممالک ناعاقبت اندیش گردید
بابن بلاها رهبر شد راجه هلوکچند با هنگام اوم کلدم وست جنگ آلکین افغانان بهمان
زده محاربه های عظیم عظیم جنگ نمود سونکم عدم جا گزین گردانیده تخت جا ر را نوشتین تحت گشت
تا بهمه بستر راج در قوم او نکچند ولی که متوطن بود اجرالامر راجه گویند راجه بهم
سفر آخرت اختیار کرده از و پسری نمانده وزرای بماک نهاد که اعزای عالی نژاد لوحجب باش وفادار و
ادای حقوق نمکخوار حرم محترم او وجانشین ساخته در انقیاد و امتثال او امر و نواهی
کمرهمت چست بستند از انجا که نقش تدبیر بدون امر تقدیر درست گرلو صورت پذیر نیست
بعد انقضای مدتی یکسال عمر آن عفیفه پاک نهاد بسر رسیده بجانشین حرم سرای آخرت شتافت
پس امرای عالیمقدار و وزرای کارگذار متفق بر آن شدند هر گاه ملک بی سرداری و فرمانروا
ماند تن بی سر طعمه هر مور و مگس و ملک بی حکمران پایمال تطاول هر ناکس خواهد بود درین
هر برهم نام معتکف در آن سرزمین نظاهر طالب خدا پرستی و بباطن راغب از دحام علایق و هجوم
زر بابت و اطوار جمعی از اعیان وقت وا کابر دهر به حلقه اعتبار ش در گوش داشته
انها منع اللغط والمعترضه شدند او را از لباس پارسای بر آورده کلمات هی مبالی گفتند
زی ورای ... معتکفان بعقیدت شهرت در کنج خریده بخاطر آرزوی تخت دارند پس تعلیم زر

ماند بهو

فرمانده خورشید بلند پرورش شهره آفاق ساخته از پست فطرتی و دون همتی نقود زر و جواهر

بار ننموده در حباب بلند آسیا چه بجا گفته هست دنیا چو جیفه مردار کرگسان گرد او

هزار هزار آن یکی مرزند بآن مخلب وین دگر مرزند بآن منقار آخر الامر بر پرند همه

عاقبت باز ماند این مردار مختصر معتکف بدور سایه گزین تاج سلطنت گردید مدت

چهل و نه سال تا چهار پشت معمار دولت بر سر اقوام او سایه افگند در آخر الامر

راجه چهارم از ابنای او بمیزی در احقاق حق الطاف بالکل نموده بر بیثباتی دنیا وقوف حاصل کرده

از هجوم و همهمه هموم حوادث آئینه خاطرش معکوس گشته نفرت و کراهت بهم رسانید

بعد مدت شش سال تخم آرزوی تجرد و تفرد در گلزمین خیالش سر کشیده روی بصحرا نهاده و بر علایق و

عوایق این حباب آب دست افشانده پا در دامن تجرد کشید و در ملک تعین با کرام و

تسکین خاطر گوشه نشین شد این خبر حیرت اثر باطراف و اکناف شایع گشت

راجه وهگسین والی حوالی بنگاله بسوی سوختن این ساخته آتش حرص و هوا در کانون سینه

مشتعل گردیده در رنگ برق و باد با لشکر از حد زیاده طی مسافت و قطع مراحل نموده

جالس سریر سلطانی و متمکن وساده جهانبانی گردید الحمیه مدت یکصد و پنجاه سال تا هفت پشت

سحاب اقبال در گلستان آمال اولاد او ترشح قطره ریز بود بعد آن سلطه و موروثیت

راجه دهم از نتیجه او چندگاه در اجرای امور ملکی و مالی بر طبق قاعده قدیم و دستور مستقیم

اسلاف در افتتاح معاملات و انتظام مهمات حسب المراد بودی و وفاکیش و مروت کیش
خیراندیش در رفاهیت سپاهی و رعیت نیک اندیش بوده لیکن بمقتضای امر قضا از فرط
حب شرحال و غرور نادانی مجالست و مخالطت اراذل و اشرار را اختیار نموده در خلوت و
جلوت و سیر و شکار بر گفتار و کردار آنجماعه ناستوده اطوار اعتبار گرفته اکثر رجال
بیباک تنهای سو تبار خوف و تنگ هلاک ساخت و عموم رعایا و جمهور برایا را از
غفلت و نارسایی و بی پروایی در شکنجه تعدیت و بیداد درآورده ابواب دلجویی گستری و
فریادرسی مسدود نموده خطراوت و نضارت گلزار جهان وابسته بر آبیاری جویبار عدالت
پادشاهان عادل و دلجوی گرانمدار است و شجرهٔ حیات جمیع احوال زمانیان از
وزیدن سموم ظلم و ستم ظالمان شقاوت منش حاصل سالها در اندک مدتی صحبت و
اکثری از ارکان دولت و بسیاری از متوطنان شهر و ساکنان دیار راه فرار پیش گرفته بسوی
درنیرو راجه دیت سکه والی ولایت کوهستان رسانده از ستم رسیدگی
خود و سراسیمگی خلایق او بسو خبردار گشته پس آن شاهباز کین توزی بنیاد
جلادت بمقتضای عزم آهنگ بر او ورد آن صید را جای گرفته سو طعمهٔ عقاب و بی
وخود بر مسند حکومت احکام سلطنت جاگیر شد و مدت یکصد و هفت سال تا
شش پشت سمند تیز گام حکمرانی در زیر زین اخلاف و توابع او بود در میدان مدعا تگ و تاز

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

داشتند بعد آن راجه جیون سنگه راجه ششم از خانواده او بنابر تسخیر کوهستان ملک امداد او

خود داشت با لشکر بیکران تا بلاد روالپنڈی در آن اوان رای تهو نام والی هرات بدان حوالی

فارغبالی و استقلال داشته محصول اعمال این دودمان مقابله کرده بترتیب دلاوری کردن عزم سوی

جولانگاه در آمدند و سعی محض اکثر بهره یاب شده حصول کام و حصول مرام نقاره فتح و ظفر

نواخته دشمن خیره بصر سوی بیابان طلب زد آنگاه از آوازه فر و شاندچین راجه جیون سنگه

سامان استعانت در تخت نیافت جاده تولد باریه هزیمت کشید بعد فرار ساری را بهو سنگه

کوس شادمانی بلند آوازه ساخته بر سریر سلطنت بر آمد مدت شش سال و شش ماه تا زیست

دولت او بجرعه ساغر سرخوشی و کامرانی و فرط شادمانی بزم طرازی بهر ادراکه بجرعه پایان ذات مقدس

حق رجوع بصفت یکرانی موصوف است و در حضرت لاتناهی ذات او حرف جمع و جلالت الکبیرا کش الله

دیگر در سلک تحریر در آورده لهذا بسبب دخل و تصرف علیحده کلوب امور ریاستی و

درستی از اوج صدق روئیدن او بوجه نمو در هندوستان جهان دیگر است تسلط و تغلب سی بالا

کهم تنازع و تعصب بر ضمایر تکو ما طاری گشت مارکان ارباب اهل ایمان قبیح و اوصلح سمعی

همگی سعی تا همکیش مهری و لطفی نمانده ما دیگر فکر فراز نه خمیه کرده حوالی وسیله حوب وسعت

و کثرت و سکون ارض و سما حکیم کبریای ان بهم ایت بلاکای منتظر و معروف تقدیر کامل حزن شر

در هر حرزی از اجزار قومی از آدم ... روزگار حکم ظهور داده منقوش مدد است و لمعن و

بجداول شمار رب کویا کهن صحیفه زمانه منقش و زیبا میسازد مضمون ابیات برین حال دالیست
ه چین راجی و دیگر از خانواده راجها بمدت سی و شش سال بفرمان روائی پرداخته آخر کار
باقتضای قضا و قدر کار او بر هم خورد و نوبت این دولت بخانواده دیگر مقرر تعیین شد در سنه
نهصد و دو سال شمسی که تعداد روزهای سال سیصد و شصت و پنج و در مقدار اشتهار بسمت راجه که مدار ماها
دار و مطابق سنه سیصد و نه و چهار قمری که شمار ایام آن سیصد و پنجاه و چهار روز معین و مشهور
بسنه هجری است سلطان شهاب الدین غوری از ولایت غزنین بعزم تسخیر هندوستان
سمند عزیمت در پیویدن آورده پس از محاربات بسیار با راجه راجهای هندوستان قلعه ماتنی را تسخیر و لشکر او
مسافر راه عدم ساخت و قرین فتح و نصرت حسب الارشاد خداوند زمان و زمین بحکم قدرت
این ملک وسیع را در تحت تصرف اکثر جاها قسمت پذیر بود بتدریج و تدبیر تسخیر ملک
تا سی و هشت سال اکثری از قوم غوری و جمعی از خانواده خلجی و بعضی از فرقه خلجی بتحت نشستن متوجه گردید
الغرض در سنه هفتصد و نوزده هجری سلطان علاء الدین که از طایفه العمدا آن سرزمین شد باز دولت پرواز
آمده بعد او سلطان تغلق شاه پسر شاه در مسند حکمرانی با عز و جاه نشست و جلوه عدل امور مملکت
با و تعلق گرفت پس در سنه هفتصد و پنجاه سلطان محمد شاه تخت را با لیاقت قابلیت گذشته
قاضی محکمه قضا عروس مملکت شد بهم بستر او عهد بسته در گجرات میکدرانید بعد از آن فیروز شاه
عمه زاده اش را فیروز روزگار حکمت قایم مقام او گشت و در دهلی رفت چون جام

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

لب بر باده حمات شد کار بجز دارلی قدر بشیرا شیر سلطان محمود بر سریر فرماندهی قدر و منزلت افزود
و مجاری حالات او را در اوراق آینده صورت تسطیر جلوه یافت مر این نامه نغز که جامع حشم
کتابچه انتهب کجا باحشم العقصه در سنه هفتصد و ... سلطان قطب الدین برادر سلطان
شهاب الدین بسعد اختر طالع از اوج اقبال طلوع نمود بر رفاهیت مملوک سعی کار نمود و
بنیان فلک بنیاد پرورش کافه انام با اهتمام تمام در یکجا قرار داشت همگی خلایق در ادام
حکومتش بسعادت و فرح و فارغ البال بغایت فارغبالی گذرانیده شدند و چون به تعیش و نشاط و فرحت و انبساط
اوقات گذرانید اکثری میل خاطر بشعر و سخن داشت و قطب تخلص خود مینمود از دیوانش قطعی از آن نتیجه
طبع او مشهور است بدو سه بیت درین مختصر اختصار کرده شد ای نکو شمع رو بیت
عالمی پروانه — از لب شیرین نو شور بست در هر خانه — من بخندین آشنا محروم خویش چرا
آشنا هم بیست — وای بر بیگانه — قطب بس کر گناهی میکند عیشش مکن — عیب هیچ کر گناهی میکند
دیوانه — در سنه هفتصد و نود و ششم با جل طبیعی درگذشت سال ... حکمرانی نمود او
سلطان سکندر بتشکن در همان سنه بجای پدر بر مسند حکومت متمکن گردید از سادات جان علی و عوض
و بندلو شد لوی عاری گردید در خراب و آبادی بتخانه ها موجب بغایت عاقبت محمود وعده نمود
بنیت بر گماشته تا بنهای بسیار بر راهها گذاشته کلاه تبانت و سنگین از آن آراسته نمود
چنین بر همی آنها نهاد و استاد محکم و مهیا ندید ازچوبهای سوختنی انباشته با آتش بتدلو در دلو

ازبا درانداخت با کثرت عداوت و قلت مروت لنعطرت العالمین ... مردمی سرساخته بحرف

رب المسلمین بود چه اخت اندیشه روز جزا و با حجاب ... با تطلیم و ... دستور ...

رو دار آزار ... که به مضمون این اشعار کاشمر جا گرفت در کعبه گر حسنی است در حنجر باز است

ور در کنشت کبر است چو یار آن کعبه راست گر سنگ آن سعد است ور سنگ آن

سیاه است انس حلت ید الله در هر جا که شر است ... غلط گویم دانا و کیم

دنیا که قطع نظر از رسوم سمی بماند و رهنمای عوام ... مستقیم با سر ... لب با طها این و آن کتاب

موحد نام عمر خیام جد کا کعبه الحق در بها سعته صبای ازل جو دانه در دام نهار عمر کرفته

آنوشتر نام نهار هر نیک و بدی که میکند تو در عالم خود خند و بهانه بر عام نهار

زبرا روایت میکنند ... که ... بر سبو فرو آورد ... از بنیاد آن ... و فحه ... آید

جهد والعهد از حروف آن شیشه آلحیات و در تحته منقش بحروف ...

جواهر که محمود آولین شیشه آلحیات شو ... بر سنگ زده شکسته بس در صدد

تحقیق عبارت تحته منقش ... دانشوری ... در یافت ...

با عمل ... مدت ... این بیانه ... باسم

ظاهر شد و شیشه آلحیات نصیب ... شراب ظاهر شکست ...

... خانقاهی ... رسید چه در اوایل حکومت سلطان قطب الدین در سنه هفتصد و ...

...

مکاشف اسرار رموز حقیقت امیر سید علی همدانی که در این خروج با اسم شاه همدان زبانزد

عالمیانست در کشمیر صورت ظهور یافته روایت میکنند که ورود با خیر و برکت آن برگزیده

بارگاه صمدیت بکرات باین ماحیت واقع گردیده مشهور است که در وقتی از اوقات

مستانه در شهر بند او وحدت سیاه در یک ماهوری دراز کشیده به جلوت رفته بود بارگاه

سالارات شوریده اتکدر افتاده از نفس مجرزی دم برپروری و خود نگاه نمیکرد و در اسم شور

آمیز رسیده بنام ز قهر و جلال شورش آمده از زبان جی برآمد بار الهی چنین سالارات مقصد رفتار

بود فکر و غرور غریب و نیستی نجابت بر آر بر مخلوق ز دست جور و بیداد آنها در آزار

همچنان کسی بعرصه روزگار آید بنیاد کاخ بی پروری و خود سوی سالار زن جمله اصل و اولاد در زیر با

بعد چند مدت ز فرار دعای بدنسبه مقبول درگاه خداوند گشته امیر تیمور گورکان

بود استیلا با استقلال یافته شبی بنا بر تحقیق احوال بدوبیک باشندگان شهر ازدم

بدر رفته گذر شد در خانه بیوای افتاد آن بر شان روزگار با آل و عیال خویش

توضیح بی سر و سامان و فقدان آب و نان می‌بود بموج این رود لو بار و بند

در زیب و طرز بازار آید بود بار که عاقبت در خانه آن اشعه تابان استر سفر دلو سر راه

صباح صاحبخانه ز در بیرون شتافت بسامده و در یافت بار و بند ز بند رنج

با دل شکر و سپاس حقیقی خداوند بنده نوز رطب اللسان فی زمان

در فروختن آن خبر تغییر افتاده رجوعه به بعضی جواهر فروشان آورد جواهر فروشان در قیمت و بهای آن اختلاف
دست داده از این رو در خاطر فروشنده شک و شبهه جاگیر شده از دست رسید رفته رفته
انحراف شگرف باطراف شهر و دیار اشتهار یافته پس با مر قضا یکی از ساحران بی پروا
همسایهٔ او بود باستماع این سحر آن سکینه تخم سوء تهمت دلش نفس و فریب در شکنجه
تعذیب در آورده با نواع زحمت گرفتار ساخت آخر الامر مقدمه بحضور امیر تیمور افتاده چون از
کیفیت سحر آگاه بود در افشای این راز اغماض فرموده کار به تجربه تحقیق و الحاح بالکل
جملی ساحران تنبیه داده جدا جدا از هر کس تفحص نمود ست و دروغ همه آنها کمال رسیده
انگاشته زبان اقرار و واسطه این برگشادند این اشیای سنگ و ریا
زرهای رسیده است امیر تیمور تشنه سخنان بیهاوی در تنور آمده بسیاری از ساحران بیدریغ
از تیغ گذرانیدند و باز و بند حواله آن مستحق ستمند نموده و مرخص ساختند بعد آن تا مدت حکومت چغه
با آن فرقه غدار خصومت بهم رسانیده و در تفرقه و پریشانی تلاش داشت با این وجود
اکثری از ساحران در آن ایام در خطه کشمیر صورت پذیر گردید در جاییکه جاسیب نجابت معلی مشهور است
چشمه ایست با برکت و انوقت در یکه اختفا است جمایش او صاف اینکه از آن کاه در
در عماری روی زمین از تحقیق تحقیقات حقیقت آیین تروا انوار آلهی گناهی از عشر بر هم
بر زمین است صاف ضمیر صداقت آیین بعد از رو علم الیقین چنین مشاهده دیده

حق یار کر سید

حق بین رسیده که زمین بقعه شریف بی تکلیف تجلی نور بجانب آسمان متجلی است
موم برامیاجی اندیشه و اهمه یا از آن زمان بصدق تمام در آن مقام مقام داشتند و بری از
طبیعه بودی در انجا ساکن بودند سکونت آن مکان مشهور بود تکشف و کرامات و امی بود
آنچه از زبان مبارک شنیده درجات به ثبوت رسید امر قضا که فی الواقعه جاری رسید آن روشن ضمیران
همه دانا کند و دانا ابدا بر کوایف حالش اطلاع یافت و ظهور این همه کشف و کرامات
به برکت بود و باشد چنین جای سجاده اساس و مکان متبرکه نور باشد است پس حسب الخواهش
خداوندگاه آن فرزانه بفحوای کلام معجز نظام مولوی معنوی چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد موسی با موسی
در جنگ شد برمکان چنین سری کان ذاتی موسی و فرعون دارد آشتی بندر و بهانه آن امر شورش
از میانه بود رشته نشستگاه مغور و مصمم ساخت سلطان سکندر از رفعت قیمت آن جای
خانقاه متعلی لحمه سکونت او در بت و ربانیده و از کشتن شکسته الحاصل افسوس بسیار دارد بود حسرت
بر آنکه کار آگاهی یافت زر حرامی بیجا ها بود از آن دست بود است هر چند با آن زمان بیخبر
هرچه دست رسید از طرف خود بوجهی قصور و کوتاهی نکرده بود باز هم از این کهنه رزم زار روزگار
احتراز بر روی کار آورد میرسید حیدر بر لوزلعه همایون شاه مرتبه الف در سنه نهصد و
هجری هنگام تصرف خاقان از راه تبت کلان با شیعان و معاونت سلطان سعید خان
پادشاه کاشغر ملک کشمیر حسب نظیر آمده کوایف و حقایق آن زمان در احوال آینده بر سطر

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

خاتمه پذیرفت در تاریخ رشیدی که تصنیف میرزا حیدر است و در حالات کشمیر و عجائب
غرائب اینجا بعضی از آن مرقوم ساخته چنین آورده است که یکی از عمارات سه هزار و
سی و سه هجری که باشد بعد از یکصد و پنجاه سال بتخانه‌ها بلکه زیاده بوده در همین سرزمین برپا و برقرار خود
با همین آیین مشاهده دیده عبرت میفزاید و رسیده که همگی و تمامی سنگهای مصفا در تمام
تراشیده و زیبا کرده و در بالای هر یکی از آن آیین‌ها یکان داشته که حیرت دهنده نوع انسان
بهیچ عنوان ملاحظه آن نمیتوانند زیرا که مجانبه و مشاهده آن متصور نیست و هیچ جای بی‌چونه و شرح سنگها
بالای هم مضبوط کرده که در درزهای وصل آن یک کاغذ هم جا نداشت
بملاحظه یک لخت سنگ ظهور میکند مختلف هر سنگی از سه گز تا شش گز و حجم بقدر یک گز
و عرض از یک گز تا پنج گز بقد ارتفاع تیر در بالا گرفته و نصب نموده که حیران میشد هر بتخانه
محدود بحدود اربعه هر حدی کما بیش سیصد گز ارتفاع هر یکی در هر مواضع تا سی گز در
اندرون ستونهای سنگین که از غایت متانت برپا و در بالای هر یکی متعرش های مربع هویدا
از یکپاره سنگ مبنی بر نعلچه‌های زیبا و مدور طاقها از اندرون و بیرون بر ستونها گذاشته
عرض هر طاقی از سه گز تا چهار گز که در میان آن چهار ستون‌ها ارتفاع جهت بتخانه که از یک لخت سنگ
و بالای آن لخته سنگین مشتمل بر نعلچه‌ها و متعرش و منبت کاری و تصاویر که از ان تربیت خنده
و الکثر بصورت کریه و اعجوبه کاری جلوه ظهور میدهد و نظارگیان را باعث حیرت میشد

چنانچه در شرح آن تعریف عاجز و زبان قاصر است بهر آیین بطریق استعجاب در زمان قبیله قلم در آورده وسیع

ممالک هند و توران و خراسان و تبت و ولایت دیگر چنین ممکنهای غریب و عجیب

بملاحظه در نیامده عجب است این رسید بمصداق که کشور را نه آن کرسی که جوی شاید که پادشاه کشور

الحال هیچ یک از آنها نمی و برقرار نیست بهره در ایام حکومت سلطان سکندر

امیر تیمور گورکان که تسخیر ممالک توران متوجه هندوستان گردیده در آن سرزمین علم آفات افراشته بود

بنابر حزم و احتیاط باستماع تسلط او عرایض با تحف و هدایا بدست شاهی خان که پسر سلطان و معروف

بزین العابدین است بارگاه او فرستاده استدعا قبول کرد که خطبه و حکم تجویز ممکن ملازمت

در کدام جا که آمده مشرف شود امیر تیمور از بحر کرم رعایت رضامند گردیده قبول و خلعت گرانبها داده او

ارادت داشت و شاهی خان همرکاب که در سمرقند بند بود وفات او را از انجا بازگشته

بکشمیر آمد القصه سلطان سکندر بیست و دو سال و نه ماه حکومت نموده در سنه هشتصد و هشت

طایر روحش شکار پنجه عقاب اجل گشت

مکشوف خاطر حلیم و مرفوع سور

بنصاب جویندگان اخبار و فرمان روایان امرا و خوانندگان وقایع خداوندان روزگار

چنین ظاهر گردد که امیر تیمور گورکانی در سنه آنچه فانی تاریخ گوی این عاجز از حق و ماهیت باطل بسیار آید

مرا که از شرح زر کواکب حال شر در صحیفه برکه محمد بما آه مولانا شرف الدین علی یزدی

مصنف تاریخ تیموریست باین دستور مسطور که چون سالها امیر برکات نام شخصی بزرگوار

چنگیز خانیان باختیار خویش آیین نگهداشت سپاهیگری پیشه گرفته در شهر کش دلکش و قرشی بود

روزگار خرم خویش میگذرانید در خدمت شیخ شمس الدین عالی مرتبه که در آن اقلیم بدانگونه رهنما

رسالت مآب سرافراز بود در تسخیر دولت آمد و رفت با شیخ وقت صاحب نظر بود بسیار دلبستگی داشت از اولاد تو

بوجه کمال آمده در تسخیر اکثر ممالک اقلیم و خراسان و هندوستان کامل شد پس به نسیم عنایت

خداوند جهان و کار امیر برکات سعی در چمن وجود کامل شکفته در آمد زنجیره امیر طرغای فرزند

ارجمند بود در سنه هفتصد و سی و شش هجری ولادت امیر تیمور گورکان صورت ظهور پذیرفته

از محاسن اطوار شمیم سلطنت و جهانداری چون نکهت ریاحین از نسیم بهاری میدمید و از رخسار جمیل لطف

نگارش فروغ اقبال و کامگاری همچو شعشعه برق از سحاب آذری میدرخشید در ایام سیاحت خرم و

خوشتر در شهر دلکش کش که آنرا شهر سبز میگفتند روزگار گذرانید [illegible] در آن ایام

وقتی سه چهار کس از خویشان عالیشان خدمت شیخ شمس الدین وارد شده آن پاک نهاد

بشارت در دلها امر و صحبت پاکیزه [illegible] به مرتبه بلند پادشاهی [illegible] امرای حاضر الوقت

به وفور شان و شوکت معرور [illegible] خاطر آورده که درجه سلطنت [illegible] دست خواهد داد در خاطر

امیر تیمور خطور کرده با وجود آنهمه امرای عظیم الشان [illegible] جمعیت اسباب [illegible]

چگونه بانبات خواهد رسید آنجا [illegible] الاقتدار [illegible] رسیدار [illegible] دماغ

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

آتش نخوت در کانون درون شان شعله فشان گشت و بتمامی اگر در باب ترجیح خویش بر زبان آورند
امیر تیمور چالاک ادب حلم و فروتنی بو سعید با نجه گفت من نخورم قسم زمین گوید
در هیچ قهر ماهی که بود در مجلس که هر کسکه دم از فخر و مسکنت زند فرمانروائی و سکه
داری او را متمشی گشته واین ابیات برخواند چون خاک باش در همه حالت که یار تا هیچ
بر همه کس رحمت و ری رسد چون آب نفع خویش بهر کس همی رسان تا هیچ انگشت زجهان
بر تو نرسد امیر تیمور از استماع این سخنان دلنشین قرین فرحت گردید که کوکب جاه و جلالش
در برج شرف و اقبال طلوع کرده بمرور ایام بجد و جهد تمام بانصرام مهام جهانگیری
همه همت مصروف ساخته و لوی مقصود اصلیه و انبساطش در ... در هنگام
کشورستانی فروغ صمصام بهرام انتقامش بر سپهر تو انداخت انوار آفتاب طلوع از افق
مدعا و مرامش طلوع ساخت پس در اندک فرصتی سپاه بیشمار اجتماع داده باتفاق اعیان و اهالی و اقارب
بیاوری طالع و کمک فلک در سنه هفتصد و ... در شهر بلخ کام دولت سلطنت ...
تیرین و مذاق معاندان تفاوت آیین تلخ ساخته قدم بر سریر کرمان مصر گذاشت از
ابتدای اقبال تا آخر شکست اختلال بر لشکر ظفر پیکرش عاید نگردید همواره عمل کاری ...
ملازمان رکابش قبح و فیروزی روز ... قلاع و حصار رفیع اطراف ترکستان و معلک ...
خوارزم و توابع آن در حیطه تسخیر در آورده از هر ممالک ... در بخت انصر فرت در آورد و علما و هنرمندان ...

قرین اعزاز و احترام هر کاری داشته در ماوراءالنهر متمکن حشمت جهانگیری گشت آنگاه ممالک از خاطر عطوفت مآثر آفاق
پاک کیخسرو پیکر این عزم بجانب کابل و توران و حصار و قارچیه تمامی بلاد خراسان سهل و
آسان و در زیر فرمان در آورده بصوب سیستان و قندهار و بلاد و لشکر خراج اسباب و آلات
بیرون از حصر و شمار عطف عنان نموده آن ولایات نیز در سلک ممالک محروسه
منتظم گردانید و از آنجا بسمت عراق و فارس و آذربایجان بطمطراق مالایطاق براق
عزم را جولان داده بلاد امان غازی شق از بیخ برکنده مطیع و منصور جهت فتح
نمود با مدت مدید محاربات شدید با حکام کجک نواح آن حدود بعد آورده رایات عالی شد
بعزم تسخیر هندوستان اهتزاز داده در سنه ... والی دهلی که در آن مدت سلطان محمود
نام داشت و ذکر او در اوراق گذشته گذشته است راه معرکه آرایی داده افواج حاکی سپاه
بسلاح و سلاح آراسته بکوه و پیشتر لشکر تحت انعقاد داده بجنگ و جدال اشتغال ورزید هر چند
لشکریان امیر تیمور بصف شکنی معاندان با تاب و توان کوشیدند چون جنگ فیلان ندیده
ندیده بودند از مهابت و دیدار صلابت آثار آن کوه پیکران رشته جلادت گسیخته
بیم عظیم بخاطرشان مستقیم گشت از این روی عجب و هراس در زمره دلاوران لشکر ظفر پیکر
محکم ساخته بنا بر چنین تنبیه در فکر افتادند که بنیاد مستحکم این لشکر در صولت ایشان بچه حیله انهدام
پذیرد در نهایت امیر تیمور از اسپ فرود آمده از اردو یکبار چندین هزار تکه اعداد رکه

از اردو یکهزار

زدرگاه قاهره ابقار رهایی از بند چنین مهلکه همگنان مسالک تمحیص بقدرت ایزدی پاک طی العین

آثار اثر دعای خاطر نقش جلوه کرد بدل قوی پای جرأت در رکاب آورده اکثر مبارزان سر دو

آلود بکومک سپاه اولا فرستاده چنین الحمد سپاه گروه در پیوستند پشت قوت و شأن

قوی گشته بسان آتش سوزان در میدان حرب و پیکار در آمده دست و بازو برگشاده صفوف

خصم سوز شایسته کوه آهنین استوار می‌نمود خاک گوار بر باد دلها آمد بر روی شان نماند بسیر

رفت فیلان تاخت آورده آن صعب صورتان زا مخصوص تیر فرصت رخ تافتن

ندادند اکثر زخم تیر و سنان جانستان از جان در گذشته بهر راه گریز برگشتن

گرفتند و قریب بنده اعدا بار رفت پایگاه اهل عناد نسیم استیلا با دست ما از زیر لوای فرخ گسسته

سواران بساط حرب و ضرب در نوردیده روی گریز بجانب پایتخت نهادند بسیار

بسیار کشته شمشیر و تیر مات شدند فیلان قوی هیکل علاوه سامان یکصد و بیست زنجیر بحیطه

تعلقداری نصرت و در حیز تسخیر غازیان در آمد سلطان محمود و ملو خان هر دو نیز در ربیع ۱۵ ... کمال

هندوستان با شوکت و شان چنین عاقبت کار سلطان محمود شاه که در قلعه فرار آمده

تحصن جسته امیر تیمور مظفر و منصور حوض خاص سوره بنا کرده فیروز شاه تغلق و مسجد و

مخیم سرادقات ظفر قباب نموده چنین عقد جمعیت حکام دهلی از هم گسیخت هر یکی از آن لشکر

ایشان بطرفی پریشان گشت پس سلطان محمود و ملو خان طریق مصلحت مسلوک داشته در همان شب تیره

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

رایت فرار برافراشته از شهر بیرون شتافته امیر تیمور از وصول اخبار ملک فاجر و در ار

گشته جمعی از بهادران جرار رو به تعقیب دوانیده ساخته در عرض سه ساعت بیشتر از فرار با موج

بچه ملوخان به ملک اشرف مسمی بود بدست آورده به نظر اشرف گذرانیده صباح

خسرو ثوابت و سیار بیرق زرنگار بر بام فلک نیلی حصار منصوب گردانید امیر تیمور

در عیدگاه شتافته سراپرده خرگاه بپرده مهر و ماه رسانید اعیان و اکابر شهر فضل الله

نام نایب ملوخان با اهل و تعلق حاضر گردید مشمول عنایات بی نهایت و بجای امان یافتند

بعد آن نقاره بلند آوازی کشورکشایی بنوازش در آورده صدای بشارت در گنبد طاق نیلگون گردون انداخت

و سکه و خطبه بنام نامی رواج داده و بزم عیش و طرب آراسته لوای عیش و خرمی بفرق تا

ناهید رسانید و بعد انقضای هشت روز هر روز سور و جشن را بحضیان نقد و غله مامور ساخته بدانها

دست و دست اندازی انداخته به تاراج و غارت مبادرت ورزیدند بصدور این اعمال

آتش فتنه و فساد اشتعال یافته چنانچه امیر تیمور در بزم عیش و سرور و عشرت و نشاط اشتغال داشت

احدی سوی حیات دست نداده صورت احوال بمسامع جاه و جلال او رسانید دلاوران

هندی بوفور شومندی بستر و آویز سر بلندی نمودند تیموریان بر کمال شوکت و شان

بحرب و ضرب تیر و شمشیر گرم جولانی گشته تا سه روز آتش فتنه بالا نمود در هر دو

جانب هیچ یکی پای کم ننمود بسیاری از طرفین هدف تیر ممات گردیدند در آخر تیموریان

دست استیلا یافته

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

دست استیلا یافته نهب و غارت دهلی بنحوی کرد که آنقدر زر و نقود سرخ و سفید

انواع لآلی و جواهر بدست لشکریان افتاد که نقش نگنجد در شمار حساب نیاید و در قلم و تحریر مرقوم

بسیاری از مردم بدست لشکر افتاده امیر تیمور حکم کرد که ارباب حرفه امثال سنگتراش و عمله

از اسیران جدا نمودند در سلک ملازمان منسلک سازند و در سمرقند رفته به ترتیب عمارات

عالی پرداخته مشغول شوند زیر تیغ بیدریغ بیار فنا رفت مختصر پانزده روز در دهلی گذرانیده از آنجا

کوچ نمود چون به فیروزآباد رسید حاکم انجا طوطی سفید که از ابتدای سلطنت سلطان

تغلق شاه تا آن زمان در مجالس ملوک هندوستان سخن وری و شیرین گویی میکرد و نیز از نظر گذرانید

آن تحفه گرامی بنظر شاه کامی رسید خاطر آن شاهباز اوج مرکز در اهتزاز همچنین مرایبات حکام و

رایان اطراف پیشکشهای لایق و نذرهای شایسته حضور آورده مورد عنایات فایق شدند اگر

کهن اطاعت پیچیده بنیاد رعیت و حماریه اقدام ورزیدند و بعضی که بکوه سوالک و الفور شدند رایان بهادران

ان نواحی بصف آرایی پرداخته مدت شانزده روز فیمابین مقابله و مقاتله بظهور پیوسته مدد

سعود از آمده فتح نصیب یافته غنیمت بسیاری در جنگ مبارزان در افتاد پس بعزم سمرقند بممالک عزم سو

جولان قلعه از گنگ عبور نمود در اثنا زین العابدین بحجه سلطان سکندر والی کشمیر تحف و

هدایای بسیار و کثیر ما به سریر سلطنت جاگیر شده چون اظهار اطاعت و خدمتگذاری در عرایض نمود

تسطیر تحمیه مبذول عواطف بشهریاری نمودند که سلطان فیل کلان و خلعت تا برای سلطان سکندر

از راه دانسته زین العابدین بود همرکاب داشت از آنجا درگذشته جمعی بر حصار خرام

قلعه تهمن گده والی آن حوالی از راه بی اعتدالی در آمده با در دغا و فساد گرم ساخت و در

مسدود ساختن دروب قلعه سعی و کوشش بکار برد جمعی در آنجا بیشتر روانه جهنم کرد از آن

جمعی حصار داد درگذشت سپاهی جلادت پیشه راجه جمعی به جنگ پیوسته جا یافته به پردلی تمام

لیکن نیز لیکن صف بود فور و شور و شر از کمین بدر جسته کار از اکثری از لشکریان غنیم بی اندیشه و

نهم سرانجام دلوند و الکاب ولاور لیکن کار روز در قلعه داخل گردید هنگام نزدیک

آو لو بر پاشد بعد حرب و ضرب موفور راجه جمعی در دست غازیان جمعی اسیر و دستگیر افتاد

بحضور تیمور رسانیدند محمود و داود سرافراز و محترم ساخته بدستور با پایه معزز ساخت از آنجا

راهی شده در عبور آب چناوه بسیار از لشکریان نیش عرق لجه فنا گشتند بعد آن

اکثر حکام هندوستان را که همرکاب داشت خلع و سرافراز ساخته رخصت معاودت نمود

شهر لو کا سعید حاکم کوه روی مسکن آدم لو و خود از راه کابل روانه گردید بر کنار جیحون

لنگر توقف انداخت و در آنجا تختی نشسته حظ و لذت کشیده بعد دوم بهار ارم

فردوس نشین ساخت بعد تسخیر هندوستان شش سال در قید حیات بود

با مورات جهانگیری و پادشاهی اقتدار داشت در سنه هشتصد و هفت از سمرقند

در وقت شدت گرمی هوا و باز نگه و سرما عزم چین و خطا خرم کرده در عرض سوده حرم محترم بود

دراکلحضرت

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

رخصت انصراف بسمرقند نمود و چند روز در پیوسته جام عیش و طرب از دست ساقیان قند لب

میگرفت و هر شب از فروغ باده حمرا و شعاع ساغر صهبا معمور روشنی می‌پذیرفت و سایر روز

همچنان باوراد شرب شراب مشغول داشت و اصلا میل به خوردن طعام نمی‌نمود تا آنکه مرض سعال و شکسته

عشرت اندیشان تصیر آگین هوس پر خمار نموده که در جام دیگرانرا فتنه نهاد و دیگر مرض سبب محرقه آشفته بود

یافت که هر چند اطبای مستعد او هیچ نافع نشد و طایر روحش قفس قالبش شکسته به پرواز آمد

و اقبالش نقص زوال پذیرفت آری هر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بود و آنکه پاینده و

باقیست خدا خواهد بود تاریخ وفاتش چنین نگاشته اند سلطان تمر آنکه ملک او شاه بود

در هفتصد و سی و شش آمد بوجود در هفتصد و هفتاد و یک جلوسش در هشتصد و هفت کرد عالم پدرود

سلطان تمر اگر چرخ و ملک گیرد ور خصم عدو روی زمین گلگون کرد در هفتصد و هفتاد لسوی علیین باشد

فی الحال از صولت سر و پا برد و کرد شهنشاهی ما والیش بهشت جاوید آمد وداع

شهریاری کرد و بار دیگر بهمان آمد خلاصه مطلب آنکه در سنه هفتصد و نود و هشت بعد وفات

سلطان سکندر سلطان علیشاه پسر او بر تخت سلطنت کشمیر بر آمد و باتفاق کارپردازان وقت مدت شش سال و

نه ماه بر مسند حکومت قرار داشت بعد از آن سلطان زین العابدین برادر خورد خود را جانشین خود ساخته

بعزم زیارت حج از کشمیر روانه شد چون والد حاکم جمون که راجه او بود بنابر آنکه دختر او در عقد علی شاه

داشت در حصول ملک سلطنت او ... لشکر از جمون همراه داده از راه پکهلی بازگشت روانه

سلطان زین العابدین با استماع این خبر بقصد مقابله با تبت لشکر از راه باره موله روانه گردید در حدود پکهلی
ملاقی فریقین اتفاق افتاد چون حضرت سلطان علی شاه در دست عساکر سلطان زین العابدین گرفتار
آمده در همان محبس گذاشت و بعد چندگاه در آنجا وفات یافت و خود به تمام و جمعیت مالا کلام علم حقیقت
بر افراشته در رعیت پروری و دادگستری با اهتمام تمام همت بر گماشت و از بدایع مستحسن
آثار رشادت زمانیه او بدیدار بود چنانچه هنگامی که امیر تیمور او را در سمرقند شهربند
گذاشته در اکثر علوم و ادوات بهره مند گردید و در وقت آمدن اینجا جمعی از ارباب کسب و هنر
کاغذگر و صحاف و قالین باف و زین ساز و قابله باز هنگام و صنع جلدی کاغذ و مانند آن
همراه آورده بود در ایام استقلال این ارباب حرفه در این شهر منتشر گردید از ایلچیان و
خصوصاً خراسان به کشمیر نموده است به جد و جهد تمام و صرف زرهای بسیار طلبانیده هر کدام
مدد معاش مقرر نمود با قصی مراتب اعانت و رعایت کارهای خود مشغول ساخت
به تعمیر و ترتیب عمارات و باغات و رواج اهل هنر با این شایستگی پرداخت بر خلاف کردار
پدر و اجداد خود کار روا داشته و در عهد حکومتش هنود و مسلمین با هم نزاع نمود از ینجهت باسم بدشاه
که باصطلاح کشمیر بادشاه کلان گویند اشتهار یافت در ایام های قدیم جای تالاب اولر
حستک و در آنجا ساری نگر نام شهری آباد و راجه سین نام راجه بسیار رسیدلو کرو فرمانروا
اهل شهر نیز باعمال فسق و فجور اشتغال داشتند چنانچه بعقاب فسخ کردن رسید

راجه او شهر

راجه و اهل شهر موافق عرض رشت مولو عرض مرتب قدیر کهویدند در انجا کوره کر پر نور صلاحیت
آراسته بود در خلوت در حضور درین شهر که نوزر هاری نهایت پدید بود کار آنها شنیدگان ایشان
اعلام تمام جراید اوهام بدست بعد از شوند و گر آنچه سماوی بر آنها ناتف حادث شد از انوار کوره کر
بمواعظ و نصایح متعدد معلم ساخته همگی گوش کرده در گفتار او نگردید و از اسلوب تخمین کرده تا آنکه روز بروز
الهام نکو شنیدی از دور رسید که تو آنچه شرط الفت بود بجا آوردی چون بسمع رضا اصغا نکرد
که از ماهی بنیاد که نوزر نهاد بدر رو که این شهر در آب غرق خواهد شد بار دیگر کوره کر با طلاک
این سوز تلاش نگاه رهبه و موسم پروا با شهر ایشان آمده پس خود کناره کشیده شبانه
صبح از شهر بر آمد طرف کاملاج سر کوهی در الهان بکرا له سنگر زبان بهاست
در رسید از انجا بجانب شهر نگاه کرده دید اثری از شهر پدید از نشیت و هیچ آبادی
در انجا بجانب بحیره در هنگام کم آب و وقت زمستان نمودار میشد سلطان زین العابدین
در انجا عواصان بجهة ملاحظه تعین نمود بیست طلای احمر بر آورده قیمت آن بمصرف تعمیر المکان
رسانید پس بنای آن زر قرار حکم سعی و تلاش نگارنده زمین لایق تعمیر درست ساخته شد عمارتی
درست بنا ساخته شده بود بعد فراغت تعمیر حسن عظمی ترتیب داده حیران بسیار بغداد
مساکین بشکرانه بخشایش کرد تاریخ آن این غزل بر سنگ منقش است نوشته اند
این بقعه چو قبه فلک محکم باد مشهور زینت در عالم باد شه زین عابد باد در جشن کند

همو دره چند بهشت [illegible] که از صفا و پاسو پورسد محکمی ساخته سنگهای تراشیده با براز

عهد [illegible] رام [illegible] بهشت وقف گذاشت و بعضی زینه

آباد کرده است زینه [illegible] زینه کوت زینه پور زینه وب زینه باور زینه گیر

زینه لنک در پرگنه زینه گیر قصرهای بلند و عمارات دلپسند بنا گذاشته باغی نیز مملو از گلهای الوان

و درختهای میوه دار آباد نمود نالهٔ بهار و درمیان آن جاری ساخت و تا ایام حکومت چغتان

الملک است بهمان عملها و برقرار بود عمارت جک در عهد محمد بابر جهد و زد بسته بدلش لشکر

تملک بود آن تالابها تا اربانان لرراه برازنیان درملکها چنه کرال بدریامت انقلاب یافت

بد بسته در یکی کوه سلیمان محرم آن گذاشت و نالهٔ مار بنا بر آبادی پرگنه اچهن و اب ملار نهای شهر

جاری بود و مبلغ خطیر صرف تعمیر رسید و در آبادی ملک بعد تمام قیام داشت تبت

در عهد پرلورش از حیطه تصرف بدر رفته بود بعد به تسخیر نمود با استماع آوازه تسلط و استقلال او

پادشاه کاشغر کینه ورزیده با جمعیت فوج و لشکر بقصد تسخیر متوجه تسخیر کشمیر گردیده ملک

از نیروی روانه شده در حدود تبت محاربه جانبین وقوع یافت دلاوران کاشغر

از ضعف و جنگ یکبار زراسته بعد حرب و ضرب موفور پادشاه کاشغر را منهزم

مقهور ساخته شد و خود مظفر و منصور بازگشت آمد نقل است که روزی یکی از صاحبان علم او

بسیر بهشت رفته بود چنین نوبی عالی کنف رسید و خبر بهم رسانید که آب سرمستی آمده بود

بسوی او گذاشت

سبوی آب برداشت و بطرف خانه روانه شد [illegible] بود [illegible] کودکان

در دست داشت گلوله بر آن سبو زد که سبو شکست و آب [illegible]

دختر مذکور گریه کنان در نزد پدر خود آمد [illegible] داشت آمده احوال بیان نمود [illegible] او

دعای بد بر آمده گفت ای دختر غم مخور خداوند عاجز نواز با غیبان [illegible] خیره سر شود

خواهد ساخت نیکو گفتن بقدرت قادر که کار دعای او درجه اجابت پذیرفته [illegible]

[illegible] دو جگر عاید حال گوهر گشت تب و تاب نمانه باز گشت [illegible]

اطبا و حکما معالجه تلاش بکار بردند سعی بخشید آخر سبب وقوع دلو از این غم [illegible] استفسار

در جواب گفت [illegible] در [illegible] دختری سبو شوی آب می برد [illegible]

سبوی او [illegible] بعد اندک فرصت دست بدبخت باین دلو گرفتار آمدم از قرار اظهار او

صبح او سو باز [illegible] اندر [illegible] آن دختر بدستور [illegible] حاضر آمد [illegible] سبوی آب

[illegible] سبوی [illegible] هر بلا [illegible] او قدم [illegible] دختر

[illegible] او در خواست رفع دلو [illegible] نزد [illegible]

اظهار [illegible] خصوصی [illegible] که ای عاجز

عاجز در گاه و [illegible] آمد [illegible] ظلم کدام [illegible] اظهار [illegible]

غم مخور [illegible] بد [illegible] ظالم [illegible] التماس [illegible]

برہ بدا نشستند لاچار زبان بعذر بکشاده و در حالت بقدرت قادر بیهمال از در دیگر ...

بعز و غیاب بخدمت پدر رفتند تا سلکات چهره بمعنی اطلاع یافت در فکر کاری بر آمد که از زبان صغیرگان

متی الدعوات بو بچه عملی از درجه بر انداز هم مرور ایام چند نفر همسایه بدولت ...

بخوانند علم فارسی مشغول ساختند و بخوانند تا این شب مانند ... با آنکه اندک اندک ...

عام لطیع ... تا با پدر از هم یکی قرار نداد و رغبت و بازی کودکانه و طریقه دیگر بر روی کار آمد و ...

اختلاف پذیرفت هر کس از درجه ریاضت افتاده بدام حرص و هوا در افتاد محصور ...

از آنها بخوانند علم فارسی ممتاز نه ما حصل کلام آنکه مدت نیم پاه و هر ... کمالات استقلال

حکم ... بر جا مبتدی مخلوق و شخص خالق او وفات ... برابر باب شعور مستور ... رسن قصه ...

با کمین ... حیرت افزود اندر ... ولی کفته سلف چنین است زر لم کم بیشتر گفته

هر کس است زاف نه خیال ... تکیه ... و نیا و فای ندالو ... هر چند وحال عقل

نوع بشر در صفات خالق اکثر از حس ... است اما چنین در ... زمانه

از ... جلوه ظهور ... و التواریخ باستان در بحر ... بقدر حوصله ... سخندانی ...

در هنگام حکومت اکبر جلال الدین بادشاه در تاریخ جلوس او نهصد و شصت ...

بمقتضای قدردانی و خریداری تلاش ... طبعان ... رشته ترجمه کتاب ... و

سنسکریت و عربی و فارسی بقید قلم در آمده بار کار ... بعرصه شهود ... چنانچه نظام الدین

ہر وزیشہ دار

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

هروی یکی از منتسبان او کتابی مشتمل بر اظهار احوالات هرات و هندوستان مثل دوازده تاریخ ملک سلطان علی
ابتدا از سبکتگین مثل طبقات اکبری درست ساخته در ضمن آن یک طبقه از احوالات کشمیر نیز برنگاشته
حقایق راجهای و سلاطین مثل دوازده تاریخ مندرج است از آنجمله در باب کسب علوم و فنون سلطان
زین العابدین با اسم آن ده صفحه پیاپی میشود در حیز تحریر در آورده در تعمیر ولایت و کثرت
زراعت و پرورش اهل فضل و هنر هر طایفه هنود و مسلمین و دانشمندان علم موسیقی اهتمام تمام
و سعی مالا کلام داشت و بجهه دزد و طرار در تمامی ممالک محروسه اش مفقود بود رسومات ظلم
از ولایت کشمیر برانداخته طبقه برهمنان که بسعایت سیه بت نام که در عهد سلطان اسکندر
جلای وطن اختیار کرده بود به التماس شریت نام وزیر او در علم طب ید طولی داشت و در کار بود باز
آورده در معابد و مقامات خود با قرار گرفته و طایفه مسلمین بر آنها متعرض نگشتند در رعایت
غربا و ضعفا و دلجوئی رعایا و برایا دقیقه از شفقت و مهربانی دریغ نمیداشت از روزان سکانه و
های نظر بجایت و الی و وجه در صرف خاصه خود از حاصل کان مس مردم ازل بود
قرار داده خود را بر رضا و الله صرف می نمود زیرا که در عهد سلطان سکندر بت های زر و نقره و مس
شکسته سکه نقد ساخته آن زر و سکه بار شود بود حکم شد که برین خالص سکه نقد رایج باشد گاه
کسی زر خرید میشد هر عی او نور از شهر اخراج مانب ساخت در یافت میکرد سلطان زر را
خاطر است هر دو صبح و شبی ملکه خلایق می خواسته کدر از داشتند علما و فضلا و کمال

بنحو بر برهمنان در حکمرانی سلطان سکندر از درجه اعتبار افتاده بودند بزبان بعرض کشانیده از

جوهر فراست و کیاست عز و حرمت شعور فصاحت افکنده و فضلا و دانشمندان و حکیمان

حقیقت کیش و برهمنان صلاحیت باقی مانده اتکای صحبت احسان و بخشایش او

هر ناحیت مشتهر گشت سازنده ها و خواننده ها شعرا و فاضلان و رسن بازان

از طرف خراسان و هندوستان بکشمیر آمده رعایت کلی یافتند فن آتشبازی در کشمیر

بنام ملا احمد حافظ بانی در زمانی ورد و لعبه سوم نام زینی که بزبان کشمیری شعر می گفت و در علوم

هندوی سرآمد روزگار بود تاریخ حکومت شان مرتب ساخته و بعض بانی کتاب شهنامه و

به هندوی ترجمه ساخته مولوی الطاف که هر کتاب مهابارته هر تاریخ قدیم است بفارسی

گردانیده سلطان ابو سعید سلطان خراسان اسپ کریه و شتر پسندیده و تالیف دیگر از

راه ارمغان فرستاد و در برابر سلطان زین العابدین جواهرات و عطریات و قطاس و مشک و کاغذ

بطور همان الطریق ارمغان فرستاده بهمین منوال سلطان بهلول لودهی و سلطان محمود گجراتی حاکم مکه معظمه

مصر و گیلان غیره هم تالیف و هدایای اشعار خویش فرستاده رابطه اخلاص و مودت

مستحکم میداشتند و در طلب کتب و اسباب و اشیاها بسیار تحفها فرستاده رابطه کو الیا رحمن اطلاع یافت

در سلطان سوا بعلم موسیقی رغبتی است عام در سنه کتاب این فن مرسل و رشته سلسله اخلاص و

اتحاد مرعی میداشتند رابطه بیت جابر عربیه خوش نگارنده زبان هندی هنر می گوید

از کشمیر

از موضع مانسرور که آب آن بتغیر به هر بیت بدست آورده از جمله خاصیت که نزد آن
یکی این است که چون شیر و آب مخلوط کرده پیش آنها میگذاشتند اجزای شیر بمنقار از آب جدا کرده
میخوردند و آب خالص ... به مرتبه ورزش اختصاص ذات عالم بالجود بود بدر رفته بود
سلطان آن زمان آنچه از دریا کرده در کشمیر بنام او با طنفاک تصدق نمود چون سلطان بعلوم جوگیان
مهارت کمال داشت در علم بدن آنکه سیمیا میگویند با هر نحو بود چون مرض گشته یکی را هلاک گردید
و مردم از زیر کار دست نشسته بودند درین اثنا بحکم قادر توانا جوگی وارد شده گفت من علم سیمیا
خوب میدانم این مرض سلطان سخت صعب امراض است غیر ازین علاجی نیست من روح خود
از بدن خود جدا کرده در قالب سلطان در آرم یکی از کسان او اعمی ... بدارند چون که بعد
با یک شاگرد بر بالین سلطان بوده تنها واگذاشتند جوگی بعد از آنکه روح سلطان از جلد تن
او مفارقت اختیار کرد روح خود از بدن بر آورده بعلم خود میدانست در قالب سلطان در آورد
شاگرد را وصیت کرده قالب من معطل است در جای محفوظ محافظت کند از پس شاگرد قالب
جوگی را گوشت ... سلطان اندر شتافته سلطان صحیح و سالم
یافته خوشحالی ها نمودند القصه چندگاه بعیش و رفاه اوقات عمر عزیز بسر کرده از زهد کامل او سلطان
مردم ... جانشین مسند حکومت بود در آنروزها بخواهش ... قحط
غله از آن گذشته مردم شهر ... سلطان خزانها ... بمستحقان تقسیم کرده میداد

مخفی نماند چون بنای شهرها را پایداری است و گذرانیدن شهرها را احیای هر کس نا چار
احوالات صحف پیشین و مستولی شده را آخر بینش گرفت بعد سه روز فرزندان منبع ... بر نگار
از روی جنگ و جدل موفور با برادران دیگر عالیشان بر آمده حسب السلطان حیدر ملک طرف
در مجموعه جلوس نمود چنین نگارش چنین که از رشتهٔ احوال ... تحریر و انشا پرداز
عالی برهمکوی است اما در او هیچ اهل علم غافل از خدا آگاهی ... اگرچه هیچ تاریخ از لفظ
نگذشته که ذکر کشمیر در آن مرقوم نیست تا بر اهل در تحریر این عبارت مرکب مبارک ...
بر خوانند کاملات لیل افزوده اما در این خور و نمانه در نیت چگونه خلد بسته باقیست
نظر بر احوالات جهانیان و اطوار باشندگان این سرزمین شعر اسماء ... بماند
تبتیک کشمیر جنت الماوی است   و او همه خبر از خبر آدم   بهره ای چیم
اظهار اوصاف برگزیدگان جناب صمدیت و پسندیدگان بارگاه احدیت
خاصی بر شیخه دانشمندی و حق پسند است با این سزاوار تاریخ نویسی است که جابجا و وقت
بوقت بیان خصائل برکت به تماشای زمین حقیقت آیین و مجالس ربانی صحبت گرم
مکالمه و گفتگو در میان آمده است که از ریشیان کشمیر و خاک نشینان هند و قلندران ولایت
و صوفیان بغداد و وارسته حالان روم با غنیمت تمام مشهور به حقایق و معارف آگاه
مرتاض حقیقت آشنا و واقف رموز اسرار خدای عظیم شیخ نورالدین ولی که به اشراق انوار

[illegible]

بنوانی ز رئیسانی نور اکنیشر پرتو افکن ضمایر متوطنان این سرزمین است تاج سر ریاست کشمیر

این نود و نه در شمار رنجه هرگاه قلم و زبان در تسطیر و توضیح اسم با مسمی سان زبان

برکشاید دفتری دیگر باید پرداشت نظر بر طول مقال قطع نظر از آن نموده به تحریر مولد و نوم

مولد و نشو و نماش بطریق خیر نگاشته صفحه بیان میگردد که تاریخ مولد ساکن نورش هفتصد و هفتاد و

نه هجری و سنه انتقال و رحلت هشتصد و چهل و دو مورخان در قید قلم آورده اند روایت صحیح است

این در موضع کیموه پرگنه اسلام آباد شیخ نام پاسبانی بجراهت ده مامور بود و در ان ایام سکونت گهی

روزگار بر اهر ستی و در درس مسیر بدم ... در عقد نکاح داشت نتیجه چه آورش فرزند در عرصه

شهود موجود بخیر انها نوری حرم این باسم سلاحی مشهور بود فرزندی بدر اشته از ین بعد گشت درو دری آنکه

شبی شیخ با بد دزده طرز از خانه بدر رفته تا گاه در پس دیوار خانه در همین ارسا گشت المکان

که در فن علم تنجیم چنبر و علیم او نیز فرزندی نداشت گذرش افتاده صحابه ما اهل خانه خود طاهر

مصیبت حیرت این ازین غمخوار تو در فکر حصول فرزندی در و مندی اینست در چشمه کوتمتاک داوم در

دریر گنه نار بند شه گاهی پیدا خواهد شد لازم این صبحدم پیش از انکه کسی در انجا قدم نکذاشته بود

رفته یکی از آن کلها بدست آری تا اثر الکتاسانت این هر عورتیکه این بوزر آن بر نیکو قفای با

خداوند اکبر کار ز روی بیش شکفته در آمده به بهره بالی پسر نیکو سیر بهره ور گردد شیخ

ز استماع این مطلب زهره تر بانه روانه گردید حکایت با همخوانه خود روایت کرد آن عفیفه

پاک سر بخوار این بشارت بیان باد بهاری و گلگ کهساری کامیاب چشمه آرزو شد

هر سه کاهی چشمک زنان در انجا بهمانا دید و یکی از انجمنها کلمه آورده شادولی و فرخان

بطرف خانه روان گردید و زبور انگلی کام او حاصل نموده جای بر گرفت بعد انقضای

مدت سه ماه اتفاق این رسید که [illegible] خدا [illegible] نگار زنهو قدم نهاده [illegible] بنده زیر شد

در آنحال نجو لعل شیره طعل شیر بود زلی گر نیست ما [illegible] مادرش [illegible] زمین رود و لعل آنگار

جا ماه کچید در انوقت لگ نام غنچه بکوچهای که ذکر بعض بیشتر زمین [illegible] تحلاه شد [illegible]

حاضر آمده تیر بود رکنار مادر به بر جو گرفته بگوش او بگفت [illegible] بدلش اندر [illegible] فاطمه

نجو [illegible] ایک و زمام اختیار در کف تقدیر [illegible] والحاصل از نجو لعل شیر [illegible]

صورت پر [illegible] زر [illegible] آیینه روشن ضمیر غبار [illegible] و [illegible] آیینه خاطر [illegible]

[illegible] نجو لعل شیر [illegible] سال عمر شریده رسید [illegible] شده روزگار [illegible]

اهل دنیا [illegible] در سن [illegible] سالگی خداوند [illegible] یک پسر و یک دختر عطا فرمود در آن

مادرش [illegible] نذر و نصایح [illegible] اظهار [illegible] چنین [illegible] عیال و اطفال [illegible]

لازم [illegible] اسلاف اختیار نمود آذوقه توابعان [illegible] میسر و مهیا نمای [illegible]

[illegible] بر دل [illegible] ساز [illegible] آمده [illegible] حرفه [illegible]

[illegible] تربیت کار [illegible] و شیوه [illegible] ازین صورت [illegible]

پس پدر و مادر هر دو متفق اللفظ گفتند که سرا را التیام و سوراخ دیوار رخنه ساختند چاره نیست همراه

هر دو برادر دیگر از خانه روانه شده در خانه حاجی کد... اتفاق درآمده و گر نمودند

نقب بر زدند تا پنجم ... اول خود ... تو در درون خانه رفته آنچه از زر و زیور و اسباب

سنگین بها بود آن بر دوش ... گذشته یک ... زر و سکه سنگ وزن

یک آسیای سنگین و یک سبد ... در گلیم کهنه ... آلوده ... بر راه خانه راه

پیش گرفت و رفیقانش ... رسیده بود ... اندک ... راه زدند ... ملاحظه های

بجا طرسان در گذشته ... دریده ... متاع ... ملامت نمودند

ما پس رفته در عرض ... نظر آورده زیرا که ... سر ماده گاو قدر زر

طلا و گلیمی به دست آورده به دست او سپرده ... ساختند بار

با امید به دست آوردن ... روانه شدند ... گاو

بر شاخ بسته در سبزه زار ... رها کرده ... پیش گرفت در عرض ... زلال ...

بنظرش در آمده کلیم ... اندرخت ... عصیان ...

... ملامت پدر و مادر اندیشه ... روشن ... اظهار ... برادر ...

... گرفته ... ماده گاو و قدری طلا و گلیمی ...

... ساخته ... مطلع ...

زیر چوب گرفته خوب نفهمید و گفت نمی‌گذارد قریب کهنه پاک بود لب بسته نغز بارادار افادم
بکجا روان است که طایر روح از قفس قالب پرواز نمود از بیم و دهشت آن پدر و والده‌اش
از خوف و بیم عسس سالهای چند در دیگر جزیرها در گوشه نهان بود از تلاش او را کار بر جا
نمیدانستند بهره و رسم نشد از لب بلیغ از بیدار شدن با مال و اسباب یاد آمد تنگ احوال بود
بنابر آن معلوم نشد اخبار پدر و مادرش هر از گاه نفرت و کراهت ناظر شد
حاکم بر شد از بیم زود که هم پدر از آنجا بدر رفته راه صحرا پیش گرفت بنا بر دردم
مادرش دنبال رفته با لجاج و زاری بر گرد آمده در خانه مسکن ساخت چون رنجبر
با موارات دنیا نداشت مدتی که صحبت عیال و اطفال نمود بر بنای ریاضت
مسند نشین گردید مدتی ترک حال و خور بسر نمود آن بسیر اطراف و مواضعات در گیان
کشمیر برآمد و مقام حرار بلبهر و باشد و [illegible] قرار داده در آنجا مکان سکونت
اختیار نمود در آن جا اوقات بعشیره چون آفتاب عالمتاب روشن و مبرهن است جا آید و
اظهار و تکرار نیست موضع حرار بکم آب مشهور است از آنجا ما تنگ [illegible] آید
جا در والدو بگذاشته به مرور ایام از آنجا آباد شد شخصی در سنه یکهزار و [illegible]
نیت تصفیه آن گماشته بکمال زرکار صاف نمود و ... تا کرمت حسب لیسه
تا ابن ... و مصفا نمود مذکور دانشمند بار محتسب با بن عثمان ... گماشته

خوض کرد

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

حوض کلان چون پر زنکان پاک کنیم دوبار و نکی کنیم تر آب و نکهدار بهر نان بهر کاه

لک نام عفیفه خدا بیست در فوق صورت تحریر پذیرفته کیفیت زاد و بود کار شیر بهوش

اننیت صاف ضمیر روز رفته ناهنجو قدم بمنصه شهود گذاشته بود در موضع پانپور سکونت می‌نمود

در مسکن هم با بوعیت کمند اشتده لطا هر روز کار کسبان دنیا داری می‌گذرانید و بنام زر عشر

بکار دنیا نداشت و نعم رفیقت خداوند یکانه شتابه زن خانه برخاسته بصحرا وزیست

سیر کنان میکذشت چند گاه که تا بدین آیین بسر رسید صاحب خانه از خویش بیکانه بکلمه بر

بجای بود در تفحص افتاده ماهیت کار آن مستوده کرور در یافتند علی الخصوص شوهرش ماورد جهات بود

در تنک اندیشه اظهار حیرت ساخت چنین هنجوانه تو هر شب تنها از خانه بدر می‌روی امیری باعث احقاف ذو

بدنامی است لازم در این جا ... بری او سو بار آن ... از ما کار را این اظهار

رنجیده خاطر و لعلی کشت و باندیشه زر راو در کمین مانه و از هیچ راه بر سر او بیکاه

نکردید در آخر روز صبحدم آن پاک قدم پیشتر از طلوع آفتاب بجهه او لعم آب ... دریا رفته بود شوهر آن

برکه کاه در رسید آن ... سبب مجرد دستی سبو بر سرش شکسته و آب معلق بر سر آن

خاص ... استاده ماند ... قدم اندرون خانه گذاشت و من خوشدل آن آورده گفت

فرزند تو ... سبو آب ... بر شکست هر گاه خداوند ... و این ...

نعتش چاه کم ...

آن پاک درم دارم تلاش بکمر زده هر یکی زر گرفته تا جا [illegible] نرسیو تا دکه درجای [illegible]

زر آرب برگو لیکن آرب هیچ باب کم نکوه از موهبه این روزه لوهیکی همسایگان اصحاب در

ورطه اضطراب بپیچ و تاب افتاده حیران کار زمانه بس آنکه از روی تحقیق عصمت پناهان جهان

چنین از زبان بیان چهار رساله برگفت نزول از کتاب میگویند که الحال این لیک در کدام جای سپاس

نمایم از حیرت زبانهای احباب در دهان آنکه همه هیچ یک لب [illegible] پس از اندر رو [illegible] جایگاه تو

برآمده در آتش بود یک باغی تو آب آتش سود در آنجا فرو رفت و مهر [illegible] بالا [illegible] شده با اصطلاح کیمیا گران

میکائیل را گویند هو [illegible] منبع [illegible] برشته باشد و عاقبت [illegible] در آنکار آن کم [illegible] فاضل نیست

اگر صاحب جرز را نماید گسسته [illegible] مجرب است بمشاهده این اعجاز حسود لیم

نکته [illegible] آلا بر روی کار زمانه دیگر را و [illegible] انکه سده بکشت نام [illegible] درآنجا

ساکن بود [illegible] روشن ضمیر با اعتقاد مرید کار کاه [illegible] او معرفت در [illegible] ریاضت کبیر مشهور

امیدوار [illegible] نور ماه [illegible] هر روز یک [illegible] عرض نمودی او فاقل [illegible] پرورده

چنین ایام های کمی نور ماه میرسید بیک [illegible] مگو [illegible] ریاضت [illegible] و افتخار اقامه

[illegible] غروری [illegible] شده [illegible] رموز دل صمایر [illegible] نیاز غروری و بکبر او

برگفت افزوده روز اول کمی نور ماه است به طاق [illegible] درهمگی [illegible] دروازه

نبد نمودی [illegible] پانچه [illegible] نور ماه باز آمده مشاهده نماید

[illegible]

با هر طباق هادست [illegible] بار گشت برو بیس کسوه او یک طبق زیر پا و طبق هم بالا بسر
بالا بسر گذاشته او را غرض بوده رباب بگفته گذاشت چنین اول روز که نو ماه خواهد رسید حاضر شده
بدیده خود مشاهده نما که قدرت خداوند تعالی و استغفار چه بیت بهشت مرور از قرار
بگفته عمل آورده روزهای نهم نیمه ماه اول روز اندر روا لمعان در آمد ساعتیکه هر دو طبق باهم
پیوسته شده الحال ازانجا بیرون رفت روز پانزدهم نزاید نو ماه که در رسید باز آمده
ملاحظه نموده آنچه باشد احکام نبود از بار بسو باشکل و شمایل صحیح و درست ایستاده و برپا است
از دیدن این عجایب بهشت مرور از خودی در گذشته اندیشه کبر و غرور از دل خود بر ساخت
و معتقد احکام او گردیده از جناب پیری و مریدی در گذشت دیگر آنکه چون از جام محبت یکتا
مست الست بود از بند و بست رسومات ظاهری باطن اندیشه نداشت و شب و روز
در صحرا و دشت و کوچه و بازار می گشت روزی واقف رموز نهانی میر سید علی همدانی
در بازار [illegible] دید بابر یا بچه حاکر [illegible] دکان
خباز [illegible] آمده [illegible] هر چه [illegible] آن خرید در تنور گرم [illegible] شعله
سوزان بود در آمده جا گرفت از این خوف و بیم نانوا در تب و تاب افتاده سر شور
با بدنیته فتنه و شور شنید [illegible] میدان خداوندی قدوم میمنت لزوم هشتیر گذاشت
نانوا [illegible] پوشیده حاضر ساخته [illegible]

زر شوربختی و آمی ایم در پسندید ایهی آورد خاطرش جمع گشته از شور برآمده و زر لیس بزینه و عمر با بماند

خلاصه بطبطنها نکه در جای از انجمن خداشناسان و حق پرستان باشند و از احسان

برکت ظاهر و باطن بهره خواهد بود و چگونه گوهم آتش شهر ها مسما آباد و کامل باشند آمدیم بر تفصیل مطلب

که طلب کنم آنهم از زر و احوال مدت نامعهود بعد وفات سلطان زین العابدین سلطان حیدرشاه که از

در سنه هشتصد و هفتاد و هشت با جرای امور مملکت پرداخته برخلاف پدر بخور و بسر شاقی

تجرع می نمایند بعد و قانونهای مستمر پدر از خاطر محو نمود بجوی سوی میلی بروی روزگار

بعد انقضای مدت یکسال و چند ماه در عالم مستی از بام قصر پستی افتاده که ولت نکبت

و طشت نای او از بام افتاد در سنه هشتصد و هشتاد بعد از وی سلطان حسن شاه که

به بزم آرای حکومت نواسخ گردید بجای او [illegible] پدر از راه [illegible] پروری با امور

۱ سلطنت بداعیه [illegible] روزگار [illegible] مستوفی مشتغل گردید و چند نفر قوال [illegible]

ملازم گرفته بهر ره گرد و [illegible] پسندید بگذرانید [illegible] از راه [illegible] در گذشته بیکج آسنیک با

[illegible] از امیر الملک [illegible] فدی [illegible] ماکثر مخالفت او موافق گشته ساز

ناسازی کوک [illegible] حاکم بهلول در باج و خراج نواحی کشمیر [illegible] آمد

در اراکسه باج [illegible] قدم حساب [illegible] نهار [illegible] بمعرکه ماریب نام

سپهسالار [illegible] با پیشه آورده آمد گردید مامور گردید او بمقابله [illegible] جنگ و حلقه

در هوس شد تا زربت ماچحی سوده بیاری سست و بدهد هر نمیت الله دریافت و بار دیگر برگشت
ناملکان کاری و دریغ تا بار دیگر شقاوت او سابقه قدیم است ایرانیان را کرمان اینده عرضه تیغ فنا گردانیدند
از اکابر بنابر صعوبت راه و کوهستان رعب و هراس را بخاطر خود راه داده بمصالحت بازگشت
غنیمت دانست و در تصرف بهلول نوربخش در ایام حکومت او واقع آتش شده محله فات
بسیار با عن صدمه بهادار رشد مسجد جامع و خانقاه معلی نیز در میان سوخت و بعمارت همت که
سرنو بنا کرده و مرمت نمود از اسباب و بجز روز الحکم ایلی گذرانیده بقضای طبیعی در گذشت ایام حکام
میر شمس عراقی بتقریب سفارت از جانب سلطان حسین میرزا والی خراسان معه یک سوروش
تحایف دیگر بحضور سلطان حسین شاه والا گوهر آمده چند گاه در اینجا گذرانید اکثر از قبایله
حکام در حلقه مبایعت خود در آورده بقبول مذهب شیعه مایل گردانید و بازگشت روانه
بعد وفات حسن شاه سرلن و سرداران وقت سرکشی و انحراف سود در خاطر ها راه داده باهم جابر
در ولوی مخالفت و منافقت بهانه جمعی بجانب سلطان فتح شاه نبیره سلطان زین العابدین و
بعضی بطرف محمد شاه بچه سلطان حسن شاه رجوعه آوردند الحاصل سلطان محمد شاه در
سنه هشتصد و نود و سه منصوب بجهت نشینی شده بسن هفت ساله بموجب صغر سن او
زمام اختیار مملکت در دست سادات افتاد آنها نظر بر اجتناب نسبت با مراء وقت سلوک
بانوعی که فوز از بهر روز رباب زمانه در کمین مانده بتوانگیز بنام میر حسن نام یکی از رکلا ترلی

سادات بسیاری را از دم تیغ گذرانیدند بوقوع انواع فتنه عظمی برپا شد و محمد شاه تاب استقامت

در خود نیاورده راه فرار پیش گرفت و باطراف کوهستان قرار اختیار نمود مدت حکومتش

دو سال محسوب گشت بعد فرار او در سنه هشتصد و نود و پنج هجری اکابر ملک وقت بی شغل ذرایع

سلطنت فتحشاه نبیره سلطان زین العابدین که در نوشهره کوهستان حاکم بود با تباره کام طلب

و اعانت ملک سیف دار در حکومت این سرزمین آمده من در دست داشتند از آنجا

آمده مسند نشین شد شمس چک با شریک رینه و موسی رینه بعد چند گاه بمخالفت ملک سیف دار

~~کمر عداوت بسته بمقابله همدیگر صف آرای معرکه گردیدند حرب و ضرب موفور ملک سیف دار~~

کمر عداوت بسته بمقابله همدیگر صف آرای معرکه گردیدند بعد حرب و ضرب موفور ملک سیف دار

موسی رینه هدف تیر بلا گشته مرتبه وزارت شمس چک تعلق یافت بموجب بروی سلطان فتحشاه

در میان اعیان ملک نفاق راه یافته در آن اوان میر شمس عراقی که ثلثی والیو امید هو کهده

کاجی چک که در عرصه روزگار کلاه افتی ربود با اتفاق چند نفر چکان که در آن زمان با تو گشته

نشان نموده حلقه انقیاد او در گوش کشیده با ... فدرو میر شمس ساعی شده جای سکونت او در زیدبل

تقرر نموده چون در آن ایام متعقدان اهل سنت و اسلام قطب العارفین مخدوم و سلطان مسلمین شیخ حمزه مخدوم

حمزه را مکرر مولوی مشوش موضع تحریر که رینه کبیر و جای ریاضت و اعتکاف اول مخدوم

واقعه در حمله کاسپور و بعد آن کمر کوه مارال از قدیم الایام عبادتگاه فرقه هنود و مکان

باید کرد ...

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

با برکت و میمنت است چنانچه تعمیر آن روزگار در اکثر عمارات نمودار است و دو محوطه ر

ایستاده و بیرون باید بعد انقضای مدت مدید بحسن تدبیر عنایت الله خان در مقام فرمانروائی اورنگ زیب

عالمگیر تعمیر شده به شهر پوری و رهنمای مرحوم مسلمین نشستن چار بالش نیست و ارشاد بعده بسبب وقوع

طریقه دیگر در شهر شور و شر بیشتر صورت ظهور پذیرفته انجمن متحر نمای لغت مدتی شد و فساد و

خاک در میان اکابر آن زمانه راه یافت و هر کس باعث سرکشی و فتنه انگیزی گشت تاریخ وفات آن کان

روشن ضمیر ملاذ آشنا با عین علم در ضمن تحریر است عزیزی در که داد از قیوم قطعه عارفان

پاک و معصوم حبیب خالق و محبوب عالم چو سوی حق روان شد زین مرز و بوم نی تاریخ سال

رحلت سید بگفتا هاتفی مخدوم مرحوم که عبارت از نهصد و هشتاد و چهار است العرض

سلطان فتحشاه از نهضت بغیر آمده ملک ابراهیم ماکری و فصیری را امرای عهد با خود متفق ساخته در سنه

نهصد و سابعه هجری بالای دریای بهت بر هم نوعه خلق حلیف با معاندان کوه جهت و چار

عظیم در میان شان روید لو بعد انقضای دو سه ماه کاجی چک باتفاق دیگر یاران حمله آورده بر آنها

غالب آمد عثمان و دیگر سرداران لشکر زنده گرفتار آمده فتحشاه بطرف هیره پور فرار اختیار نمود

اندک مدتی بسر رسیده کاجی چک او را از آنجا آورده محمد را مسند نشین ساخت و خود بعد آن کر انها

سلطان محمد شاه از سلطان سکندر لودی والی دهلی اطراف هند کومک گرفته بعزم امید جا

نو لو کهنه زر بطرف سلطان فتحشاه نیز بمقابله بر آمده بعد جنگ و جدل بسیار تاب مقاومت در خود

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

نموده با بابر هندوستان که مرکش شده تا بن تعجر در کوهستانات یافت سلطان نازک شاه
بار دیگر بر سریر سلطنت نشسته لیکن اکثر قبیله چکان که در باب چاکری گذشته قدم بمرتبه امارت گذاشته
بودند فی الجمله در حال و تصرف با مورات مملکت می نمودند القصه در سنه نهصد و بیست و شش
کاجی چک بنابر اسیر کردن جهانگیر چک بطالب سلو یکه با او دم مساوات میزد
لجه جو سو جمعیت تمام روانه ساخته چون جهانگیر چک با عزیز چکان در قلعه با کام باستقلال تمام
می گذرانید از قلعه بیرون آمده و بکار به وجدال مساوات می نمود زیرا که جانبین جمعیت دوستان
برابر بودند در سنه نهصد و بیست و هفت بنای صلح در میان نهاده کشمیر را بچهار حصه نمودند
یک حصه با بدال چک منصب حکومت نوبت بهلول حصه دوم بلوهر چک بر لور حصه سوم
به عیدی چک حصه چهارم به ریگی چک و شیخ علی نام یکی از سرداران کاشغر قرار یافت
در آن ایام در سنه نهصد و سی و هشت میرزا کاشغر بر لور همایون بادشاه بعد وفات بابر شاه
پادشاه هند سکه و خطبه هندوستان بنام همایون کرده اجازت کوچه
با بن تعجر آمده در نوشهره رسید و خود در آنجا استقامت نموده محرم بیک شیخ علی بیک
با جمعیت سی هزار سوار روانه ساخت چون در قبیله چکان تقسیم شده بود هیچیک بمقابله لشکر غنیم
نه پرداخته بی ممانعت و مخالفت داخل شهر گردیده در ملک خیره او در غرور گستری نموده
و بقول میر سعد کارلم احداث روز و از داشتند پس لشکریان چکان از موضع انهه وارج

جمع شده در مقابله غنیم بمشوره اخلاص نموده محرم بیگ بجمعیت تمام در چیره او در کوچ نموده
در موضع هیرپور آمده و لچمن کاک باستیاری لشکریان چکان بر کوه سلیمان برآمده مقابله بایستاد
استوار نمودند و فیمابین فریقین آتش حرب و ضرب شعله ور گردید در آخر بعد محاربه و مجادله مغرور
محرم بیگ تاب مقابله در خود ندیده لاچار از در استیمان درآمده و بصلح بازگشت روانه شد
بود در همین اثنا خبر رسید که سلطان سعید خان از کاشغر بعزم کشمیر آمده خود در تبت مانده و سکندر خان
پسر خود و میرزا حیدر گورگان را مقدمه سپاه ساخته با جمعیت چهار هزار سوار برکسه لار در نوشهره
رخت اقامت گشودند و عموم شهریان از دست آنها زحمت بسیار رسید بکوه برده
راه فرار پیش گرفتند محمد شاه استماع این اخبار امرای چکان در سنه نهصد و سی و نه از جیره ادر
بعزم مقابله غنیم آمده بسبب شدت شتا و برودت زمستان از دست اینها کاری
صورت نه بست کاشغریان سوای یکهان چک و فتح سرسری دست دلو بعد فراغت از طرف دیهم
بصوب مراج روانه شده باشند که شهر ایام زمستان بصعوبت و حول در و بعیا
بقوت رسیدی غیر چند ایام بهار در عرصه روزگار پدید آمد امرای چکان کمر همت بسته و با زور
دلاوری گشت ده در میدان کارزار بقوت زور وانی دلو محمود دل و جان در دشمنان سوار بر قرار نمودند
پس کشیده تا چند مدت مقابله که جانبین بروی کار بود آخر نها در انجام استقامت کاشغریان
خلل شده با فتنه قرین حرمان و یاسر نابر یاسر آرو بصلح تن در دادند از دوه لار رخت

جاده بسیار رفتند ادبار شده بود از قرار تفرقه و هرج و مرج که در اول بهار بر روی کار بود در

زراعت و کشت و کار قصور و فتور شده راه فته قحط غلا بر صفحه روزگار نمود در کهسار و کوهستان

در روی ناپایانی آخر قصه و بر هم و نیک وقتیکه گرفتار آمدند بمرتبه که پدر از پسر و مادر از دختر خود نان

دریغ میداشت بیچه امانس و نشر گرسنگی هلاک و اسیر گشتند قحط تا حدی رسید که خلق از فرط

بی قوتی چون شمع جسم خود سوختن بر آتش و نمودن گذاشتند فی المقصود سلطان محمد شاه در سنه

نهصد و چهل و چهار بخواهش حالی کو کار جاده بسیار سود قضا کرده سلطان شمس الدین

پسرش بعد فوت پدر فرق خود بتاج و افسر آراسته بر تخت حکومت جلوه گر

گردید امور ملک شده در قبضه اختیار کاجی چک بود در آن اولین از دلاوران نامور بود سپرده چه او

در دفع لشکریان هندو کاشغری نیک از حد بیشتر کار بجه بود نیز ملک کاجی دارد که سر حد شده

بس صعب با کوهستان هندوستان است در تصرف داشت سلطان شمس الدین

بجای پدر آوا وجود در هر امور کار روا میشد هیچ یک حیات بالاستقلال و پریشان حالی

گذرانیده در سنه نهصد و چهل و پنج از بیماری سبب رحلت عزیمت بعالم بقا

کشیده بعد وفات او در همان سنه سلطان اسمعیل برادرش بر سر سلطنت احتقاق یافته

کاجی چک بود دختر خود در عقد داشت بدستور برادرعین اختیار مدبیت او دولت

او ندهست شیوه بر روی کار آورد از هر زوال کامل زمانه بدستور سابق جاده نولو منار

کوہپایہ پرگنات و وہار سونپار پاتھر تک تقسیم ساختند ماکریان و چکان و دانگریان چادوریان و
ملکان در کم زمان زور زیاد یافتند و در امور اب ملک حصہ اصلا غیرت و
مخاصمت پیدا شد در عہد علاؤالدین پورہ پدستور قلعہ واقع شد جنگہای نمایان بظہور آوردند و چند مدت
نیم ملک گذشت بالجملہ سلطان شمس چند گاہ بعین بے استقلالی در اکراہ گذرانیدہ
وفات یافت بجای او پسر سلطان ابراہیم و ہیم حکمرانی بر بارک اقتدار گذاشتہ
با ابدال ماکری ریگی چک وغیرہ کہ پیروی مذہب شیعہ داشتند خصومت و نزاع ہمراہ ساختند
بہ سبب آنہا تحیای ریش در خدمت ہمایون بادشاہ والی ہندوستان بیابر آمدند غازی
فرستادن لشکر جہت تسخیر کشمیر روانہ ساختند در ہمان ایام بادشاہ فرنور از روی غلبہ شیر خان افغان
ہزیمت خوردہ از راہ بہتہ و بہکر بطرف ایران مسافت در ہنوفت بعرض ... رسیدند
چنین او خود آوردہ خاطر نیکو جہت اظہار آنہا کردہ کو لشکر در نشد دتنگانی گذرانیدند
میرزا حیدر کہ در حضور جلو خواہش بکار لاہور جہت کونہ چالاک کردہ تجویز آنہا با
لشکر روی ہند ہو آوردہ در سنہ نہصد و چہل و ہشت از راہ چیرہ او و روالو شہر ...
فتح مکرر مار بحیث نوشتہ اند باعتبار اینکہ چین بادعات بادشاہ کاشغر اول مرتبہ آمدہ بازگشت
رفتہ بود حالا مرتبہ ثانی در ینجا رسیدہ کاجی چک سپہ سالار بجا یہ کہ در خود بندہ ... از
ہیئہ پور روانہ ہندوستان گردید و ابدال ماکری وفات یافت کاجی چک در بیعت شیرخان

رسیده از خدمت او شتافت مهربانی می‌طلبید بخطاب خاقانی شده بهمراهی کومک از
بایزید و سعادت محمد میرزا حیدر را بهنگام دوم هوای تسلط حکمرانی یافته نوعی سلوک کرد که
هیچ قوم در اطاعت او بدل و جان ساعی نبوده و جان بسلوک خود در اندر کوتاه ... ولو
چین کاچی چک والی هیره پور که بیرو میرزا حیدر را باتفاق قوم خود در کشمیر بمقابله برآمده ما بین
فیمابین بعض اولیای جنگ و جدل متقوع بود و بعد جد و جهد بسیار فتح و نصرت نصیب میرزا حیدر
گردیده کاچی چک شکست بر هزیمت داده ولو با همه مستمندی با هندو رسیده در
راه نورد بادیه عدم گشت میرزا حیدر تا بعد خداوند اکبر بفتح و ظفر بهره یاب گشته
سکه و خطبه بنام سلطان نازک شاه جاری نموده عیدی رینه بمرتبه سپهسالاری و لوو جود در
پور جهت اهل فعل و هنر ساعی بوده چون کار بیابت سعی ... بتمام سهت مدت ... آخر
ساز نصب لوگ موم شیخ و باب بچه میر شمس عراقی و شیخ فتح الله را از تیغ گذرانید
طعمه آتش ساخت و خانقاه جدید بسوز آتش گشته در هنگام استقلال اکبر
کهی نواح کشمیر و تبت را در حیطه تصرف در آورده عیدی رینه و ناجی چک و غیره خواجه حاجی
و غیره در اطاعت او بدل و جان ساعی و سرگرم ... با قوم شیعه ... علاوه ...
مرعوب ... آخر ... کاشغر ... رواج دله با قوم ... رود از آزار ... بعد در
شهور سنه نهصد و پنجاه و هشت عیدی رینه و غیره جماعه ارباب زمانه قصد قتال ...

کاغذ اورده

بخاطر آورده احسان [illegible] حاجی باندی عهد و پیمان درمیان آورده اند آنها باندیشه آنکه [illegible]
کار را از [illegible] ساخته میرزا حیدر سو گفتند ما بر ظلم و فسق باطراف کوهستان لشکر کشی
لازم نیست [illegible] در راجوری [illegible] محمود کاشغری همراه قلعه روانه ساخت در آن اثنا
[illegible] جک از دور گرد [illegible] شده در قلعه اندرون [illegible]
میرزا حیدر [illegible] دریافت که [illegible] انهمه [illegible] بسر حد [illegible] روانه کرده [illegible]
بعد چند روز [illegible] در اندرون قلعه اندرون رفت [illegible]
[illegible] بنام [illegible] کشمیر [illegible] از [illegible] کسی [illegible]
لشکر میرزا بسیار [illegible] در دست داشت [illegible]
صبح که [illegible] غازی چک [illegible] خود [illegible]
[illegible] در اندر کوهت رفته [illegible] دست انداز کردند سلطان نازک شاه [illegible]
ملک [illegible] تا آنها تصدیع رسید [illegible] روانه کاشغر ساخت در سنه نهصد و [illegible]
میرزا حیدر کشته شده ده سال حکمرانی [illegible] گذشته است او در اساس حکومت سلطان
نازک شاه [illegible] سلطنت سلاطین [illegible] هر چند [illegible]
سرسری [illegible] نوشته [illegible] آنها [illegible]
[illegible] در خانواده سلاطین [illegible]

نوکری داشتند با قبضهٔ تصرف گوهر ملک همگی میکوشید با یکدیگر بدلالو در هر وقتی لوازم آن بجا می آوردند

برادر بزرگ پدری کار می‌کرد با اختیار خود علم دولت افراشته بود و داشتند عهد دیرینه بعد انجام کار

دولت چک و غازی چک و بعد چک پسر لهری چک مسعود بعد وفات پدر روزگار

به سر و سامانی گذرانیدند همه اعمال عنایت و مهربانی بودند بجا گذشته بعهد و میثاق با هم

اتفاق آنها کار روزی میداد آفاق شد آنها بمرور ایام بنا به اصلیت طبع نظر بر عیار و پیمان

از عهد و پیمان برگشته باندیشهٔ نفاق عهد دیرینه بشمول با چک که او را

در محلهٔ علاء الدین پوره پیش پای دریای بهت حمام ساخت سکینه خوبی و کسبه انگیزی استقامت

جماعه چکان با عهد پی چک موافقت داشتند بعد پیر انکار در خانقاه بعد

در آنجا نایک زور با مردان با چک بطور بر بام خانقاه رفته سنگ کلانی بالای

انداخت و آن سنگ بر سقف خانقاه خورده خطا شد و اینها و آسیبی نرسید میگویند که

بند و قید زرغیب نایک روز آمده کالیت بد از بام اتفاق و قاصد ولو با چک از

وقوع این واقعه بخوف و هراس آهنگ کریکه راه هندوستان پیش گرفت

چنین در راولپوره رسید که در او لرزه درخت انگور واقع شده شاخ انگور گلو گیر گشت

از اسپ افتاد چنانکه بازگشت اندرزه سوار رسید اسپ نمود اسپ لگد شش لغه از جان گذرانید

ولد مرکب هستی پیاده ساخت در حسب و نسب حکایت روایت میکنند در برما بدیم

عورتی با طراقت داشت هر صبح بسر چشمه هر روز جهت آوردن آب میرفت روزی یکی از قوم جن
بصورت انسان متمثل گردیده بمیان مباشرت آن عورت شد و او را مسخر ساخته بکار شهوت
پرداخت و آن زن حامله گرفت از و پسری قوی هیکل بخلاف عادت انسانی بزودی تولد یافت
آن پسر بعد بلوغ رسید بزور زور و تنومندی بر اول و امثال خود سربلندی مینمود لنگر چک
در آخر دور راجهای باهل و عیال در کشمیر والا گردید از اولاد اوست اول کسیکه لنگر
تا آخر حکومت سلطان زین العابدین بمکند لاری گذرانیده اند بعد سلطان حیدر و سلطان حسن در
سلطنت سلاطین قصور و فتور بود یافت ترقی مرتبه امارت و مشاورت نمود در عهد سلطان نازک شاه
درجه وزارت یافته و حسب الحکم آنها منسوب شدند از آن هم در گذشته قدم بر مسند حکومت گذاشتند
بعضی بمذهب شیعه و جماعه بر عقیده سنی ماندند در نهصد و هشتاد هجری عرصه روزگار حاصله یافته
بعضی را اطاعت خاندان سلاطین برتافته علم بر دعوی استقلال و اقتدار برافراشتند بظاهر
سلطان اسمعیل شاه را که از اولاد سلاطین موجود بود بر تخت نشاندند لیکن زمام اختیار ملک را بدست
در دست خود داشتند و اجرای امورات حکومت او مینمود در آن ایام حسب تقدیر در شهر
واقعه زلزله شده عمارات عموم با قوم زیر زمین رفته قلیل از راه روزن بام خلاصی یافتند
یکهفته شدت ظهور داشت مرگ بعد از آن نظر بچهار دو موضع باسم حسن پور و حسین پور
بر سر ناله کهموه که تا بهر یکدیگر است شاییب و قوارة حسن پور بما حسین پور و حسین پور

بجای جنس پوستین سمور دارند صحیح که یافت شده است آنچه پدید شده از عجائب این امر حیرت آمیز آنها

افزود چنانچه پاپال هندی را عهد راجه اکبیت این احوال و الیت بهر جانب در لنکا یک

در بهوری و شجاعت نهایت مهتار بود و در تیر اندازی چنان گزیده دستگاهی داشت در یک دفعه در

مکان هندی یک طرف دیوه سه روشنه تیر انداز دست و بازو کشاده تیری انداخت

بمسافت هزار قدم دور رفت نشانه آن تیر تا هنوز در آنجا موجود است و نیز روزی در ایام

تعمیر خانه او چوب دراز چهار درعه به عرض دو درعه معماران بالای بام میکشیدند ناگاه ریسمان

پاره شد از بام فرود افتاد و خود حاضر بود بسرعت هرچه تمامتر یکدست آن چوب را گرفت

دست دیگر بر زمین نهاده و شکسته ریسمانها را درست کرده چوب مذکور بدست راست گرفت

دست چپ را بر زمین نهاده تا نیم درعه فرو رفته نظارگیان از مشاهده آن غرق لجه حیرت

شدند و دیگر روزها را در بند توقف داشت بحضور زیر قات الخان مکرر رفتار سود بودم

رفته هر چند زور نمود قدم از جا نتوانست بیرون نهاد ازین قبیل اوصاف و مهوری او بسیار

مشهور است و در ایام حکومت او راسی جمار باده بحکومت زن عجوزی نخوب لیک رضای او در عقد

نکاح در آورده عمارتی حاکی و چهار حاکی عمو و لور اثر از هر رو با او و فی صمت در دید در فکر اعلام

قضیه روزی بعزم شکار بطرف بالا راهی روانه شده فوج و اسباب او در حیرت آبادی کردار رسید و

قاتو چمان فرصت غنیمت دانسته محروم توابع او سوار زبر کرده اسباب و اشیاء را متصرف شده

باشتمای ایم

باستماع اینخبر بسرعت هرچه تمامتر لطف و بهاک پنو حشر و عساکر راه گریز پیش گرفت
درانجا بدست چوپانی اسیر افتاد و چون آثار رحلت ازو روی بر یافته بود روز و توشش خبر نمانده
درانجا غازی چک نیز شتافته با نواع خواری دست و بازوی بسته یافته میل در چشمانش کشید و
محبوس ساخت چیست شاه بچه اسمعیل شاه بابر و رایت خواهر زاده لوهر که در سنه نهصد و
شصت و یک مسند نشین گردانید یک سال فرمان روا بود و در اجرای احکام حکم کمال خود
حرف ناشایسته ازو سر زد که باعث احتفاض خصار مملکت که ازین رهگذر غازی چک تاج سلطنت بر سر
برداشته فرق غازی چک بر او جهت بعد انقضای مدت سه صد و کسری سال زمام اختیار
از کف اقتدار سلاطین بدر رفت در سنه نهصد و شصت و هشت غازی چک تارک خود را بافسر
سلطنت آراسته بر تخت جلوس نمود نواحی کوهستان را در حیطه تسخیر در آورده جمعیت لشکر از شهر
بدر رفت در رم و کلکت و اندل و بعضی کوهستان هندوستان و هردم تبت و کشتوار را در آورده
متصرف گردید و دختر حاکم لکهنپور از غیره سرداران کوهستان را در عقد ازدواج در آورده
از راه بهیکه بازگشت معاودت نمود در آن اول همایون بادشاه والی هندوستان زمام اقتدار حکومت بشمیر
بنا بر خصومت غازی چک نصرت هست میگردانید میرزا ابوالمعالی که از نبیرهات کاشغر بود
بزیور رشادت آراسته و تربیت یافته پادشاه مرقوم بود با لشکر عظیم همراه نموده بعزم تسخیر کشمیر
بجانب کشمیر آمد در مقامات پتن و الو گجار غازی چک نیز بوصول این اخبار بمقابله بر آمده برکابی

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

با حسین ماگره از جانبین اتفاق افتاد که بود بر قورلاهات شمس چک شکست یافت لشکر بانه خود چند نفر بلد همراه
ولغه میرزا ابوالمعالی بارگشت روانه بود و خود در معرکه پیش دست آمده استقامت ورزید که سه تن زخم بر داشته بود
موفور منهزم بکهرارو بعد گرفتار آمده غازی چک آنها بود و بعضی از تیغ گذرانید سه چهار روز
دیگر طرفین در میدان سبک و آویز عرصه شمشیر خونریز گهی بد غازی چک مظفر و منصور گشت حکم کشید
بود انقضای مدت دو سال میر محمد چک برادر شمس چک با جمعی از چکان سر از خط فرمان او
برتافته حصارهای شهر خراب ساخت و در میدان والدر کهن علم مبارزت بر افراشت و هنگامه حکم
گرم کرده و میر محمد چک بمقابله غازی چک آمد او در عین وارد گیر منصوبه تدبیر فریب راه نباه خود ساخته
حمله هاش سوخته بند لو در آخر غازی چک جرات کرده بدفعه قیل جو و بهات حبس چک دو از
او خود سوار آب اندر حسته آتش در حیله بند که بره فرصت برتافتن نیافت در همان
مات شد و بساط حیات بر چید شکست صریح بر آنها افتاده راه فرار پیموده غازی چک
مظفر و منصور برگشت بعد چند گاه باز برادران شمس چک کومک از هندوستان آورده
سر تو انسکی آراکهوپره غازی چک با هیره پور روانه شده سدراه لشکر با غنیم
گو هیر طایفه باز گشت بعد فتح شهر از سر جمع ساخته آنها شد و حکم نمود هر که سر سپاهی
یک یک اشرفی از رو صیغه انعام بر دارد طمع در نور را زد و فوراً عاقبت اندیش توده توده
بجیله و دزدی سر های رعیه آنها آورده سر هر سر یک یک اشرفی از و گرفتند تو هم بسیار بر

مومن

معرض تلف آمدند لاچار بهزیمت عنان بسته بازگشت برگشتند غازی چک با فتح و ظفر

معاودت نمود و بدل و دلاور جهت نقل میکند در روزی یکی از ملازمان بچهٔ او را از شوخی چند دانه عناب

بحوزهٔ عناب گرفته در خدمتش ... شد تحفهٔ صفحا حکم بآمد ساختن آن ظلم اندیشه نمود و سیاست رسید

همچنین بچه او واقع شد پا از دایره ادب بیرون کشیده سر سرکشی بهوا نشست باندیشه مقابله در

بدر آمده در خصوص خالو پسرش مانع آمده بنابر فهمی خالوی خود سر از تن جدا ساخت غازی چک

بسبب این امر نامسموع خشمگین گرچه بود فرزند او را بدار رسید در آخر از رنج و تعب انمیعاد به حاکم

قدیم ماله و آه کشته اوقات به ... روز و ماه آزاری بسر میبرد و بهر ماه الحکم رای کدر از ...

برادر خود جانشین مسند جاه ساخت بعد چندگاه بمرض صعب از بین در گذشت

حسین چک برادرش با حیان و رعیت پروری امورات ملک رای مشوره با چک ... انصرام

پیروی مذهب شیعه داشت و دختر خود برای اکبر پادشاه بدست میرزا مقیم با ... فرستاد

تقسیم اوقات گذاری روزهای هفته بر آیین مستحق ساخته بود روز جمعه با علما و دانایان روز شنبه

با بندیان و برهمنان روز یکشنبه با فقرا و مشایخ روز دوشنبه با قاضی و مفتیان روز سه شنبه با لشکر و سپاه

روز چهارشنبه با شعله تیراندازی و دیگر جهت نجوم سپاهی روز پنجشنبه با نجوم اهل اشاره

و نجوم جلد و هر طایفه بود از اخور مراتب انعام و صلهٔ معاش مقرر گذاشته بود و در شعر هم

دستگاه داشت این دو شعر از طبع اوست جامی که تیغ ولبسه خنجر بار می آید دلا بر جرگه

که جان در کار می آید آخر یکی از آل غنی بسعادت رسید شد بارس حیدر که بنده آخر بادشاه شد

بعد چندی حکومت بلعل چک برادر خود سپرده خود در کنج زاویه بر رخت اقامت گزید

در سنه نهصد و هشتاد و هفت از این سرای غم بادیار عدم رفت بعد وفاتش علی چک برادرش

در سنه نهصد و هشتاد و شش باختیار تمام کار فرما و حکمران گشت از این بیک بعدل و احسان همه کس را بنواخت

و خلق و ... با حوال ایشان از پیک رضا مندی و شاکر گذرانیدت در آن اوان حیدر خان و سلیم خان پسران بارس بادشاه

از نبوری هندوستان که در آن می نمود با اکثری از امرای آن ملک جمعی از لشکریان رو بایشان آوردند علی چک

از افهام این کلام برادر خود یوسف را بمقابله روان ساخته چنین چند جمعی بدر گشتند و نیز سر رشته حکومت آنها

از دو رکاب گسسته بهو کاری از دست نساخت صورت بگرفته بیان حرکه النعام جمعیت آنها بهم خورد

راه فرار پیمودند سلیم خان با چند کس دیگر اسیر و دستگیر افتاده بقتل رسید علی چک در آن

حرف اندیشه و سیمان از لوح ساحت فتون چه (خاطر چک) به پار تسخیر کشتوار لشکر اقبال روانه نمود

در آن وقت راجه بهادر سنگه حاکم آن مکان چون قوت مقاومت و در خود ندید پیام خواهر خود

بعلی چک فرستاد و نیز ساله ساله باج و خراج و جره و بار نعمت آن که مهمات مقرر کرده تا چند در بوزر

گذرانیده بار سر کشی بر بست و در راه باج مقرر تغافل لکی رکوع کرده ثانی

بعد وراه قتور ... باکار جازیت حمایت و دله روانه ساخت راجه مسعود بعد جد و جهد موفور

طاقت مقابله در خود ندیده از این سبک برادرزاده خود معه فتح خان نام

که مطلوب علی چک بود بجهة عفو جرایم روانه ساخت و ذمه در باب مقرر شد در آن هنگام قاضی صدر الدین

و ملا عشقی از طرف اکبر جلال الدین پادشاه در خصوص درخواست دختر شاه بجهة شهزاده سلیم رسیده بود

آمده والی کشمیر بتجدید در رسم تواضع و فرمان گذاری آورده سکه و خطبه بنام اکبر پادشاه

جاری و دختر خود مع تحف و هدایای مخصوص مصحوب آنها روانه حضور پادشاه معظم نمود و در موسم

بجهة کشمیر راه در موسم دیار آمده بود در آن ایام بقضای ربانی و رضای آسمانی برف بسیار

باریده شالی ها خام ماند و قحط عظیم روی داد بمرتبه که آثار علامت ظهور یافته مردم عام گوشت آدمی حلال

دانسته حال آن اوقات بودی میخوردند و مدت سه سال بدینسان گذشت چون [illegible] که

در [illegible] بسیار عاید ملک گردید در آخر روزی علی چک در میدان عیدگاه به چوگان بازی

اشتغال داشت در عین بازی جرکی ظهور یافته خللی بهم رسانیده فی الحال از [illegible] بازگشت

مخمور در خانه یوسف چک پسر خود [illegible] ساخت و خود در تخته تابوت خاک نشین شد

ابدال چک برادر علی چک [illegible] اطلاع دستند [illegible] برادر [illegible] تکفین و تجهیز [illegible]

باندیشه حکومت [illegible] یوسف چک [illegible] کینه ور شده بمقابله [illegible] تیغ [illegible]

آب داده پای استقامت افشرد در محله [illegible] جماعه فریقین وقوع یافت جانبین [illegible]

تیر و تفنگ آلات حرب و جنگ درست و بازوی جلادت [illegible] تا دلها [illegible] بسیار و

ضایع شد اکثر خوانات کارزار گوله تفنگ به پهلوی ابدال چک رسیده از اسپ افتاد

جانی دلجوی یوسف چک بود که از جانب خود اگر طبیعت خاطر جمع شد به جهنر و تکفین [illegible]

با امورات ملکی رانی دست اندر خیت و در سینه نهد و داشت با وجود تخت و تاج بانوی خود در

زینت دلجوی بود اندک و صرف اطراف و جوانب فراغت حاصل بود نیاوتورش و صحبت یاران

روز نهانی مغنیه با یک تعهد علی الخصوص حبه خاتون نام محبوبه در حسن دلربایی با کمال دلبری و آواز مسار

بی انباز بود بهم صحبتی او اختصاص داشت صورت حال آنکه زن او بوم آباو اجداد او شمیر موضع چندهار

پرگنه و هورت چنین قدم مدرجه بلوغ گذاشته است او بدلهای هم کوسر [illegible] در حسن خانه بعد انقضای

مدت چند روز بمقتضای طبیعت حوصله شیر یا جسارت از گلیم ادب بیرون گذاشته به تحصیل [illegible]

اشعار کشمیری انتظام دلجوی در حزین زبان بیان کتابت رای شعبه مخالفت بزرگ و [illegible]

خانه از هر کرانه بیماهت و طعن و مسار گوید خط خلاع نکوسته جای رسیدن نسبت

بهمراهی شوهرش بعد زوجیت به از خانه پدر و خانه پدر محرّم [illegible] قصاید در عرض [illegible]

ملازمان یوسف شاه چک باو برخورده مشاهده شکل و شمایل دلفریب [illegible] لاله

[illegible] لحن داوودی تازینی های زیبا و شیرین گفتار [illegible] ماننده دست بدست بحضور [illegible]

رسانیدند محبوب دید آشفته حسن [illegible] او شده بهم [illegible] ممتاز [illegible]

مهارت کامل درست عادات [illegible] تصانیف کشمیری او در زبان [illegible] گویند

خواند مقام عراق شهره آفاق و حیرت [illegible] سرایان عجم و عراق [illegible]

[illegible]

با سوز و ساز از عشق او می‌پرداخت مجنون صفا مستمع سوخته با عشق هزار‌هایی و عشق‌بازی می‌کرد به نقد شد

و یک روز یک از هر زبره در ایام شوره چراغ لب بستند آواز حزین و دید دلبر نشین او

آهنگ دماغ بهم رسیده واله و شیدا که هر از بیدرد حالتها او قطع عمر رسانی

آه و ناله لبریز چند ماه در پیچ و تاب وقتی طفولیت بسر که در آغوش ماتم‌وار بود

که درد مند و مساند داشت باز نمود آن محب محبت طراز در فکر کار شد افتاده راه آمد و رسانید

در خلوت و جلوت جانان یار که به لطف و فریب و بهانه و تقریب حضور رسانیده تمنا نمود

مجنون شیدا التماس ترحم و احسان بر روی او بار ساخته اجازت آواز شوهر بشنود در خلوت سرای

خود و او از محرم بشارت حرف امید باید نمود شامل حال خود دانسته تا آنکه آن

ماه ز رکعت دلبر سو نوید خرمی دل او در خلوتکده او جای که رنگین است سحر و فن [illegible] گلزار

زبان بیان واقعه آن محبت گرفته منتظر گردید [illegible] امشب وصل نیست نیست اندر شب قدر

وصل او خوش دریاب لیکن شرط آنست که در مکان خلوت رو شبانه چراغ نباشد بتمام شب

لب ما بهم آشنائی شود از استماع حسن مقوله جان تازه در قالب بیهوش در آمد

قرین فرحت و انبساط روز بسر رسانید هنگامیکه مهتاب عالمتاب از مشرق سعادت

طلوع نمود آن ماه سیما سرو [illegible] آسمانی نورانی ساخته در برج نشستگاه خود در آمد در انتظار عاشق

همچو آن [illegible] آشفته دماغ شد مجنون واله [illegible] بدر نور آگاه پوشیده خود در [illegible] رسید

فاتح گزیده در حجرهٔ او سکونت نشین بود روزنهٔ زبانی تلقین کرده هر کرزبان بسیج شمار
نعوذ باغ خاطر نو مالیت و اختلاط الوعی و ممنجواران او در یاد حق بهم بستری او و محتوی اندوز گوار
بود فور فرحت و شور شب یار و بر آورده کام دل گرفت صباح که خورشید خاور سر از افق
مشرق بدر آورد او سعادتمانه قرحق ساخت دل بچین تیر از غم اندوه خاطر کدورت مسرت
پاک بود خت ونگهداشت عصمت و پاکدامنی طرفه تعوبی کار نمو چنین در ایام های سلف در حکومت
راجه های بزرگ و نیابده در اوراق گذشته سمت تحریر پذیرفته بعضی از ایشان هم بسری عاشق شده بود
او از روی قصور فهم بخوبی سوء عالمی سعد باد فنا در دلوهای این منظر ذوالسنه جامی و عام عام بود
در مبادله آنجا نمی دانستند بر عقل ناقص ورزیان پسند او نسبت نموده هم از عصمت بیگانه بالهم
اسیر زنجیر اسقف سو از دام رنج و آلام آرلونجو بهره های خند کاه بآیین و لحوالیت و عزت
سر بجهت چند تغیر حکمان ارزوی عزت ترقی مدارج اقبال ها ساختن حکمان بو شیند مبارک
زر محوم ولایت بوده در آن هنگام تشیع عزت و تهور بر عرصه روزگار اعتبار داشت
با خود متفق ساخته لحم معاندی او در عرصه بستیزه کاشته بقیه و فساد رودار کهینه کارهای
گماد که کشید در نوکف مقابله فریقین ظهور یافت از هر دو جانب حمله های نمود تا در روزگار آمد
در آخر یوسف خان نام فتح و نصرت از لوح روزگار حک یافته فرار بر قرار نهاد و بصوب
هندوستان خلف عیان نمود و جو سو کصور اکبر پادشاه رسید و چند گاه به غربت و حرمت

گذرانید

گذرانیده داشت هرچند چند مرتبه در خصوص استدعای کومک عرض نمود پادشاه والاجاه بحال او
بوقت دیگر موقوف [illegible] در سنه نهصد و هشتاد و هفت سید مبارک خان شاه عهد سعید و مبارک دوره
بر تخت حکومت قدم نهاد و یکسال و مدت هشتماه و پانزده روز به مقتضی کوتاهی نموده سرکوهای حکام
به [illegible] با همواری بکار برده شد از آنجمله حیدر چک وغیره چند نفر از ایشان با او کینه ورزیده
و بهانهای دوری از بیعت راه احراز ساخته در مکان [illegible] را اللذر که بعزم جنگ پای ثبات افشرده نشد مبارک خان
چنانچه سید مبارک [illegible] سید مبارک و چتر و تاج بدست بابا خلیل نام که در آن اوقات
از ارباب اعتبار بود آنها فرستاده خود در کمال [illegible] و سکونت ورزید در اواخر سنه نهصد و هشتاد و هفت
لوهر چک تاج و افسر بر سر نهاده راه دلگستری و رعیت پروری گرفته با هر کس سلوک و مدارا
کار روا شد در عهد او ارزانی غله بکثرت بظهور پیوست خروار سالی بیکفلوس به بیع و شرا میشد
کافه انام [illegible] فارغبال اعالی و موالی بفور فرحاله گذرانیده داشتند یوسف چک در هندوستان
پنجاه لک تخت نشین شد برابر اضعاف [illegible] در تحصیل جهت از درگاه پادشاه [illegible] جهت اخبارات
خود در بهلول پور [illegible] محمد بیت در پرچنکه با جمعیت [illegible] و سوار حشم در راه و جهجر
جار و اشتهار رسیده [illegible] جار شد و در آنجا مبلغ [illegible] تعرض گرفته بعدد هشتصد نفر ملازم
دیگر نهضت نمود [illegible] بصوب کشمیر نهضت [illegible] در عرض [illegible] بجهت سرکوهای اطراف ممکن بات
نگاشته بود احدی [illegible] او نه [illegible] جهت حسن اختصاص سبب [illegible] بار و [illegible] یوسف دارم

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

و از جانب گوهر چک به تکهار راه نوشهره با مورچه با وجود جمعیت در سه هزار پیاده

سوار بسیار اخبار آمد و از منتزع شدن نوشهره گوید بجنگ و جدال برخاسته از اعزاز

زر بسیار به زمینداران راجوری چاره کار در اطراف منحصر دیده با وی پیوست. یوسف چک از سو

همراه فوج قرار داده پیشتر روانه شده در مکان هیره پور رخت اقامت برکشود بنام

و نارک بهکور زمینداران محافظت راه سد و نیز با مرجعه آورده از هیره پور در آب رسیده مهمات

گوهر چک خلل یافته هر چند چاره و کار بمقابله غنیم بر آمده نبود در آخر چون معامله

دیده راه فرار به سر کهن رو بجانب شهر آورد و در خانه قاضی موسی مخفی ماند یوسف چک بشتاب آمده

با فتح و ظفر داخل شهر شد و او را از خانه قاضی مذکور بر آورده بار دیگر زر بسیار گرفته و تا بهیر

مبتلا در چشمش کشیده کار را بامور مملکت گشت آیین بیشتر با قوانین و منصبه حیدر طرف او

حیدر چک که از سرداران گوهر چک رجوعه با وی بیاورد چند گاه بطرف تبت و چند مدت

بجانب کشتوار گذرانیده داشت آخر پناه به راجه مانسنگ راجه لاهور به اعانت او بر داشته

تصرف نیز و نوشهره حاکم بود با نظرات او وقت گذران شد در این اثنا میر شده ظاهر از جانب

اکبر پادشاه والا گهر فرمان شاهی بمضمون بنام یوسف چک داشت زر انبار که در حضور اور

مرحمت شده در کشمیر اوقات با سود جمالی میگذرانند احوالی بغرض برسانند اکنون برخلاف فرمان جاری

اطاعت و فرمان پذیری گردیده احوالات بر نگاری والا تو دانی مجبور در خود گرفتار راه فرمان

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

نمود و فرزند خود را همراه حیدر چک سر با تحایف و هدایا روانهٔ هندوستان ساخته در ایام مشمول عنایات
شد و ایلچی بعد انقضای مدتی یکسال مرخص شده معاودت کشمیر نمود سال سوم بحجه زر یعقوب چک سر
با شکیبائی رسانیدن روانه نمود در سال هم کابا پادشاه کند ازین وقت و رخصت انصراف یافت
روز در حضور حاضر بود پادشاه مهمات ... یوسف چک از درگاه ارشاد
بکشمیر رفت و مرتبه اول سیر خود دیگر ثانی بجهه ارشاد روانه ساخت و خود از جا حرکت نکند
داود قاسم بعزت میگذرانید و در همین حکم علی و حکیم یوسف چک را از کشمیر فرستاد بعد چند روز
مشرف ساخت جهت واسطه احتمال زر پادشاه باجازه جلال اصفهانی که او جهت برای پدر خود
برگشت نمود استماع با سرداران و اکابر وقت صلاح کار سنجیده آنها در رفتن مانع آمدند بظاهر تکلیف آنها
اعتبار گذاشت با طرف اندرزه التجای نا طمع داشت در آن زمان اکبر پادشاه صوبه کابل از لاهور به نهضت
افراشته یعقوب چک فرصت غنیمت دانسته بی اجازت برخاسته آمد از خوف حیدر چک
از تصرف در ... نوشهره ... غیر ... کاچه ... رسیده و داخل شهر شد ... کیفیت
در خدمت پدر ... اعراض شده منع سلام یافت بعد چند روز اکابر زمانه بعد ... بهانه در عفو جرایم او
مستدعی شده بسلام پدر رسانیدند در آن اثنا حکیم علی والی جامپور ... از آنجا برآمده بعزم
حرمت تمام او را به شهر رسانید ... خاطر ... کار روا شد
از آنکه اعتبار وقت در خصوص روانه شدن حضور بود ... حکیم علی که از اعمام او

دریافت نمود احوالات سوء حضور بر کمال پادشاه با جاه و جلال بعد وقوف حقیقت حال

راجه بهگوندراس کچواهه را با جمعیت پنجاه هزار سوار از راه اتهک مرخص ساخته بود ظفر

وارد ملک کشمیر شد یوسف چک با استماع این اخبار حکیم علی را سوی حضور نمود و چو ایک

بهر رضای ارباب کار سوار گردید درباره مولوه رفت از آنجا یعقوب چک با تفاق جماعه

مقابله روانه ساخت بهادران جانبین و دلاوران طرفین مدت یکماهه تقرر واقعی ولوله

ولوله شدت سرما تیدی استیلا داشت که لشکریان بیشماری سکهها فیلان و اسب پاره

جان نشستن محمد قرار میدادند عسرت غله بنوعی ظهور یافت که آثار غله کمی سوده روپیه بیت

نرخ افتاد گوشت اسب و شتر بکار می بردند که از برنج اکل می کردند لهذا ... جیات

... محمد ده آن از بار کهجر محصور یوسف چک از ملک

بی اجازت لشکریان واحرانا و جمعیت پانصد هزار سوار رست و بیجهر رہپای خود را

بهگوندراس رفت و یعقوب چک نبدر ... پاترنهو و تلاش استوار ... بنوعی ...

رستم دستان ... جلوی ظهور ... راجه بهگوندراس بسبب شدت سرما

... راه چاره از چار طرف مسدود یافته ناچار ... صلح در داده ...

یوسف چک را که ... همراه ... پادشاه رسانید ...

نود و چهار یعقوب چک ... اختیار ...

را بنام خود رواج داده با اکابر وقت بی پروائی و نهوراری سلوک مینمود و روی از او تافته شمس چک

شمس چک وغیره چند نفر سرگروه مبدلان سوءحالی یافته از زور گردان شدند و بعزم هندوستان

در میره پور رسیدند و در انجا باهم سنجیدند که بهتر آنست که روی بسوی شهر آورده کاری بکنند

متصرف شویم و خود را عبث سرگردان نسازیم پس بدین عزم عنان عزیمت بصوب شهر

برگردانیدند و یعقوب چک باستماع این اخبار در محله کوه مهرت بوزیر بدر رسیده محبوس گردانیده

تو چه آوردند بر کار را از استغنا کرده و تحریک آمده شهر نمود و بر عجلت استمداد از کجا

کوچ کرده در نوهته که جای بود نشسته بود در رسید شمس چک وغیره نیز از جانب عیدگاه آمده

پیش های شهر سوخت ساختند و مقابله بر پا شد تا مدت یک ماه روز بار زد و حرب و ضرب گرم بود

آخر الامر طرح صلح بمیان آمده از سو پور تا حد کاملاج تعلق شمس چک وغیره گرفت و تتمه

اطراف شهر حد مملکت یعقوب چک متصرف شد و مذهب شیعه رواج داده افعال قبیح نمود

برگشتن و تعبات رسانیدند از این حرکت و جماعتی از کار اشتر شهر بدر رفته در حضور اکبر بادشاه رسانیدند

احوالات شورانگیز و تخریبات رسانیده قتل فتنه تسخیر کشمیر نمودند بحکم او اصفا قاسم خان میر بحر

با جمعیت سی هزار سوار همراه داده خواهان مرخص و با مور اسرار جهت نمود قطع منازل و الاور رجده

کمونه یعقوب چک چمن حیدر دو آنها در مکان مدنو که بیشتر کوه در میره پور بمقابله بر آمده تاب مقاومت

بخوجهت از انجا که عموم شهر چه صغیر و چه کبیر از اخلاق نا پسندیده او دلگیر بودند آنکه

ضرب تفنگ و تیر در معرکه دار و گیر رونق نه پذیرفت شوخ خسته رفته و در فتح عنیمم چاک گردید
چون بار دیگر بر تخت خود نشسته دید باز گشت بر گشته تا کریوه کر پیش گرفت یکباره کشتوار ماندند و خبر
دیده اشک بار روان گشته قاسم خان در برهم گله رسیده جمعی از لشکر خود پیشتر روانه ساخت
جماعتی از چکان شمس چک عنان عزیمت بر تافت و شمس چک بطرف کریوه فرار اختیار کرده
قاسم خان تا ایام زمستان مادام و اقامت در شهر گذرانید چون آثار بهار پدیدار شد یعقوب چک
از کشتوار بعزم جنگ و پیکار متحرک گردید و در پرگنه اولر نزول نموده و مسکن گزیده
شمس چک نیز از کریوه باز گشته بر گشته از راه سوپور در جزیره آمده و در استقامت نمود چند
روز هر دو دلاور از مقامهای خود حرکت نمود یعقوب چک بر کوه سلیمان و شمس چک بر کوه عیدگاه تا کمک
فرود آمدند قاسم خان تمام لشکر خود را دو فرقه ساخته جماعه از راه باندرستن فرقه دیگر از طرف
آورد که بمقابله یعقوب چک روانه کرد جانبین بجنگ و جدال دست و بازو گشادند یعقوب بر کوه
یعقوب قاسم خان شکست واقع شد تا گاه تیری بجسم نورمک چک که سر فوج لشکر یعقوب بود در رسید
بی از اسب افتاد و جان داد و او آمدن باعث هزیمت او گشت و قاسمیان همعنان فتح و ظفر
باز گشت بشهر آمد روز دوم یعقوب چک با شمس چک عهد و پیمان درست کرده خود در قلعه
ناچک رسیدند و باتفاق یکدیگر تاخت بر آورده ... سوار آرزوی هلیم و لو بود شبیخون در شهر
تا چند مدت ما بین این شور و شر گرم بود اخبار سرکشی طایفه چکان مکرر در حضرت اکبر بادشاه

رفته یوسف خان رضوی بود باتفاق محمد بت وزیر یوسف ملک از جانب یعقوب ملک زینار طلب

کشمیر رفته با همراهی سپهسالار مرحوم آمده بود از طرف کوهپایه تا پرسید راه آنها

روانه گردید و مهره پور آسته در آنجا یوسف خان رهنمای بهرام نایک زمیندار شاهراه زیر پیر پنجال

براه کوه نمی رفت و داخل شهر شد از شنید این اخبار جماعه چکان عنقریب از اس سوی خاطر

راه ولایت از قلعه ها کنک بیرون آمدند باتفاق محمد بت وزیر یوسف خان حاضر گردیدند

یعقوب ملک چک چون کناره شنید از فرار اخبار مختلف لشکرها بندگان حضرت عالی عرض نمود

معلوم فرموده در سه بعد از آن نشست والوای سرزمین گشت

از انجا که حاکم قیوم و مالک بر و بوم در هر وقتی زمام و قایع حسب تقدیر سپرد

اختیار بخشیده بعد از فرمان بزرگی کار آگاه و زمام اختیار حکمرانی در قبضه اقتدار او

بعد بعد حسب الحکم قدر زمام حکومت این سرزمین از دست چکان بیرون رفته

تعلق تصرف پادشاهان چغتائیه گرفت یعقوب ملک چاره کار بغیر از ایلی و اعتذار ندیده

بحضور پادشاه رسید و کفش های مبارک تاج سر خود ساخته بعفو جرایم گذشته سرافراز

گردید پادشاه والاجاه چند روز در شهر گذرانیده متصدیان کارکنان بجهت بندوبست

امورات مشخص ساخته لوای عزیمت از راه ینگ بصوب هندوستان برافراشت لهذا مولف

مطلع آنکه بر هم غنیمت صحت گروه راه نهایت صعب گذر و نجابت دشوار است در مکالمه

برنگ نقش کنده گذاشت و قسم نوشته در هیچ باب پادشاهی زبون بوده خطرناک عبور نماید
در زمین محل رستم صعب تر و سخت تر است بهر حال بعد در اندیشید پادشاه اکثر فتنه جویان
کوته اندیش را بدنیته فتنه انگیزی رو نکوهش نهاده جاده تولوتوکل یعنی و عبارد قساد
نموده و یعنی در حضور رفته نمیسالت و جاگیر سرافراز شدند قاسمی میر کچه بدر نکنامی و چند ماه
گذرانیده بعد از روی یوسف خان رضوی بمرتبه صوبه داری اختصاص یافته با یکدیگر نقطه و
ربط امورات بپرداخته اما از قرار سرکشی و شورش ارباب فتنه و فساد کار را بر ساخت کشمیر
یکی از منسوبان خود بایالت مقرر نمود روز به حضور قاضی نور الدین قاضی علی حسین بیگ و طوطه رام
دفتری را بنابر تحقیق مالیات و بندوبست امورات ملک از حضور به کشمیر رفته بود از آنها بعلاقه
نهایت کار گذارشتند و جمیع مالیات نقدی و جنسی در ضبط آورده بود جهت سپاه وغیره
نقد از خزانه داده شود تموم عمال انجا باستماع این حالات بنابر توفیرات جاگیر و جات
در فکر حال افتاده باتفاق جماعه لشکر یوسف خان در زمان گذاشته بود مبر شوریده
بار کار عمور لعنه اوست با عوارض کار زنگوسه بتصور شد اکثر ملازمان حساب اعتبار و درهم اندیشه
تا انجا را و غرو مانع شده بجز آن نا شنود که در بو فور کبر و غرور نخواست هم در ان کار اتفاق
بطرف سوپور روانه شد از انجا تحریک قوم فساد پیشه جمعیتی ترتیب. و لعه بار بی شهر
آمد با شور سرکشی گرم جهت فتنه جویان همراهی جمله سوکطار با با یدار ولی اعتبار بخان عام

بنگاه

پادشاهی یوسف چک در آن اولی در سنه یکهزار و یک هجری اکبر پادشاه بعزم اراده آمدن کشمیر
خاطر گذاشته شیخ فرید بخاری را پیشتر از خود روانه نمود او در راه به میر یوسف یادگار رسیده
رسیده و انسداد طرق کوهستان با اتفاق مفسدان پاکستان پادشاهی سلوک با ایلچی آوردی
از معانی ایشان حسین نام یکی از ملازمان شاهی بخلاص ساخته بحضور رسانید
احوال ایشان بعرض رسید هر شاه والاجاه بسنوح این رود و لکهو مواد لشکر کشی اندو ترتیب داد
زین خان کوکه از راه پکهلی و صادق خان را از طرف نبوکه و شیخ فرید و میر بخشی از راه نبهره و راجوری
مأمور ساخته و خود بتهیه منصف مزاج رهبری این پورش بعهد میر یوسف یادگار رسیدند این جا
بمقابله پرداخته چون تمام کشمیر از اطوار بد او دلگیر بودند از وی روی بر تافته بمشورت شیخ فرید
با معدودی لشکر در هیره پور فرود آمده داشت رسیدند با وجود بعالیه باب بعزم جنگ و جدل
استقامت ورزیدند جمعی از سپاهیان میر یوسف خان که در معرکه حاضر بودند بار وزرا
آرزوی خاطر ولی اکثر بوده در عین جنگ سر آن باشنده که از بدن در حضور پادشاه آورده داشتند
بعد اتمام اینکه اکثر از ارباب واقعه جنگ در حضور رفته بملازمت گذرانیدن احتیاط نمود
یوسف خان از ابتدای سنه اربع و عشر تا اوایل جلوس جهانگیر پادشاه تا خود
آن طایفه در سرکار پادشاهی قرار داشت و در محاربه سلطان خسرو پادشاه را در لاهور برد
پیش آمده بود بردرت نمایان بکار برده و یعقوب خان پسر در هنگام حکومت پدر در حضور

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

در آن هنگام راجه بنگش بدبه با جمعیت پنجاه هزار سوار راجپوت و ده هزار پیاده
بعزم جنگ پادشاه آمده بود بعرض رسانید که اگر بنده درگاه را امر شود تنها رفته راجه مذکور را
دستگیر نموده بحضور حاضر خواهم ساخت تعین قشون لشکر نیست حاصل کلام بسر زبر کوه
دور از کار رفته و اشتهار الکشمیر پادشاه بنا بر آن لشکر منصور را حکم مدد نمودند روانه بمحض رسیدن بار
در لشکر راجه مسطور در آمده او بجهة علاج سر در بار رفته بود غیر از چند نفر همه در آنجا کشته شده و راجه
بر لشکر مجموع نوشته بسر چهره و شعاب از احاطه لشکر شکست داده بحضور پادشاه رسانید همین قسم
خدمات ... از روی آنها بظهور رسید بعضی بود در اکبرآباد و اکثری بود در پنجاب و تعزز
جاگیر و مناصب مناسب روانه شدند بمحض کلام آنکه مرتبه هم راجه تودرمل بود دار السلطنت
در خصوص جمع مالیات کشمیر امر فرموده راجه مسطور برهنمای عقل کامل مالیات و قوانین قلمداد بود
بر کناره شد سوری محالات که بجمع تعیده مواضع و برآمده ها و حاصلات مشخص ساخته بنای کار
آسین کافه لازم بر جا گذاشته و شیوه العمل ... او نهایت اهتمام ...
... کرت ثالث حکم بنای قلعه شده که کوه ماران درست ساخته ...
بمصرف تعمیر رسید تاریخ بنای آن بظهور کالنقش فی الحجر در ... ساختند
بنای قلعه ناگرنگر شد بحکم پادشاه ولد گیتی سیر شاه عالم شاه اکبر تعالی شانه الله و اکبر
شهنشاهی که در عالم مشار الیه بود است و ... کرور و ده لک ... خرج تمام ... صد در شاه هندوستان ...

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

نکرده هیچکس بیکار انجامد تمامی با قید از تحریرش زر چاپی و چار از جلوس بادشاهی
هزار و ششصد تاریخ همچو سزاوار قواعد تاریخ نویسی و شایان رابطه وقایع نگاری آمده است
کلمه بر دولت و دولت چغتائیه و تصرف انخطه دلپذیر بحیطه عمل در حیطه تسخیر در آورده
بسلک تحریر در آمده حکیم علی دیگر او در اوراق گذشته گذشته است در حضور رسیده و شیخ
بابا داود خاکی و حیدر چک از نیابت در رفته و الوا کذوخته بنابلین میرزا شاهرخ بهادر و
بهکو بندر کجواهر و علی اکبر شاهی و دیگر مبارزان کار طلب سوا بایسطلب دستوری شده هر
بعرض رسانیده نمودند بدالفضای موسم زمستان طغیان دریهت شرف
از خوف برف بر طرف باشد خدیو کشورکشا قبول نکرد گذشته اند فرموده از
از اندیشه برف از الطاف الهی است یوسف خان با اقتضای رای زرینان
کوتاه نگاهان از دست چین مار از پوست بر آمده نظر بر دشوار گذاری کریوه های بلند
ریزش برف و باران بود مبتدیکران خلعت غفلت در شده کمر بمقابله چست
بمعاونت بیگانه در رسیده از سختی سرما و دشواری ره و ریزش برف و باران و نایابی غله
در جمعیت بسیار در یافتند لیکن با استعانت استوار گذر گذشته خان معاودت بر تافتند
از خلاف بیداد بیدار شده بپاره کرد هشت و از کوتی کو وزیست بهانه دیدند لرزم و
با چندی سپاه در نهو اعراض آمده آمدند او دست آویز شده آهنگ یاری کشتن

آخر به بدرگاه والا رسید و فرمان شد هر گاه یوسف چک به اندیشه حیله اندازی در بست

لازم هر مخدوم قشون در کشمیر رفته تصرف ملک نمایند اورا اتفاقا داشته بحضور حاضر شوند کام و

ناکام لشکریان بعزم پیش رفتن کام زن شدند یعقوب چک به هست باد غرور گشته

حسین چک سو بسرکوبی یورش دور استواری کوه نشست مامور ساخت بهادران جانبین

در جان سپاری کوشش نمودند بسیاری از راجپوتان و گروه قشون بر نوشته

علف تیغ بیدریغ گردیده جمعی کثیر مامور از حکام بر عطف شدند درین هنگام محمد زاهد

شیخ یعقوب کشمیری زمینداران کنار رجوعه آورده قرار یافت که از آن راه فوجی در حال کشمیر

یعقوب چک با استماع انحراف راه ابی نمود عرضه بر نگاشت به تصرف دارالضرب و

عمال زعفران و ابریشم و شکار جانوران تعلق بوکلای سرکار باشد داروغه هر کدام خدمت از حضور

پرنور مشخص شود و قشون شاهی از آنجا برگردد هر چند این اظهار پسند شعار حاکم دارو خدمت ما فوق

به بعضی از تحواها مقرر گردد و قول سو حکم بازگشتن شد آغاز سال سی و یکم جلوس میمنت مانوس

بظهور پیوست در این اثنا حیدر چک و شیخ یعقوب کشمیری بعرض رسانیدند کشمیریان از یعقوب چک

رنجیده آزرده هستند هر گاه فیروزی سپاه روانه شود با ستانه تصرف خطه دلپذیر خواهد

یافت قاسم خان میر بحر بوده در کارشناسی و بر دلی یکتای زمانه بود باین خدمت سربلند گردیده

او بگشاده پیشانی چنین پیاپی زمین عبودیت سوده به همراهی او باستانه رسیده است که چون فرمانی

[illegible]

از فرمان دهان هند هر روز در بی دستبرد رای بکر انتهای و بی انصافی گرایدایشو توانا همچنان تولا تر دست

زیردستان بهر روز فرجی از پا در آید مثل این ناهمقوله دلیلیست یعقوب چک اول مرتبه

قسوت هندوستان به هم نوز چاپلوسی بسیار سراپا خوش آمد کو نام خود شاه اسمعیل نهاد

بفکر کینه فرو دست افتاد و بدخوی و شوم آزار و آزار بیش گرفت تا در ان سیاه کمر بست

وقاصی ... کهن ... زر هم گذرانید و خانمان او تباراج دلو از ان رو کشمیر یا ازو

آزرده خاطر بود چنین قاسمی از حضور دستوری این امر خطیر یافته بعد جد جهد کثیر واحات کشمیر گرفته

تا مدت یکسال با طایفه چکان به پرخاش گذرانید و وقایع آن اوان تاریخی در سلک تحریر در آمده

در آخر قاسم خان زر دست تدعیانی آن آمده عرضداشت طلب تاج بحضور پرنگاشت لنظر الملک شهریار

در بهن مهر یوسف چاکسواز بسیه آزار برارر بسته با بسیار آزار بجاهد آن نزد آورد

مامور فرمود او بهمعیت افضال شیخ و بهمپای محمد قلی تربیت وزیر یوسف چک و بابا خلیل و

بابا طالب اصفهانی از کتل بهرام گذشته در نقشه کشمیر جا گرفت پیش از آنکه خبر نیکو داد

تفنگ آهنگ شود یعقوب چک به پایه دستور رسانید و بیگمی چک بکوهستان کامراج

پناه برد و قاسم خان به درگاه والا دستوری ولوا برود لو در سال سی و دوم جلوس مطابق نهصد نود و پنج

هجری واقع گردید و در سنه نهصد و نود و هفت چون بادشاه همواره بیاد آوری آب و هوای دلکشای کشمیر

راغب بود بر هم دلیل بادشاه سوز این اندیشه شکرف بسیار آورد و در خاطر جهانگیر خود عالم از لاهور

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

سنگ تراشان کوهکن و خارشکافان فرهادفن سوی بسر کوه کیفیت قسم خار پیشتر دستوری داده بود
تا نشیب و فراز راههای سولاک و صعب گذار هموار ساخته و پاک نموده پیشتر و تخته بندان شریف
ذهاب منزل بمنزل سعه نوردیده از گریهٔ رحیم بیتاب همراه با سینهٔ آبشاری والعطر در گذشت در مکان
بیرم کله که بس دلکش جائی است خوشتر آب و هوا از اقر و فهمای الولیکم هما دایره ازدم شده
دران کلقام نام اسپ چاره سوده بکوتاهی بیش میرفیت بالعرینه از نظر عاید شد ناله ارو
دریافتند در اثنای سوده میرزا یوسف خان گروهی انبوه از سران کشمیر همراه آورده
در پوشانه سرمایهٔ سعادت جاودانه اندوختند چون عرض شده منازل پیش از هم گروه بسیار بود
همراهیان را گسترده همینکه در افتادند پادشاه بیک سوی دهی معمورهٔ بهیر رسید هنگام صبح در زمین
در راه سلیم دست امید بدعای اقبال واداور کریم آویخته بی خوف و بیم از گریبان
از زبان بیان در توضیح سخن سرما و شکوفه برف و شادی سرایشگاه مرد و دلبند تر بود و بیندر
کوه آسمان بیمار نشیب و فراز کوتاه است در گذشته در وقت گذشتن بارش و تگرگ
بارید گرفت تا یک ساعت بوفور شدت در تراوش و کار و شش دار شب و بسیاری از رجال بزم
قدرتی بیادرفت چه زبان تیغ که قوم این مرز و بوم است از پیشین حکمای دانشمند گروه
چنین تشخیص نموده اند هرگاه کوهی اطراف کوهستان کشمیر مکان جن و باشی ملائکه و پریان است
بسبب در حدود البته ظهور رفت ولی اعتدالی ظهور میشود بمالک درین راهها که هر لشکری گذر نباید دید

استر و اشتر و آواره نظاره عبور نماید در کمتر فرصت ابر تیره فراهم آمده برف و باران بر سر شور درآمد روز دیگر در هیره پور اتفاق نزول شده میر یوسف خان در آن مکان خیمه و خرگاه بر پا ساخته بود در آنجا رحمت کشیده کاشته عرض شده بود از تیر که درخت نور و شگوفه گلها و شگفتگی هوا و نغمه مرغان خاطر نشان زبان زمان حیرت برافروز آرزوی راه انتظار پدید شد سخن کوتاه جهانی دیگر پدید آمد بهشتی نو لقا از روی کار برگرفت گروه گروه مردم از زیارت تماشای خدا تروه و عمامه در زمین و اشتر گراونی منزل آباد و خباکران جا و خیص کرانها کران با هر رایات همایون گران تصویر آمده بحر روانی تو زار نشینی کام دل برگرفتند بعد آن در شهر نگر رایت اقبال در رحمه شده در خانه یوسف خان چک نزول اتفاق افتاد دلنگر بالا حکم صادر شد که احدی در خانه رعیت فرود نیاید خانها باشندگان همچنین تا آن آشیانه هفت طبقه استوار و متین بر پا بود بر فراز بام با لاله های رنگارنگ بعد آن ورنگ بسکفد و در بهشت شیخ فیضی در تعریف و ثنا بوراری شهر که در یکتای کغت نیاید در متن ورد قصیده در نظر کرده شعری چند از آن در سلک تحریر می آید

هزار قافله شوق میکند شبگیر | که بار عیش گشاید بعرصه کشمیر
تبارک الله ازین عرصه که دیدن او | ورق کار خیال است و نقشبند ضمیر
ز پیش فیض نسیمش دم مسیح سموم | به نکو آب روانش زلال خضر غدیر
زمین و چو هایش همیشه طرح آب نبیت | سپهر کهنه مکر خاک او بهاد بحر
بجلوه های فریب آهوان مشکین گستر | کنند سر ولا بعید دام عشق اسیر
زمانه تا برسد بای شهر بار درو | فکنده لاله و گل سبز بار فرش حریر
بهین گزیده ابو لکاهه و درگاه | مدیو غیب سپه پادشاه هلال سریر

نه چرخ را ابتکا بود چندین سر اهاهی | نه بخت سعید را تکام چون تو تعصیر | دیار گلشن کشمیر سعو مشهر کو

بدل صفت سلیمان پری کند تسخیر | زعشر دوره آنکه همه سعید هر که عزم | که شوق سعو بهشتش را زو بهو گریز

رهی چو طالع عاشق همه نسیب و فرار | رهی چو فکر عاقل همه دلاور و مشهور | بهشت دل اهل چمن را بها مغز صعب

بخشم سالک چنین کو بهار عشق خطیر | بحکم خسرو والا به کار کمال | هزار جوی روان که صفا برار شیر

جهان تکوه کمر جاره سعو رسیده | بهر موکب شاهی کو حمد مصیر | زمین عرصه کشمیر را سما گذراند

بفرق نقشهای پاره های سریر | درآن فضای فرو بیده جنی زار | گرای بخشم چشم لطف کند تقصیر

شدند نو ره پی از رخش و صبح و شریف | شدید فیض لب ساکف ز صغیر و کبیر | زبسکه رحمت بدامان کرد بعد ترا او

برآستانه هوس آرزو بماند فقیر | بسال سی و چهارم درا وسط خرداد | زا تبدلی جلوس خدیو عالمگیر

ز نهصد و نود و عیش ماه رجب | که یافت کوکب اقبال او جلوس سریر | خدایگان تقدیر شد بغرمات

بهفت کشور فرمان دهان تقدیر | شمایلی که خداوند در تو بعه کو | خود بیافت در آینه خیال نظیر

بظاهر از کرم و مهر سعو تو صاحب و شاه | بباطن از شرم خلق سعو تو مرشد و پیر | دگر سخن عادی تو ختم خواهم کو

چنانکه نظم شد مسلط بحرف آخر | همیشه تا که بود سال زاده و ماه | که در دو واقعه برج آید آفتاب مصیر

در انته صفت خاتم از صحیم مدام | که این جرانغه را او فانسب عشر | جهانت مسخر و طالع سعید و عمر دراز

فلک متابع دهم اهل و بحر مشیر | خزینه وافر و لشکر فزون و ملک ابد | قضا مطیع و قدر یار و خدا نصیر

القصه تاریخ بیست و پنجم ماه رجب در نقشه کشمیر فرو گشت نمود روز سوم پسر شهاب الدین

درآمده

حرامتر تو پلی شکار ... و غیره جانوران دریایی به بهره یابی فراوان عشرت اندوختند و چون در هنگام

عبور ... حرم ... بحیره ... دریای ... شهر ... سلطان ... مرکوز ... مرور

برافراز ... دریا ... بعد انقضای ... و ... تمام ... باره مولانا

با سنگ تراشان خاراشگاف و بیلداران جهت بازو دستوری شده که از راه پهک سکانشین

بازگشت ... در حین ... هوس سیر ... خاطر اقدس گذشته چون ... سیر کشتی جهت ... خود

لیکن سیر او ... شاه هیچ یکی ... حکم بازگشت نهاده شده ... گازر

خدمتگزار ... کاخهای دریایی سرانجام نموده ... سطح دریا اساس نهاده تمام آورده

نیز در خصوص ... که در کمترین وقتی ... از هر ... آراسته شده شهر ...

بر فراز دریا آرایش گرفت پس با همایون ... بخشین ... دریا ... دایره ...

نزول اجلال فرمودند از آنجا بهمایون ... نندی ... با طراوت و لطافت

گلگون عزم رانده فرحت خاطر اندوختند بعد فراغت گلگشت آن ...

بدیدن سرچشمه اچهبل خرامش رفت خواهش آن ... قدم

اختر الامر ... تعویق ماند مختصر ... یکماه ... این دیار ...

برگرفته از راه پهک بازگشت ... نهار ... که در تنگنای ... شنود

سرا ... اندوختند ... گرفتار ساخته بمجاهدان ...

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

عریضه عقیدت فریضه مدت برلوح خود تحریر گاشت در خدمت اقدس عرض نمود
که آثار اقبال مبارک ساخته بسجود آستانه مبارک سرافرازی یافته شهریار پرورش بنده نیز پذیرایی آورد
او که محمد بخشی دلاورانه بدربار خاص شرف اختصاص یافته مشمول الطاف و اعطای وقار
وزیر شهاب الدین بسعادت زمین دریافت از انجا بار که هجوم طرف باره مولد کرم
عیان شده چون میانه پوره بر سر سد آمده شمار وجهی گذار و خوفناک است
فوج راهست بحتر مقرر گردید که کنگ و شابیک راه رفته باشند در عبور گشت بولیاسه
نشیب و فراز جا گذار است راه روان محنت بسیار جادهای کوه بر لب دریا
به تردد و پلاش قاسمی پار میتین باشند که واقع شده حدود کوه پکلی بجیم بسر اوقات
کوهی وارد شد حسن الطاف میر یوسف خان دستوری یافته بازگشت بکشمیر آمد داود
بسر کرده بازپس نصرت و در کار چنین نمایش زمین بر نهاد عار حکم والی چک
و هر کاب بود نابدیشه فتنه بسیار نحیه و بازی گریخته زر را چون بکشمیر در آمد به کار برد در نظم
دقت آن چون گرفته ها را بدست آورده دست بدست بیار رسانده
سی و هشتم جلوس همه سرمایه هیدپذیری ... سکال شد چون میر یوسف خان میر یعقوب
عمه زاده خود یعقوب را بمنار گذاشته بود که عاقبت اندیشان باشتوی کوه او
دست آویز آشوب گردانید در سال سی و هشتم جلوس سگال بسته نگیرد از رهبری آهنگ کشمیر

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

از دریای راوی گذر خسروی واقع شده در سلک عنبور قاضی نور الله بدرگاه رسیده تا ستایش‌ها بگذارد

آمد که همراه افواج کشمیر تقرر نموده حالی از عالی حضرت به سر شده از کار حقوق نمک و قهر و جلال

آفتاب شاهی دامن‌گیر ساخته با دو لکه اهالی درگاه در آوارگی [illegible] دولت به سر رجعت

دکار ساخته بصوب کامراج رفت و در راه جمعی بهم رسیده تاراج و در باغ آگهر

استعانت در ربیر قاضی علی خان با سپاه قوم هندوستان کام فراغ ساخته به یاری نور آمد

از شوخ آوازه نقاره راهیان تابش‌های عرض شده برهم خوردند تا کام خود سوی آب دوزخ

برخی از همراهان فرو رفتند و بعضی گرفتار آمدند زین آگاهی آتش برگزیده بار گاه آگهی تیر برانده فرمان رفت

ریحان گوکه از راه پکهلی و صادق خان براه نیبح و شیخ فرید بخشی از طرف بنبر کوچ نمایند جیس

رسمی است قدیم هرکه با سپاهی برشتند اسمان تکیه او برخیزد و در فور او بشتاب گراید و

بخت او بخواب در آید [illegible] بار کاری میرزا یوسف خان رسوخ حقیقه و در زینه

فیل و اسب و [illegible] بحکم والا تاراج رفت و خود [illegible] در افغان [illegible] مولد

با گنج [illegible] جا [illegible] زر [illegible] سکه در هم و دینار بنام خود [illegible]

[illegible] ساخته [illegible] که [illegible] برآید

رسیدند لشکرها [illegible] امید [illegible] اندوخته‌ها دست [illegible]

[illegible]

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

بیش و بیش دستها هر آفاق بادهای قوی بمقابل در افتاده بکمتر او بره جمالش حرارت آثار

نیستی آباد جاده بولاوت شد و سرکوبه چار عنصر نوبت جوق و بیم برکرفتند زمین اخبار

های کار تیره روزگار شکیب از دست داد و راه گریز سپرد و هر گروهی به بیغوله در شده باد دیدن

فسون طبع زهمن در مهره پرورد و آهو در کمین نویک تن بی سر آمد ناوک سر خز در آمده رود و لوا بسکه

ستاره‌ها بهار و غیره چندی زر نو کرامی سرتو نیفت ماهی همایسته یکین اور کبین

نمی زر نهب بستر رشد و دست عار کشاده آن احاطه کرده زمهر شور و شور زر زیر ایه

راه صحرا بر گرفت خبر نیفت تام پرستاری و همرهی کرده لخت سو طی نمود او سو با

اسپ بار لبر فرساک هوا خواه آنجا دید لت چندانی به بجانه نو رحمت و نه بر

و ماند پری حیرت ماند و جشید ناگاه یکی سوار آنها نظر بعیت افتاده در شکنجه

لاچار سر گذشت تا نحو رهنمونی او گرفتار آمد فی الحال بر سر وقتش رسید

رود و دشن آن همی متعذر از بار بسبک ساخته در حضور سرور سر افراز الهی آورده

رفیره همسر این خون بیز باوج افلاک بر افراخت با قمر مهرهای ماه سیماها و سرافرازی

تارک افتخار بر آراست ازین تحفه انبساط اساس انکه سیاس بو زور یاد ورگرم

بعد تمام کار آن سرمست باده نخوت عاکر طعن با تر و اجاب تعرفه کشم که ویه کمکم

کشتی‌ها و کنار دریا داجها بچراغ آراسته شد سکرف نمایش بر روی کار آمد

دخت شمس جاگیر را بخیب بیدار شده به پرستاری مشکوی والا در آمد چند گاه بعشرت گذرانیده

از گرفتن آب و هوا سازگاری مزاج اشرف بکمالش گرایید که ایام زمستان

در همین گلزمین عشرت بنیان گذرانیده آید لیکن ازین رو که گرانی آذوقه مردم را ستوه آورده

نیز بشدت سرمای زمستان گرم سیریان هندوستان روزگار دشوارتر یافتند بسیج برون

شدن اتفاق افتاد و محصولات محال زعفران و ابریشم و جانوسلی بخالصه شریفه مقرر شده

دیگر افزونی مالیات در بخشش منصب اصلی قرار یافت بعد انقضای مدت دو ماه

آهنگ بیرون شدن مقرر شده فرمان رفت که مردم قشون از راه خنجل در باره موله

بارو بنه بگشایند و حضور بکشتی نشسته بخشش زور و اندر کوت گذرانید روز دوم تماشای

زینه لنک و سیر دریای اولر عشرت اندوز شده در باره موله فرود آمد انبوهی سپاه را

هفت چوکی قرار داده منزل بمنزل رهگرا گردید و در حدود پکهلی بارش برف صورت ظهور

پذیرفته گرم سیریان را اوقات بسر آمیخت سیری شد ازین جهت بنه و بار گذاشته با چندی

از خواص بنیروی نوازش گرفته در ده مالک از مضافات پکهلی بر آسوده گرت سوم در باک

چهاردهم جلوس مطابق هزار و شش هجری جشن نوروزی در الله ... نور سرور صورت ظهور

پذیرفته کوچ عساکر اقبال بهوای گلگشت کشمیر شده از کوه پیر نیهال که به برف مالامال بود گذشته

منزل بمنزل تا زنی برار همانجا نزول شده روز دوم در مهره پور فرود آمده از انجا تماشای بهار جای گذر

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

خرامش رفت و فرمان شد که شهزاده داراشکوه درآید بعد فراغ سیر اینجا بارگاه والا
به یکباره برافراخته و پردگیان شبستان دولت نیز در الوکهیده شرف بساط بوس
دریافته نخست به اینجا سایه اقبال انداخته بودند بجهت کلکو عزم تفرج شکار خرامش نمود
پس عنان سمند تیزگام برگردانیده بکوه سلیمان دایره شد روز دوم بسر بالادست ملک پای نهاد
از بهار گلهن دلگشا چشمه عشرت اندوخت و در شش بکرمبار کوه مالکی میرزا یوسف خان را حاکم آنجا
نشیمن شده اساس منزل نهاد بهار نیز باستحکام بنیان قلعه حکم محکم کرده بود که قلعه سنگین بر سازند
هر لحظه بامیدی ماضی کرده و فراوانی آرزومند به بیت آویز قدم رنجه فرمایند وافر بهره مند گردید
و هر شنبه در عیدگاه صلای عام میشد که خواهش گران را خورشیده و خورش و لعبه شود
جوق جوق مردم جمع آمده هشتاد هزار نفر کاه کم کاه بیش کام دل برگرفتند بشادی دلهای اردو در کار
بجوشیده و خرمی گرائید هر آینه شگرف کاری که بفرمان فرمایان مهتابی بفراوان
کوشش فراداشت نامه نوشتندگان فرمان بهر را آنانی میسر آمد در چنین توقف فیروزی سپاه
تسخیر تبت خورد و تبت کلان دستوری یافته اجرای سپه آرای آن مملکت از ارتش سپاه
گرائید فراوانی خزینه او به بد گوهری و بریش دست فرسود تاراج گشت و علاوه نام
یکی از نژاد پیشین فرمانروایان آنجا بود بدان بولوکم مقرر شد و آصف خان بحکومت آن دیار
سربلندی یافت بپاس گذاری کنار دریای بهت راجه اعتنای برادر خسرو بیکل مخلوق سالا بامر فرمان آگاه

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

نوکیان درگاه جم حکم باشند شد هر روز از کی بار عام و کی سلیمانی جز غمها را فرو نشاندند شکر

نوروز سال بر روی کار آمد و جشن عظیمی آراسته گشت در آن روز حافظ قاسم نام یکی از معروفان

با غور طبعی نامی این بار ساز نیکو در حق عصمت آگهی از این که در نشست او عمر آن حسنه ساخته اکر حکم

بی یافت لیکن در کتب تواریخ قالب تاریخ محصور سه ماه و بیست و نه روز در شهر حیدر آباد

بعشرت گذرانید سعادت آن دولت که زمستان در این شهرستان بسر برد چون از

آغاز تاثیر شدت سرما و حرارت و بحر روی در پیش گرفت گرم سیر هندوستان رسید را آگهی و آمر

کرده اوقات همایون یورش نمایان موکب ظاهر در گذشته اول الدین نور جهان بیگم

زرای بعزم سیر و تماشای این گلزار همیشه بهار که بالا دستی بر بهار بلاد و امصار دیگر دارد کار قصد کرد

روز آورده چند روز در آن تفرج و عشرت اندوزی بکار رفت از آنجا خاطر اندوه کش سوزان

با نور سیر معمور مقام شکوه بعمارت در المکان و در کنار بهار

رنگارنگ تزکیه دل است به سمت آمده اتفاقا سرما سخت

کوه ما بین کوه برف و باران فرو ریخت اما

عاقبت بعافیت بگذشت و خارج تا همگان والا حقیقت

پناه وقایع و حالات

ترا آینه

معاینه

صدر آیین عکس اندرز امیر تیمور گورکانی در عهد حکومت سلاطین

نامه و پیام حکام کشمیر با فرمانروایان آن زمین همه این مقوله و خصوصاً همایون پادشاه را که گفته

این خطهٔ دلپذیر بغایت در خاطر حقایق جاگیر بود و بوجود پاکش کشور او را حصول این ملک میسر شده

نیز بدعا پیوست مدلول جا گرفت بود از آن تعقیب آنکه نقشه‌های پدر از سر نو پیدا

اکبر پادشاه سعید بود اتفاقی مدت مدید عروس این آرزو و بکام دل در آغوش جا گرفته

نسلاً بعد نسل تا مدت یکصد و شصت و هشت در این سرزمین حکمرانی با دلبود و آیین نموده بنا بر آن

حفظ مرتب تاریخ نویسی لازم افتاده شمه‌ای از وقایع پادشاهان چغتائیه درین صحیفه با جمال در حیز

تحریر در آید واضح خاطر بوده باد وفات امیر تیمور گورکانی که ذکر آن در اوراق گذشته مسطور بوده است

بمرور دهور و شهور بهم و دستور درپی بر تخت سلطنت ظهور نمود سلطان میران شاه

بچه اوست در سنه هشتصد و ... هجری بر تخت جلوس نمود بعد آن سلطان محمد میرزا شد

سلطان سعید میرزا شد و پس از آن عمر شیخ میرزا تا چهار پشت اطراف ولایات آن اقلیم

حکمرانی نموده چون بابر پادشاه تاج خسروی بر سر گذاشت دست و بازوی جهانگیری برکشاد

در بسیط عظمت بصورت بلند و بسیار در رتبه جاکش است و تاریخ ولادت دلش صاحب

چنین در پیش محرم زانو آنچه گردم تاریخ مولدش هم اندیش محرم عبارت از سنه

هشتصد و هشتاد و هشت هجری باشد و علوم خیر موافق فاتح بن حم الله سالک در سنه

هشتصد و نود و نه در خطهٔ اندجان مقام ما وراء النهر بر تخت سلطنت جلوس کرد

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

بازدهٔ سال با سلاطین چغتای و اوزبک جنگ و جدال در پیش داشت بعد تسخیر سمرقند وغیره ولایات
آمده خاطر جمع ساخته رایات عالیات بعزم تسخیر هند بجانب بدخشان و کابل
سربلند نمود در آن ایام خسرو شاه در بدخشان بر اورنگ فرمان دهی تمکن داشت مجبور در هوای
هیچ لشکریان ادب تکهی و وزرگ باهنگ عتبه بوسی شتافته بمعاینه آن او راه چاره
مسدود یافته بیچاره شده بملازمتش کامیاب گردید و چونکه آن سرحلقه بی اعتدالان
مورد بی مهری و بی آزرمی شده عموزادهای او را سعود در کشیده میان حشمتش و لعل [illegible] رسانیدند
مبادرت نموده بجز قطع نظر از آن کرده بمهیجی و فرط جوانمردی در مقام انتقام نیامده حکم نمود
هر قدر مال زر موجود و دستگاه [illegible] اختیار کند همراه بود رشته بطرف خراسان
روانه نمود حسب الامر پیشتر قطار شتر از نفایس و غرایب و مرصع آلات و ظروف بار
نموده بود رشته بار رکه مرحمت بجز خراسان بر گور رسیده بعد تحقیق و انتظام مهام انعام
سرانجام ولایه عنان عزیمت بصوب کابل برافشانه در سنه نهصد و ده در آنجا رسیدند
اکثر سرکشان و اکابر کوه نورده حلقه اطاعت بگوش کشیدند چند مدت در آنجا گذرانیده
در سنه نهصد و یازده بسمت قندهار ایلغار کرده بملاقات دو اطراف افغان در حیطه تصرف
در آورده باز گشت بکابل نمایان شد در آن سال در صدد کابل زلزله عظیم واقع شده
تا یکماه هر شب و روز زمین در زلزله در کاونی سی و هشت مرتبه زمین جنبش نموده بسیار

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

زمنازل با لا احصار و شهر فیروز حیث فی موضع سمعات تمامی هم حوالی اساس مملوک از کار فر
ایام انهدام پذیرفت در آن اولین در اطراف هندوستان نایره ولوله زلزله اندام
تمام کوه القصه مدتی مدید تا آنکه بشر بعه در سنه نهصد و سی و ثلث اینجا آمد کو
رایت عزیمت تسخیر هندوستان برافراشت با مدلول طالع قوی بود سپهر و آوید با حکام
رایان عرصه رفتار علی الخصوص با راجه رانا که جمعیت خدا لک سوار در آن عرصه کین دار آن زمین
بدان طرف سر بلندی بود و دست یافته فتح و نصرت بهره مند گردید با رحمت حق
قلمبند است ظهیرالدین محمد شاه بابر سکندر جلالت بهرام صولت بدولت گو
فتح کشور هند که تاریخ آمدنش فتح بدولت نیز از آن و اموال بحصر و شمار
بدستش در افتاد در حین در آن سرزمین بخت نشینی مینو [illegible] شهر لقه همایون سوده بهین تسخیر
دولت همایون ترویج سلطنت وراثت بتقاسم سنبل در جاگیر [illegible] مقرر ساخته تا آنکه دو
رخصت محو تاریخ تولدش اینست سال مولد همایونش هست زاد الله دو
تعالی قدرا بعام یک الف زر بار بخش تا کسی میان دو چشم بد بسوی در هنگام
توقف آن نور چشم بعد القضا شش ماه عارضه تب محرق و لغب بر وجود عارض گردید
باستماع آن سوانح او به حضور طلب نمایند با وجود معالجه حکما و اطبا به افاقت نیامد و قریب به هلاک
رسید پادشاه از استماع این حالات مغموم و بیقرار گردیده در ورطه غم غوطه ور شد و اعلام

فاصل

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

اما حالا بعرض رسانیدند که خود ولی شنیدن در چنین امراض که اطبای صوری از معالجه عاجز آیند

چنین فرموده‌اند چنین فرموده‌اند که هر چه بهترین اشیا خاطر بود تصدق باید نمود بعضی شفای

منظور در راه شفای کامل حاصل خواهد شد زبان در جواب آنها برگشاده بهترین اشیا

برابر همایون از مال همایون برتر نیست که تا آن اکتفا کرده شود حاضران حضور زبان بدعا برگشاده گفتند

قبله عالم این چنین حروف بر زبان مبارک جاری نشود شهزاده بعنایت باری در شفا

شفای کامل و صحت عاجل ظاهر یافت باقی قطعه الماس بی‌بها که در جواهر خانه موجود

بر جواهرهای دیگر اختصاص دارد تصدق باید کرد رفع بلا شود گرفت تا جواب داده‌اند آن حضرت

این دنیا چه وقع دارد از خیرات آن رفع بلا شود مرض بهلاکت رسیده

میگویند بعد از آن اظهار بخلوت مناجات در آمده سه مرتبه بر زبان آوردند برداشتم برداشتم

برداشتم فی الفور دعوت باجابت پیوسته اثر کرانه در خود یافت حرارت محرقه

از بدن شهزاده بدر رفت و صحت کامل دریافت زمان زمان بدن در وجود شکرانی الطهر موت

و علامت رجوع هلاک هویدا گشت در آن ماه بهادر از اعیان

دولت و ارکان مملکت گواه آورده همایون شاه را بولی نشینی و ولیعهدی نصب نموده در سنه نهصد و سی و هفت

در چهار باغ بر کنار آب جمنا در دار الخلافه آگره جهان بناکه رشته حیات العالم باقی سپرده

تاریخ وفات بادشاه و جلوس همایون شاه بادشاه بجانی نهاده همایون بود وارث ملک او

خیر الملوک نیز بسط ... بعد وفات پدر با اسباب و جاه آیین دلخواه زیب و زینت

اورنگ سلطنت واقعه در دولت گستری و رعیت پروری و فنون علم موسیقی و شاعری دستی تمام داشت

این اشعار از زور درست طبع سلیم اوست هلاک میکندم فرقت تو دانستم وگرنه رفتن

زین شهر میتوانستم تا بر عقب تو هشته ام رستم از پریشانی عالم رستم بعد انقضای مدت سال

در سنه نهصد و چهل و شش ممکان جنت آشیانی را جنگ با شیر خان افغان آورا عهد ما روداد

جنگ و جدل اتفاق افتاد و در آن معرکه بسیاری از امرا و اعیان اردو غرق لجه فنا گشتند از طور این

شر و شور در استقامت و مقابله قصور و فتور مشاهده کرده با معدودی چند دل بر دار الخلافه

آگره ایلغار نمود و شیر خان قصد تسخیر بنگاله که اجرا از آنجا از روی فراغت طلب مدافعه نیز دار حضرت

آنملک شده متصرف گشته بود از آنجا در چهره نور رفته در حیطه تصرف در آورد و درین ضمن میرزا حیدر

کاشغر برلوس همایون شاه راه فرار و عنان نموده با وجود جمعیت هست هر از سوار تصرف

اکثر ممالک اطراف کابل و غیره حاجی ... نور دیده با کومک ... از قرط دوست رنجانیده بادشاه

برلوس ممتاز شده از تسلط و تحکم خاطر نیاورده به تیره سرا کاری رو داد که به محضر ... سپاه

با شیر خان ... و جلب مشغول داشت و برو دست نیافت پس در سنه نهصد و چهل و

هفت عزه ربیع الاول از بنگاله روی گردانیده در لاهور در آنجا با میرزا کامران و میرزا هندال و

میرزا عسکری و میرزا حیدر اجلاس نمود و صلاح کار سنجیده بالاتفاق که با افغانان جنگ صورت پذیر

نرالم ... ترسیم

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

نیست بهتر آنست که بطرف گجرات کابل عیال و اطفال خود را بفرستیم تا باهم و در آن میرزا حیدر

اظهار کرد که من کشمیر رفته تا دو ماه آن ملک را بتصرف کرده توابع و لواحق آنرا بطرف ...

ها بهتر از این صورت نیست میرزا کامران که از کامرانی بهره ندارد نیست زرین با عاقبت اندیشی اندیشه

با کور زیرا که بخاطر آورده تسخیر کشمیر را پیغام نمود هرگاه نقد بیاید عرض نکرید ما ... با شما رابطه در میان ساخته

فیما بین بعد از آن پیغام او ... پیغام چیز زر و یاد باز زمانه قرین خوف و هراس کرده

حرام در دام یافته زر قرار کاعد میرزا کامران کامران کرده و با او عهد و پیمان در میان آورده او

قدم بیشتر نهاد سلطانپور رسید هر او لا ... مقابله آو نبود خبر گذشتن لشکر غنیم از

دریای سلطانپور بر یکا نشسته شنوای این اخبار با اتفاق میرزایان از آب لاهور

بابای کچهی کوچ بکوچ بکنار آب چناب رسید در آنجا جای باندی و ریکی چک و

ابدال ماکری و دیگر امرای کشمیر مخالفت با ناظم خود داشتند بدو لاهور والو کویند

بوسیله میرزا حیدر استدعای تسخیر کشمیر نمودند میرزا سرور هرچند در بهر گور سعی موفور بکار برد

صورت نبست و شیخوریست که خود بطرف کشمیر عازم شد میرزا هندال در خصوص ... آمده

زین اراده باز داشت و بصوب سند ... و در عرض ... ببار تا سواحل تمندی کناره کرده و لور

اطاعت کرده لاجار ... همواره ... بدالطوار ... کرفت در ماه مبارک

والو انعام شد و کنار دریای سند فرود آمده تا چند مدت با حکام کوتوال ...

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

محاربه و نزاع بوجود آورد و در سنه نهصد و چهل و نه متوجه حصار امرکوت گشته رانا پرساد
والی آنجا از راه عقیدت و انقیاد پیموده انواع خدمات پسندیده پیشنهاد خاطر عقیدت بنیاد
نهاد و مراسم فرمان برداری بآیین شایان و قوانین نمایان بانصرام رسانید چون داعیه روانه
شدن [illegible] مرکوز خاطر و حشمت اندیش داشت پس صدف عمان عفت اعنی حرم
محترمش که بدر شهوار حامله بود و وقت ظهور داشت با بعضی جان سپاران در آن حصار نگهداشت
آنگاه خود بسمت پیشتر روانه گردیده و در راه از مولود سعادت آمود شهزاده مسعود شنیده که پنجم ماه رجب سنه
بوجود آمده باضعاف آن بشارت شکر و سپاس حضرت رب المعبود بجا آورده بجد و جهد بولایت مالدیو
راه عزم جزم نمود والی آنجا از راه بی اعتدالی در آمده ناشایسته پیش آمد پس از آنجا برگشته متوجه
گشت که شاید حاکم آن دیار بدوستی کارروا شده باطاعت راه اخلاص پیماید او
بمحاربه و جدال انجامید نهضه بنابر تدارک او جمعی از دلیران پیشتر روان ساخت و در آن
جمعیت او پریشان شده بر کنار آب سند رسید در آن مکان که از کثرت حدایق و انهار
و فواکه و اثمار دلپسند بود رخت اقامت برگشود و تا دیری با حاکم سند و فرمان روایان
اطراف آن سمت بمخاصمت و منازعت باعث بود و شکستهای درست نصیب آنها گردیده در آخر
از روی هنگامه آرایی معاندان چون کار توقف در آن ممالک دشوار دانسته بخوف و هراس بسر برده
روزگار سپهنده عزم بجانب قندهار زمام عنان ساخت و در سنه نهصد و پنجاه برادران

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

ازگجرات از جنگ شیرخان خلاصی یافته در خدمتش حاضر گردیده بود و او اندک اندک پشت قوی نموده
در راه با حاکم تهته ابواب صلح مفتوح ساخته ازانجا که از حوادث روزگار بیقرار بود بخاطر آورد که
از شکارهای مختصر دنیا باز مانده خاصان که و حرم خود را در انجا بحمایت نیکوی سپرده قدم در راه
تجرید و تفرید نهد و باز بلند پرواز همت را بصید عنقای عبادت خالق بی همتا اوج گیر ساخته بر آسمان
بلند جا گزین گرداند درین حال حاکم تهته عرضداشت ارسال داشته راهبر و راه صلح و صفا گردید
از قرار این پیغام بخاطر جمع تمام دست امید بدامان الطاف ربانی زده بصوب قندهار عازم شد
میرزا عسکری با ابهام انجبر بفرموده میرزا کامران و بدعملی خود باستحکام درو بست قلعه پرداخته بمهم صحت استعداد
بشنوح این احوال صلاح رفتن آن محال ندانسته اندیشه روانه شدن عراق بخاطر آورد و میرزا عسکری
باندیشه اینکه هرگاه بعراق خواهد رفت حوادث مالایطاق ظهور خواهد نمود ازین رو با معسکر کشید
بتعاقب شتافته در ملتان یکی از ملازمانش بنابر پاس حقوق نمک از لشکر او برخاسته رفته
از عزم نادرست آن ناستوده کردار اظهار نمود بمجرد استماع تعجیل و شتاب با مهمات حجاز متوجه
عراق و بیابان نورد راه فراق شد و از اسباب و حرمها بر داشت میرزا عسکری در ان
حین وارد گردیده شهزاده و حرمها و اثاثه و اسباب را متصرف گردید و همه آنها را همراه
برده در قندهار باز گشت برگشت شیرخان افغان پنج سال و دو ماه و سیزده روز در
هندوستان حکمرانی کرده در سنه نهصد و پنجاه و دو در هنگام محاصره قلعه کالنجر از حادثه آتش که خود

شعله ساخته بود زد آه مظلومان سوخت و هم در سال شش آمد باریم سوختن آتش محمد بادیاز

بعد فوت او جلال خان بچه اش خدیگاه حکمران شده روزگار او نیز قرین باله و اقبال نبود کار

او بار همواره ساخته آب بر روی کارش نمانده میرزا حیدر بصوب کشمیر آمده در سنه نهصد و چهل و

هفت بیست و دوم رجب بموافقت امرای کشمیر در راه نیوچ بی جنگ و جدل در خطه

جایگیر شد در آن ایام سلطان نازک شاه بر مسند حکومت اسما متمکن بود و با امرا نخوت بازار بلندی

کاه جنگ بود در آن روزها در عرصه روزگار اعتبار داشت رقم استقلال از جبهه احوال میرزا حیدر

خوانده بمقتضای خدع و فریب و مکر و ریب از کشمیر بدر رفته نزد شیر خان افغان در رسید

خواهر سلطان اسمعیل و سلطان محمد شاه که وراثت مملکت به نوعی سلاطین داشتند باد

منسوب نمود به تقدیم دو هزار سوار جرار کومک زر و گرفته بازگشت آمد و ابدال ماکری

که با میرزا دوست بود بعلت استسقا در گذشت در سنه نهصد و چهل و هشتم

بقضای ربانی بعد حرب و ضرب موفور منصور گردید فتح ما کرباخت نکشته اند و میرزا کامل

در قندهار رسیده سکه و خطبه بنام خود رواج داده و بصوب کابل رفت میرزا هندال

بعد روانه شدن میرزا از کرمان کرو کشتی بر آورده در قندهار علم مخالفت بر افراشت پسر بابر کرد

انهدام بنیان استقلال مستقر بار پس گرفته تا شش ماه بمحاصره قلعه کوشیده در آخر او را

گرفتار آورده مظفر و کامل بکابل روانه شد چند مدت میرزا هندال محبوس گذرانده

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

بعد آن مطلق العنان حضرت همایون پادشاه از راه جول که نهایت پرهول بود بطرف عراق روان
گردید چون بعضی بادیه‌ها پیموده کار را بر اسباب تجرید و تفرید در تزاید داشت منحصر است که گوشه جمعیت اختیار
کرده خاطر هر دو عالم از غیر او زدوده و روی نیاز بدرگاه فیض پناه یکتای بی همتا آورد لیکن ملازمان همراهی او
در وفاکیشی پیش از پیش ثبات ورزیدند یکدر رسیدند بجادهٔ نولو با دیه تجرد شمول اخبار بعقیقت اراده
ارسال مکتوب محبت اسلوب بدرگاه شاه طهماسپ فرمانروای ایران در سنه نهصد و پنجاه غره شوال
که باعث استعجاب بهجت ملازمی ایشان داشته شاه مزبور بجواب نامه محبت ختامه در جواب نوشت
همای اوج سعادت بدام ما افتد اگر ترا گذری بر مقام ما افتد حاکمان عدد شود در باب مرخص ساخته
بحکام ولایات و امصار محروسه نوشته که در هر منزل و هر شهر که موکب همایون نزول نماید
شرف سعادت دانسته باستقبال شتابند بتقدیم مراسم ضیافت بار شایانه اقدام نمایند
بعد ورود جواب باجاه و اسباب عنایت که بیده غره ذی حجه سنه الیه در باغ جهان آرا
هرات ورود فیض آمود نمود محمد خان حاکم هرات و حکام اطراف گرد نواح مطابق مضمون فرمان
پادشاه خوشتن عالی بغرط فارغبالی برتیب ولعه پیشکشها تعبیر زر نظر گذرانیدند و در افلاک
مجلس جانز قانا نام قوالی که نوا بنگاه عراق و عجم بود در مقام سگاه هم ابیات شوق
بر جناب حضرت مناسب حال همه نیز از استماع آن همانه هوش اهل وجد و حال که بعد فرحت و انبساط
لبریاد نشاط کرده حصول کام خواه ما بیند تفاول خبر شاد دلی و فراخ گشته نیاز کاج و جوش بر آتشین یار ساقی

امید وار بجاه حضرت باری استحکام پذیرفت   مبارک منزلی کان خانه را ماهی چنین باشد

همایون کشوری کان عرصه را شاهی چنین باشد   ز رنج و راحت گیتی مرنجان دل مشو خرم   که آیین جهان

گاهی چنین گاهی چنان باشد پس اورا بانجام و انعام قدردانی نموده چند روز در آنجا توقف نمود

بعد از آن از آنجا از راه جام عزم انجام نموده در سنه نهصد و نود و یک بیست و نهم محرم در مشهد رسید

و از آنجا بتماشای هرات روانه شده در ماه جمادی الاول بخطه سلطنت بنیه شاه طهماسب در آن مکان

توقف داشت و در وقت وصول شاه والا جاه اول برادران و امرای عالیشان با شوکت و سامان

باستقبال رو بفلک ساحت و بعد از آن که جاده مروت و اعزاز نموده در محل عالی که از نقش و نگار

رنگ نگارخانه چین و فرنگ و غیرت نقش ارژنگ بهی چمن باده در ساعت جام فرود آورده

مجلس خسروانه و تحفات شاهانه انعقاد یافت نفایس بزرگ و لوازم بسیار که همه هم باب

الحاجب سرور با حضور بر روی همدیگر مفتوح داشتند در هنگام صحبت میر سید قاسم گوهر

بخواند این اشعار مناسب زبان بر گشود   دو عید جامع گشته در یکی بزمگاه ولم کفه

با هم دو خورشید و ماه ☼ نور نظر چشم آفتاب سود ☼ عید مبارک مه و سال سود

دو کوکب که ازیشان فلک راست زیب بهم در یکی عرصه چون فرقدین ☼ چشم جهان بین هم

همعنان بهم چون دو ابرو نور چشم کسالت ☼ بهم فلک سعد یک برج جا ☼ دو والا گهر سود در یک درج از

در حین مجلس آرائی شاه طهماسب بزبان حقیقت پیرا که بزرگ منشی سودن بر گیت

[illegible]

بوحشت اظهار کرده ما چه بر لوح خود تصور نموده هر قدر کومک نماید پیشه سعادت
در کار باشد چه تنک سرانجام است هر گاه خود ما چه نیز امر شود لذت جام بس پر سبب
بزم آرای تعداد زیبای نوعی سرانجام پذیرفته بشرح راست نیاید در هنگام صحبت تفاسیر
بسیار پیرو زرخیطه شمار الطریق پیشکش و ارمغان از نظر شاه والا شان گذرانید و ملازمان شد
نیز جدا جدا انعقد و جنس مناسب فراخور مراتب نواخت همایون پادشاه یک قطعه الماس
گران بها که خراج اقلیم ها ارزش داشت و بی همتا که بعلاوه هر بیت و پنجاه قطعه لعل بدخشان
هر زرلبس رخشان تا نی دار دشت شد هر بسم ارمغان بنظر آن در شهور دوم خاقانی درآورد
و چند گاه بعشرت و شکار ها تماشای شکار و قبق اندازی و چوگان بازی باتفاق دست درازی
داشتند و زنگ کلفت و ملال از آئینه خاطر خود ها زدودند در آخر میرزا مرکور شهر کوه
بکومک ما خود کجا طور کارخانه و اسباب و اسم فولی بهادر الس همراه او ملاحظه در آورد
همرکاب همایون پادشاه روانه ساخت پادشاه مذکور بمرکوب عزم هندوستان
راه قندهار پیش گرفت بعد قطع منازل و طی مراحل نزدیک بقندهار رسیده میرزا کامران
بظاهر در باغ شهر آرا پیشوا آمد و باطن کلفت زده اهم بیمر ساننده اهل قلعه را
تحریک انداد بود و در قلعه مینه و دریت سیصد و پنجاه و دو ماهتم محترم بجوار حصار قندهار
محاصره اندوختند بعد دار و گیر بسیار ... چاره کار نیز از ام مانعه کنند قلعه را نهاد داشتند

فتح نمایان نصیب غازی شاه شد بعد فراغت آن مهم لوای عزیمت بصوب کامراج اهتزاز داده
در آنجا بود و کشش نمود چند مدت بامورات آنجا پرداخته در توقف آنجا در سنه
نهصد و پنجاه و سه جغتای سلطان نام جوانی از سلاطین مغل در حسن صورت و سیرت شاه
نکاح بی بدل بود و در نظر خاص او اختصاص داشت بقضای ربانی از عالم فانی رخت عزیمت
بدار البقای جاودانی بربست چون پسند خاطر شاه بود این واقعه در دل او نهایت تاثیر آمد
قرین رنج و محن گردید میرزا اما تاریخ وفاتش چنین یافته است   سلطان جغتای کان حسن جوان
تا که اجلش سوی جنان راهنمون شد   در موسم گل عزم سفر کرد ازین باغ   دلهای همه زین غم
چون غنچه صفت غرقه بخون شد   تاریخ وی از بلبل ماتم زده جستیم   در ناله شد و گفت گل از
باغ برون شد   القصه خاطر از وسوسه پرداخته شیر افگن نام یکی از ملازمان در اثنای ایام معزول
ساخته خود بعزم تسخیر بدخشان رفتن کرده در حوالی آنجا بود دریافت که میرزا کامران از راه
بی اعتدالی کدورت انگیخته بدار السلطنه کابل ریخت و در انصراف در آورد شیر افگن بروی رسیده
بازی حیله سازی با میرزا در پیوست در باب زر تسوج اهم احوال زر انطرف
معاودت نموده چون نزدیک بکابل رسید قوم آن مرز و بوم از آنجا از میرزا آزرده
بفوج فوج و گروه گروه با تعاقب شتافتند و معاینه این حال اختلال بعد
بملاحظه راه و قلعه با خاطر حزین رو در راه خویش شد کسان قلعه گیان رو در مخالفت در آمده در قلعه

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

بکشته شده زمین رود و در بیرون کوهی نور جی زمیندار در راه پیر کهیر تا دیری نکهن بیاری رفته اندرین ملک تر
بکار می‌بود در اطراف آن قصبات زور کاری می‌کردانید در آخر ز درانکه فرار اختیار کرده بصوب هندوستان
آمد الحال که بهمایون پادشاه در اواخر سنه نهصد و پنجاه و نه به عزیمت هندوستان بار دیگر نهضت شد
تادیب میر بود کابل هستیهای خاطر گذرانیده بود الکه و علوفه بجانب میر سعود شوم ان ابتحر
در کوه سلطان آدم حاکم گهکر لنی پناه گرفته نشست سلطان آدم نام بر بود و آو سیت در خصوص عهد حرام
آنها نستود کار بصورت گذاشته با جابت قرین شد مطابق ورود حلیب میر سعود را همراه
گرفته در نظر پادشاه آمد درین صحیح اکثر املای تحلاه بعرض رسانیدند تا مدت بسر رسید
و در آشوب این شهر رفته اکثر ملک و ناموس مالک و اموال مملوکه بکار رفته صلاح وقت
آنست به این جهان عاقبت اندیش بود سادر راه عدم بیش اقای و اوقات حال باید و
نامه اعمال این معاصی زر جرایم و معاصی زیاده بر ساعی یکسرو زرش حقیقت بینی و بهانه اندیش
درین کار ر روا و رنگوید لزر اکه بحکم ارباب کار لرزید عقل او بیرار نموده محصور ما
بمواهیر معیبات و اکابر دین و آیین تب ساخته زنظر گذرانیده و در انهدام بنیان تحسین بعد
تیره سرانجام گناهی نیست لاچار بجا برضا جویی اعیان وقت حکم نکبت بسند میل چشم است
بمعود هر دو چشم که دید کاتب است رفته سر شنش زرهیای عاملان ساخته و بنظر احتیاط
نشیتر نیز نوده این امر در سنه نهصد و شصت بوقوع پیوست و نام خشتر نیشیر لگانسته اند

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

همایون پادشاه را آرزوی دیرگاه آمدن کشمیر در گوشهٔ خاطر بود در آن حالت اینخواهش شد بخاطر راه دلکه

امرای زمانه نظر بر وقت مصلحت ندیده بعد مدت کشمیر چون چند تشبیه کاه و زندان و قلعه

اظهار کوهها قید به زنجیر است از انوار آن روز از قلعه بار آمده در سنه نهصد و شصت و دو هجری صفر

حوم ها رخ بود در کابل گذاشته عزیمت بصوب هندوستان نموده بر لب دریای سند رسیده

چند روز در بندوبست اطراف کوه نواح سپری در بلده لاهور که در عمر سلاطین اعظم هندوستان است

گفته میشود توقف نموده بیرام خان پیشتر از خود روانه ساخت بعضی رفقا با نان راه از مدت

قسمی اطلاع داشت دلو رعب و هراس گرفتار گرفتار که گوید در کابل اطلاف و

تا نقد خان همراه بود گشته راه گریز پیش گرفتند اکثر با چند مدت مقابله کوی چشم تا مدت مدید

محاربات شدید فیما بین بعمل آوردند در آخر در انساس اشتقاق آنها خلل شده باقیه عزار

سیم پریشان گشتند

فرزر چاره کار ندیده راه گریز بهم بندوبست گرفت نمایند آنها نیاز بحمد دهر کس بطرفی از راه و

بعد فرار آنها همایون فتح و نصرت داخل دهلی گردید و نقاره ظفر بلند آوازه ساخت از آنکه دنیار

ناپایدار بود وفای نیست بعد القضای اندک مدت در سنه نهصد و شصت و سه هجری

عمارت تحویل عمر پاک داشت در ماه ربیع الاول هفتم ماه مذبور هنگام شام

عزم فرود آمد از بام خانه بود پایش در درجه پوشیدن بجهد عصا لغزیده از بالا در افتاد و جهان بیقدار شد

رسیده چند قطره خون از گوش مبارک چکید در آن وقت ملازمان که بود حکیم حاضر ساختن اکبر جلال الله

پادشاه که بصوب پنجاب با جاه و اسباب توجه داشت نمود امرای وقت با هفتاد و [illegible]

هم [illegible] ز عوام الناس باز داشتند و در مکان هر یک به نخیر و وحشت از گوشت [illegible] و الکوه [illegible]

اسکندر خاطر و برهم ناطم در یافت بیرام خان و امرای دیگر بدلدهی او کوچ شدند و تاریخ وفات همایون شاه

شعرا با این عنوان نگاشته اند واصل حق شد همایون پادشاه و دیگر پادشاه هم ز بام افتاد

همایون پادشاه ز بام افتاد هم در تاریخ آخرین بتحقیق بحساب کم می آید دانایان تاریخ گو

در نهم [illegible] یک عدد سطور که در شسته اند و این تاریخ تاجدار میخوانند در تعزیة اکبر یک عدد کم

الانتقال نیک [illegible] جلوس اکبر پادشاه چنین نگاشته اند و در رب ملک جلال الدین

القصه بعد فوت پدر در قلعه [illegible] نوشتیم ربیع الثانی در سنه نهصد و شصت و سه

با لطف [illegible] رضای [illegible] شاکر [illegible] جلوس [illegible] نقاره سرور و سور بلند آوا

ساخته [illegible] پادشاهی با عدل و داد [illegible] در گذشته در علوم غریبه علی الخصوص در علوم ریاضی

ماهر و [illegible] در شعر و [illegible] دستگاه درست داشت [illegible] اشعار [illegible] صاحب ادب [illegible]

ای آنکه جفای تو بعالم علم است روزی که ستم ز تو نه بینم ستم است غم که [illegible] از ستم

چرخ [illegible] ما را چو غم عشق تو باشد چه غم است ای [illegible] مکن اضطراب در [illegible]

[illegible] مگو با هیچ طبیب کاری که ترا با من جفا کار افتاد بس قصه مشکل است و [illegible]

[illegible] ز حضور یار فیروزی در خدمت او بصدق دل [illegible] که هر [illegible] دوست خرم [illegible]

هر روز نو جهان پادشاه نور ورزی کرد ازانجا که پادشاهان سلف در روزگار از عدالت بار حور ست و از

عمارت بار برینست اکبر جلال الدین پادشاه فرمانروای حق اندیش و حکمرانی حقایق پرور

عدالت گستر بود بر دور ایام در ممالک محروسه هندوستان نیست وهم قلعه بخشیده مبارک در

هشتاد کرور روپیه با وجود اسایش مخلوق که احدی سود روز روزگار تا نبود و خلل بالغ سالیانه

داشت و جمع دوری نیست و هم صوبه ها متمام و فیلان بودی درست کنانیده کار پردازان

مملکت نفایس و مکرمان نفقات باخود داشت مصاحبی و انتور مثابه راجه بیربر دیوان سنف

مهاراجه تودرمل منشی فاضل مثلش شیخ ابو الفضل وقایع نگاری واقف علم ریاضی

مانند فیضی فیاضی مطرب نشاط آهنی چون تان سین حکیم با حذاقت تمام بسان حکیم همام

هم جواهر بی بها از قسم الماس مشهور بکوه طور و دریای نور فیلی سعادت و یک زنده

نگاه شوکت و شان بازی سعادت پلید پرواز و هم چالاک اسپی تیز آهنگ هدیه پر نور طرز

سرزمین اکبری بعینی که عیش وگداز از دیدار پر انوارش خوش و در پرورش همکاره و ملت

تلاش بسیار می نمود و از تعصب و تفاوت مذاهب و مشارب بوی در گلستان

مزاجش نبود ازانجاکه از عدالت گستری و کشف و کراماتش در اکبرنامه و داستانها سطری است

در هم مختصر بیک اختصار ذکر شد نقل میکنند در ایام حکومتش که روزی که از دو سه

خدای شده مرد جوهر جواهرفروشی عاشق بود و در هم وقت نگاه میداشت مکلیل بسیار و حیله بازی پیچ

و اورا بهجانه بدست آنکه لیر باک نهاد تهمت و اهلیتش نمیدید تا انکاه جواهر فروش بمعامله چند روز

راه عروسی دختر مقرر ساخت بعد اتمام کار و اما دش باتفاق عروس معاهد بخانه خود نمود

ترک بد اندیشی را خصومت و شهوت بر پیش گرفته دهان روزنه گهید در یک جای

شبانه فرصت یافته بی باکانه بر سر او تاخت و واماد سعد بتیغ گذرانیده سر از تن جدا ساخت

و بدلجوئی و خاطرداری عروس کوشید چنانچه چون آتشوری که از کشته شدن شوهر نهایت آشفته و اندوه

باستماله او کار فرما شده پارچه یافته سفید در بغل روزی به عدالت بالای آن موا میر امداد نمود

با خود داشته بدنشی ولیه حکم کود سر شوهر تو بر ابر تنش نهیه و این پارچه بالایش بگذارد

دعا بدرگاه جان بخش جان ستان نماید فی الحال بقدرت کامله آن بهمان زندگانی باز خواهد

یافت و بار گشته بخانه پدر رو این پارچه نیز باخود نگهدارد عروس از زندگانی مایوس از قرار حکم

کار روا شده بقدرت کامله کارساز انبار شوهرش جان از جا برخاست گویا از خواب بیدار شده

در انوقت سوز را آنجا بدر رفت و کسی در نظرش نیامد صباح باتفاق شوهر روی بخانه پدر آورد

جا کرنیز کور کنک اجای گرفته بخانه رسید کسان او بتهمت کشتنش بر عکس جواهر فروش سود

وست و گریبان گویز و مقدمه بحضور پادشاه افتاد پادشاه با علف وولد امرکام فرمن

عروس فهو بحضور ملوک نعف امر او استفسار نمود او مفصلا و مشروحا حقیقت گذشته شد و سوهر

از روز تعلق بر سیر بعد اکشتن سوار و ولو پارچه سفید و دعا کهم بدرگاه جان بخش جان ستان

تاکه بعد ازین همراه شده

زنده کهن توبرش و گسسته شدن کلک از دست آنسو زر بیا نمود و هر آن پارچه از نظر گذرانید

و زبان اظهار کرد صورت آنسو زر شال لعل مبارک پادشاه بود بیهبانی این زر و لو

همگی حاضران مجلس و مخلوق خدا بلا اشتباه بر کشف و کرامات پادشاه رطب اللسان و شکر گذار

شدند پادشاهان انچنین گذشته اند چه میکنیم سخن مهری کی اراز کجا میرفتیم و رحیم کجا ماند اندیم بر احوال مطلب

بعد توسعت حال محمد قلیجان فرق عزت بتاج حکومت آراسته بالله سبحانه نظم و

نسق کچیان از هر طرف سرشور بر بیداشتند گذرانیده مالک رعایا ملحق و احسان

گذرانم داشت در سنه یکهزار و سیزده میر سید علی سرور بود با فسرو مخلصت نظامت سر رسته

در سال بر مسند حکومت متمکن بود در آن اول کبر الهی غله کمدی زرد و لو باعث آزار مخلوق گردید

در آن ایام در سنه یکهزار و چهارده طایر روح اکبر شاه از آشیانه تن به پرواز آمده بر شاخسار

سدرة المنتهی جاگزین شد شصت و دو سال عمر و هشت ماه و دو سال فرمانروای هندوستان

تا این پادشاهان بود تاریخ وفاتش چنین یک نشسته اند الغ کشید ملایک رفوت اکبر شاه بود

بعد تسخیر کشمیر هفده سال در قید حیات بود دو مرتبه در کشمیر نزول نمود بود وفات او جهانگیر

عروس مملکت هندوستان در آغوش آورده عروج تخت و تاج نکاح انبهاج گوهر

کنعبت حالش چنین است در سنه نهصد و هفتاد و هفت در اوکار فتح پور متولد شد طور باده

از دور اکبر پادشاه جشن عظیمی ترتیب داده رنگ نور و عشرت عید سعید تنعیم طبقات

اعظم

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

رصدبند و منجمان دانش پسند نام منشی سلک تسلیم منتظم نموده تواریخ ولادتش و انتقالش وقت
بدقت فکر رسا و رسای عقل مصفا باین عنوان در سلک تحریر آورده‌اند در شهور لمحه اکبر
گوهر درج اکبرشاهی نوعدیگر خلاصه حسین نام شاعری قصیده انتظام داده که از هر مصرع اول تاریخ
جلوس اکبرشاه و از هر مصرع ثانی تاریخ ولادت جهانگیر شاه حاصل می آید

شد الظهر زین جاه و جلال شهریار　گوهر مجد از محیط عدل آمد در کنار　طایری از آشیان جاه و جلال آمد درو
کوکبی از اوج عز و ناز آمد آشکار　گلبنی اینگونه نموده در دور جم　لاله رنگی گونه بگشود از گلستان لاله زار
شاد شد دلها که ناز از آسمان عدل و داد　نار و نیاز شد از مهر ایام بهار　آن هلال برج قدر و مجد جلوه بدون آمد
ولی نهال سرور از روی جهان شاه آمد بار　شاه اقلیم وفا سلطان صفا ابوالکرم　شمع جمع سیدان کام امید وار
عادل کامل محمد اکبر صاحبقران　عامل الملک عاقل ... کار روزگار　سایه لطف الله آن لایق باج و تخت
پادشاه دین پناه آن عادل عالم مدار　ملک ... سما ... جای ...　موکب ... سما رایج آمده دار
برج وجود گوهر دریای جود　از هوای اوج دلها تا بهار ...　در سنه یکهزار و چهارده
جلوس دلپسند بر تخت مسند نموده تاریخ جلوسش چنین قلمبند است　چو بر تخت شد
شاه عرفان پناه　بفرمود هاتف چنین دلنشین　بپای تاریخ با تاج هو سر
جلوس جهانگیر روشن جبین　روزگار فرمانروای تخت نور جاه و جلال و فرط عیش و نشاط
بسر برده با ... شب و روز به عیش جام و رود و سرود ساز و سرود ...

غیر از شرب شراب و انواع مکیفات و منفعه و بوی حلوه طهور و الاو تسیری بود از احوالات ممالک و
پور جست ها عشق و کداو مطلوم و نمیتوا فعلت نزاکت و محبوبان نورجهان بیگم که در صورت و سیرت
بر حوران بهشت تفوق میجست بحسن و دلبری نور فزای جهان و جهانیان بود بنام و بام تا آرام
با همچنان دلارام ها ربا بو فور شاریانی روزگار کار کها می گرد امید چنین در شعر و سخن طبع موزون
داشتند چند اشعار از رقعه های طبع موزون شان در حیز تحریر می آید نرگس تو در بر سر دار شوق
نو نرگس کج سر خویش که تا روی تو بیند نی نرگس که کسند است سر از فرح تماشای تو
بیرون شده چشم از سر سرو در باغ بیکپا ایستاده است گر بر کاب تو دهد گر تعویذ
پای و گر صبا شرم می آید بروی کاکه گلبچه در تحت غنچه سود اکو نتوانست ترک گون
ز زنب چند گذشته باشد ز لعفر زمر گذشته باشد نکر و وتش ما که گلوا گرسست
گویا تر تحت سلیمان پری نشست ز عید لب تشیدا دم در گلو گره زرگوش سر است
نازک تاب قفا ندارد او هلال عید بر اوج افق هویدا شد کلید میکده گم گشته بود پیدا شد
ز آتش رقوه گذر بیر کیستی چنین که ژنده زاندوه کیستی درد دست چه در دو تعویذ
تمام ست سر رو سنگ می تعوی و میکر بستی شاها فلکت از سعادت کرد زین
کو از پی خسروان بر تحسین تو باد هر حرکت سمند زرین نعلت بر کاف نهند تاج بر سر
زمین سمند گیتی. ارا که نوشتن چنین معه لات ز رقعه مرشته هر روا است

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

اظهار حذاقت آن دانش اندیشان سمت تحریر پذیرفت بهر حال چون در رفاه جمهور و
دادگستری دستی تمام داشت میگویند در عهد حکومتش یکی از امرای عزیز زن جمیله
شخصی و لبت یکی بهم رسانیده بخواهش شبانه به تغلب و زور ترکانه در خانه اش در آمده او سر
تکلیف مباشرت مینمود شخص مظلوم بنابر کم زوری تغافل گذرانیده در انکسار این زار
صبر لکاریعه چون آن شناخت تا فهم زرکار یا مهار دست بردار نشد چار بدرگاه
پادشاه که زنجیر عدالت بر دروازه بسته داشت پنهانی رفته صدا کرد و روپوش شد
با هر آهن بانسه روز کار زر داکی بید مداومت زنجیر عدل هر چند در جستجوی دادخواه بتصدیع تلاش افتاد
بدست آنها نیامد پادشاه از روز اول آب و آتش بر خود حرام نمود همان لحظات اسود
در پیدا کردن مظلوم بتقید فرمود روز سوم فریادی در دست آنها افتاده دست بسته بحضور پادشاه
حاضر ساختند و از و استفسار احوال کرده بموجب ادعا یک قبضه شمشیر بدست گرفته تنها همراه او
بطرف خانه اش روانه گردید و با و تلقین نمود که پیشتر اندرون خانه رفته زن خود را بگوید که
در خانه اندر زند و دیگر چون من قدم در حجره می گذارم شمع سوی کنار میان او پس او در وقت او طاق بهم در آید
زر قرار حکم کار زر و اکو بعد آن پادشاه اندرون رفته بموجب وعده بیدریغ تیغ از نیام بر آورد
با تمام کار آن الفتح الطور بجاست و سرش از تن جدا ساخت بعد انصرام کار با فرزندان همیع
حکم کرده در حال روشن ساختند بلاحظه امیر آب و خنجر جاری کرده پس سجده

شکر بجا آورده شخص مظلوم سوار کوه اگر آب آشتی امکان داری بعارفه الهی رشته
بان حکایه ها حضور وزارت بحضور آورده پادشاه ملایک اشتباه برغبت تمام و کمال معصوم
بمعاینه نمایند دلو خواه بعرض رسانیده قبله عالم احسان و ترحمی که بحال من فرمودند
شکر از کجا بیارم که تا صبح آن بود لازم لیکن عرض اندازم که وقوف این راز حاصل نمایم
ه سبب گریه خنده چه بود بجاداشت که منع داشت بان اهل عقوبه لا لایق بود با اشتها خورد
چه بود دلو پادشاه عدالت گستر در جواب گفت ه اشاره ناله کار بجهه بود ه تا خطا نکنم و
در بدل ظالم مظلوم سوی آبی رسد که از کهنه شیء منع داشت یقین دانستم ه در عهد حکام انتقام
کارها میان غیر از شهزاده ها از کسی سر نمیزند اگر در روشنای نگاه من برو افتد محبت فرزندی دامنگیر
های خواهد شد و دست از کشتن او باز دارم روه چرا بدرگاه حضرت کبریا چشم رو
آرم گریه من مصرع سرزده که این امیر بهاء عوض من خود از دست من بعقاب رسد خنده از آن کردم
ه از فرزند لم کسی نبود بجاداشت شکر از همه روی آوردم که از دست من ناچیز حسن عدالت بظهور رسید
آب و نان تو به اشتها خوردم این سبب داشت از روزی که دست بر تخت زده بعد از
همان روز آب و آتش بر خود حرام داشتم آتش جوع نهایت شعله در بهر این بلا
وجه کفاف دلو خواه را بدلو رسیده روزانه که بمحضره پادشاهان عدالت گستر
چنین گذشته اند زیرا که تا بر ارباب ستم اقتدار روید لولا یم فرمانروی او ه تا مدت

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

الاقتدار حما و ساختها چون آیات ضمیر انور بر آیینه بیان در آید تحریر در سلک بسر که سال دو بیت
عاکس بدیر تقا نموده با این آیین نگاشته لوح بیان می گردد که در این نموده واضح قلعه نموده در سنه
یکهزار و چهارده هجری بتاریخ نهم ذی القعده سنه ۱۰۱۴ جلوس نمود هیچ مدت یکماه بسر رسیده بود
سلطان خسرو بر لوح ضمیرش از روی تحریک خوشامدگویان خاتمه را بیندازد باندازه در سر سلطنت
پای جسارت زراندازه بیرون کشیده در آخر چون اختر طالعش فروغی نداشت با معدودی
از محرم راز و حامی اعتماد او بود بفرار اختیار کرده در لاهور آمد حاکمان آنجا دروب قلعه مسدود
ساخته که در شد اندرون قلعه در آمده مستعد رشته و فسادش شد لیکن بقدر ده هزار سوار
جمع آورده با سلطنت پای ثبات افشرده بود و لیکن رو و لوقیتش طلعه از همین دنبال روز نه ساخته
بین الفریقین نایره جدال و قتال اشتعال پذیرفت بسیاری از جانبین در زیر شمشیر بر هم ماند
همگی از اقبال بادشاه کشورگیر سلطان خسرو سرمایه حرمان و خذلان دین و دنیا اندوخته
آواره بادیه ناکامی و بدنامی گشت عساکر جهانگیری کوس کشورکشایی و جهانگیری کوبنده نشان
فتح و فیروزی بسامع ساکنان افلاک رسانیدند برجناح استعجال توسن اقبال انگیخته
متوجه لاهور شد سلطان خسرو سه نفر از همراهان در گجرات اسیر آورده بنظر بادشاه
گذرانیدند از پیش همت عالی در عفو جرایم او چشم التفات بازید رشته مطلق العنان کرد
بر بام مروت ملک رانی بوجه اکرام اعلی بقدر رسو لعبرا افزوی ایالت ممالک گجرات

ممتاز ساخت از انجمله میرزا یوسف اکبر شاهی بحکومت کشمیر اختصاص بخشید در سنه یکهزار و
پانصد هجری بیست و دوم شهر ذیقعده را بآیه عالیات صوبه کابل سر افراشته بعد مدتی باکبرآباد آگره
مراجعت نمود و دوم ماه ذی الحجه سنه یکهزار و شانزده در اکبرآباد جشن نوروزی ترتیب داد و لغه سالی حکام
جلوس سنه یکهزار و هفده باشد حسین راصه را با متعلقان استقامت داشت زرین سالی شهر لغه
پرویز بحکومت صوبه دکن سرافرازی و لغه در سنه هزار و بیست ... اعظم به بلند اشرف
های سعادت نموده ازدواج و محبه با مورات ملک گیری و سر دستکار اوقات گذرانیده
در هزار و بیست جهانگیر هجری زرین کلاه خورشید برادری کامی برآمد و سال ششم از جلوس
آغاز شده چون اعتماد الدوله به خواستگاری بتجویز نموده کلکته عیاث بیگ نام طهرانی
در خراسان بخدمت شاه طهماسپ صفوی صاحب عزت و وقار بود آخر الامر از انجا گاه گذشته
بهندوستان آمده و در فتحپور بسعادت زمین بوس جلال الدین اکبر پادشاه ناصیه اخلاص
نورانی ساخت چون بعنایت معامله فهم و سخن گوی زرد وراندک فرصت بدوام
خدمت و جوهر رشید بوالا منصب دیوانی فرق عزت افراخته روزگار با عیار تمام
بسر میبرد در ایام حکومت اکبر پادشاه علیقلی بیگ یا جی از ترتیب کرده
شاه اسمعیل ثانی از عراق آمده در سلک بنده های درگاه او منتظم گشت
بحسب سرنوشت تقدیر دختر عیاث بیگ در عقد او آمده بعد وفات اکبر جلال الدین

بادشاه

پادشاه بخطاب شیر افگن و منصب مناسب ترقی و ترابه او نمود و بصاحب صوبگی بنگاله عز اختصاص
یافت و زراکه به عیاری و تیره رای راغب گردید و آوازه بادیه عدم شد متصدیان صوبه
بنگاله بعد وفاتش حرم او و آل و اطفالش روانه حضور ساختند چون از غبار کدورت شیر افگن
خاطر پادشاه رنجیده بود نظر التفات از آنها باز داشته مدتی بناکامی در محل سرا می گذرانید
بالجمله از نیرنگهای آسمانی جشن نوروز جهان افروز طالع اختر از گرداب بیدار شد بنظر حسن
پادشاه قبول افتاد و در سلک پرستاران حرم سرا درجه انتظام یافت طرفة العین پایه عزت
پذیرفته خاطر خواه منظور محل شد پس از روزی چند خطاب نور جهان بیگم غایت یافته شده
بدرجه اعلی فایز گردید معاشش بحدی عروج رسید تعلق باو گرفت بعد از خطبه آنچه لازم سلطنت و
فرمانروایی بود باختیار او بعمل می آمد و بجز تمجید پادشاه در جزو کل نشست سکه بنام بیگم نوبت
و نقش سکه این بود بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور بنام نورجهان پادشاه بیگم زر
رفته رفته کار بجایی رسیده بود پادشاه از پادشاهی بجز نامی نمانده و خود مکرر بر زبان می راندند (آورد)
سلطنت را بنورجهان بیگم ارزانی داشتیم بجز از یک آثار شراب و نیم آثار گوشت بما هیچ حاجت
مختصر بیگمهای دیگر را اعتبار نبود سلیمه سلطان بیگم مادر خرم با جاهی در آن سال نشین
حرم عالم عدم گردید طبع عالی و درشت رهین بیت ارو بیت کاکلب سوم مهتر رسته جان کعبه ام
ست بجوم از مستی پریشان کعبه ام در سنه هزار و بیست و سه هجری سال هشتم از جلوس

سلطان خورم شد با لشکر آراسته همعنان فتح و فیروزی بصوب اجمیر رخصت نمود و در سنه
بیست و سه هجری میمنت نور جهان بیگم بمناصب خاطر خواه کامیاب گشته بی مبالغه تمام ملک
وسیع هندوستان در تصرف آنها در آمد شاهزاده خورم بمهم اجمیر مامور بود چنانچه
بی حصر و شمار راجه رانا را مغلوب ساخت چنانچه او چاره کار غیر از مسکنت و اعتذار ندیده در خدمت او
حاضر شد از آنجا که اکبر بادشاه بمهم دکن از آغاز کار زیاده از حد تلاش داشت او را میسر نشد
و جهانگیر بادشاه نیز از بدو جلوس کوشش می نمود تسخیر آن میسر نگشت چنانچه افتتاح عقده این امر
شگرف و دشوار رقم زده کلک تقدیر به تیغ جهانگشای شاهزاده عالیمقدار بود شاهد
مدلول زیبه خفا جلوه ظهور ولو بیتین نموده آنگه راجه رانا که چه شد مه یکی قطعه لعل بی بها و دیگر
دیگر همراه شاهزاده روانه ساخت با صیغه اخلاص شده به پیشگاه اتیاب آورده بفروغ
نور آن نمود ابتدای عهد حضرت اللّه هیچیک از این سلسله تو سلاطین قبل اختیار نوکری نکرده بود
منشی دار الملک قضا و قدر طغرای عز در این فتح نامه شاهزاده جوانبخت یعنی سلطان خورم را بخطاب
جهانگیری رقم داده بود در همین سال از حرم شاهزاده پسری قدم بعالم وجود نهاده بسلطان
دارا شکوه موسوم گشت در سنه بیست و پنج هجری شاهزاده خورم شد بنابر فتح اجمیر و تقریب مطیع ساختن
راجه رانا بخطاب شاه جهانی سرافراز و محترم گشته چون مهم دکن از سلطان پرویز صورت نبسته بود
بدانجانب رخصت نمود در راه از راجه رانا و اکثر زمینداران آن ملک لشکری جمع آورده

بدا کرده سرداران

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

بداند و روانه نمود که بفتح و فیروزی معاودت نمود در سنه بیست و شش هجری مبارک
شاهی بازگشت آمده در خدمت پدر مسرور و اعزاز و اکرام گشت و از آنجا که از
روزنامچه وقایع کشمیر بعرض رسید که در خانه ابریشم فروشی دو دختر توأمان ولادت آمده
که پشت هر دو بیکدیگر اتصال غیر انفصال داشت اما سر و دست و پای هر یک
جدا و زمانی زنده مانده فوت شدند در سنه بیست و یک هجری سیزدهم سال جلوس
دلاور خان کاکر را بعد از هم یک خان بحکومت کشمیر سرافرازی و لعل جهتی در آن ایام بعد از ظهر
ستاره نمودار شده که سر آن روشنی داشت و دم آن گردش در اثر نمودی و اختر شناسان
اظهار نمودند که در هیچ زمانی در ازمنه ماضیه چنین ستاره منظور نظر ارکبان نیامده و نیز در کتب معتبر
اهل هند ثبت گشته پیش از ظهور آن یکسال نصب اعدا اثر و باشد با هلیت آن آتش بلا
بالا لیو چه خونها که ریخته شد و چه خانها که خراب گشت نیز در بور شهر و ممالک
کثرت موش بحدی شده که از محصولات زرعی و سردرختی اثری باقی نماند هیچ چه میوه و
غلات در صحرا و باغات صورت امکان نگرفت هجوم بر در آوارده و دشت عدم شدند
در همین سنه تولد سلطان اورنگ زیب بر صفحه روزگار ثبت افتاده در سنه بیست و هشت هجری
سال چهاردهم جلوس و نه ماه و بیشتر از عمر ابد پیوند آغاز شده عزم سیر کشمیر نموده خاطر
در آن استحکام در بوقف قلعه منار عز صدارت دلاور خان بسبب فتح کشتوار در رسید

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

خلعت شاهانه مرحمت یکساله ولایت مفوضه بانتظام آنجا مقرر شده خدمت عنایت فرمود

خوبی منزلها منزل دیگر اکهید ممکنات حسن ابدال مخیم سرادقات جاه و جلال گشت

و چون در همه راه نشیب و فراز کوه و کتل نهایت بیحد و صعوبت بسیار منصور میشد در آنجا حکم کرد

که از نیابت مهمات یکمان روزی چند توقف کنند تا با تو یک قطع مسافت نمایند و لکو از

آنجا کوچ کرده در پکلی آمد و در توقف ایام که بارش برف شده از هر طرف

لشکریان و دواب بسو آزار رسانید که هیبت و هیچ رحیر ثبات جامه یافت شدند

و از امرا و دیگر در هیچ سلک قلم بیاید با برودت و سرما و دور در مقام موسکلان حسین زمیندار

کهنوری بخدمت حاضر شده شرف زمین بوس دریافت و در ایام در خدمت بسقاورد رو

صنوبر صحرا امارات بنیت و هیچ کوه طمطلب سی و هیچ کرده عرض آن سرزمین گشت چمن سکام سکونت

بسیر و تماشای آن نواحی چند روز گذرانیده بعشرت و نشاط و فرحت و انبساط خورمی

خوشدلی آراست در اینجا بعرض رسید بیشتر چند منزل آبادانی کمتر است آذوقه و هیمه

کفایت اردو نمیکند حکم شد که بخشی یانه مختصر بقدر احتیاج کارخانجات ضروری همراه گرفته فیلان سوار

تخفیف دهند و آذوقه سه چهار روز همراه برگیرند پس بر سمند سعادت سوار گردیده از دره

بر لب دریای کرشن گنگا خیمه دولت برپا نمودند در آن ایام جشن نوروز جهان افروز اتفاق

افتاده سال پانزدهم جلوس سنه هزار و بیست و نه هجری آغاز شد بعد انصرام جشن نوروز

بعد از دو

بوفور فیروزی رنگ کوهها قطع مسافت نموده و دشواری کتلها نموده در موضع بونیار که حجابات حاکمان

نرگس و چمن بنفشه و ارغوان و سوسن زرد و گلهای غریب مخصوص آن ملک بسیار تماشا کرده روز دیگر

در قصبه باره موله فرود کش ساخت و عهد سعید مقرر شده جشن نشست و دلاور خان

حاکم کشمیر و راجهای راجه کشتوار را او مطیع کرده بود بشرف بساط بوس رسیده و یافته بنوازش لطیف

روز افزون پایه سر افراز و مباهی گشته چون فتح کشتوار بعد جمله یک رتبه بود بکوبا کم بنوازش

ممتاز گردید از مقام بساعت نیک داخل شهر شده صدای بشارت و سرور بعشرت آباد ناهید

رسانید کشمیر دلپذیر باغیست همیشه بهار از بس ظهور کوهستان ملک نمیت آنهمن حصار

پادشاهان سوده گلشنیست عشرت افزا در وشیانکا خلوتکده ایست دلکشا معمور چشمهای خوش و

سبزه های دلکش و جابجا آبهای روان و هر طرف سبزه های تازه و تر نمایان

چندانکه نظر کار کند سبزه آبست گل سرخ و بنفشه و نرگس خودرو از آن بیشتر در

شمار آید در بهار جای کوه و دشت از اقسام شکوفه از آن زیاده که بگفتار در آید در و

دیوار و صحن و بام و سقف و خانها از شمع لاله بزم افروز حیفی و بیابان و میدان با انواع الالاع لاله و

اقسام گلهای عشرت اندیشا کا فرحت اندوز شده جلوه گر تماز پیمان باغ افروز جهه

هر یک چو چراغ شده مشکبو غنچه در زیر پوست چو گلخوید مشکین بار زرد دوست غزلخوانی

پیاله حاسه جهر تماشای منخواران کرده تیر بهر چشمه منقار بطالگیر چو مقراض زرین نقل جرعه

بساط زرکار و سبزه گلشن شده چراغ گل زر لاله روشن شده بنفشه سر لعب سود
خم زده گره در دل غنچه محکم زده در چنین ایام بکشمیر نزول و ورود اتفاق افتاده بشیر گلگت میرزا
محمود شده در نواحی خان خانان سپاه صوبهٔ دکن رسیده که عنبر سیاه بخت بوی از
اطاعت و فرمانبرداری بندگان با برتوجه موکب منصور بولایت جنوب دست و پای از حد آداب
بیرون گذاشته عهد و پیمان با بندهای درگاه بسته بود شکسته بکوتاهی بعد بود متعلقهٔ پادشاهی
دست درازی داشته سه مرتبه با مبارزان رزم جو و مجاهدان عرصهٔ جو دستبرد نموده
استعدادی حمله کرده بیت لک روپیه تحایف قلمی رسیده بود از او ارسال داشته در همین تاریخ
هوس سیر و تماشای چشمهٔ ویریناگ که در ایام شاهزادگی حکم کرده بودند بر فراز آن چشمه
عمارات شایسته اساس نهند درین هنگام بانجام رسیده حوضی مشتمل چهار دوره
عمق چهار ده درعه آب در رنگ سبزه و در حین برکوه رسته رنگارنگ می نماید و پیمانه های
درخوف که گشتند درو بیرون حوض العلیم طاق زده باغی در پیش این عمارت بیت ناقص
از شهر گشتی سوار شده آمده بود روانه گردید و چند روز در آن باغ عشرت اندوز گرده مجلس بهشت آیین
نوروز نشاط و انبساط زینت و زیب پذیرفت هنگام معاودت هر خس در زمین گرد آمده اختلال
انحراف گرفته اثر کوتاهی دم و تنگی نفس و درد و جع احساس نموده ابتدای ضعف مزاج
از آن تاریخ است پس چند گاه در بولو شهر بیماری محسنگی که شعله کامل کرده بود موضع باتهوره

نشسته بودند

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

شتافته بود از فراغ سیر جهانگیر بعد از راه کتل پیرپنجال رایات معالیات بصوب لاهور
افراشته چون همه کوه و صحرا و باغ و راغ کشمیر با نوع و اقسام گل و ریاحین مملو است
زبان بایدش هر کجا که می نگری کرشمه دامن دل میکشد که جا اینجاست از سیر و تماشای آن
شاد دل و فرحناک گشته کوچ بکوچ سرور والا لاهور کوکبه محمود ورود نوید سرانجام امید فتح
قلعه کانگره اخبار شنیده گوش نشاط و شادمانی بنداوا حبّت قلعه کانگره قلعه ایست
بسمت شمال لاهور که در تاریخ اساس این قلعه خدا آفرین جز خدای آفریدگار کسی آگاه نیست
ابتدای عهد سلاطین والاشکوه احدی برو دست نیافته پادشاهان پرتجمل و والاهمتان گیتی بر
باوجود تلاش بسیار در افتتاح آن کارگر نشده‌اند شاهزاده بلنداقبال شاه جهان با کمال
داد و آسکاروها استفتاح آن قلعه نموده در سنه سی و یک هجری هفدهم سال جلوس
باز از راه بهمبر متوجه خطه کشمیر دلپذیر نزول نموده مقارن این حال عرضداشت حاکم
ملتان در رسید که شاه عباس با عساکر عراق و خراسان بار دیگر قلعه گیری محاصره قلعه قندهار
پرداخت چون شاه جهان بمقابله او بایست که لشکر مامور بود در توقف آمد و در خصوص هر گونه
و هوس پور کا کر خواه التماس نموده در بانام افغان بجز رست از اتعیین بجر پیش از رسید عرضداشت
او از فرار عرض نور جهان بیگم ملکات فرمود جهانگیر شاهزاده شهریار قرار یافته بود در بانام افغان
در قلعه و هو پور رسیده با ملازمان سلطان شهریار دست و گریبان شده کار بجنگ صاف

[illegible]

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

کشید از طرفین هجوم بسیار تلف شده ظهور این سوانح سبب شورش آشوب بیگم شده

زمانه را خمیر مایه فتنه و فساد بدست افتاد سیاهان تعهد کرد و از او خدمت قندهار شهریار

تعلق گرفته درین تاریخ عزم مدارست شاهجهان مصروف بر آنکه غبار شورش آبیاری ملال سود

ملامت فرو نشیند و کچه آزرم و ادب از میان برداشته شد و در رسید که شاید

در سلطنت شهریار سوا شاه بحضور طلب نماید و اسباب شورش سرانجام

نه پذیرد و بداند تا یاکار طلب لشکر در آنجا و غیره در تیول شاهجهان مقرر بود جاگیر

شهریار بخواه بموجب یرلیغ او فرمان صادر شد در عوض آن محال صوبه دکن و مالوه و گجرات شاهجهان

عنایت شده درین ثنا محالیکه هر جاکه حواله جاگیر اقامت قرار دهد و اضبط اکند و

بر دولت او نیمه امورات بحکم بیگم ساخته و پرداخته میشد و منسوب به پادشاه می نمود

با فهام این کلام شاهجهان آزرده خاطر گردیده بعزم شورش از آن طرف برگردید

اخبار به پادشاه رسید که شاه جهان با لشکر گران آمده تا پیشنهاد خاطر او چه باشد

بالجمله از فتنه سازی نورجهان بیگم کار به نجار رسید و بشامت نسبت شهریار

شهر و دیار بشورش گرائید و در امورات شهریاری خلل سوء یافت در سال هیجدهم

جلوس بسبب گرمای هندوستان که بمزاج اشرف سازگار نبود بعزم سیر و شکار

خطه دلپذیر کشمیر اعلام مراجعت مرتفع ساخت در سال نوزدهم جلوس سنه هزار و سی و

سنه هجر

۳ هجری در توقف سیرگاه جانوری دریاک عرضداشت مهابت خان رسید که بر لشکر
شاهجهان که درهای اکبرآباد و استحکام قلعه گشته‌ها را کتابت کشیده لهو زمینداران
نوحی بحسب حکم تهور شکست هزیمت آورده عساکر منصور بمقابله در کد نشستند جنگ [illegible]
شر و شور برای او بکذاشت فرزند عزیز در التماس فرحی و فیروزمندی و اسطه خفی شبابی و سعادت بلند پیوندی
شهر لعه سلطنت خورم بعنایات و الطاف شاهانه محظوظ خرم بجه بدانه واری برعقل ان فرزند و
در حقوق اطاعت فرزندانه چنانچه لایقه پدری و فرزندی است از خاطر محو ساخته قدم از جاده عقوق و
دبار وری بیرون نهاده آثار کجروی و بدسگالی و رجاندلی خلافت و شهنشاهی پیش داشته جرای گاه طلب
حلو کرده کدام یک در احوال و انساب شاهنشاهی با پدر معرکه جنگ آراسته آن فرزند دانشمند
کستاخ وار در پیش آمد اگر در لعه شمشیر زدن ملک گرفتن در کوچ خاطر شما نشست از برای چه بهتر و بیش
که جای جمله امرا نیک اندیش و ملازم و فاکیش بسرحد عراق رفته شاه عباس یکه فتنه بلند بارزد
شکسته بنام جهو جار ساخت بکشته آبرو برسخت و تاج با پدر در آویزی و راه گرفتن بخت و
تاج سنه بزور بازو بست بلکه کلید مهمات کشور جهانگیری در سرپنجه جاذن عنایت الهی است
کذشت آنچه کذشت حالا اگر آئینه نور الابصار چهره جرایم از جلال سود از خاک مسکنت
پاک ساخته تعمد و شکست بموجب عرض کرده اقتدار ورآمد و جبهه شکر گذاری بر آستان بندگی
بساید البته بر دستور التفات و کرم شاهانه آن فرزند فرزانه که در گذر بار قرن بر داشت کوس

دگر باقی از افسوس افسوس سر   چو این نامه بر دست خرم رسید   ببوسید بر دیده و دم کشید
پس آنگه سر نامه بوسه برگشاد   فرو خوانده و از خواندنش گشت شاد   جوابش نوشت آنچنان زینهار
دم عاجزم شاه عاجز نواز   گر از بنده آمد خطا در گذر   ببخشد تقصیر از خداوند بزرگ
خداوند من ترا بنده ام   ز بدگوهری خویش شرمنده ام   بزرگی تو ای شاه آفاق گیر
بلطف و کرم عذر من درپذیر   ندارم تمنای تخت و کلاه   هم از بیم جان می گریزم ز شاه
غنیم تاجداری گر از درهم است   مرا سر نگه داشتن مشکل است   بهر جا که باشم غلام توام
اگر شاه باشم بدام توام   امیدم چنانست ز الطاف شاه   که ناموس شهر بنده دارد نگاه
مسلم ترا باد تخت و نگین   که هستی شهنشاه روی زمین   که تا هست در جلوه خورشید و ماه
ترا باد روی زمین جلوه گاه   مبارک ترا باد هم تاج زرق   نه چرخ هم زرق برق تو
مرا نیست با شاه نیروی زور   نباید سلیمانی از دست مور   ز با شاه کین در سرشت حرام است
نه یاغی گری سرنوشت من است   گذرد اگر شاه دنبال من   کند قهر با من برای جلال من
برین ملک بنگاله قانع شوم   اگر گیوم سمت تابع شوم   نخواهی مرا این گرگ چو گوام
نیالوده از خون خسرو دو دست   چو از خون خسرو شدم متهم   ندارم هم از کین پرویز غم
خدای مرا حالت به پرویز تو   مرا تیغ شمشیر خونریز دلو   چو پرویز بروی ز کینه دید
مرا هم نباید ز پوتی کشید   اگر صلح خواهد کنم ترک جنگ   وگر جنگ جوید بیارم درنگ

دربار شهنشاه

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

مرا با شهنشاه خود بندگیست
نه بگریزم از شاه تا زنده ام
چو من کیست در حرف جنگ طاق
بمیرفت ز روشه فتنه ها
دوباره دگر سو گرفتم به تیغ
که افغانها هندوستان
ز شاهان دهلی کم نبود
نگر دست بر کوه رانا نگاه
توانم که کوه ها بهم بر زنم
ز کوه های رانا گرفتم خراج
چو در دست شمشیر خونریز هست
کند عقدها چو شمشیر پست
شتر گر در آید در آغوش سرح
در آخر همین مدعا بود دشت
همان چون رحم بنده خانه شاد

نه با هر برادر سر افگندگیست
چو شمشیر گرم آن که کار سرور
ز سرحد هندوستان تا عراق
دیار دگر فتنه انگیز بود
نکردم درین کارزار جا دریغ
که بر سر کانکره پا نهم
گرو کار کوهان در ستم نبود
نه بد تیر حد کوه شمال سنگت
اگر کوه سنگست من آهنم
بدستم چو تیغ جهانگیر هست
مرا صد تقاضا به پرویز هست
گر پرویز پهلوی پیران شکست
زند آب بر دیگ پر جوش سرح
هر چیز انجم از یاری روزگار
ز رسوایم شاه سو شرم باک

اگر تشنه هنم شاه رانده ام
نه از شاه ترسم نه از شهریار
اگر بر هم اندر جشن شاه کار
خصومتها در گیر دم که پرویز بود
دگر کانکره سو کشادم جهات
که تیغ بر فرق رانا نهم
دگر نه هندوستان شاه هیچ
تحکمها نمی لیس سد یاجوج بست
گرفتم ز هر شهر بوم و باج
کلید جهانم نه آید بدست
که روس ولایت نبود پر زن
بگویند جوانان چالاک و چست
چو خرم مغلب سکار افتوست
نه آغاز دانم نه انجام کار
پسر در بار هشتم حکومت بود

آفتاب بصوب لاهور ارتفاع یافته در آن اثنا خبر رسید که زمینداران بنگاله با نوارهٔ توپ و
تفنگ باندیشهٔ جنگ بلده کارزار نهایت استعداد داشتند و راه فرار پیموده و نحو در
جنگلها نشسته‌اند و عشرت غله داوخیدگاه بدلهاک گردانیده بطرف دکن
روانه گشت در سال بیست و یکم جلوس بنا بر هوس سیر گلزار همیشه بهار کشمیر مرتبه چهارم
تا علم پادشاه شوق انگیز گشته در دامن کوه سکات بهتر به تقریب شکار پور رسید میرزا حکیم از
در مکانات تجابت مطرا و پر زر از عوالم مال اولی سیر بسیار بتقریب جشن عظیم آراستگی یافت
جشن در موسم اوائل بهار کتب نیز بتاب از برف مالامال می‌باشد عبور از قراین نهایت دشوار
بر جا بود لاجرم توجه لوری اسبان و ستاذ از راه کریوه نیو دست داد و آخر چند در مراکوم
از بسبب برف و باران و شدت سرما بدشواری و صعوبت تمام روزگار درگذشت
از آنجا گذشته در قصبه باره مولا فرو کشش نمود عموم شهر و اهل قصبه و هنر و سوداگر و سازنده و
گوینده و سایر اصناف جوق جوق و گروه گروه باستقبال آمده جلالت زمین در یافتند گوی
از آنجا کشتی سوار با جمع احلاد در ساعت سعادت قرین بعمارت دلنشین جهانخانه کشمیر بهشت آیین
نزول اقبال فرمود چند گاه باشتغال سیر و تماشا سر کرده در سته هزار روی و هیچ ب
متوجه دار السلطنه لاهور شد از آنجا بصوب کابل رفته بدان طرف سال بیست و دوم
جلوس اتفاق افتاده جشن رنگ نوروز آغاز شد امرا و خوانین جهانگیر

بیاتم

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

شاهان سپهر اقتدار هوالملک دوار گهوبند در آن سال خان خانان عبدالرحیم خان در جنگ بنگاله

فتح نمایان نموده تشریف آستانبوسی مشرف شد بقابلیت و استعداد تمام عیار

و یکتای روزگار بود در علوم فارسی و ترکی و عربی و هندی کامل و قادر بود و هر اشعار از فکر های اوست بسیار

شمار شوق ندانسته‌ام که تا چند است	جز اینقدر که دلم سخت آرزومند است

نه دل بداغ و نه تن دام اینقدر دانم	که پای تا بسرم هر چه است دربند است

بکیش صدق و صفا حرف عهد اکبر است	نگاه اهل محبت تمام سوگند است

مرا فروخت محبت ولی ندانستم	هم مشتری چه کس است و بهای چند است

از آن خوشم بسخنهای دلنشین رحیم	که اندکی بسخنهای عشق مانند است

در سنه یکهزار و سی و شش هجری در سال بیست و دوم جلوس جهانگیر

بهوس سیر و تماشای کشمیر بنا بر آنکه هوای گرم مزاجش نا سازگار بود سیر گلزار و شکار از کمال لطف و قطع

در ساعت فیض اشاعت به نزهت شهر کشمیر نزول نموده محمود ورود سپاه مرض استیلا یافته اسباب

قوت شهر عنصری اخراج نموده ضعیف و زبونی پیوسته برپا گشته بستر و سواری شبهای در بستر

و در سواری آسایش عاجز بوده روز بروز وجود گشته آثار امراض از کمال و جهان اخلاف طاهر بوده

خبرهای ... با امیدی می آید به اضطرار ... او جاری میشد ... در هجوم ... و قوت

شورش عظیم پدیدار گشت هر چند اطبا تدبیر و علاج نمودند اثری بر آن مرتب نگشت لاجار در آن

زمستان ... علم ... برافراشته در مقام ... نشاط شکار ... یک روز ...

... آهو ... آورده آهو ... جا گرفت ... خورشید ...

از آنکه آن بیماری بنوعی که قدم بشر نهاده بابیش بلغزید و مرزبانان پایکوفه اقامت تسلیم شد همان

بمشاهده انهای فراج پادشاه تا شب گرامیده کمک بیگاری بازگشت بدو تمامه رفته

ما در آن به پادشاه آمده جزع و فزع بسیار ظاهر ساخت اگرچه او بسیار نعم بعد و حضرت ملک

خاطر پادشاه نهایت مکدر گشت گویا ملک الموت تا بصوب جبل گریشته بنظر درآمده

و در انجا بر اجور کوچ در آخرهای شب به در حقیقت آخر روز حیات او بود و بعد حیات نبود

صبح که این واقعه اشتهار یافت ایستادهای بساط قرب و رو را امید سنا بنده

بیست و هشتم صفر سنه هزار و سی و هفت سال بیست و دوم جلوس همایون وقوع جستن

آن آشیانه خاک پاک افتانده سایه بر ساکنان خطه افلاک افکند آصف خان

بر کوکر نور جهان بیگم در فیل سوار شده که از عدو یا خیرخواه با اعظم خان همدرستان اسعد

داور بخش پسر سلطان خسرو به سریر سلطنت موهوم بتزیین کام ساخته اخبار این واقعه بـ

شاه جهان نوشت روز دیگر در تبر بنیر تجهیز و تکفین پادشاه بکو رخته نعش

روانه لاهور ساخت نور جهان بیگم بر فیل سوار شده روانه شد در جو بنیر خطبه بنام داور بخش

خواندند چنین پیوسته آصف خان با شاه جهان آثار دشمنی باطن ظاهر نمی خوف و

هراس تمام آن حق ناشناس را یافته از نور جهان بیگم همشیره خود مطمئن خاطر نبود او نظر بند

در نشسته احتیاط می نمود هیچکس در کوی او نزده حکم تا تدبیر پرداخته رخت شهریار سوی بریر

سلطان

سلطنت مینمود سامان جهت سپاهیان از طرف شهریار لاهور از بس کبر و غرور دست به بیت المال تعدی دراز

کرده بجمع آوری سپاه و لشکر کارروائی غافل از آنکه کارروان با قضا و قدر در نهیب

دولت صاحب قرانی خدمت کمربسته در سلاطین والاشکوه غاشیه اطاعت و فرمانبرداری او

بر دوش کشیده معاملات و مهمات کوچک و بزرگ خواهند ساخت اظهار این مضمر آنگاه آصف خان در لاهور رسید

شهریار از طرف مقابله بر آمد در میدان حرارت علامت بسیار نمود در آخر تاب مقاومت نیاورده

بقلعه در آمد صباح امرای وقت بدرون شتافته داور بخش بر سریر سلطنت نشاندند شهریار را

بحضور نظر آوردند میل در چشمانش کشیده محبوس گردید گشتند آصف خان نوید فتح و فیروزی بدرگاه

شاه جهان نگاشته التماس آمدن لاهور نمود هر چند از سنوح این سانحه دل حضرت شاه جهان را

غبار اندوه ملال بر آئینه چهره او جا گرفت لیکن مقتضای وقت بمصلحت اقامت و مراسم تعزیت

جایز یافته بر جناح استعجال در سه روز بلاهور رسیده شد و در ماه جمادی الثانی سنه هزار و سی و هفت

در اقلیم هندوستان لاهور خطبه بنام شاه جهان خوانده مسند آرای خلافت و اجلال گشت پس از آن در

چند روز شهر اکبرآباد بهمایون قدوم کاشانه [illegible] از خس و خاشاک هستی معاندان پاک نمود جهت

جشن عظیم ترتیب داده دست دریا نوال ببذل نقود و اموال و صرف انعام و خلعت امرا

عظام برکشاده هر یکی را سرافراز و محترم نموده امیدواران حاجات مالامال نقد مراد گردانید

مطلب که اظهار کوائف کشمیر است اینکه بعد جلوس در سنه یکهزار و ... قلیچ خان بصوبه داری کشمیر

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

سرافراز نموده است در این سرزمین حکمرانی رعایا در عهد او آسوده حال بودند و محمد خیره و بر کشور

مالامال بوده در سنه یکهزار و نود و ... کوس حکمرانی بنام هاشم خان بنوازش در آمده

مدت ... سال رعیت پروری و کاروانی گذرانید در سنه یکهزار و ... و محمد کمیت حکومت

در زیر ... صفدر خان آمده ... سکه احکام ... و آقا ... در سنه یکهزار و ...

احمد خان صوبه دار مشخص گردید مدت ... سال اختیار حکومت در قبضه اقتدار داشت تا

توانست دقیقه در پرداخت احوال رعایا فروگذاشت نکرد لیکن در ایام ... خان ایام [illegible]

سخت بر صفحه روزگار ... ظهور نموده چنانچه روز بروز ... [illegible]

کار ... ملوک ... در سنه یکهزار و ... وقعت دست و بازوی دلاور خان

به شمار ... الطاف خان ... روز و قوت ... بسته ... قوم رعیت قصور نموده

باقی در سنه ... حکومت ... حساب است واقع آتش شده مسجد جامع ... [illegible]

سلطان سکندر بت شکن ... هزار جانور ... کرد و آتش سوخت و ... عالم ...

آزار رسید تعمیر او ... خان با ارادت ... کلاک مطلع ... کرده

در سنه یکهزار و ... شهر ... جای سکونت [illegible]

... عمارات عالی و ... رفیع در مکان ... تعمیر کرده در سال ... طراز

حکومت بود در سنه یکهزار و ... اعتقاد خان ... در حضور بادشاه ... تمام ... طراز

[illegible]

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

نوبت حکومت که به ایام حکومت کلان انتظام و نسق گردانیدند طایفه چکان اکثر اوقات در عهد حاکمان

سلف سر شورش می‌برداشتند چون چق از هر جا سر برمی‌یافت اسیر آورده از بیخ

کندانیدند و بنای آنها از دنیا برافگندند و اگر احیاناً از آن قوم کسی موجود بود مردم رعیت ما بجهت شناخت ازو عهد

حسب و نسب هیچ پروا نکنند و جهانگیر پادشاه پنج مرتبه بکشمیر آمده و در هر مرتبه تعمیر باغات و

چشمه‌سارها بنا کرده است و تعمیر شالیمار بحکم او صورت اتمام پذیرفته از آنجمله چشمه ویرناگ که بنهایت

عمیق و فوران آب بصفا مشهور است و در هیچ چشمه‌ها مرتبه کلانتر عدیم المثال و بی‌عیب است

در شهر لوکه حکم پادشاهی مرتبه پنجم در زمان رسیده با تمام رسید چنانچه تاریخ جلوس چنین گفته است

تاریخ جوی گفت نکو مستم سروش غیب — از چشمه بهشت برون آمده است جوی

هر مرتبه چندگاه خاطرخواه بعیش و عشرت و لوث داده در سنه یکهزار و سی و هفت ماه صفر

عازم بهشت صوب هندوستان معطوف داشته مجوزه در نزدیک راجور در کلای یکهزار

روح پرفتوحش اوج کبریای فضای عالم ارواح شده تاریخ وفاتش چنین نگاشته‌اند

جهانگیر از جهان رفت — زکرچه اعتقاد که در انهدام بتخانه شرکت با اعتقاد خود

کارهای نمایان بانصرام رسانید لیکن بدعت‌های ناشایسته به بهانه سلامت و طرح کلی زعفران و جمع آوری

و فسطی میوه‌ها بنجابت نمودها احداث نمود و رسم رد و بدل ازو برآورد تا زمان اورنگزیب بود و

جهانگیر شاه و شاهجهان پادشاه معروف به سلطان خرم که در کشمیر آمد و در عهد او

شاه خورم حکم الهی بسعی آصف خان بعد قلع و قمع برادران بتخت نشین هندوستان در سنه ۱۰۳۷ شد

تصرف کشمیر بدستور باعتقاد خان واگذاشت تاریخ جلوس شاهجهان پادشاه چنین یافته اند

المنت لله که در ایام شباب نشست جوانبخت بجهت واراسباب از هاتف غیب

آمد اندر گوشم تاریخ بجاش جوانبخت عالمتاب القصه در سنه یکهزار و چهل و ۱۰۳۴

سوانح فرمانروائی او انیست که پادشاهی با شوکت و شان گذشته در هنگام حکومت

کارهای نمایان بانجام رسانیده است همه از آن در خبر سنه که میگویند در وقتی از اوقات

اکبر پادشاه الکین نامه مهوست شمامه گرفته در حد منش آمد و حضور یک لاهور در مکان

شاهدره رسید برسنای مذکور دگر مقبره جهانگیری در میان آمده از آنکه خیدلن تعمیرات آن در مکان

صورت وقوع پذیرفته عمارت تمام که وقایع نگار از رود لو بسوی عرض پادشاه رسانید

هنگامیکه بهره یاب ملازمت حضور گردید پادشاه بعزم بار خاص و عام از محل سرا

عازم برآمدن شده در شرقی نهر لاهور در شاهدره آب میدید و

داشت اکبر از معاینه اسباب تعمیرات بهم رسانیده در بحر حیرت فرو رفت

بنابرآنکه در خصوص عمارت مقبره جهانگیری از دو کروه باد شاه والاجاه مدت

در خصوص افسران مذکوره از رود لوهور تعمیر بحکم مقبره نمود تا کید درمورد

درست باید کرد عمارات در تمامی اطراف هندوستان و ولایات دیگر

پس وهی باید به طومار برآورده بمصرف تعمیر آن نگذارند؟ اظهار ساخت که هرگاه زر طلای خالص

از ورشته شود حکم است با صاحبان کار ساز اگر قدری از طلا در شهر یابد که مشتری کارخانه و

اخراجات آن زمانه اظهار ساختند که قبله عالم زر را که طلا کس و ناکس خرید از رد ممکن نیست که در

جا و بر قرار [illegible] بسنوح اندیشه تجویز نمود که این سامان ملمع از سکه‌های طلا باشند بر پا سازند

پس بنای این پاره کار را بر قرار حکم زر سنگ سفید و سنگ نخودی و سنگ شیم سنگهای ملون و دیگر سنگ

تا این بنا این که امثال آن در هیچ جا و هیچ مکان امکان نیست پس بر جای رفیع و اقسام

مرصعی بدیع داکو باشند مشهور در اکناف و بر دور است اخبار زیارتش به گوش رسانیدند

ایلچی ایران و متمولات [illegible] بی پایان ساخته جهت معاینه نمودند باین موصوف وا لو شد که در عجز کار

وقوف حاصل کرده حیران گوید در چین و بعد مشاهده آن تعداد آن و [illegible] جاه و حشمت و انصاف و عطف و همت و

هیبت پادشاه هند و فقرا بیان ساخت [illegible] تحریر ... ساختن ... رنگ

بار ساخته نمود مشهور است که نه کرور و نه لک و نه هزار و نه صد و نود و نه روپیه

مرصع کاری آن بمصرف رسیده و قدم بالای آن گذاشت بمجرد نشستن بر

نزهت و استعجاب تمام آمده سجده شکر خداوند که کار بجا آورده زبان انکسار اظهار نمود

یار الله و [illegible] دستگاه تخت عاجی و مرصع ساخته از زر و نقره [illegible] و محو حیدری

حکمت کلی مخلوق که در کارخانه کبریای درجه مرصع صنعتی ندارم زبان شکر از کجا بیارم که در

عهد من حسن تحسین زیب و زینت تمام آراسته و پیراسته شده بود آنکه تا مدت حکومت
خود قدم بر کشمیر نهاده نیز احدی از پادشاهان که بود او بمرتبه شاهی مباهی گردیده با بالای آن تخت رفت
در عهد محمد شاه پادشاه والی اکثر زمین که مشرف بر هندوستان گویند آنکه جهت سواران کا
نبود گشته در مشهد مقدس نصب نمود مختصر پادشاهان هندوستان حال و پادشاه گذشته اند
چون طبع موزون داشت چند شعر از واردات طبع او نیز در حیز تحریر می آید صبحی که سر از حیات خود
آمده بود در خواب دلم با اضطراب آمده بود نوری دیدم زجای جستم مگر یار آمده باشد
آفتاب آمده بود هر مست خیال است شرابش ندهید خو کرده با آتش است آبش ندهید
هر کس که ز احوال ما پرسد آهی بلب آرید و جوابش ندهید در آنکه غم زمانه
پاکت خورده اندوه و سوختن ناکس خورده مانده قطره های ما بزمین جا کرم نکرده ا
خاکت خورده چهار مرتبه بملک کشمیر آمده در هر مرتبه سورات متوطنان
سرزمین [illegible] لطافت و خیابان سرسبز و زیبا داشت تعمیرات بسیار بنا نمود و در سال
در حصه فیض بخش باغ گذشته جهانگیر پادشاه است و در حصه دوم [illegible] بخش مشهور است
بحکم او تیار شده در تحسین [illegible] تمام زیبی گویند و [illegible] جشن [illegible] شهر که
ترتیب داده هشتاد کرور [illegible] باج و خراج که از ممالک محروسه واصل
خزانه است میشد در باب ضیافت عموم رعایا و برایا نثار نمود و در سن آبهای از

عمل کرد

ترتیب مملکتی بار یافت باغ نسیم الغدر رونق افزوده و در استحکام حصن بمصرف رسانید شمار آن از حساب بیرون است

تکلم کرده ملخص کلام در سنه یکهزار و چهار صد ظفر خاتمه طراز پرچم ظفر اثر گردیده که جزوی حسن حال و

عیاشی بود در رعیت پروری و آبادی شهر باقصی مراتب تلاش می نمود باغ ظفر آباد در جوار

بربیه وار دوا نموده باغ گلشن چون نو بکار نوته کدل است ساخته اوست اقسام گل و عمارات سالار

گل زنبق و گل گلدار و اکثر درختهای میوه دار بیشتر در آن گلزمین کمیاب بوده اسباب گیلاس و

انگور و از ولایت باهتمام لانهایت و اخراجات زرهای بسیار آورده در باغهای جوهر

و در خصوص معافات اخراجات ضبط میوه و حد محکمات زعفران سلطانی باز گذاشته اعتقاد خلق

از حضور پادشاه اسندی فرمان نموده بحکم موافقت و تعلق آن هنوز سر دروازه مسجد جامع موجود

است چون بحکم همت والا همت مصروف و معطوف بر رفاهیت خلق است

بعضی امور در خطه کشمیر ولید باعث آزار سکنه آن دیار میشد حکم فرمودیم بر طرف ساخته از جمله آن

یک آنست وقت چیدن گل زعفران مردم را بعنف می آورده در زعفران زار میکنند قلیل بهر چند بعلت اجرت

آن با مردم میدادند از بسکه با جماعه آزار بسیار میرسید حکم فرمودیم که تکلیف چیدن زعفران اصلا نکنند

آنچه تعلق بخالصه شریفه داشته باشد مردم را از اراضی خاص اجرت واقعی بدهند آنچه تعلق بجاگیر دار

داشته باشد کار زعفران سویبتر حواله جاگیر دار نماید بهر طریق در دهند کنند مقدمه دیگر اینست

در زمان بعضی از حکام صوبه کشمیر بر سر خرواری دام بعلت ... می گرفتند در عهد اعتقاد خان

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

چهار دام بآن علت بر سر خرواری گرفته میشد چون از نهجه امور بسیار بر رعایا میرسید حکم
فرموده‌ایم که بالکلیه رعایا از طلب این وجه معاف دارند و از بعلت [illegible] هیچ چیز نگیرند مقدمه
دیگر آنست در دهی که جمع آن چهار صد خروار شالی باشد [illegible] حکام اکابر سالها
می‌گرفتند اخراجات در سرکار ما حسب [illegible] بر سر هر [illegible] دام
می‌گرفت چون از نهجه نیز بر رعایا آزار تمام میرسید بالکلیه حکم فرموده‌ایم برطرف باشد [illegible]
نقد دیگر اخراجات در ایام [illegible] خواه [illegible] خواه [illegible] اخراجات [illegible] دام
می‌گرفت معمول قدیم آنکه بر سر خروار شالی شصت دام بر سر [illegible] دام بر سر خروار
بیست و شش دام می‌گرفته‌اند حکم فرموده‌ایم دستور سابق معمول داشته زیادتی از اخراجات
از ده طرف باشد بمقتضای آن عمل کنند مقدمه دیگر آنست چون [illegible] میوه در
در هر باغ و در هر باغچه میوه خوبی که دارند نشسته‌اند کسان [illegible] تعیین می‌نمودند آن میوه
بجهت آنها محافظت نمایند و نمیگذارند که صاحبان باغها و باغچه‌ها متصرف شوند
از نهجه امور بسیار [illegible] باغچه‌ها میرسید چنانچه بعضی از آن قوم درختهای میوه بود [illegible]
حکم فرموده‌ایم که هیچ [illegible] حسب [illegible] قرق میوه باغ و باغچه نکنند [illegible] حکام کرام و
دیوانیان کفایت [illegible] عمال [illegible] و متعاقب صوبه کشمیر این احکام مطاع
مستمر ابدی دانسته تغییر و تبدیل بقواعد آن راه ندهند هر که تغییر و تبدیل [illegible]

[illegible]

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

به لعنت خدا و غضب پادشاهی گرفتار خواهد شد   نیز در سنه یکهزار و چهل و چهار
مطابق سنه پنجم جلوس در آوان حکومت ظفرخان در عهد شاه جهان پادشاه در خطهٔ کشمیر واقع شده
چون آصف جاه در باغ نشاط تحریر ... نیز ... در یک روزی پادشاه والاجاه
با کسان در آن مکان آمده ولد کوه زار که زیر باغ شالمار بهشت و حظیات و لکت و بنا و جوی
نشد خاطر تنگ آمده بحکم آنکه نام خود بر آن بکند لهذا سه مرتبه از زبان کشید که آصف جاه
باغ بغایت مرغوب و حدیقه نهایت مرطوب مرتب شده است الا بایام جوانی آب برنیاید
از این رهگذر بی خاطر بهم رسیده لعلهٔ بنا یکه جوی آب را از منبع آب شالمار کنده به
منبع اجرای آب نموده درین فکر و در پی قلق و اضطراب تحریر رفته در نصف روز باغبان ایما
بسایه‌های سرزیب درخت و تاب افتاده نه اجازت بابر و کجوی و لعمیت خود خوند جوی آب را
برکنده و آب جاری ساخت از عمل فواره و جداول آب از خجلت بیدار شده صورت حال
استفسار نمود در آن حالت با غبان با این طرز بر زبان گذشت حاجا ار آنکه کدورت خاطر آید
برجان با تحاکر کل آمده به منفعت من نیز گفتم شنوه لب فواره ایچ جاریست
که اوج دولت و بنای دو ملک سازیست چه آخر نوعی است و جان ملک الموت سپرد
بهتر آنست که در کار و لعمت خود تا بقیه عمر در بازم و لحه نفاعل ... نیسازم هر چند نقل و الح
پاداش چنین خطای بیجا از شک گنهکارم لیکن این همه خانه بغایت جهت خاطر خدایگانیست

باهتمام این کلام اشفاق بتمام مهر باز گشته و در زبر گشت این اخبار بتعرض باز شاه کشید لشکر قهر و غضب
باعث سو عقیده رشته حکم نموده برای احاطه گرفته حکومت به قصد خونین بار آورده کوه بدین جوار از رقابت خود رسید
باعث نا امیدی از رقابت نشد پایان عظیم پادشاه جهان پناه جم و نعمت حق بود زر نابالب آب
در تب و تاب دیدم طاقت مشاهده نیست تا دولت و بعد دل حکم باشد که کتابی است عظیم
خطای است منتج خوف و بیم رود از رقابت تار گشته موجب خود کمر بستم زر زنده کالبد خوشتر
دست شستم این نه تیغ است و این نه کرم این نه بیماره قاتل چیست از شیوع این مقوله
دریای رحم و کیمیای شاهی بجوش آمده از سود رقابت آماده به محلات فاخره مبانی ساخت
آصف جاه لعطا فرمان اجرای آب نوزخت نقل فرمایند و تفویض انتیت
تا ز شمامات سحاب فیض العطیات این مرحمت عدالت اساس سود یاب
لطف پرورده زر چو باران فضل و احسان آن حدایق املاک امرای عالیمقدار در رسانیدن متین
قصر جلالت انه سر سبز و سیراب با و ظل الطاف قضا خداوندی محیط البسط این خاندان
معدلت اقتباس همچو در آورده زر جداول آبهار آن باید آرمان خواتین ملکیت
آیین قوایم سریر خلافت انتظم محرم و شاداب اصول سوسیجه اشجار رشا از چشمه سار
کوه با شکوه دولت پایدار بهم یافته و فروغ شامحه انوار رسالت از شمیم کرم سلطنت
کرم مدار نشو و نما گرفته و همت والا نهمت سپهر سیما و نیت عدو طوبیت تکمیل اسا

[illegible]

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

به نزهت عرصهٔ جهان و صفای جنت ممالک محروسهٔ هندوستان و غیر آن حماها الله تعالی

عن طوارق الحدثان تا سما به تزاید نصرت و صفا و نضارت رونق و بهار بساتین نشاط افزا

مسرات و گلشن خاطر نظیر گسیمه به توجه و تربیت والتفات خاطر رضا پذیر زیب عمر و دولت

مصروف و معطوف است الحمد لله که درین ایام مبارک هنگام جلوس سعادت مأنوس بنده و لمبد گسیمیر

به قدوم همایون میمنت پذیرفت و باغ نشاط که اعضای خلافت و فرمان روائی اعتبار

سلطنت کشور کشائی عظیم جاه تمسک عهد و پیمان آب گوهر جلال و کامکار عدل کشائی معالی ملک و

دولت سپه سالاری مواکب فتح و نصرت اقتدار پرور خان سپه سالار خلاصهٔ خلفای ملک و ملک دار

گوهر درج اهل و اقبال طراز آستین ابهت و اجلال معدن مبشر الخیر معارک جهانبانی و

جهانبانی نقد معتبر عیار کام بخشی و کامروائی مهر ان سپهر جلالت آگهی مجمع اطوار هوا و ادراک خرد خواهی

مونس و جلیس سریر حضور محرم خاص الخاص سراسر سرور حاضر خاطر عالی عنوان همپایهٔ ارکان

محفل بادشاهی یار مسکن و قائل آگاهی همدم و نکته یاب حریم خاص جلیس خلوت سرای وفا و اخلاص

دقیقه یاب سرایر سلطنت رمز شناس عالم و اسرار صحیفه نسخهٔ دانشوری و دانای خدمت

مجموعهٔ بینش و بینائی سپه سالار مومن ملت واهب ابهت واعد نقعت و عدالت

فدوی خوانین سمو المکان عمدهٔ امرای رفیع الشان سپه سالار دولت عظمی و مهد

خلافت کبری عمدهٔ بهمه قدر اتالیق سعادت شعار مدار الملک والدین آصف جاه ملکی

در دامن کوه شرقی آن بلده طیبه احداث نموده منظور نظر والا و مطرح شعاع قبه چرخ گردش ساخت
و حقیقت خوبی در لحظه سراپای باغ مذکور از نهری که در پای آن موضع و چشمه همین اعلاب
پرگنه پهاک میگذرد و باغ فرح بخش واقعه در آن موضع معروف بشالیمار ماند دولت و
اقبال در ایام فرخنده فرجام شاهزادگی احداث فرموده بودیم در سنه جلوس مبارک و فرود
در آن سرزمین فرح بخش نزول اجلال فرموده توجه بهمان مبذول شد آن رو باز دیدیم کیفیت و کمیت
عمارات آن باغ و ملکت مبذول فرموده که بارگی تمام از [illegible] مالا کلام باقی است
الحق باغی مرتب گشته که اعتدال هوایش بغایت فرح افزا و نزهتگاهی مرتب یافته
که صفا و لطافت بنهایت و ملکت حوض کوثر مثال از زمین صفا عکس پذیرفته
آب آینه کردار از صور عیون و انتشار نظیر صفحه تصویر گشته و کسانی که ایشان موم الدوله که
قلیل سوز [illegible] بهر فیض جدا نموده بباغ نشاط جاری ساخته اند و بسعی موفور و کد با حضور
در این باب بظهور رسانیده انتهی موجب سرسبزی اشجار میوه دار آن باغ شده بعرض
مقدس رسیده بنا علیه حکم شد که بطریق آلتمغا و عملش دوام تعلق بباغ مذکور باشد که
زمین موضعی که از آب این نهر همیشه مزروعه میشد و از برود این آب باغ بان باغ
قصور رود در زراعت و عمارات آن مواضع قصوری شود نباید متعلق و مخصوص دانسته
حکم فرموده ایم بالطبع [illegible] والا همه وقت مستمر و برقرار بود در هیچ از اولش و زمانی از

فرازان

از زمان قوی زوال و لوازمات نابع ومتعرض مزاحم و تسرب آن نکرده دست تصرف و
تعرض از آن کشیده و کوتاه والد و فرزندان کامگار رو نمایان همانیقدر و نواحی ممالک و
نظام کفایت شعار و امرای رفیع الشان جلالت اقتدار سایر متصدیان مهام و نواحی
مباشران اعمال سلطانی بتخصیص حکام کرام حال و استقبال صوبه دلپذیر کشمیر حسب الحکم مقرر دانسته
عطیه مذکور را مسلم و موید شناسند و با انقراض زمان و انقطاع جهات حاجة مقتضای المعالی
اهل کمالات خلافت اساس از شائبه تغیر و تبدیل مصئون شناسند هر سال حکم و فرمان مجدد طلب ننمایند
تاریخ حوض باغ نشاط انجمن کشته و نقش و بند بسته بر تخت شاه معلی عالی جاه
کفتم از سال کفتم عقل گفت و دکر کوچه منهای کفتمش بهر حوض تاریخی کفت از کوثر
شاهی محصور آمدیم خلاصه مطلب که در مدت بعثت سال حکومت ظفرخان
همکار و نام بعزت تمام کذرانیده داشتند بعد از آن در سنه یکهزار و پنجاه شهر اله الوردی خان
از درگاه خاقانی با عزو جاه رخصت حاکمی نموده بایالت در رسید مدت حکومت او ...
کام ملک و دین بسر منزل تبریکه ... طلب حضور رهگرای هندوستان شده تبعیر او عملیات
هریکی از امرای ... بود و ... طرف شاه عباس بایالت قندهار اختصاص داشت
نامدار و دولت خداداد بدرقه ... گنج ... دست یافته میگویند جوانی بود در
اطراف صحرا و بیابان ... هواست از ... میشد ... جان ... ازرد

با دو خصومت پیش آمده مقدمه نظم اتمام اودیه‌پور درست و بهر حلقه زن ورق شده

از زمانی که چو پای اسپ باب نقص اثبات شد حکم پادشاه سماحه یا بوده بعد دم سعید صاحب

از چونه پرستار شده در ریگستان پیوسته گذر شته در ممالک چراگاه اندر حیث ازو یکه دراثنای

مسکن و رشت هندوستان بطبع جام طعمه هر دو رخ ریو سماح بو هم دو کشیده فرو بود

در مقدمه اتش آتش چونه شعله ور گردیده باعث هلاک او گشت صباح که نظارگیان در اثنای

رفته اثری از سناجه در نیافتند از قرار سراکرد خط چونه سراغ جا پدید آمد در همه جا

بالای زمین انبار های چوب سوختن فرو چیده بنا بر احتیاط آتش در دولتخانه بعد انقضای چهار روز

جا به جا کنار رسو حکم کندن زمین شده لاشه از دها ظاهر که خزانه موفور صورت ظهور

پذیرفت بلکه مشهور گشته از حروف آمیز سک فارسی نیز هند بیشتر اتفاق از نجمه حروف

هر کس از رباط چه طرب خاطرش راه یافته ماه نشاه جهان پادشاه آوازه با دو نعمت صاحب

بعزت و حرمت گذرانیده داشت شاه جهان پادشاه نشعه در خصوص آمده نوشته

انیست مدار المهام پادشاهی باعث ام و امان ملک شهنشاهی سر صفدر

معرکه جنگ ملک گشایی بدر بدست یا مدار المهمات اورنگ باج سماند

موقع زرگا دولتخواه یکرنگ با وفا در رابطه ریو فرزند علیم ولی خان فیروز جنگ

پرورش صاحب کار ما خبر ده پار نو فا در ما که جو و سو بدرگاه والا زبان

از انجمن

ز سرچشمه گشتن بدریا رسان   نشان کرم کرد لش بر چمن صبا   بدانسان که از کوه آید صدا
دعا چون رود جانب آسمان   بسر عهد خان باید آید چنان   ز شوق انجمن است کعبه و شد
سنه محصر رود بسما رود   محصره در سنه یکهزار و نهیاه هم بصوبه داری کشمیر تشریف بر حسب فاضه
در سکنه بر پرسش سیها احسان گشت زر آنها کافه رعایا سیر و سیراب گشت در این از قرار
طلب حضور روانه بنگاله جافقله کهوکر بعد آن در سنه یکهزار و نه ماه و سه مرتبه باید عرد عسکر حکمرانی
نبابر التفات سلطانی هم بسر طمعرفان که در یافتح و طع مدت چهار سال برگه بدستور سابق کافه
انام نعوجب تمام گذرانیدن داشتند محمد صاحب طبع بود اکثر بفکر شعر اشتغال می نمود اشعار
طبع رکوشی بسیار است و احسن یک حیع فی جمله این هم بیت از فکر اوست   جهان خلق شد
عهد بهار می بندد   بهار با چمن در نگار می بندد   بسان دلم هم بار رسیده در کوه اند شکوفه را زرود
شاخ بار می بندد   در سنه یکهزار و نه ماه و هفت تربیت خان به تربیت الطاف شهنشاهی
بخلعت حکومت مسامی گهار مدت دو سال حکمرانی کرد در آن عهد بخوبی گرانی غله روی نمود
قوم از تنگی غله و ضیق عسرت انواع عذاب دریافتند سکنه این سرزمین ضررها و جانها کنده
بظهور فتنه و فتن اکثر جلا وطن اختیار نمودند و پادشاه عالم پناه باطراف لاهور و گجرات
و شاکوت در حصول ارسال غله و قوت بطرف کشمیر احکامات شدید با مور ساخته از انعزار
از هر جا غله در شهر سر رسید کسانیکه فرار اختیار کرده در هندوستان رسیده بودند در اینجا بجوش

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

ها خوبی نمود شهر لهه باو نیکمیات واحراسد نیز در خصوص تعصب نمود پر زینت خان هرچند
زر طرف بجز در تربیت و پرورش کافه انام اهتمام تمام نشیت بنائید بخشید انمی باغات
آبرو ریزی کرد گوییه زر قرار طلب حضور با خاطر مستمند روانه هند گردید در سنه یکهزار و شصت
تیغ و احسن بایک آباد خان بحسن تدبیر ابدی دولت شاهی بخلعت حکومت ممتاز گردیده مدت یکسال و شش ماه
بحسن نیت گذرانیده در سنه یکهزار و شصت و یک عنبر دل خان کرینانه سرور با قسر و خلعت
حکمرانی آراسته بمدت هفت سال کیاه و جلال بسر برده در تعمیر عمارات و باغ اهتمام تمام نمود
طرف نوشهره پوتور آتش بجهة تجدد باتش خانه خوبی مبنی بر چوب سنگین و آجور آراسته و دارد
لکها زینت و زیب برپا ساخت و در پرگنه بهاک در موضع نیلهاب طرح باغ منقلبر
دیوارهای پخته و عمارات عالیه و آبجوی کلان و حوضهای وسیع انداخته مسمی به آباد ساخت
نیز از کشمیر با لاهور میرک سمراب هم نموده حسب سرای مشهور سرای بعنت خان و شاجه مرک و
هیره پور و پوشیانه و سرای سوخته و سرای بهرام گله سرای تهنه بنا بر توقف مسافران در راه بهار
هندوستان شاهی از عالم که نهایت صعب گذر راه خروج لک ها بحکم خان و حکم نوشته
تا دور حکومت شش ماه زمستان در لاهور و شش ماه بهار و تابستان در آن کوه زمین مسکن می‌گردانید
روز و لیالی بعیش و بسیار قرلستان با فرو سنا تالیانهای زیبا رغبت کرزهای طلا و نقره گرفته در دست
البسیار روه می‌نمود در ایام حکومتش اندک گیرانی غله وقوع یافته موم عوام بسیار

ه عمر و در ایام حکومت

همیشه در ظهور کارهای شایسته تیز رفتار به نهاد و بنام نیکی رسید و نهم ساخته با عوارض جاه مادام

شخصی جانه اولو آتش در دلو نه چنانچه اخبار بحضور پادشاه رفت خدیو مقدس گرش شد

که این امر دور از نهضت حضور نموده بانواع عقوبت در شکنجه تعذیب در آورده بسزا رسید

در سنه یکهزار و شصت و هشت لشکری خان بمعماری کاخ حکومت از لشکر خانی سرف

اختصاص یافته از حضور مامور و در استحکام بنیان فرمانروائی حسب المقدور قصور نمود در عهد او

نقصان رب المعبود موجب ارزانی غله در وجود آمد که خروار شالی بیک مرغ خرید و فروخت میشد

زیرا روکافه مخلوق سعد از عبادی از صدر پاک بفرط عشرت و انبساط عاید حال گوهر خوشنود و

سیر و سیاحت اوقات گذاری داشت یکبار دل نیز بیک موضع تیلبل تا عیشت ملک التجود

فواره و آبشار طرح آمد در همان سال شدت سرما و ظهور برودت هوا بایی آسیلاب آفت

در دریاها یخ بست شدید بالای دریای بهت و لهو و قوم و اسپ و دواب با بار و رسن

عبور و مرور داشتند در همان سنه شاهجهان پادشاه شهر لعه داراشکوه را سو بشکوه دارای ممالک

ساخته در زمره کا خود و لیعهد نمود و بر تخت فرمانروائی هندوستان متمکن ساخت و سکه و خطبه

بنام و جاری گرد شاهجهان پادشاه سو تیخه سلطنت جهار شهر لعه هو با تعقیب داراشکوه

هر او الحشر سلطان شجاع اورنگ زیب از گروه شهرزاده های دیگر شفقت پدری

داراشکوه بیش از پیش رعی کاشت در آن اول اورنگ زیب با هم دیگر با مور بجو شجاع

اهمچ از انجا بسرعت واستعجال برخاسته آمده مراد بخش را که در گجرات واحمدآباد
کیدان حمی بود همراه گرفته آهنگ جنگ و غزا عازم شاهجهان آباد شده دارا شکوه با لشکر انبوه
راجه جسونت سنگه بمقابله او روانه ساخت فیمابین فریقین حرب و ضرب موفور صورت ظهور یافته
در آخر راجه جسونت منهزم و مقهور و اورنگ زیب مؤید و منصور گشته عزیمت بصوب اکبرآباد
برافراشته نمود و دارا شکوه لشکر مجموعه خود بیاراست محبوس سلطنت شاهجهان بادشاه بسبب نهضت
روانه ساخت او در انصرام آن کار باوجود قطع نظر از نگاه ادب نسبت پدری بعمل آورد و بار خدا
حضرت رب نموده شاه مزبور در قلعه اکبرآباد محبوس استند لو نظر بند کرده داشت دارا شکوه
بشنید خبر هزیمت راجه جسونت آموده غم و اندوه گشته از دهلی و لاهور با جمعیت
لشکر و زر بسیار گرد فراهم آورده روی ارادت بر گوابید و جنگ عظیم سرانجام پذیرفت و
رزم ها در آن جنگ جو و امرای قوی بازوی جا بجا کرده کشتم عدم گزیدند پس از جنگ و جدال
مع حرم ها سپهر شکوه بجهت خود باری چند از جواهر الات و پاره زر سرخ و سفید در لشکرگاه
سراسیمه دست قدرتش بدامن رسیده بجانب دهلی که ملقب شاهجهان آباد دارالاشتهار
فرار اختیار نمود و در آنجا سرنو تجمع آوری سپاه و اسباب حشمت و جاه نموده جهت بصوب
چونکه حسب الارادۀ رب قدیر عروس بخت و دولت از هم صحبتی او کناره گیر بود
اورنگ زیب را عنان تصرف املاک در دست داشتند از دور روی هوای آن در آمد

اکبرآباد

ابواب جنگ و جدل مفتوح ساختند باب مراد او که در آن سرزمین گشایش نیافت لاجرم عنان عزیمت
بسمت گجرات برتافت قلعه گیان آن ممالک نیز ناشایسته پیش آمده راه در آمد مسدود نمودند
لاجرم بسوی سند دیگر راه سپر گشت و از آنجا داعیه رفتن قندهار بدل خود قرار داد لیکن چون پادشاه
ملک جنبش با جمعی زمیندار داد و بسوی سنجام کوه برهنمائی آورده مسلک متعصر گردید آخر برگشته بحکم
بی جمعیتی و بی اندیشگی مخلوق و بار دیگر پرسش داور اکبر در روز محشر مکروهیت و فن و فریب
در عرض سیوم او بسوی گرفتار ساختن برای بهادر خان باهی از طرف دارالسلطنه اورنگ زیب اطلاع بر گماشت
نامبرده با جمعیت لشکر بر سر او ریخته بانواع دار و گیر اسیر آورده بقلعه حصار در بند نگهداشت
و اورنگ زیب باستماع این بشارت دلفریب بی صبر و شکیب گردیده اشارت بآوردن او بحضور نمود
در هنگامیکه دارا شکوه را بآن نوع خرابی بکوچه و بازار مردم شهر و هواخواهانش بر ما فکان شورید
شور و شر از حد بیشتر صورت وقوع پذیرفت در این معرکه سراسر تفرقه جمعی سوز از ضرب چوب و سنگ
از بلوای عام در دو نه آهوی سوخته و مجروح گردیدند چونکه شعله فتنه بالا گرفت اورنگ زیب
بملاحظه فراز و نشیب و اندیشه روز حسیب برای سیف خان از اقسام محبوس گشتن او را
برهنمونی آن هنگامه اعجاز و امان فرو ریخته افکن اسرعت عالم و عالمیان تک گشته در حصار آگاه
کامئوس ساختن چراغ زندگانیش برود الهی او واقعه طلبیان فتنه جو و کمین ساز ان نیستره جوی بود
حکایت دم زدن نماند سیف خان حسب الحکم پادشاه مستعد نمانده در آن اثنا لکار او

هیچ جا سپهر شکوه و در کوه البیار و رسته همه بکار است آنکه جمعی متن سیر و محاورات کلام است که
تا مدت یکماه و چهار ماه و بیست و چهار روز به فراغت تمام و شور در اطراف هندوستان
جلوه گری داشته تا مدت چه دولت‌ها که علیم بالا برفته چه خونها چه بیحد و بیشمار ریخته شد
حیف صد حیف دنیای ناپایدار با ساعتی و دمی یک قرار ندارد و لیکن جهالت طلب کار خود
در بحر ناپیدا کنار غفلت اندر خسته از پسر به پدر و برادر به برادر طمع حکومت عالی بنحوی بروده اهار
خون پرور که در دیده حقیقت بین عاقبت اندیشان دانشور سراسر سرمایه ضرر و خطر است گزین و
بستن دل در وی و خستن اندیشه مند نیست مضمون این مصرع شهره نه کار بندند دنیا چو رباط و ما در و
مهمانیم هر کس که ازین ما در وی مانیم بهر کیف در سنه یکهزار و شصت و هشت تا چهار و
در سنه یکهزار و شصت و نه یا قبلا بر تخت سلطنت جلوس نموده اورنگ زیب عالمگیر نام شهنشاه
نهاد تاریخ جلوسش ظل الحق گفته اند صبح دولتش چو گشت خورشید بکشید حق گشت عیان باطل عیار
رفت تاریخ جلوس شاه عالم پناه اکاه ظل الحق گفت الحی این سو حق گفت
باقی مصنف تاریخ از راه انصاف در گذشته پانصد تقریر نموده است زیراکه در تمام
ایام حکومت بر خلاف اسلاف خود بدو بینی و اختلاف از صلح کل با کل اجتناب درزیده
با رعایت پیشه گان مذاهب و مشارب مختلفه و ودایع بدایع خالق بر جوانه در بهر بابت
بجور و اعتساف کار ها روا داشته اهل هندوستان را به زبان خواست دارد

سر هند به اندک

سرمد اندیشه نکوی معقول ساخت و مضمون این اشعار بکار خویش جلوه نمود زینت و زیبا

هرچه بینی دست رو برو منه عیب صنعت گر نمای عیب صنعتگر است گرچه ملت

مختلف شد هیچکس محروم نیست یا عیب درجهان هرکار بر هر کار دیگر است هرچند پرچگان بدان

صداقت و پادشاه هر لحظه عبادت فاده گهی کار قهری با زوال و سهارست عرصه حکومت روزگار

دست بیافت لیکن زبده دوستان را با دستدلو پابان و مسند مصادره نمود چنانچه

چنانچه در آن ایام سبب مدت پادشاه جهان عالمی روشن ضمیر در کشمیر متوطن مدت چهار ماه و

نیم سال یا در صیام عبادت شاقه در یکجا برقرار بود و از خوردن و آشامیدن پرهیز می‌نمود

نقصان منقصای آن و با ک و هم ریاضت بلند فان اکل و شرب اوقات میگذرانید این آوازه

که با طراف و اکناف شایع گردید و اجتماع مریدان با احترام آن عارف خاص الخاص نور فور مند

رفته رفته اسم شریف نام پادشاهی اشتهار یافت این اخبار که بگوش پادشاه

رسید محمود اصفهانی شقه خاص بنابر استحضار شریف فرستاده ایلچی حضور بود طی مسافت راه نموده در رکهوند

شقه طلب از نظر شریف آن خاص گذرانیده چین بطاهر از سر شقت بار میت حافظ حرکت

نداشت همه مریدان ازین اندیشه در بحر بی پایان تحیر فرو رفته کدورت و ملال بهم رسانیدند

بعد ملاحظه شقه ایلچی بسو حکم نموده فردا دم صبح حاضر شو با بلای نور رسید کلاه رسید والا بهر آن و

روانه خدمت پادشاه خواهیم گردید آن شب تمام شب توابع و لواحقه در اضطراب و

تاب و تب بسر برند که از فرد احد روز دل و ظهور جلال پیوست آن عارف یگانه

شبانه بالین مکان روانه گردید در مکان خوابگاه آن زرگ رسید با صورت مهیب

بر شیری سوار جلوه ظهور داد و بمشاهده این علامات ترسان و لرزان برخاسته ماسیار و سبب آمدن

پرسید صاحب کشف و کرامات نقد مهر بخشش علیه زبان بیان فرمود با استحضار شعور

این حروف گزارش کرده شد مهم بگویند عاجبیت و ظهور اینجا گشت مریدان ما که از روی صدق عقیدت

نام ما پادشاهی کرده از بس محبت جلیل آنها به خواهش ماست که در بارگاه

کبریا به نیک و ربا پادشاهی کمینه پایه ایست که در دیده صاحب بصیرتان آگاه بلا اشتباه

از رشک کاه بداند بعد شنیدن این مقولات اظهار نمود که الحال حکم شود چه باید کرد صاحب اعجاز

زبان مبارک فرمود لازم آنست به نعوذ با صفات ضمیر حذاقت آیین نجات داده

آداب سلوک نماید واحد مطلق بود و برش بی نیک و شبهه یکتا دانسته

بصلح کل روا شود یقین بداند که اگر او رزه تا توشه نمایند است به پرستش آن یکتا در مدار نسبت

و کرامات مسجد است به نیایش آن بی همتا ملتجی و المصداق که در جب همه جا

اگرچه گو است ظهور ماند است پراگنده از روانش دور روشن بعد این نکته در ما یقع نشود

جمعیت شمع سر بر پیشانی نور مختصر از بس صنایع صانع کائنات ... و نوع بر شاه یکتا دانسته

بیزار احدی روادار مشرب و خار روش دو بینی و تعصب زخم های دور ساخته تخم صلح کل

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

در مزروعه خاطر بعد یا تش می باشد که در زور خرا شاه و گدا یکیست و هر و بجایت

منتجه احوال نیک و بد مشتوهم و سرگردان میشد از زر منور نقش بر بال که اسم اعظم خاتم

همین است عرضکه از فرط جلال آن مرتاض بالکل فی الحال بر آن شعله افلاک دیگر تخت خود تبدیل نمود

ارچین باهات قوم ریشی بر هندت پادشاه اسم شریف عارف معارف

میخواهند شاهان را گر ازین بعد با صفای پادشاه هر جهان مکرر بنگه باشند بر انگشتری نقش

در وهان شیر ایدز حشر رخصت انصراف نمود صبح روز دیگر که ایلچی حاضر گوهر رسید علاوه انگشتری

پادشاه حواله اش کرد الطاف و مهربانی بیحساب او مبذول داشت و رخص ساخت

از معاینه این کرامت بیشتر علامت حسن اعتقاد در خاطر مریدان با اخلاص و قوم دیگر ماند

مستحکم گردید همچنین کرامت بسیار ازان کاشف اسرار بظهور پیوسته است و بتیغ احتصار اگر

گروه شده و بر اظهار بی انصافی او بر شکار ریب سلوک که پدر و برادران و فقرا بر در وی گذرد

وال است و زبان در شرح و بسط آن کشودن طول متعالی بهر حال سلطنت کشمیر خان سعید در سنه

یکهزار و شصت و یک طلب حضور نمود تا تغیر او اعتبار خان سعید اعتبار خان بعد جهت کشمیر سرافراز و ممتاز

ساخته مهمات حکومت حکم الهی در بر داشت بدلوری و خیره جاودانی حامیان گرد با بر مراحم خاص حسب و

نوابیب دلخواه را در حضور او راه نمود و انقضای معدمات و معاملات خرد و کلان

بحضور خود می نمود در سنه یکهزار و هفتاد و سه ابراهیم خان زیب گاه خلافت بحکومت مفتخر

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

مؤرخ گوید که هیچ یکباب و چند ماه ور نیما گذرانیدند در آن اوقات قوم سنی و شیعه در باب
مسجد محله آزروت حلوه تا لسوف هیچ یک تعلق در میان آمده ابراهیم خان بنابر پاس مذهب
طرف واری قوم شیعه منظور داشته ازین جهت تغیر یافت عالمگیر پادشاه هیچ یکرو به
در سنه یکهزار و هشتاد و پنج نسخ کشمیر آمده متصدی آبادی بالای کوه قبل از قلات مسجدی نمود که
بصدمه شورش او شود در قشقر راه یافته بحیرو بیکیان اکثر لشکریان و بیکیان چادر کوه
حمایت کردید از وقوع این واقعه خاطر آشفته و پریشان گشته هیچ سه ماه در بهن سرین
گذرانیده موقع بخان سعادت تر یافت در سنه هزار و هشتاد و چهار اسلام خان
سر افتخار بتاج حکومت آراسته مدت دو سال بر رضاجوئی لشکریان و رعایا گذرانیده
خوش سخندان بحواه اشعار از رابعه های طبع اوست — بی تو شامم تا بروز ما تشنیه چون حن
قوم چشم ز گریه غوطه در خون میزند — شبی هند اگر صحرا که امشب در عشق لشکرام از
غوطه در خون میزند — بعد ازو در سنه یکهزار و هشتاد و پنج ابراهیم خان سر رشته صبح آمد از حکومت
باسم سیف خان آراسته قوم مذهب و نساق بطمطراق مالا یطاق وقت چاپ شهر
کوفه ور فرمانی او سواد را افاق منحور بند مفسدان نفاق اندیشه بود در عهد حکومت مشیر
طاقت و قوت از احدی نا زرون ز بر و زی و روستی نماید چون در آن اوان خواجگان نقشبندیه ناظم و
حاکم بود بنجات نمی آورند چنانچه خواجه جمالی نقشبندی از روی پسند و طمع نظر ازرو

را ان نمی

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

راستی نمودهٔ هندو خیر بسو در مقدمهٔ حساب بی اندیشه زور حساب حاکم بیچاره گروه لشکر نجه بعد نهبت
در کشید بیچاره وزراهت حیات ولهوزن او بصد و زیر اعمال فرمانی رشید نور باجاه و جلال
لشکرش اشتباه ای مهب او سوی حضور آوردهٔ حکم نشلاق متفرعه تموبندی درکید برادر وزرا
کوهپایه در همانجا [illegible] واود بکر بطرف تبت لشکر گذر کرده رسیدار اسل کشمیر آمد سو زیر فرمان آوردهٔ
دمه ورباج و خراج کو امید و در شهر نهال [illegible] اکبر [illegible] زریح برکند طرف [illegible] شرق رویه
باغ سیف آباد بنا گذاشته در اجرای جوی و تیاری آبشار و فواره سعی و بلا شمر لکار بعد در سنه
جوی حکومتش حسب کوهپه و خبر تغیر شمس منتقر ساخت از قرار خبر تغیر که در نهال نشانی تصور بوقوع آمده
شهرهای در باب کرده است سایه جهین بیت سیف آباد سو تبدیل تعمیر باغ گفت بهره ای در سنه
هزار و هفتاد و هشت بدستیاری جوکان الطاف خاقانی گوی حکومت در بارهٔ حصول کام مباری
نه چهی مبارزو باخت [illegible] افتاده با وستدلو و رعیت بروری ز ظرف خود قصوری بدر کشت [illegible]
او در کتاب او توابع [illegible] نا موم شهر و اطراف شهر دیگر به بیاگ و شغل که سلوک داشتند ز بی رو پاره اعمار کر
بست و تعمیر حکومت بهر ست کوه در سنه هزار و هفتاد و نهه مرتبه ثانی شمس خوجه در احکم رانی
زر بس مهربانی سلطانی در قبضه اقتدار سیف خان آمده بدستور سابق در رونق حکم تیغ برهنه لود در
ایام بخواهش خالق ایام واقعه زلزله وقوع یافته صبح شام بسامی عمارات خاص و عام بدستور
گهواره قدر زلزل و حرکت قیام داشت و انجام کار بخیر سر انجام پذیرفت چند اسباب و

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

رخصت نصیب جوم نکرد و در عهد محمد برفاقت خلق و آبادی شهر آتش در حدر پای محمد مراد آر

در آن وقت احداث ساخته بود القضا مدت ... دست از امور دنیوی کوتاه نموده

گوشه عزلت برگزید و نیز باغ سیف کدل در آن روزها گذاشت آتش خلق نگاشته از

بهر تاریخ بگذر از سر آب کوچه سیفی در یاب بود آتش در سنه هزار و هشتاد و دو

افتخار خان بخلعت صوبه داری افتخار یافته مدت چهار سال حکمرانی نمود در عهد او حادثه

آتش ظاهر شده از جمله کاوه دره تا مسجد جامع با وجود آتش آب پاشی نمودم هزاران هزار

خانه برباد و بخاک تیره برابر گردیده در مکان مسجد جامع اول بتخانه کلان بود بیت

نام سلطان سکندر بت شکن الا ابراهیم زده بنای مسجد گذاشت بدستور کعبه بنا نمود در آخر العهد

سوخته بود آن سلطان حسن شاه نبیره سلطان سکندر زین العابدین سر نو طرح انداخته آتش هم

بسبب آتش خاکستر گردید پس شاهجهان بادشاه بافراشتن آن همت برگماشته بدستور آتش هم

طعمه آتش شده ... بنا شده است بحکم عالمگیر بادشاه استحکام پذیرفت در آن ایام

محمد رفیع منشی برای ... از دو سه تا خود غزلی در خصوص آتش نگاشته چون مناسب است

در حیز تحریر می آید ز سوز خانه تو دو جهم به هیچ تاب انجا که آتش و انجا شده ام کباب

وقتی شعله زد در و بام تو سرکشید کس اکی ... بر آب شد چشمه زیر مژه ام

ذخیره بود از نگاه خانه آتش شدی حباب تا این خبر رسید نگویم ز سوز دل یکدم بگشت

۳۴۸

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

دیده‌ام آشنایه حلب اما سرنوشت کسی بود که زینت انحرف اشعار نجوم زمند کتاب

هر شب ز عیش بلم نماید سپهر چشم بر بام کاشعله کند نور ماهتاب بار ملال بود بری ره صبح ما

اخر کند تلافی آتش دو تاب بعد ازان در سنه هزار و هشتاد و شش اساتین کاخ حکومت

بنام قوام الدین خان استحکام پذیرفته در معمار رضای عدالت سعی بلیغ بکار برده باقتصر مراتب

نصفت قیام ورزید و برفاهیت خلق اوقات گذرانید پس از وی در سنه هزار و هشتاد و نه

مرتبه ثانی ابراهیم خان اورنگ خاقانیه بمنشور حکمرانی سرافرازی یافته درآن هنگام واقعات

عجیبه و حادثات غریبه بر صفحه روزگار بروی کار آمد یکی بسبب سیلاب که از سبزه ستلم و طغیان

داشت عالمی بیاد رفت و خانهای مردم بسا کشتیها در میان آب بکوه شد و عمارات

بسیار خراب گردید چنانچه طغیان مسجد تاریخ آن مرقوم است دوم وقوع زلزله هزار بار از ناگاه

ظهور و روز شنبه و زین حادثه جانکاه اکثر مخلوق در زیر زلزله و کافه انام سود جمعیت مال الکلام

در رسید و ارباب جاه زلزله خانها قرار و ... در میان آن که در آن نموده سوی اندفون

قلماق در تبت و استعداد کومک راجه آنجا از ابراهیم خان در دروازه سند قوفون

سبروار قدری خان بچه او بدانجا نمود و هزیمت خورد و افواج قلماق از دست او

و تسخیر تبت و معاهدت او معه با ... با فتح و ظفر دیگر ظهور فتنه و فساد

سنی شیعه که در حسن آباد گذشته تلیپ ... لگد عید ... کونامی در جمله مرد و ریگ از جوم ... سو

یا نوع نوعی با مسموع اندر رسیده همین باعث فساد و غوغای کوچه و هجوم عام شد ابراهیم
مدعی را در خانه خود نگهداشت عوام در محله حسن آباد رفته آنجا بود آتش کشیدند و در آن خانه
نجابت بر آمده پسر سیر و آویز کرم کوچه هجوم بسیار جای رفته بود و تهمات شده بود
ها و املاک آنها بار رفت از طرفین کثیر مخلوقی کشته شد لاچار ابراهیم خان نظر بر هجوم عام
بی جوابی که خداداد خان شکور بود به پسر بیست عوام جام افتاده تعبیر رسید بود آن هجوم هجوی از
روز سوم رفت در نو شهره رفته خانه ابراهیم خان را در دلو نموده و از بهچه آتش کشیده شعله در
ساخته فقوف چه سو حکم مقابله دلو در صحن مخلوقی زیر تیغ آمده اکثر معاندان قتیل اکثر
را بر کوچکی آنها سرا فرار نمودند اسیر و دستگیر آوردند گوش سر گذاشت و در شهر هرج و مرج
ظهور یافت اخبار این بود که حضور رفت عالمگیر بادشاه حفظ الله خان حاکم لاهور
مرخص ساخته سقه بنابر طلب حضور ابراهیم خان گماشته انیت مصطفی خان در شهر
سبحان ابراهیم خان بداند که جمع غفیر و جمع کثیر از قوم کشمیر به عرض ایستاده بار به سر بر قلات قرب مصیر
رسانیدند آنگاه مقبره فره السلام سوختند و در ورود قلعه اکثر را رفته سکین شهادت رسید
ها حفظ الله خان حفظ المقام صوبه مفوض شد که آنجا را قول خود معزول داشته
سر در قهرمات آنجا بود که غیر از بی چاره ندارد الحاصل حفظ الله خان در سنه
یکهزار و نود و هفت دولو حفظه کردید ابراهیم خان را موقع کشت ساخته رو به حضور رحلت و دیگر

کلشن

محله گلشن در خانه ظفر خان طرح اقامت انداخت تاریخ ورودش چنین یافته شاه الله کلیم
ز گلبن تاریخ چید بلبل و گفت بهار آمد و آمد شکوفه دولت بعد دو روز اله بهمن یا مهر
چند گاه در حفظ و ضابطه چلو واقعی پور چند چین بچهره بیشه ززحمت مامور بود ابوالفتح خان نام
یکی از منصوبان خود نایب گذاشته روانه لاهور گردید ابوالفتح خان گذرانیده شیخ ابوالفتح نام
یکی از معتبران حفظ الله خان را جانشین ساخته خود از دنیا بدر رفت دراین وقت ما کرته محمد اعظم
رو داده از این سبب هجوم آزار بسیار دریافتند از مطالعه تاریخ کشمیر روشن شده در ابتدای مقدار
فرقه سنی و شیعه در هر وقت بظهور پیوسته بود اندک مدت منتقم حقیقی ما کرته قحط غلات
نمود منعقد و از شهر بسر گرفتار شده آزار بسیار کشیدند و در همه که سراسر تفرقه یکی که باشندگان
اتمکان سوریج و محن و بهیمای شده بهرحال در سنه یکهزار و یکصد و مظفر خان نامه
صوبه داری سرافراز یافته مرتکب افعال ناشایسته و مخترع بدعات از رجوع نهار
و دامداری و سکار و ظلم و تعدی گردیده ما نتیجه در حضور پادشاه مقهور و مخذول شده
کمای در سنه یکهزار و یکصد و سه ابوالنصر خان برلورش رتبه ایالت فایق گردید
او نیز بدستور برلور مندلو کرد و بدعات نیا نهاده او برقرار گذاشت و به تنظیم و
هر جمی روا دار شده خود سر آواره دست نداد پس بعد ازوی در سنه
یکهزار و یکصد سه سر رشته نظامت از فرمان حضور در کف اختیار قاضی خان گوکه

قافله‌ها و احسان بمعرض افتاده در عهد او رفع بدعتهای حکام گذشته نمود و اکثر جاریات و سرای‌ها
باغات و سد بندی‌ها بنا کرد و رشته مخلوق [illegible] از حسن نیت حق طویت زراعت و شاکر داشت
هر قدر که در اوصاف حمیده اخلاق پسندیده اش در سر رشته تحریر رقم پذیر شود نا تمام و ناقص
تا بنیت خلاصه مطلب اینکه چون پسندید که میرزا علی [illegible] قبر [illegible] کار رسید
سیر نمود در روز نامچه ایام بدی را بنگام نیت شود و صحیفه فراغ در اوراق حکومت از جمیع مهمات
و در جمع خرج زمانه حرفی زر باید زر تجاوزه فکر حاشیش نرسید نظر بران زر در کار خالصه متعالی
حکومت رو بفتور شد از انقراض او [illegible] حضور شده بجای او ابراهیم خان قریبه سوم
در سنه یکهزار و یکصد پنجم بایالت سرافراز گردید و احاطه شد بحسن نیت و خیر عام همه برکات
و بصلح کاری در امورات مملکت کار روا گردید بعد انقضای مدت [illegible] قرار فرمان شاهی
اخراج [illegible] شهر [illegible] مدار [illegible] شده عازم دراه‌های آن نواحی [illegible] نوازش خان
نوازش خسروانه سربلندی یافته خود در حضور رفته مشرف گشت [illegible] به نیابت روا ساختن
هنوز او در خان شهر نشسته بود که عالمگیر پادشاه رخت رحلت بدار البقاء بربست آفتاب
عالمتاب تاریخ تولدش مرقوم است آفتاب عالمتاب تاریخ جلوس نوشته اند
شاه و نه سال بر تخت فرمانروایی تمکن داشت آه شد آفتاب زیر زمین تاریخ وفاتش
تسطیر کرده اند بعد انتقال [illegible] پسر او [illegible] شهر [illegible] محمد [illegible] شهر [illegible] محمد اعظم

شهر [illegible]

شاهزاده محمد اکبر شاهزاده کامبخش هنگامیکه وفات یافت شاهزاده معظم بجهت آنکه در زمان حیات پدر بنظم

کابل و پشاور و ملتان و لاهور مامور بود قریب ده سال بدان کار میگذرانید در توقف پشاور خبر

وفات پدر استماع نموده عزیمت جانب لاهور فرمود تا رفت زر انعام بخشش بر منعم خان

بر خلاف استعمال صوبه اکبرآباد خلعت عنایت نمود از آن طرف برادرش شاهزاده اعظم شاه از احمدآباد

فیمابین فریقین جنگ و محاربه اتفاق افتاده چون فتح و ظفر در قبضه اختیار الهی است شاهزاده معظم منصور

شاهزاده محمد اعظم در معرکه بزخم کاری کشته بعد هم شستاد شاهزاده محمد معظم بعد از ورود بر تخت ارجمند نشست

با هزار خرسندی بر تخت مسند جلوس نموده خود را ملقب به عالم بهادر شاه تاریخ جلوس حسین گفته اند

قدسیان تهنیت جلوس بشه مرشد کامل گفت شد. عرصه جشن شهنشاهی شد

محفل خلد مرکزی گفت شد سال تاریخ همایون سعید جشن شاهنشه عالم گفت شد شاه با خبر

تاریخ است در هنگام سلطنت عالمگیر بادشاه چون در مهمات امور ملکی در کشمیر بر خدمت چون در

استمرار و استقلال داشته از قرار بندوبست دوام سوبه داری جک وقت قلمداد و نظم و نسق کار

از نظر مندی و استواری او داستانها مشهور است و اشتهار ... چون در

کمالا
از کمالات بعدی و جمعی هر سال مقرر و رشت کارهای نمایان در جمع و فقدر ... آورده

جاری بود باشد ... مقرر بود هنگامیکه بنای تعمیر گذرانیده و اندازه ... شده

در ایام مکان یاد یاد باشد ... نموده کرده را معامله و الله بخاطر آورده معمار ...

میر تیمور باستماع این کلام دور از فهم جهان بر تخت سلطنت عقاب او کرده چند روز تغافل کردانید

از آن هنوز را او را دریافت نموده که انجام امکان تعمیر عمارات در درجه اعتبار نداد پس دو کس

دمیده از این امر بوده بمبالغات ساختن [illegible] بسیار و [illegible] بهار [illegible] مشغول ساخت

عمارات عالی تحفه سکونت خود و مسجد محکم بنا به شهر و [illegible] و باغی در موضع اشته برار

نهایت وسیع مملو از آبشار و الحوض و درختهای اقسام میوه با ارتفاع شصت و دو درجه [illegible]

آبشارهای طرح طرح اندر خشت نار [illegible] عجب عنبر و رنگ اکثر وقت که به

حضور آثار آن در انجا نمایانست الحال شاه عالم بهادر بعد جلوس [illegible] لاهور

[illegible] چون نور رستم خان دلارام [illegible] رخت سلطنت [illegible] کشمیر آمده و در عهد کامگار [illegible]

عرض [illegible] مشتمل بر مهمات کوهستان و عدد کم [illegible] منصبداران بحضور [illegible] داشته [illegible]

و تحط [illegible] شده تغیر یافت نوعی تجدید [illegible] واقف بود این شعر از اشعار اوست دلم [illegible]

محتسب [illegible] بهار [illegible] کار او کوهستان حکومت بنام جعفر خان سر سبز [illegible]

بودی شراب و عیاش بود شب و روز کار بخورد [illegible] خمر و شراب داشت و از لطف [illegible] خان

بودی در کوهستان [illegible] کوهستان او کوم [illegible] زر [illegible] دلو [illegible] مدت [illegible] و سه ماه [illegible]

بد [illegible] بستر که از فرط شراب آزار مند گردید از هجوم [illegible] جعفری [illegible]

پر که و لان [illegible] ناله [illegible] خاطر شکسته در آمد بعد وفات او اکثر وقت [illegible]

[illegible]

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

که علاقهٔ دیوانی تعلق وراثت نایب ناظم متخصص بود در آن اول ابراهیم خان مرتبه چهارم در حضور شاه عالم

از لطافت کابل و شاه ور [illegible] یافته بحکومت رسید و حالا علیمردان خان غزا [illegible] رفت

وارد این سرزمین شد [illegible] خنده گاه کدر انیده رخ غریب سر منزل آخر کشید [illegible]

با زعارف خان باموران [illegible] در همان ایام نور بخش خان کرت ثانی [illegible]

سراورزی یافته او بر عارف خان علاوه دیوانی نیابت و [illegible]

استکار و نیابت [illegible] اختصاص [illegible] نیابت [illegible] وراثت در عهد [illegible]

یک بسبب سیلاب که از کثرت بارش باران [illegible] اکثر خانها و عمارات آب رفت

دوم [illegible] جاریه آتش محلات [illegible] شعله [illegible] قریب [illegible] شدند

نمایند آب و آتش مخلوق با خاک یکسان شده بباد رفت پاره سوخت آتش پاره

آب برد بعد از ان عنایت الله خان که در حضور [illegible] داشت از روی عنایت خان [illegible]

خطه مقرر و ادبیر عارف خان [illegible] نیابت مقرر ساخت [illegible]

اندک مدت عارف [illegible] عروج اقبال به حضیض عدم رفته در سنه [illegible]

بجای او [illegible] جانشین گردید در سنه یکهزار و [illegible] شاه عالم بهادر [illegible]

[illegible] برحمت فرمانروای هندوستان حکمرانی کرده چهار پسر داشت سلطان معزالدین

[illegible] بجهاندار شاه سلطان عظیم الدین معروف بعظیم الشان سلطان رفیع القدر

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

مشهور به رفیع الشان سلطان اکبر ملقب بجهان شاه بعد فوت پدر هر چهار برادر در قابو جوئی گرم
راه سپر گردیدند اخر الامر جهاندارشاه بحسن سعی ذوالفقار خان میر بخشی ذوالفقار جلادت نمود
آب دلیه در عرض دو سه روز شهزادها و بچه های آنها که زیاده از سی تن خدمت اجتماع داشتند
اکثری را از تیغ گذرانیده جمعی بسیار را محبوس ساخته بر سریر سلطنت جلوس نمود ذوالفقار خان را بمرتبه
وزارت اختصاص بخشید و نام خود ابوالفتح جهاندارشاه غازی نهاد الغرض در سنه یکهزار و
یکصد و بیست و چهار بدستور ایالت خطه بعنایت الله خان قرار نمود که پسر بدایت الله خان
منصب خانسامانی بخشید و در همان سنه تا هند و آمده بحکم بدبختی نه ماه گذرانیده
در شهر مظفر خان نام کسی در حاکمان همگی مملک دراو کرنا و متعلقه کامراج و منصور کوهستان
بجا بر بسته و تادیب آنهم بی ادب لشکر خود روانه ساخت در همین اشتها یافت
در هندوستان انقلاب بهم رسانیده حاکم دیگر بتغیر عنایت الله خان در حد کوهستان
والی شده قبیل امتعاجات لگه سلطان فرخ سیر پسر عظیم الشان در آن اولین حاکم بنگاله بود
بدعوای وراثت علم منازعت بر افراشته با عانت و یاری سادات بارهه
بلکه اکبرآباد بعزم محاربه جهاندارشاه آمده فیمابین بنگامه حرب و ضرب
بهم آراسته بعد جد و جهد موفور جهاندارشاه از جانب جهانبانی دست بردار شده
فرار بر قرار نهاد بجانب شاه جهان آباد در زنانه گویند در خانه آصف الدوله رو پوش ماند

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

و صلاح کار در رفاقت آوندیده نظربند گذاشت سلطان فرخ سیر با شور و شر بر تخت سلطنت
جلوه گر شد در اواخر سنه یکهزار و یکصد و بیست و چهار جلوس نمود تاریخ جلوس چنین یافته اند
شقه یکوبشتم رسید از طغرای پادشاه زرینه تاریخ آن شکر خدا که قائم بعد جلوس عنان
عزیمت بصوب شاهجهان آباد معطوف و در شته جهاندارشاه سود در خانه آصف الدوله برآورد
معه اکثر شاهزادها و امرا معلوم ساخت سعدالدین خان بچه عنایت الله خان نیز در همین تعلق رسید
فرخ سیر پادشاه زر حرم کشمیری در عهد عظیم الشان بتولد یافته است القصه عنایت الله خان
بیاورد خان نظامت کشمیر مرا اختصاص پذیرفته حسن دختر شرور حرم پادشاه بخدمات دیگر
نیز با تعلق یافت خود در حضور ماند علی محمد خان را به نیابت روانه ساخت از ضعفای این روزها
عنایت الله خان از شهر بدر رفته بطرف حرمین رفت علی محمد خان مدت یکسال حاکم کشمیر بود
ملازمان و کسان او دست تطاول دراز کرده تا بحدی در اخذ زر بهره ور افتاده ملوک و آزار
رسانیده اخبار بی رحمی و تظلم بحضور رفت او سو معزول ساخته بجای اعظم خان بنظامت روانه ساخت
حاکم هیچ شش ماه گذشته بود باز علی محمد خان روانه نمود این مرتبه قریب یکسال بسر برد مساعد قصه او
احترام خان سو راهی ساخت تا مدت یا هفده روز حکمران بود عنایت الله خان از حرمین معاودت نمود
به حضور پادشاه رسیده محمود وردی سور و الطاف گردید نظامت کشمیر با و تعلق گرفت او به نیابت خود
میر احمد خان را که معنی شجاع بود در ضبط و ربط امورات ملکی حوصله تمام داشت روانه ساخته در زمین

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

یکصد و سی و نه در مدت خطبه که بوده در بد وحشت رعایا و سپاه از کمال تنگدستی سعی موفور بکار برده در آن قلیل

در سنه یکهزار و یکصد و سی و یک باقتضای قضا و قدر ملک فرخ سیر از روی عاقبت نسنجیدگی و بدبیری سادات بارهه

را که برسانای جاده ممات کشیده بر نقصان این طایفه همت گماشت و با وجود آنها بسلطنت رسیده بود

از بهر دور از حضور او دستگاه تمام داشتند در آن ایام اراده زر آنها متردد و متشکل بوده حسب الاراده

رب قدیر از راه قصور تدبیر جای و عقد امورات در دست قهر او داشت و اعتماد خان امرای را نخوت به

سپرده اخیر باعث ناخلادر وید اعتقادی سادات شده در فکر کار افتادند با اعتقاد خان عهد و پیمان

درست نموده آن ناعاقبت اندیش را بوقت سیاهی اعتماد به رسیده حرم سرا قلعه بیت

کسانی آنان با کسان دلو تصرف بر تمامه بدست آنها افتاد شب فرخ سیر را یافته فرخ سیر شد

گرفتار ساختند و میل در چشمانش کشیدند قریب یکماه محبوس بوده بعد آن او را از زمنیع گذرانیدند

تاریخ وفاتش اینست   دیدی که چه با شاه کرامی کردند   صد جور و جفا ز روی خامی کردند

تاریخ شهادت شهنشاه گفت   سادات بوی نمک حرامی کردند   مخلص سادات

ناسعادتمند بعد اتمام کارش شهزاده رفیع الدرجات پسر شهزاده رفیع الشان را از حبس بر آورده

بتخت نشین ساختند بعد چهار پنج ماه سلطنت عارضی که داشت بعارضه دق ازین دار ناپایدار در گذشت

بعد او سلطان رفیع الدوله برادر او سه ماه و چند روز بساده سلطنت نموده او هم بهمین عارضه بعد شهنشاه محکم

بحت لحه بود آن بتقضای موعود در گذشت تا بیت جا کر همی شد پس از آن امرای عهد و سادات بارهه

باتفاق محمد شاه

باتفاق محمدشاه ابن جهانشاه بوجه مبارکشیر روح دلو نه خان رب تاریخ یافته شد و در ابتدای

سنه یکهزار و یکصد و سی و دو جلوس محمدشاه پادشاه بظهور پیوست مدتی که میر احمد خان نایب

عنایت الله خان قریب شش سال در کشمیر بنظم و نسق گذرانیده در ادای جلوس محمدشاه حبیب الله

خالق نوع بشر مذکور فساد و شور و شر در میان محتوی خان ملقب بهیچ روی نحو صورت واقع که

محتوی خان معروف به عبدالنبی [illegible] در هنگام شهرآشوب شاه عالم بهادر از اطراف کار و

پیدا و [illegible] کند [illegible] از کشمیر بدر رفته تا [illegible] بدان طرف بعضی [illegible] گذرانید

تقریب [illegible] شهزاده را یافت بعد وفات [illegible] که بهره یاب سلطنت [illegible] در حضور او

رفته بقدر معاش فرمان جاگیر حاصل کرده بازگشت بکشمیر آمد در آن وقت فرخ سیر حکم [illegible] شد که جاگیر

در ضبط آید [illegible] فرمان اجرای جاگیر از سرکار او [illegible] نماید باز روانه هندوستان شد

و چند مدت [illegible] سرگردان [illegible] نرسید محروم و مایوس باز کشمیر آمد

از آنجا که [illegible] و در حضور استقلال [illegible] به آن [illegible] میر احمد خان [illegible]

تعصب مذهب [illegible] بود [illegible] مانع آمده [illegible] سلطانی [illegible]

حالیه [illegible] در [illegible] پیش نهاده قدم جسارت بیشتر گذاشت [illegible] وقت

میر احمد خان گفته [illegible] صلاح [illegible] اندیشی [illegible]

بهادر [illegible] و [illegible] بظهور آورد و بسبب هرج و مرج سلطنت آخر عاقبت اندیشی

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

موافق گوارد به خویشتن را بغض و عنادی بیشتر گرفته در عرض مدت یکدو ماه هجوم عوام سوده
به نه زد و بیچ خبری و نه از ملت و آیین اثری در این طرف لاطائل فساد و عنادی را در راه نموده
بجز بیراهی و کینه خواهی طبقه هنود که بر میراهدر خان دشمن اطلاع یافت با اتفاق ارباب زمانه
اورا بجانه آوردند به هنود اندر در ظهور انتقام حرکات ناشایسته مانند نمعه او در رویه درونی
و تقویت عوام کوشش کلام آنها نگذاشته درین وقت شخصی در کوشش میراهدر خان گفته بود
که صلاح در بند انان سعی نمودن است که کار ازین امور غلط شنید و درگذشته او شقی که در اینجا بس از راهی ملائی
یافته بخانه خود رفت روز دیگر هجوم عوام در راه و یا بعد هر جا هندوی بود برابست سوار دیده
فرود آوردند با عبور رود در کوچه رفته رفته به هر طرف دست به تاراج و تطاول دراز کردند
میراهدر خان بمجرد استماع این اخبار سپاهیان خود شده حکم بر جوعه ساخت و امیر محمد آن بد گوهر نمودی
عوام تیره سرانجام با صاحبان این هنگام بجنگ و جلادت دست و بازو گشاد و ثبات قدم
ورزیدند لشکریان لاچار دست به تیغ کرده اکثری از هجوم میان را بقعات رسانیدند و اوایل جا
هجوم عام بنهایت بجمعی مقتول و نفری مجروح گردیده نظر بر خروج و ازدحام نار گشت برگشتند
انهمیر که در محله کلاسپوره بظهور رسید بد مجاورت سپاهیان گوم هجوم عوام از بس شوری و مد موج
محله مرتور سو آتش در دلوئه اکثر محلات گو توارج و درین فساد بباد رفته خصوص گاه در هر جا و
هر محله تاخت آوردند طبقه هنود سوا نواح رود عابد های که به تعزیر آن باعث طوفان اموال ایشان

اموال دیات اکثر بیوپاریان در معرض تلف در آمده چنانچه مبلغ زر زیاده صرافی [illegible]

بیوپاری بعرصه روزگار اعتبار داشت خانه او و باشندگان در ذلالت عور و دکان داد و ستد در صراف کلیف

و درین خروج [illegible] غارت و [illegible] منتحص است مقرر او میگویند بیست و چهار لک روپیه

بقوم غریب و بینوا نصیبها عدی گرو اشیاد که [illegible] هشت آنه سر صد روپیه سود یکماه بار نهاده بموجب

ازین رو رفاهیت و فراغت اکثر قوم به رسیده میشد سوای آن زر و نقد و جواهر آلات مساوی [illegible] کرور

روپیه موجود داشت درین هنگامه هجوم عامه چندکس خدانا ترس مرد و دلیر بار کشید او قطع نظر از

تلف و اراکی نموده نصرت جنب دستی مجروح شدند و مال و اموال او بتاراج رفت و از همان

زخم کاری قریب [illegible] دلفگار رسید در آن حالت حیات های دلو و گرفت جمع او [illegible] آتش مدد او

در [illegible] یکی [illegible] مانع [illegible] آمد [illegible] که [illegible] بابندار

عطا و بخشایش خداوند کو کار او بیاد رفته در نگهداشتن چنین مار رخنه عبرار رحمت مخلوق خدا

متصوفی [illegible] میبت و [illegible] بهای قرض و وام دام قوم شده در شکنجه رنج و آلام اسیر و بند باخواهند

اقبال مخلص کلام [illegible] اینچنین کسان نیکو سرانجام در نیمه تمام خیریت انتظام تمام در رسیدند

و دو برگشت تاریخ این فساد موافق اقبال بهر حال در همان سنه عنایت الله خان امیر خان رسید

طلب حضور نموده بجای او عبدالله خان زاده پدری شود بابت [illegible] نموده روانه ساختند و در نواح او در شهر

نور و شیر [illegible] جلوه ظهور یافت [illegible]

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

نجات نخواهی در آفتاب جمال جامی [illegible] مصرف که به وزرا حاکم و ناظم اندیشه نما طرازی

از سستی حکم او در اجابت نرفت موم [illegible] آورده همت بازوی کرده مهمات رو [illegible] رسید

خاند کور شهر [illegible] [illegible] [illegible] اتفاق [illegible] شاه [illegible]

غیر [illegible] جولان [illegible] با [illegible] [illegible] کار [illegible] و یار [illegible]

در [illegible] [illegible] [illegible] و غیر [illegible] [illegible] [illegible] اعوان آن [illegible]

عالی باد رفت بعد گشتن و عالم [illegible] کام در [illegible] [illegible] [illegible] با نوع [illegible]

جمال [illegible] [illegible] [illegible] ساخته [illegible] [illegible]

موم [illegible] شهر [illegible] شرف الدین [illegible] و نظر [illegible] و هجوم عام سرا [illegible]

[illegible] [illegible] و [illegible] حکم او استحکام نپذیرفت و کار او رونق نگرفت [illegible] الدین

و در حضور وزارت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دست [illegible]

در [illegible] آشوب سراسر [illegible] شور شهر آشوب [illegible] خاطر [illegible] در گذشته در حیز تحریر آید

بهار عندلیب نغز گفتار — که آمد در چمن سرمست و سرشار — تو نیز از خار خار دی برون آی

بعشرت گوش در گلشن به بانگ [illegible] — دلم از کوه [illegible] دوران — چو لاله [illegible] [illegible]

ازین فردوس یعنی ملک کشمیر — که در خوبی ندارد هیچ تقصیر — ز جنت [illegible] [illegible]

همه والا گهر آدم نژادند — همه گندم نما و جو فروشند — [illegible] اغوای بخت گوش اند

[illegible]

بلطف خاص و فیض عام دادار
بگوشش‌های شنیدم که ز اسرار
بگوشش‌های شنواهم هست حالی
کسی سوی با کسی کاری نباشد
شنوا نیم قصه پر رنج و پر درد
ز جنگ شیعه و سنی و هندو
ز بس که دور با عوام بد کار
بسی ز دهر مات هندو آسوخت
روان فوج از منتبه سانگو
تو گویی که طوفان آب آماه
پی تسکین هجوم نایره شور و شر
زهیبت شد سوی بسیمه روز
بسان شمع از باد سحرگاه
نیامد کس برون ساخت بسنگ
بهم گفتند باید جا سپردن

رهایی یا گزین خلق های آسود
درهم از آنجا که دوانیم با تک و تاز
که [illegible] نیست خالی
فلک چون شعله پر ور از ز دیدم گشت
هم از ز هیبت آن کوه‌ها شکوه
شد از روی عداوت خصمی جان
بشهر آشوب ها بسد رود را
جواهر آور ز ره شد گوهر نا نام
دهر که یک ... ز گوی بیغ کوه
بشخص فتنه پرور چون خبر شد
قدم بیرون نهاد از جا به جوشش
ز شور انگیزی خون آن یا ولو
تزلزل یافت در بحر و جبال را
زبام خانها چون بر سر ساخت
تن آید جنگ با افلاک گفت

لب چون از زبان سر آور از لو
تو هم یک سخن زین باج کس ساز
بهشت آنجا که آزاری نباشد
روا دار ظهور خوف و بیم است
عجب هنگامه سر زد ز هر سو
تغیر بس جفاجو با هنود است
هجوم عام چون آتش بر افروخت
پی طغیان کسی که هر عازم
همه از پای تا سر غرق خوردستن
ز خوف و بیم هر سو جلوه گر شد
نه دیگر جا کسی آن سو نمانه
هم اهل ستم که دید پرد لو
نشد یکتا تن فیضان از حساب
چنان کهوار جا پر سنگ بارید
کسی که میزند بر آسمان سنگ

تا از سر خود وا لوا آهنگ
ب تو هم بصد عذر و کهد زنگ
صدای نای و مار زنی قرنهات
ز رنگ نو خطان چهره گلگون
زره در آب همچون چشم ماهی
به هر گاه آتش بر فرازد
تا آسمان شعله بر نهادند
تمام روز با هم جنگ سازند
ز کم روزی شده آلوده روی گوهر
چه بهتر بود نشان سپاه طور
بکین بر خاست چون نوز عالم
ز ضرب خنجر کین کار او کی
خبر شد هر طرف زین کار او
چه نیکو بود شاه والا هشیار
ز کینه فقار آمد ستم خو بود

گروهی از جوانمردان کاری
بدر جستند زلم عنبر بیکن تا نک
بیفکندند ز الم پس چار دیوار
چو جدول کم قلم شد سرخ از خون
پسر از یک خطه چون نور اکبر
تر و خشک آنچه با شد همه بود
ز دو گیری عجب شد رزم سوار
ز هر جانب خضب آتش لب بود
ز آتش خانمان سیاه تلف شد
در آنکه خبر نیک سپاه را عزوی
شتابان بر سر آن بد گهر شد
بر آورد از سر بر شور او گرد
از این ره کی و مات نور اکبر
بدان کمتر ز لعل در شهوار
بدست جهان هم اسمی بپا

فرو خورد از بس سنگ باری
زمانه چه چنین جنگ نامه آراست
ز کشته پشته ها در زمانه مار
ز دو روز دید که مضم سپاهی
شده آتش صفت هر سو جگر
بدی در گره باکشاده
پدید آمد از هر سو به پرواز
هجوم عام از بس هیچ در بر جوش
بسا کس تن حسرت هدف شد
پس از یکجا اطراف و ملم
درون خانه آتش بر کار دریده
سبک آن بار او سر شد چنین او
تهی کرده جیب تیر فالک چو شیر
کسی کو بر سر مور ستم کرد
همیشه روز او شور و غوغا

پیلان فن

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

بوقوع چنین شورش انگیز بحکم پادشاه آمد جلوریز دلیر و نامور عبدالصمد خان

بمطلوبان کند نا مشکلات آسان بشهر آمد چو خان سعد گستر بسی اشرار رسوا ورود در شهر

اجازت داد که با زر خنجر کین زمین آلوده خون سازند رنگین سر صد کس ز انهای نگو بست

چو بار سیجه بابک رایشها بست اثر اسپ فتنه گیتی بد اندیش حباب گشته زکجا در خویش

بتسلیم و رضا این بندهای تن براه بندگی از سر فشاند تن خداوندا درین شهر خطر ناک

ز دست مفسدان شوخ و بیباک بسی آزرده و اندوهگینم تو رحم خویش کن بر مردم غمگینم

ز ارزیابی جهات درد رسیده گردم براهت تا ز سر پیوسته گردم

مدار عیب آمد دور گشت پس تعمیر موسوم خان عبدالصمد خان با یالت سرافراز شده به نیابت خود فرمانروائی نهضت بنام عبدالله خان ده پسری فرستاده او نیز به دستور گذشته تا بمخالفت رفقای نجو و استقلال ملا شرف الدین چهار پنجماه گذرانیده عاجز آمده و عرضداشت بیکسی حکومت خود بحضور نوشت عبدالصمد خان اصحاب رود و لوده فتنه و فساد نو فور کین سمند ملک داری سو زیر زین آورده باندیشه تنبیه و تادیب اشرار بسیار روزگار از خدمت پادشاه جبال الاقتدار رخصت حاصل نموده با جمعیت بسیار در سنه هزار و یکصد و سی و چهار در ماه رسید محمود رهمه ملا شرف الدین راه و رسطه فتنه و شورش با جمعی از مفسدان قبای هیبه مردم و حامت اندیشه اسیر و گرفتار حیث اکثر رسیده از تیغ آبدار گذرانیده و بسیاری سوئیه زندان نشاند.

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

همگی مدت ششماه کباب و هشت وحشت بسر برده روانهٔ لاهور شد و ابوالبرکات خان

را به نیابت در تبهانه نشانده بعد انقضای مدت شش ماه از روی جسارت و دروغ و شمس سار

از زور آزردگی خاطر که وید بیاری نجیب خان احراز یکی از ملتوسان نموده روانهٔ جهت تسخیر

حکمرانی کوه در آن ایام تعلق آن سرزمین از دست عبدالصمد خان بدر رفته تغیر او در رسته

یکهزار و یکصد و سی و شش اعظم خان از حضور شرف ترخیص یافته و لاو خطه کهره و ناجر آگره

ملک کشمیر خرابی در عهد او واقعه کبرای غلات نبذت عظیم صورت ظهور پذیرفته

بحدیکه غله و برنج حکم طلا و کیمیا گرفت و هلاکت گروهم از زمین بلا گشت هیچ از

زنبور جوع از بس آتش افروخت بداند در به کشتی استها سوخت نه بدمید انسان را

بغیر از حسن گندم گون دلبر شود نگاه که نمک ها گشته زنبور آزردی که لب نان

زنا کو اتاجامان غوطه خور بهار مشت نساله خان سپرد زنهار کسی گرد مرده

پایگاه سد دو سه نام خرد بار کار وزن عماد پرداخت جو جو گندم سنگینه کار

سپاهی لشکر ولد خان فتنه عظیمت مشتهر و زخم خواهم تسلی ولد ما کرد از خلاف بلغور چون

زر شیر مهتاب گدا گرانی حسب الملوک هر کس شاه و کس گوید سلوک به یکجهه مو چه

راه است بحر ترین لب خط دلبر القصه بعد چند ماه آتش قحط خانگاه تا بهار افتاد

باحوی و نشت و غبار عسرت از خواطر خلق برخاست در آن هنگام مدت نیابت اعظم خان

کذرانیده معزول با نیابت مرتبه سوم عنایت الله خان برتبه ایالت این ولات سرافراز شده

به نیابت خود فخرالدین خان را روزبه ساخته یکسال و چند ماه گذرانید در اخر روز عنایت الله خان

در هندوستان بقضای خود درگذشت خانه بور در اصل از کشمیر بود در عهد عالمگیر پادشاه پدرش

در هند رفته بوسیله انو در خدمت زیب النسا دختر پادشاه درجه اعتبار یافته حسن قدم

[illegible] طالع

در صغر سن داشت در حرم جا به بهانه ضعف طبعیت آمد و رفت می بود و در ایام [illegible]

مدد او به قابلیت و استعداد بهم رسانیده در حضور پادشاه دستگاه قرب و منزلت یافته

بعنایات شاهانه بهره مند گردید بعد فوت عالمگیر پادشاه بدستور در عهد شاه عالم بهادر شاه منظور بود

تا عهد محمد شاه بهمان عملی گذرانید بعد وفات او عقیدت خان پسرش بر عقیدت و اعتقاد

در خدمت پادشاه قریب بود مرتبه صوبه داری رسیده به نیابت خود ابوالبرکات خان را

شرف امتیاز داده به اینجا فرستاد بشرع تا آنکه کار روا بود بعد آن در اواخر سنه یکهزار و

یکصد و چهل و یک نسبت با لشکر خود هم آمده بود لطافت هم از دست عقیدت خان بدر رفته

بجای او آورده عرفات و اله کوه در همان سنه واجات شهر شد تا شش ماه حسن سلیقه و صفای خود

کار روا بوده بعده تقاضای عصری شرارت و قبح اطوار ازو دایره انصاف بیرون کشیده جاده تو

بدیه بی رحمی و نا انصافی گشت ابوالبرکات [illegible] در آن زمان از طرف او حکمران بود خلق

ساخته شد روزبه هندوستان معدوم شهر و اعیان و قوم [illegible] روداد [illegible] تعدی

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

و اخذ زر و نصب مال قوم دست درازی نکالی کو از تهمه قوم درنگ روشن الدوله ظفر خان
در حضور به سرپرستی او تلاش داشت رفته زیر زیره ازای اعتراضات احکام روشن صادر شد
نوشکدار نشد و تنبیه چند که در هند بود بنا بر آن لاچار اتفاقی اجتماع نموده بر اخراج او
کمر سعی جست بستند با مدت بقاء او چون مقابله بهم نکرد روزی رفته دستار کرم نمود
در تنظیم روشن الدوله سو در هندوستان واقعه رو داده یعنی او شد در آنهمه ایراد
اعتراضات و بجای بد که کشمیریان نسبت داده کان در حضور محمد تعبیر آ اعتراضات شده فرمان طلب کردار او
در [illegible] ورزد بیش زرانکه بطلب او در آید کشمیریان هجوم آورده کوچه قاسم
ملک ساخته بجهنه بلاچار همت خفت و خواری در بسته بکهر رود پکفته و جهانگیر
بمعلومیت از راه باره مولا بتدریج در بدل او امیر خان با بالیت سرافراز و [illegible]
چون ابو البرکات خان مدار المهام [illegible] او را به نیابت چهار روزه نموده در بسته بکهر کرد پکفته و جهانگیر
در بهار رسیده مدت دو ماه مسند نشین حکومت شد در آن اوقات امیر خان و احترام خان
نامی یکی از متوسلان [illegible] سرافراز و محرم ساخته بجای او روزنه کرد اتفاقاً در آن وقت قلعه علی و قلعه
محمد در دو شهر قوم عوام هجوم آورده نالش غله و ارزان نموده او از روی [illegible] بر در
خراب شهر اندیشه بجز تحول کاظر یا ورده عوام الناس سو حکم گرفته غله او آنها را از
حکم او [illegible] و فساد بنیاد نهاده تجانه ملا عنایت الله می دارد و نجم عدالت و بلد

[illegible]

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

هاشمی مفتی و قوم بسیار در قلعه دار الامن محصور کرده تاخته دار و غوغا عدالت و مفتی بسوزانیده کنند
نیز خانهای قوم علیه در آتش زده بعد تاخت و تاراج آتش در دلوه شور و شر در شهر پدید آورد
زیرا که روا احترام خان ریاست حرمت افتاده در صحبت با ابوالبرکات خان کدورت بهم رسانید
فیمابین هر دو کس آثار نفاق هویدا گردیده در صدد یکدیگر ماندند تا طرفین بجنگ در افتادند
چون قوم شهر را جانب طرف ابوالبرکات خان بودند بعد جد و جهد موفور احترام خان
تاب مقابله و مقاومت نیاورده راه هند پیش گرفته بدر رفت ابوالبرکات خان بدستور مستقل شد
بعد رسیدن احترام خان در آنجا امیر خان و فرمان نیابت بنام ابوالبرکات خان رسانید و در سنت
پس چند گاه از حضور نهضت اولیای دلیر خان شمس الدوله بایالت مقرر شد چون در لاهور
توقف نموده های مایل آمدن انید هر درست و پیشتر از آن فرمان نیابت بنام ابوالبرکات خان
فرستاد و بفراغ بال در انصرام مهام اهتمام می نمود از قضا دلیر خان در توقف لاهور جان تسلیم
نمود حمایت گردید و در سنه یکهزار و یکصد و چهل و هشت یک شب سیلاب زلزله فرا طالع طلوع نمود
تا مدت در صحرا و خانه های شکسته و شهر ساکن بود اکثر زراعت و قنات ها خراب شدند و مردم
را زلزله عظیم طلوع یافته بار اول روز قیامت می دیدند خانهای بسیار در شهر و دهات از بنا افتاد
عالمی برباد رفت قریب سه ماه مکرر و متواتر و لوله زلزله در تزاید بود اما چون روز اول
سلامت استلم بلا نسبت بعد رفع این حادثه ابوالبرکات خان با اهل شهر فساد و دلجه

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

توضیح این اجمال آنکه قبل ازین چندگاه قوم بمبه به زبردستی ملک مغلوب گشته بودند با ابوالبرکات خان

منازعت رو داده جمعیت کثیر نموده بر شهر رفتند باتفاق دلاور خان نواب محمد بابر

پیشه آنها رو براه ساخته در انصرام امور بعمل آورد که بعد رفع آن فساد آمد و چند کس از دلاوری

در حق او نشده ازین سبب آزرده خاطر گردیده پس از انقضای اندک مدت قوم بمبه باز در

سر شورش بوده شتند مالش بار جمعیت کثیر نموده خود و مفسدان همراه دلاور خان بار اول

ساحت او نیابر آورد که سابق لشکریان و قشون بوده در شهر در آمده فریاد مسلمانان و

مقابل نمود از آنجمله مفسدان توهمات بهم رسیده بی اجازت درباره مولوی برخاسته آمده

وقوع این واقعه منجر بخصومت شد جمعیت کثیر قوم شهر بود با قوم مسلمان باندیشه جنگ شده

شهر بود حملات کرده روز روز فتنه و فساد بظهور پیوسته تا ماه بعد ازین شور و شر گرم تر ابوالبرکات خان

بعد از شستن زر خزانه مفسدان بعد آتش باکر رفتند در سنه یکهزار و یکصد و چهل و نه امیر الامرا

در آخر جمعیت کثیر باتفاق عمر لعبه ابوالبرکات خان در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه قوم ... اوره

هنگام حرب و ضرر برپا شد تعدد بلا شر بسیار ابوالبرکات خان بار دیگر ... نوشت و ... را قرار

گرفت و نیابت لاهور روزی که قوم ... آتش کشیده بود آن جلال الدین خان

بر لور یا کار ... ناظم مقرر شده در همان سنه در دنیا رسید در عهد او قوم خره سر و فتنه

حصوصاً منسوبان جمعیت کثیر به جهور ... سر بلند ... خانها اکثر قوم بنهب ...

عداوت ایام های سابق داشت در دل و بدین بهانه از زر او و بندوبست شهر صوبه نگرفت چاره نداشت

به حضور کی نوشته استعفای حکومت خود در واره ساختن با ناظم دیگر استدعا نمود چون کیفیت بی انتظامی و

خیره سری منکشف خاطر پادشاه گردید فخر الدوله بهادر در انتظام ملک سرافراز ساخته در اخراج خدایار خان از شهر

شد و چند ماه به نظم و نسق تمام به انصرام رسانید و تمام شهر فساد پیشه و فتنه اندیشه را با نواع تعذیب گرفتار ساخته

در شکنجه تعذیب در آورد و از پادراندرش اکثری را به پاداش آزار رسانید و بعضی را

به قتل رسانید بعد فراغ نظم و نسق شهر بعزم گرفتار ساختن جعفر خان که به صوبه از مدت مقرر سر شوریده بود

روانه کشمیر گردید او با استماع این خبر با ... بجانب کوهستان به سرحد ... رفته

گریزان شده بعد رسیدن به تعاقب اخبار از قلع و قمع او به حضور رفت به عوض او عطیه الله خان پسر عنایت الله خان

... طالب نام پدر شده به رتبه ایالت سربلند گردید فرمان نیابت بنام عصام الدین خان ... در

فخر الدوله از حرکت بغایت آزرده خاطر گشته او را قید نمود و زر بسیاری از او گرفت و ... قائم

از طرف خود نایب گذاشته روانه هندوستان گردید بعد روانه شدن عصام الدین خان

سعود خواست و خود مسند نشین شد پیشتر از ورود فخر الدوله در لاهور محمد شاه پادشاه ... العزم

تسخیر هندوستان در آخر سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک ... تسخیر کابل از دست ... محمد شاه

پادشاه نامه تحویل به نصف گماشته و در العوض قندهار و دار السرور پیشاور از مضافات ...

کابل است تسخیر کرده بود در هندوستان سلطنت علیه ... آن بیت ... چهار روز ...

به همایون پادشاه زر عیار سرمایه گرفته است به هند چیزی نخواهم گفت و آن معزز نماند به کلام مجملی و مکان
تیغ بیدریغ خونفشان و جهانگشا خانگست پیل حمله شد عروس ملک کشمیر از پرده حجاب
به بوسه رکاب شمشیر آمد اندر پس اشرف الوزرا رخصت رسیده به توجه ولایت آهنگ رفتن نموده
از پیش ورود پرچم اعلام نصرت فرجام سوی بابت لاهور اهتزاز داده به نهرانه آهنگ سوی جرمن بست
و افواج قاهره چند روز فوج فوج مانند خیل نجوم از پل کهکشان نشان گذشتند و از رود جا نماری
به هر یک نمونه بحر و قاف وسعه دریای خونبار چه سور رود هم از باروی سپاه. از آب عبور
هیچ ستمگر از سپاه لاهور اطراف آب در برابر رایت نمودار افراخته فوجه به پیشگاه
موکب پادشاه به مدافعه انما پیوسته در اساس قرار آن خانمان کار سپهسالار اما ان فوج نادر شاه
در باغ شعله ماه با عزّ و جاه ورود رسید چون ذکریا خان حاکم لاهور به معارضه فوج منصور از
قبیل معارضه ظلمت با نور دید از در استیمان بدربار غیور شاه درآمده بیست لک روپیه نقد و چند
زنجیر فیل کوه پیکر با تقدیم و هدایای دیگر از نظر انور رسم پیشکش گذرانیده نوازشات شاهانه یافت و
شمول و ایالت لاهور بدستور با حجول و مجاز الدوله نیز بحکومت کشمیر سرافراز و ناصر خان صوبه دار
کابل و پشاور نیز به صوبه داری آنجا سربلند ساخته در لاهور چهار رسیده محمد شاه پادشاه در
منزل کرنال با اسباب و آلات رزم آهنگ جنگ دارد پس چمن زار با سپاه پیش از رود
نابر تحقیق احوال روانه و تحصیل در سرهند رفت از آنجا بعد عزم سوی جلال و انهی پاردار

محمدشاه

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

محمدشاه رسید جای مسطح دیده خیام فلک احتشام در آن مقام افراشته و خود با چند نفر
از ولایت [illegible] فرخ فرجام [illegible] معسکر محمدشاه یار پای جهان [illegible] سوار [illegible] رسانیده لشکر
بطریق [illegible] با [illegible] برگشت روز دوم محمدشاه با نظام الملک [illegible] صوبه
ممالک دکن بود و قمرالدین خان وزیر الممالک و دیگر صوبه داران و خوانین با رتبت وزیر و جمعیت زیاده
افزون و فیلان مست توپخانه اسباب و آتشخانه دست بدست هر قسم آمده نادرشاه نیز
با جمعیت قشون بر اشهب که خیام سوار گردیده با افواج نصرت قرین و مبارزان عرصه کین بیک بار چون
[illegible] و دو متوجه میدان شده و عازم معرکه رزم و آوازه کشته اندازی [illegible] تا دو پهر روز بازار
حرب و آتش طعن و ضرب طرفین شعله ور گشت و سیف و سنان دلیران سر افشان و جهنم اکبر مشتعل بود
بعد آن ساعت [illegible] هندیان روی بر تافته منهزم گردیدند نادرشاه [illegible] حکم [illegible] محمدشاه
[illegible] کار او [illegible] صاحبقران [illegible] میدان [illegible] اعتقاد [illegible] زیاده در
[illegible] با خوانین و امرای دیگر رو بار دوم نادرشاه [illegible] نصرالله میرزا [illegible] متوجه [illegible]
روز [illegible] حین [illegible] خیمه رسید خود [illegible] خیمه راه و رسم اعزاز [illegible] دست محمدشاه [illegible]
و رسید خود [illegible] ساخت و روز دوم محمدشاه بطرف شاهجهان آباد عازم متعاقب نادرشاه
بدانجا [illegible] روز [illegible] و محمدشاه [illegible] در بزم [illegible] نادرشاه [illegible] محمد
[illegible] کفت [illegible] سلطنت هندوستان باز به دستور بدولت گورگانیه تعلق [illegible] محمدشاه [illegible]

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

عالمطعت جواهر و حریر و دواب اسباب شاهی و ذخایر سلاطین سلف شده در ورود دستگاه سلطنت موجود بود بمعرض عرض
درآورد به رسم نثار و نثار انتظار نمود بود چه شب روز نبود که انجم زرین فلک چهر شاه نثاره و بار زر
نادرشاه تحریک نمود ولوله آشوب و غلغله فتنه بلند گشت جمعی از اوباش در میان شهر با اهل ایران در مقام پرخاش گری
درآمد رسم و بهر درازی کوتاهی نکرده چندتن از لشکریان ایلچی شده بی تیغ بازوی خنجر بازان دست فرمانی
ساختند خبر استیلای سوء حال این جمعیت و حسابان سپاه بی تو دهم سرپنجه دلیری نهمانا کشتن زبکش چهار و ارزانی
یابی تمور و سر قبال خانه رفته متصرف گشتند نادرشاه با استماع این واقعه جمعی از دلیران مامور نمود
حکم کرد با هر کسی که یابند حیات بحجوم بیابان گلزار و دیده از خلل سبقت سیار و ثابت قدم باشند
نکند زره در حدی زرین نثار با زمینه خود را در پیروزی گذارند فرو اهر چه بتعرض تیغ عمل نمانده مقام
طلوع آفتاب به قهرمان قهر آلود شمشیر مهر در رزم برد که بقصد انتقام تیغ زبام کشیده
خدیو خورشید زرکن سر و در سبو همایان ترکش شفق زر آراسته با چهره افروخته عارض یابی
بر پشت خاک فلک برآمد نادرشاه با هیبت خشمگین بصورت سهمگین به قهر کین سوار بر کام احمال
کوه دیده بر پشت زمین نشست و خنجر گذاران نیزه ور و بهرام صولتان کیوان اثار ناله وار
کوه و بیشتر آمده مسجد مبارک روشن الدوله تقدم نمود مسجد جامع عام ساخته بعد از تحقیق ایکه
حرکات ناشایسته از کدام محله و چه مکان صادر گردیده دلیران سوقت فوج به بیننده انگاه
تعیین امرا تعیینات عام کسی ملالت فرمود نه شراره این شرارت تخم زرحم یابا برآمد و جهان در

از دروازه هم

از دروازه اجمیری الی مسجد جامع و چند محله دیگر روان گردید از هنگام طلوع نیر اعظم تا زمان غروب
زبانهٔ آتش این شر و شور شعله‌ور بود و مردم گشته کوی و برزن و درب قتل و نهب نصیری رسید از هنگام
شام محمد شاه بوساطت نظام الملک و قمرالدین خان وزیر الممالک در صدد تلافی شده
التماس عفو آتش جهانسوز بآب زلال عفو فرونشست فرمان داد از قهر زیت را به بغاوگران لشکر نمود و شهر
بلب برد و شب شورش نشست نثار خان و اماکن قمرالدین خان بر سر قبائل خانه رفته نجیه او به حضور آورده
مع چهار صد و هفتاد و نه دیگر عرصه تیغ بیاسا شد و در این فتنه سی هزار تن بازگرفتار شد بعد العفای این امور
محمد شاه دختر خود را بشهزاده نصرالله میرزا منسوب ساخته به تهیهٔ اسباب سور و آرایش بزم
پور جشنه کنار رود جمنا ایوان و دیوان خاص بچراغان و باکیفه لام لیالی عشرت را زنگ روز
نوروز و غیرت شب قدر ساختند بعد العقد حمل عروس موافق آداب و آیین خاندان چغتائی مروارید و زر
فرش جواهرنشان و زیور قیمتی شهزاده والاتبار نمود و چند قطعه الماس و سه زنجیر فیل و هفتاد اسپ
با ساخت مرصع طلائی بوردی شهزاده پیشکش گاه جلوس شیدنه القصه در عرض چند روز می شامان
خزائن و بیوتات زر کامل شهروی اثاث و اسباب و ظروف زرین و سیمین و چیزهای مرصع
بجواهر ثمین و اجناس نفیس و تحفهٔ جمیله بخش طاوسی که بکرورها و خزینه ذیقیمتی و رونمای جواهر
شهوار آنچه بود و همچنین آلات علمدار و اسپان و ... نظیر آن در خزانه هیچ یک از سلاطین سلف
و ملوک ایران و توران نبود همه بدست نادر شاه بمجرد اینکه مدت بدر آمد امرا و خوانین دولت و اعیان دارالملک

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

در ایام فیروزی دوصوبه دارالملک ممالک آذربایجان گردونها و کلکتها از نقود جواهر و مرصع آلات و نفایس و
اسباب بیشمار بهم کشیده پیشکش گذرانیده بنده محمد شاه با دودمان عالیشان انهام از حد و حصر آن عالم آرا بود
بعد از آن مجلس جشن شاهانه آراسته محمد شاه را خلعت و جیغه و شمشیر مرصع داده و افسر سلطنت سربلند و
تفقد خاص بهره‌مند ساخته تاج و نگین هندوستان به دستور سابق تفویض نمود محمد شاه لیوا از آنکه سرباز سرفراز
آن نیست استدعا کرده حسب الالتماس خان بهادر دوباره صاحب تاج و تخت و در ممالک سلاطین جهان
فیروز بخت شده اما ممالک آن طرف آب اتک و دریای سند از حد تبت و کشمیر تا جائیکه
آب دریای مذکور با آب دریای محیط می‌پیوندد و ولایت تهته و بنادر و قلعجات تابعه به سیستم ضبط
ممالک محروسه شاهی انضمام یافت چنانکه ممالک شمالی و غربی آب اتک از قندهار و کابل و غزنین
همیشه داخل ممالک خراسان شمرده میشد نادرشاه قبلا نموده ضمیمه قلمرو خود ساخته
مختصر نادرشاه مدت سه ماه و هفت روز در شاهجهان آباد توقف داشت و محمد شاه را بدستور
بر اورنگ دارالملک دهلی گذاشته عزیمت جانب خراسان برافراشت در روزهای بزم آرایی مطربه
با جمعی [illegible] زر خوش رسید محمد شاه در درگاه بزرگی [illegible] کرم صحبت نیازمندانه
خورش و بازو اوری [illegible] بسند خاطر نادرشاه افتاده هست که هم مرحمت او را
امر کرده بگوید ... نمی‌تواند [illegible] با هم کسانی که آن مطربه‌ها [illegible]
با هم حرمت ملحه خورش احتمال [illegible] جای [illegible] فرض رضع و الکسای [illegible]

بحضور آورد

تو ارزم

میرم خروج نمای تو چیست بجهنم چرا لحمانت گفتم نه تاب وصال دارم نه طاقت جدایی
این داوری را نهایت کار نیست حاکم رشید مطلق العنان جهت سلطنت و تعلقات آن در خراسان نمود

از انجا که مورخ سوم سلطنت کیانیات الحال از نو در نظم است چنین ذکر نادر شاه در میان آمد نام
برسم اداب نگاشته توضیح پیا میکنم صاحب تاریخ نادری همین در خبر تحریر در آورده موقع
از قوم افشار و مسکن قدیم اسلاف او ترکستان بود در اوائل استیلای اکراد شاه اسمعیل صفوی
آبا و اجداد او در خراسان توطن جسته میگذرانیدند در سنه یکهزار و یکصد هجری تولد یافته بنوبوم
به نادر قلی خود مسمی شد در سن پانزده سالگی قدم بر معارج رشد گذاشته در میان خویشان و بزرگان
مشهور کارهای بزرگ گشت در مبادی حال لادرات و فراوان از نامه عالیش بهم رسانید
از بسکه کارهای بلند از وی بظهور پیوست به نادر قلی بیک اشتهار یافت بمرور ایام بخواهش
خداوند بلند اختر و یاوری طالع فرخنده کرار و نیروی عزم بلند و قوت همت ارجمند
طوائف افشار و اکراد و بجوزه محمد مست انعقاد دولت کلات و حصن حصین قلعه جات او بودند
و در عهد سلطان حسین قیانوس صورت استحکام پذیرفته تا قلعه دستجرد و ابیورد و جواز الکاه
انتها یافته نیرو و یاوری همراهان اخلاص پرور او بود برای افروختن برق حکمرانی احکام او
بیاوری کوکب آغاز کار که با قلت اعوان و کثرت خصمان دم همسری میزد در سنه یکهزار و

باتفاق هواخواهان که بر خوانچه کونه خانه بر ساخته رایت عزم بغایت جزم برافراشته با فوج

بورود آنجا دولتشاه ملک وزارت و سروری بود پناه گردید و در آن کارزار دلیران قوی دست سرداران

خودسری که محض فزونی بر آورده زرباد در او و او بهر باب جنگ نبرد ننمود جبر و قهر علم کوه تمام سرداران

ملک شاهی بنصرت شتافته خصم افکن با این ثبات با نیاز و از انجمله ملک محمد سیستانی وزیر صدر

آغاز خودسری و سرکشی نموده روسا سران از ضعف نفس قوت داد هم بقوت حکم او گهی بها

در اطاعت بر روی شیر گشت و از زخم کمند جلاد و تیغ و تاب و شمشیر عدو نگون سوی آب داده گرم گرفتار گردد

تصرف و تسخیر شده قدم حرب پیشتر نهاد پس از شاه پور فیروز عراق با جوانان صف شکن دو لشکر

نموداد که جنگ با خصم فوری جنگ با حریف کار آورده عازم هرات و او به کوه هر سنگ به کمک

ملک محمد سیستانی بعزم بر افراشته طرح محاربه انداخته تن بسیار مهلکه ها کهنه برده چشم حیرت

دست سعی از دامان سلطنت قاصر یافت گسست بخت و شکسته بستان روی از معرکه بر تافت

بعد آن تا آمدت هیچ جنگ نزاع و زشت زیراکه همیشه سرگرم بیداد تا بیدود بود در ایام عمر

از عزم ظفر پر دلاور افسرده دل شکسته با دلیران عرصه هرات و بهادران پیشه آورد و در جهانگیری و کشور

خیال حکومت و خودسری بخاطر خاید لحه لحه فراغت ندارد قلعه قلعه در خراسان داد بیابان

تا تار و مرو و خیوه ساخت و قاین و استرآباد و اصفهان و همدان و کرمانشاهان مفتوح ساخته بعد القضای

محاربات شدید و مجاهدت سعید با افاغنه و ابدالی و غیره اطراف هوس تسخیر تبریز

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

خاطر شوق انگیز گشته مستعد بیان از دولت لسان الغیب تفألی جسته و در مقام فال و کر

حافظ شیرازی در میان آمده خصال مطلب با اطمینان گشوده بر حسب مطلب بر فالی در دیوان او منحوبه

در آمد که بجانب روم قبال تسلی می باید باهتمام این کلام بسان آتش نو لب بند گشته

بزبان آورد و لطف الضمیر که دارم هر گاه جواب برابر آید فبها و گرنه منجره و دیوانی او شو

بعد مرا آتش بپا و در لعه آید با بعد زبیم احدی منکر او انگشت بید چین بعزم فال دیوانی بر گشاده اشعار آمد

اگرچه باده فرح بخش و باد گل بیز است بیانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است عراق و فارس

گرفتی بشعر خوش حافظ بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است با استماع این فال حسن اعتقاد

همایونی معارف ایالت بدره کابو حکم بنای تعمیر معتبر نموده حاجی عالیشان برافراشت الویه ... رو

بلقید و تبریز بعزیمت افراشته دم و مراغه و تبریز تسخیر نموده بود.

از کلام ارباب علم سفر روم بتفال بهار والاثر لو گذشته باندیشه مخالفت شاه طهماسب

و اصلاح حال او بخلف عباس بجانب اصفهان کرده در باغ هزار جریب با هزار دوربین

نزول فرمود شاه طهماسب نیز وارد آنجا ورود شده بحد القصای تحمل آرزو در آن شب با خاصان

حضرت مطلب بتجرع اقداح راح ریحانی نوشیدند باده ارغوانی بر جسته عرض ارزم خلق

اندر شست در پادشاه والا جاه بمیانه بنمانت نمود باده طهماسب نوشیدند رنگ شده در گذشته

تاریخ مبارک فوت و وفاق گو شد شاه طهماسب خلافت آیین سروری و شهریاری بخلاف شاه عباس

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

همایون بود جهت لاجرم روز دیگر سر لشکر سپاه و در و دیار کار آگاه جمع ساخته عباس میرزا پسر کوچک او
در آن وقت هشت ماهه بود با مصلحت افسر سروری بر سر گذاشته نوبت سلطنت بنام او بلند آوازه ساخت
و در عرض اقدس پیچه شاه طهماسپ مقرر نمود که جهت بیان زمین بهار و هند آمد که باهره نامه و غوغای صد ... بود
بغره استعداد لوا اقلام گیتی نورد و فلک فرسا ساخته قلعه ایلمکات ... و هم ... بلند پروازی در هوای عیش آن
بر و باب نگشاید و غوغای عزم هیچ گونه فراری قلعه کنگره آن آسمان ... تماشا به معنی عباس مفتاح ازل
استفتاح نموده زرا با بنورجی فارس و سر عزم راند ... بعد اتمام کار سر عسکر فرمانده آن کشور خطه
و لکش شیراز از معمر موکب ظفر طراز نمود پس خاطر ظفر مآثر از آن ... جمع ساخته بجانب شیروان
واخیت رخ گرداینده بعد فراغ آن مقصد سر پنجه بود با افتتاح قلعه گنجه ... امان کار و روسیه بود
رنجه نموده چند ماه محاصره آن بود جهت از آنجه لازمه کوشش تسخیر بود بعمل آورده ابدا ... گشاید
مطالب در دست کارروایی قضا و مفتاح الباب معاصد در کف تقدیر است ... صورت ...
لاجار اتمام آن کار بر کرت ثانی موقوف گذاشته در بند گشت قلعه در بند ... در تصرف
روسیه مستحکم بود افتاده راهی گردید و در آمد ... چنین ... در حیطه تسخیر در آورده
دیگر بود جهت بعد چند مدت سر و لشکر روسیه در حفاظ قلعه گنجه استحکام تمام داشته
در شکنجه خوف و هراس در آمده چون ... کلید قلعه فرستاد ... ممالک روسیه روسته و ...
عیوه کاری حقیقی یاری در حلقه کمند اطاعت در آورده بنا بر گذید ... ابدا اطراف قید ...

رای کشور آرای نادری در سنه یکهزار و یکصد و چهل و نه از راه سند در تکو محمد شاه هند رسول
پیغام نمود که هرگاه افاغنه علیه قندهار بسمت غزنین و کابل فرار نمایند حکام آنجا مستعد باشند تا گرفته
سد راه آنها گردیده نگذارند احدی بگذرد بالجمله خبر رسید گزارش در کنار شش نهند ملک
پادشاه هندوستان در جواب تاخیر و مرحمت الهی تغافل بکار برده پس در سنه یکهزار و یکصد و
پنجاه و یک سوی هندوستان پیشنهاد همت کشورستان گردید در سنه بعد که مستوفی اوراق بدین که در
فوق بگزارش رفته سکه و خطبه در شاهجهان آباد بنام خود جاری نموده باز بمحمد شاه بخشید و دار
ملک دلورا بیت هر جهت برافراخته در جمیره سوی هندوستان توقف ورزید از تکیه و
ترکانیه خوارزم نتیجه چیاو ارزم از رو گذاشته بعزم گنجه و رزم سرز کرمان زیاده بیشمی بر آورد
باندیشه و سهی داری قدم بمدد خراسان گذاشته بود در قصد انتقام آنجا حیث کوشیده
بیشه بلیغ نمود الیجای در سنه یکهزار و یکصد و شصت بمقتضای امر قضا منبع زهر اکبر در و
غاجر گیتی را آب ولیعه بار استیلای وساوس و توهمات فرا گرفت جهانداری رضا میرزه
را که مهین فرزند سر بود از نظر انداخته و دیده جهان بین او بود از روشنای تیره ساخت از غم
آنمیر نعمور در احوال او را راه یافته آشفته مزاج گشت بعضی از امرای قصور اکثر سرداران که تربیت یافته
او و بمناصب امارت سرافراز بودند لوای مخالفت برافراشته از همین سبب شدت ماه
و از هر طرف اسباب نفرت و وحشت آماده گشته حرکات ستر را نظم طبیعی افتاد در بین راه قرد

نسبت بانب الحاب کشاه و برابا ملی و موالی و عجیب و ضعیف مبلغها اسم نویسی کرد و
بدو برو بی کاو رک و تاجیک آتش ابر هفته در گرفته اگر احیانا احدی بعضی از اقرار بحید
به الحاب طلب در کو نشر بحید به و بهر مملکت که در رو میشد از ردو کس ورو ساو صعفا و سکنه
که منازل ربقت [illegible] چنین شدت ضرب و صعوبت ستم از رفته بتکه ان فرح خوی احد صبا
اند بستر گذشته [illegible] بعد مینه اگر از چوپانان راهی بود در منازل قبیله آنها جماعه از قوم افغان
همیشه بهانه سرایچه خاص اختصاص داشتند تجربه با چند نفر سرکوکات انشار نیم سوار و جلو
سرایچه ته با تمام کارش بود چند تاریخ وقائع جنبش نگاشته اند هر کس از کسر و نکو
میدریغ جدا شد سر و پا با کردن تیغ ملخص کلام آنکه فخر الدوله هند و لاهور فرمان ایالت
نامه از بود بکشمیر در رسید سکه و خطبه بنام نادر شاه رواج داد و چهار روز در بینا باستقلال بود
حتی قبل از آن که ذکر آن رفته است از آنجایی و اکابر این سرزمین آزرده خاطر و اندوهگین بود
زر در کین در آمده بود [illegible] با انواع زحمت ساخت نادر شاه بود مادون هندوستان و فارس و قندهار
بممالک محروسه آن کرده بدستور حکام خطا به متصرف گویند غیاث الدین خان که قبل از
محمد [illegible] بایالت خط سرافرازی داشت بدستور تعلق با موافقت با اکابر عموم شهر و منصبداران
شبانه با اتفاق [illegible] یکشبه حمله [illegible] برخاسته فخر الدوله [illegible] زر شهر [illegible] با عوانی [illegible] اشرار [illegible]
ممکنات [illegible] خبار [illegible] توقف انداخته تا دو ماه بازار مخلوق و خراب شهر و ست [illegible]

[illegible]

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

کرده بعض اطراف شهر سوختند بیدا و پهادلو و اکثر مردم سوزر روی خصومت و عناد کمر بستند
ازانجا که زخصومت تغیری نیافته بود بخیر حمیت بسیار کردم پورتی دیده صلاح در ماندن ندید انجا ندانسته روانه
هندوستان گردید غیاث الدین خان ابوالبرکات خان در آن اوان در دو سال کدر در آن
غیاث چون روانه شده بود بعد شش ماه نجیب طرف آمده در سنه یکهزار و یکصد نماده در خان شهر
گردید و صحیح شش ماه با ابوالبرکات خان راه مخوف و هم در آخر فیما بین نفاق و
انباره به خصومت و عداوت کار رواگردید نوبت محاربه و نزاع رسید جانبین صف آرای
گردید چون علم منازعت برافراشته بایده جو ضرب شمشیرها یافت پس از زد و خورد بسیار
غیاث الدین خان از غیاث الدین خان روی گردانیده منهزم و برکات الهی با ابوالبرکات خان
شامل شده مظفر و منصور گردید بعد هزیمت غیاث الدین خان در شهر رو پوش و خلف الدین خان
بجا نشین فرصت گریافته بطرف سوپور روانه شد همگی پانزده روز گذشته زر زمینداران
مظفرآباد کومک آورده باز گشت تا بشهر عنان عزیمت بر تافت از ان طرف ابوالبرکات خان
نیز با جمعیت روانه شده در مکان تیت ملاقی فریقین دست داد و این مرتبه ابوالبرکات خان
بار دیگر شکست و هزیمت دیده فرار اختیار نمود و بطرف پونچ روانه گردید غیاث الدین خان
بعنایت الهی کامیاب گردید از جای اختفا برآمده بر مسند حکومت قدم نهاد و سررشته
ملک داری چند ایت بیشتر نیفتاد در آن اوان ابوالبرکات خان خبر بعضی اهالی شهر در مکام

محاربه نسبت بعنایت الله خان مصدر بی ادبی شده بود و بعد از چندی بامداد و کومک راجه [illegible]
راجه رتنا زمیندار آن نواح با جمعیت لشکر و سپاه روبراه آورده در بهولو شهر داخل شد
بود و او جلت الله خان به خلعت و یاری [illegible] منصبداران شاهی و قوم [illegible] بمقابله برآمده
در محاربات هفت چهار [illegible] اتفاق طرح محاربه ریخته اگرچه حرب و ضرب در میان آمد
رعب و بیمی یکسان جلت الله خان گریبانگیر حال شده جا بجا [illegible] رفاقت تهی
دو چند و دامن [illegible] هر چند ابوالبرکات خان معاینه حال [illegible] اهل [illegible] زمین
جلاوت برآورده در میان شهر جا گرفت هر چند عنایت الله خان [illegible]
پیراسته بود لیکن نظر بیکدیگر [illegible] سر و سامان مقابله در خود ندیده [illegible] تاب
خاطر [illegible] روانه کشمیر [illegible] بجانب [illegible] لیکن [illegible] شده [illegible]
پناه زمیندار [illegible] آباد بوده مدت ۳ ماه به تعب و خرابی [illegible] بسر برده بعد آن سلسله
قوم [illegible] از قرار [illegible] بشهر آمد چنین [illegible] این قوم [illegible] است در
عهد و پیمان اندیشه نکرده [illegible] عاقبت اندیشان تا تمام کار [illegible]
نفاق [illegible] رسید در سنه [illegible] ماه [illegible] صورت ظهور پذیرفته [illegible] ابوالبرکات
بوفور اقتدار مسند نشین [illegible] این اخبار که [illegible] سعد یار خان [illegible]
او [illegible] فرمان نیابت با ابوالبرکات خان فرستاده [illegible] تمام [illegible] مستعان [illegible]

قوم [illegible]

قوم کوهی بهیچ بدبخته اعانت و یاری او سرزرگیها سرکشی آورده طالب مطالب

بدخوی و راغب مقاصد کشته چون گشته با قوم شهر بغالب سلوک رفتاری نمود از نتیجه زر

هزارجی و خیره سری آنها بیک آمده شد شماه جشن نیز برپا کرد پس از اندک مدت

بار خمار فاسد بیدماغ شان اثر کرده باندیشه کین و الوای سرزمین کشمیر نمودند از جد جهد موفور

منهدم و مقهور گشته مانند محبث برگشته خود بازگشت برگشته باطراف شهر بیهات قدم

در زیر نهاد گاه گاه سر بسر کشی بر میداشتند قوم شهر بود از بهر رود و اهمه و شورش قریب جاه گرد

ابوالبرکات الکای را نیز در خبرداری و پاس راهها تغافل و اهمال نمود شب آنظلمت سرستان

زمت یافته راست بر خانه نواب آوردند توابع و لیور خته او سو آرازدولو بیرون

در خانه نمود در این هنگام بسر وقت در خانه رسیده آن ناکسان کلانند نمود و از برو

ندلو و سه روز در آنجا بوده بعد آن راجه ولی بوبعه نواب تیج او و دیگر سپاه نالش در

شهر و اطراف نموده از هر جا جمع آورده بقدر چهار صد کس از تیغ گذرانیدند و خونی و گونی از بلا

دماغ بند معاف قصه آنها تو بیان جناب بهادر بخلعت پایان رحضور کلی او رسید انهمر که

در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و پنج بظهور پیوست در آن اوقات در او بطالت ستاره قدم در

طلوع می‌نمود و مدتی در طرف افق ظاهر می‌شد بتجربه حاسبان فلک اثر شور حمله الی

در آن روزها آثارش پدید آورد بهر تقدیر خاندیور با وصف کاهی و دانائی و ادعا قطر در سال

در هنگام عروض تعطلی اصلاح مزرعت امورات ملک راه نمی گرفت چنانچه میر الله داد کار از
ملازمان خود سوء نیت ورزیده کار صلاح استقلال از کوتاه اندیشی سپاهی و لشکر ورزید بیت او سر رود
آن حق ناشناس ناسپاس چون کمک مهجور بدر رسته و شورانگیزی پیوسته با هجوم نمود و مطلع آبادی در ساحت
دست تطاول دراز و ناموس قوم اندوخته بعد چندگاه به حیله از دو کوه رسته روسوی شهر
آورده و رو بروی نشیمن و رصد و حصار خود و له بابت بارگوم شهر بی نام و اتفاق نموده او
آوارده گشت او بار ساخته هنگام مرحمت بغض و عداوت قرار داده و تیغ قاتل
حمله حیدری حاکم که ملازمت گم بوده به آتش دردلو مرلو باب خان تشخص صوبه با جمعیت لشکر
میر الله داد رواسه جسته طرف ساحل پور روانه گردیده ... بر تقاضی نسب دولت لشکریان هندو
همراه کرده مهم سر خیمه نیم رکشته از تزلزل نفاق تموم نمودن از بیت خیمه راه رفته کمر از همه نه حکم دریا
اهیبت سلطنت آن آب از رصد و تهمت هنگام مقاومت از سر آب گذشته و از آن ساحل
نگذشته مرلو باب خان با بهادران مرلوی با جمعی از لشکر غرق آب و از زرکانی با مرلو که مهجور شده
ورطه هلاک رها نیاوردیه ... حالت ساحل مرلو رسیده چون با مرلو باب میر الله
برگشت و عذر و عجز ورزیده با طرز راه دلفریب قدم خراب نهاده بهار و کشتی زیر بار
ابوالبرکات آمده بعد از غرور کوتاه بنیان نفاق اخراج از راه اتفاق میر الله
معهود الله در حیثیت و ساحت و تاراج شهر و برکنات کامل و مراحل در رانده

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

عالم الیوشن تاریخ این فساد مواد افغانان در سنه یکهزار و یکصد و سی و هفت امتداد و صورت پذیرفت

القصه ابو البرکات زرگر مسکن فرمانروای پشاور گشته قرین شورش و انسوشش در جامه گوهر

نقشبندی پابند تزویر گشته مشهور شد بیر الملک سپاه با جمعیت سپاه در شهر آمده محصور قریب

نالید و آه کشیده شده رسانید و بکوب او سواد اکابر آورده بالمطلوب اعتبار

ششماه با وصف دستگاه حکمرانی نمود خذلان گناه و خیره عاقبت خود ساخته در سنه

یکهزار و یکصد و سی و هشت ایالت ابو البرکات از حضور به نام صلابت جنگ مقرر شده به نیابت او

شیر جنگ بهادر والی گشت و در عیدگاه رخت اقامت برکشید و ابو البرکات را

حاضر آورده روز به حضور بعد از اشرار و معاندان به روزگار را با نوع رفت و جوار

گرفتار آورده بسزا رسانیده بیر الدین و تعزیت نوکری فرستاده ارکان و اعلام طلب نمود دو سه روز

سلوک و مدارا با او کار روا شد در آخر به سرکشی و خیره سر انجام سلام آن با خاطر

گرفتار ساخته با تمام کارش کور چشم و سرکش به حضور فرستاد مضمون اینکه سر بریده

کار روا شد ابو البرکات در حضور رسیده بود به بقضای طبعی در گذشت

این دو بیت از نتایج طبع اوست و منوفی تخلص داشت   منوفی سخن تازه در کهن دارم

هر منوفی خطی یار دربر دارم   زر ظرز کلام سکری ... و هاله چرخ ... دارم

الحاصل شیر جنگ بهادر مدت ششماه اوقات به هجوم جبر و سرکشی با نوع عقوبت ساخته

بسیار پر معدلت رنگیری یافته ملک ساحت با نظام امور ملکی و مقدمات کوهستان
چندان به صورت و افزایش یافت که بوی نیابت تخم وری گذاشته روانه حضور گردیده در عهد
حکومت شیر جنگ کاتب قطعه مسطور شده که موجب هلاکت ملک گردیده از ارکان شیان
ترتیب و بسیاری فساد و اختلال ملک جرایع انواع تعدی را یافته اسباب زراعت و دم سپاهیان
تباراج رفت و نیز بار آمو در بوقت نزول قحطه ازانجمله در آگاه قصور و شهبرد و ملو و محلول علاقه
پدیدار گردیده بر کاه جیره موجود از روی بتی غله فروختن و سرچشمه ان طلوع تحصو روپیه سو
دو آنه کم به بیع در هم بدستیابی آمد ملبوسات و زیورات ملک بهار خرید و فروخت میشد باوجود آن
مسلمانان بر سبب کسی نمی افتاد هر دو قحط زده بودند و رادی کاه تیز که ملک سیر داده بودند از عدم طاقت
تا سبب میر آمد رحمت نیز در گذشته سلطان کلام محو لعن کرد امنت برای حیات میکردند
فسرده الحمد تحولا یا تیار اث که با یاب شدند تا حیح آب حیات هم میر ملک روی دیگر این آثار
فرامو شتر شدند نام با پرتو رحمة آتش و دیگر ابها کور محطوط آتش در دوقا بر دو شهر
کرامی آتش ابن با تا شیما با لا ادو جهت بکام نقد رسید بفضل اکبر اندک الابس هم و دور
خلایق محو محتوی اسلامیه کعبه در اول او اول خواجه علاء الدین نقشبندی و حاجی عتیق الهدی با عوارض
عرضیحه سفا هستا تکام تقریب باش کرالم در روی سر سوز انجم فته طرف کنگ زینه
با حتیماع عوام مستکاو ارا کوپیده تا تمام این کلام هر اس سالک خان ملا رماتحو شد

حکم پیشه و نازیب آنها نموده بسیار از عوام از تیغ گذشتند و چند محله اطراف کنف ربه
با آتش بیدلو باد رفتند و در و دم هم خواجگان نقشبندیه بسوخته تا بسم بانی رئیس وقت روز آن حضور و
حاجی عبدالله را که در معرکه محاربه جراحت خسارت از حد داشت معتقل ساخت در سنه یکهزار و یکصد و
با وجود موجوات غله قحط و فاسی وقوع یافته باعث آزار عموم گردید تر شدت ورزید بار بعد از علی
ظهور داد که عالم تنگ و بار بستند و مخلوق بهلاک بسیاری رسید مرتبه دوم بار شدت
سیلاب بنوعی شتاب کرد که بسیار تمامی خرابی زراعات و محصولات بار رفت
نسبت اینکه بعضی شبانه روز بارش عجب موسم علی الاتصال بار به آشوب طوفان هویدا گردید
طبیعیان ملک بار بخشش تعلیم آمد تعدادی هزار خانه و بیچ دریا بسیار رو بویرانی نهادند در آن اول که پادشاه
پادشاه الهی در سنه یکهزار و یکصد و شصت بنا بر پیچ و سنگ که در اواخر گذشته تحریر یافته
از روی خیار و بیدلو بدست قوم افغان رسیده و در سلطنت او احمد شاه در ابدالی باصفهان روی
در زمره ملازمان شد مرتبه بسیار صحبت سرافرازی داشت و بحکم او بطرف هزار و غیره ممالک
بنابر تحصیل باج و زکات مامور و بعد فراغت خزانه و تحف گرفته روانه حضور زیراکه بانکهاس رسید تر
بلطف بهوسته در باب ملک او که لند سر شب سرقات و تاراج داشت سحر که
هر کس سر باج داشت ملک کوشش حیوان فرسته تاریک ماندو و بادری حین لطاهر
جمعیت خزانه و تحف در بنه و بار و بباطن افغان باری یاری داشت در رفته از علم آقا برادر ...

کوس جهانبانی بنواخت و قلعه محکم در املاک آن [illegible] و فرمانروائی بحیث و قندهار و
سمی ماسرف آکل و لهاری معه یار بحیث نحو قرار داد و در آن اثنا سمو دار جهان خان در باب ما مبرد ریک لر
یکی ز رعهده‌ای امرا را و کاغذی بنام قرا بساک جان بهمضمون نگاشته که ارندی آینده و رونده
اند مارا بوضوح پیوست که کشمیر جنت نظیر در تصرف و آن به هوای بی مثال و لید پرست مآل کی
خاطر جهان بدانند و کشیده چند گاه بسیر و تماشای آن کالی زمین الطیب و جنت رو
پیوست آیین گفتند ازان تحریر نوشت الحق هرچه در تعریف و توصیف
این بهترین نگاشته قلم مسکین رقم شده بجا است بلکه زیاده از آن هر کاهی است عزیمت بجانب جنت
مصروف نحو ابمانب معنا باعث هر بار و ممالیف این بلاد و ماثر در بها مطلوب آنجا
استقبال خواهد نمود آخر انحرف در که کیتمان جابجا مانده جوابی در ده نمود در آن هم اهالی ورد ساد شهر
ارزو آوردند که کشمیر ملک عرائض نمی بهمین مضمون بدرگاه احمدشاه درانی نگاشته اند که ملک کشمیر حالی
روا سازیک جان با مقصود خواهی نکر در پی اگر کسی از حضور مهمات ماموره شود دست بدست
بدست او خواهیم داد تا کاصد در راه بدست ملازمان او گرفتار آمد کاغذهای اهالی و موالی
شهر بنظر گذشتند او بچشم پوشی این امر حوصله فراخ ساخته صباح هنگام سلام
خطوط بدست شان داده و زبانی اظهار کرد که موجب نفاق نیست در میان ما و شما که خیرخواه و نمک اند لیکن
بعنوان انکه با هم بگویند که اهل جهان متفق شوید در زیر اتفاق و لیکن نفاق هم در میان نفاق و

نفاق اتفاق دارد

نفاق و نفاق وارند اظهار شین باهم توقع کنجه که شاه آزکی یارم و بیتیمات شده از راه رحمه ایشان را در ب

باز آمد بخاطر ایشان در رسید که هر چند ثبات در اظهار پندار اندیشه بکر و لیکن بنا بر آزار و کینه و رنجش روزی رسه بدارک

ایشان کو رخواهد گوشتید باهم گمان در قصد و کار شیر آمادۀ به تردد و تلاش از درگاه پادشاه در ان

عصمت الله خان به صوبه داری آورده و جمعیت و قشون در اواخر سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک از راه توسه میدان

وارد شده سرگریوه چپره او در علم استقلال برافراشت و از طرف افراسیاب بیک خان

نیز بمقابله بر آمده اهالی شهر بظاهر همرکاب او و بباطن هواخواه تسلط عصمت الله خان بودند در معارکه

جاریه لشکریان جانبین حمله های رستمانه و مردودی افراسیاب با نه بکار رفته بعد جرح و ضرب سیو فوز افراسیاب بیک خان

منصور و عصمت الله خان منهزم و متهور گردیده اهالی شهر از وقوع این واقعه بیجگر و به تعلیم بر دلی او را از شهر کوشیدند

بهمراهی قوم خود از راه دوور مانده بجز پیدا آمد شهر خود افراسیاب بیک خان با استماع این خبر لشکر

پدید آمده روانه شده در موضع باتدج محاربه طرفین سر نو وقوع یافته این مرتبه بعد جد و جهد بسیار

افراسیاب بیک خان منهزم و عصمت الله خان مظفر گشته بابت شهر بمند عزم [illegible] خوانین دلو

پور قوم خود شهر با کاه یکی از سپاهان هزیمت خورده در میخانه سر راه گرفته بگلوله تفنگ کار او ساخت

دو روز بعد جاندلو پس افراسیاب بیک خان با وجود هزیمت قوی و [illegible] شده

حکمرانی و تدبیر و بیتیه مساعدان دست و بازو برکشاده جمعی از رفقا بیشتر و [illegible] اند تعداد رسیده

علی الفور خواجه ظهیر دیده مری سو که سرکرده آنها بود بانواع ظهیر ساخته از تیغ گذرانیدند

بعد حکمرانی نه سال و شش ماه که از تغیر یافتن باشاره نعید الله شوم مسموم ساخته بنواختن کوس رحیل

خود در آوازه دست ناکاری و خانه بر هم زده اعیان شهر دست نالش نمودند و قاب او احمد علی خان از شعور

راکه از حرم کشمیر تولد یافته و قدم از صغر سن در لیاقت حکومت نهاده بود رشته یکنیم ماه زمام حکومت در

دست او بود بعد او ملک حسن خان نامی از متوسلان مشار الیه شده امور ملکی و خالصه در تصرف

نمود در آن ایام اکثر وقت عرض صدارت بدرگاه محمد شاه بادشاه هندوستان در خصوص روانه

ساختن ناظم در بار داشتند و بخاطر غرض سانا بن عنایت شده که تا رسیدن حاکم حضور میر مقیم

رئیس شهر است قایم مقام بابت نیابت میر مقیم مسند اجرای امورات ملک باشد از آن العزم ابو باید که

کاربردازی حکام دلو وستد که یده هیچ پنجماه گذرانید در آن ایام ابو القاسم خان بچه ابو البرکات خان

در محله ... سر پاره تقب سکونت داشت رک غیر تحنیت آمده در فکر افتاد که

تا حاکم زاده ها رتبه نیابت شناسا میر مقیم هست پس در پی ما جمعی از نیه و اوباش ازرا دالا

بنا بر حکومت و بر خاستن در خانه ... که مسکن او بود ... بجا خوانده روز دیگر

بعد از این دست ... گوه پیستم و ... میر مقیم از

استماع این خبر وحشت اثر تاب مقاومت و مقابله نیاورده راه گریز سپرد رفت و عیال

عزیمت به صوب لاهور برتافت در آن حین محمد شاه در جائی ... عرض بعد سخن

هندوستان ... گویند در آن سرزمین توقف داشت ...

بعد نصف

یکصد و شصت و شش انسواقعه صورت ظهور پذیرفت زیراکه در هر صحیفه ذکر فرمانروایان هندوستان
اندر ولایت مندرج گردیده پس تاریخ نویسی لازم است بعهد محمد شاه نیز احوالات تا بعهد سلطان
آمده و در سلک تحریر درآید

ضمیر منیر روشندلان و قیوه رس و بیدار مغزان صبح نفس روشن و مبرهن است که مرتبه برتری اهل ورزش
درجه والای از شرف و دانائی به نسبت قوم عام است چنانکه اولاد آن قوم اند بتحصیل کمالات بسر گردند و
کسب هنرهای پسندیده بجد و کد نمایند و جهد و سعی بی پایان صرف آن فرمایند بهره وافی و ثمره
کافی بدو رسند علی الخصوص نکته سنجان بلاد چین و حکمت پژوهان یونان زمین و رومستان خرده بین و فرنگیان
هنرورت قدیم و هندیان حقیقت آیین و ایرانیان مکالمه شیرین در آیین هنروری و قواعد صنایع گستری با قدم راسخ
عقل و کیاست امتیاز زاید از آنکه هنروران چین بجائیکه در دوربینی نظر حکمت و والائی فهم یونانیان و رومیان
انگلیس و فرنگیان که عهد یونانیان و ایرانیان و هندیان رسید نصفت که در همه افلاک نشر بعد اقالیم
کور مطلق و نقش بی بصر محض انگاشتند زیراکه در ساختن تصاویر و کارخانجات و ظروف چینی و
منجر و طلسمات و غیره نهایت ماهر و ممتاز زمانه اند چنانکه مشهور است صورتهای جمیله از حرم سرای
که در تشت و بر تخت و ناز و ادا و لذت هم صحبت تمثال مجنون جاندار بکار می آید بهیچ وجه
فرق نمیشود که صورت طلسمی است یا خدا آفرین و فرنگیان در کار آتشخانه و توپ اندازی
بلکه ستاره که مشابه درخشی قطرات باران لا انقطاع مرا المهه و نغاره شیر و مار و

جانوران درنده و از نوع شکار رکیک و قائم حتی که ظهور می‌رسند و در شهرها هیچ خوف و هراس در دل مکبر
بنده منتج و بالای ابیات و آلات خبرهای آخر و حرفه جزو نقلی یعنی خبرهای بازیگری و غیره سو از این آسمانی
بپالاک رسیده و در تن ساعت و گهری که با قیام طریق درست می‌مانند و گهنت شانزده ور از روی آسیا
علم و کتابت علوم منتج و کتابهای سکندری و عربیه و فارسی و غیره کاتب و نویسنده و ذرکار مگر
سالهای بی مصرف باید رسیده در عرض دو سه روز بدستور چهار حیثیت که کار گرفته با تمام
می‌رسند همچنین عجایب غرایب طلسمات و غیره که با تمام دار و دیوار بیت مجلد قدیم
و پادشاه کلانتر صاحب می‌مانند جهازی و پاس ملکات لندن و در دریای شور روان
مختص و در آنجا مومیات ولایات دیگر و در ملک آمد و رفت در جهازهای که هر روز
اسپ و هم است بار و آب در حرف آتش جا میکروی می‌نماید و در مکانات کوه شهری دیگر
برکنار دریا قرار داده اند سو والی اطراف چین و جا روم و هند و غیره و الا در آنجا عنوان
می‌رسند زر قرار الهمار رسکان الملک بوضوح که شهری لعنت وسیع و انواع
با آرایش خوبی و کاخ و باغات دلپسند و مکانهای بلند بنیاد نهاده اند که حیرت افزای سیاحان
زمین گشت و در امورات فرمانداری و سود و سودا رو دار آزار احدی نمیشوند و تکلیف در امور
جزو کلی رضا می‌رسند در ممالک محروسه شان از این جهت کسی به کسی کار زینت و ارد بها
آزاری نه در سنه نهصد و نود هجری اکبر جلال الدین پادشاه برادر فرنگستان در خصوص

کتابهای سماوی که عبارت است از توریت و انجیل و صحف و زبور باشد و آنها را از روی فارسی و
بلغات فارسی و عربی ترجمه نموده اند تا منجمان نوشته چنانچه در رقعات شیخ ابو الفضل بعبارتی که بمطالعه در آمده
در سلک تحریر در آمده جمیع مباحث السنه و لغات در میان است لایق آنکه بار بار انظار ارباب دانش گردد لطایف عالیه شود
با حسن عبارت خاطر نشان کنند مسرور سازند تیر سمع همایون رسیده که کتب سماوی در ملک
توریت و انجیل و زبور بزبان فارسی و عربی ترجمه نموده اند لیکن کتب مترجمه با غیر آن نفع عام و فایده
تمام از آن باشد از رسالت در رتبه دیگر از قرار قلمبند کرده نظام الدین احمد هروی که کتاب طبقات اکبر
در رد ولایات و قلعه جات هندوستان و احوالات پادشاهان در آن مندرج ساخته است در
خصوص بنای قلعه صورت حسن یافته صورت بنده حصاریست محصور اما یک لعل متین و استوار
از قلاع محدثه است چنین گویند صحرا آباد نام علاء سلطان محمود گجراتی خداوند خان حیات و آسه
در سنه سبع و اربعین و تسعمائه که عبارت از نهصد و چهل و هفت هجری است آن قلعه را بنا کرد
در بنای عمارت تحتیه و ضیع فرموده هر یک ساخته بیشتر از آنکه قلعه تعمیر یابد و ممالک انواع خرابی
بمسلمانان میرسیدند در آن ایام خداوند خان بعمارت آن قلعه میکوشید و ممالک پونه
بقصد مهمات کشتی ها و آتش بازی ترتیب داده بجنگ آمدند کاری نتوانستند ساخت حیث بالجمله خداوند خان
معماران را به جانب وقت داد آن وقت حاضر ساخته در استحکام حصار اهتمام نمود معماران حاضر را اندیشه
چنان حصار طرح افکندند که هر دو طرف قلعه متصل به جنگ است خندق بعرض ... در رجه

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

کنده تا آب رسانیده به سنگ و چونه و خشت پخته از آب بر آورده دیوار تهی بارتفاع سی درعه

و عرض پنج درعه بسنگ و چونه بر پا ساختند عرض چهار دیوار قلعه یا قلعه درعه و ارتفاع بیست درعه

سنگها بقلاب های آهنی محکم ساخته و سر کنگره در دیوار ها انداختند سنگ انداز ها و کنگره ها بطور ساخته شد

و دیده بینا از ملاحظه آن متحیر گشته و یکیان بجنگ وصف نایع عمارت حصار بنوا شد ... خطیر

قبول مسکن ... دست رو بر ... کلام اگه در سنه نهصد و هشتاد هجری

اکبر جلال الدین پادشاه ... موفور و عمارات تا قصور قلعه ... ساخته در حیطه تصرف درآورد

تاریخ فتح قلعه ... مسطور است کشور گشای اکبر غازی ... جر تیغ او فلاح ... رسید

کلمه نبست تسخیر قلعه صورت بخشید این فتح ... سعید نبست تاریخ فتح اینکه

قلعه گرفت اینها ... عالم بعید نبست ... از کشور ... هوس اینکه

زان هنگام تا حکومت جهانگیر پادشاه بسبب سوداگری در نواحی هندوستان ... عبور و مرور

داشتند در سنه یکهزار و چهل و ... هجری در عهد شاهجهان پادشاه یکی از صاحبان ...

در خدمتش آمده ... قطعه زمین برای حرم ... پادشاه والا جاه

نظر بر اینکه ... طلبداشته ... بسر رضا ... حسب فطرت ...

متحقق ... اندک مدت زمین بسیاری بنوا خاطر ساخته بنای تعمیر گذاشت بعد از این زود ...

پادشاه ... حضور طلبداشته پرسید سبب بنای تعمیر چیست و قطعه زمین ... حرم

کلام نخوانند

کدام تعمیر جا هر شد که دانشمند پسند در ملک گفت قبله عالم مروج هست و قایم لنگر باشد

هر لازم است که بر غلط و بحث بنابت قدم و ... ابن گفتار در همان احمد شیر

تا علو جرم سینه آورده رشته الرنبار که و معهن شنید تا جائیکه آن رشته رسید

آنقدر زمین بود منصرف که پادشاه و حصار کلیسر از مشاهده اینکار سکوت اختیار

کردند پس بکار تعمیر چون شد مکان ... در پور رسومی که ملک سیاحت چه باصطلاح هند جای جرم و کب رید رسید

میگویند مالک ... این نوع است و از آنها ربوده آنها دراکی مقرر شد و بعد وفات محمد شاه

با هم آیین سلسله سلسله عزالدین محمد عالمگیر ثانی و شاه عالم و الا کهر از سلسله پادشاهان چغتائیه با ستقلال امام

پادشاهی نگیرد که چند و پادشاهی محض و سادگی سلطنت می‌نمودند در آن ایام و الا کهر بود با غلام قادر نام

از امرای عزل خود مخاصمت و مناقشت روداد که آن بد گهر مغرور افروخته جاه و لشکر قطع اطراف حق

نمود بلشکر انگیزی و بدعی با سلطنت ... کینه در شده روز فا بوبا فته گرفتار آورد و میل در چشمان

کشید و محبوس گذاشت بعد چند مدت ماه هوا خواهان پادشاه آن با عاقبت اندیش بود

اسیر آورده هلاک ساختند و خبر این گزارش در کنار شد ... ابتدای حکومت شاه عالم ولیعهد

و الا کهر هر سر کجا هر ز جان فرنگ در ملک میرسد نیابت و ... نیاز ... ده ده بیت جور

روپیه بها به در حواس خطاب و القاب ... که آن دو پادشاه جابر طمع زر و مال دنیا

در گذشتن خطاب و القاب بعضی که با این ملک کار آنها رونق گرفته بر ور ایام ... ممالک

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

کوه و پیش کشمیر که در تصرف خویش در آورده هنگام رخنه سلطنت والا گهر فرصت یافته شاه جهان آباد

متصرف گردید و سکه بنام او جاری ساخته روپیه تاج [illegible] بطرف [illegible] محمود

خاتمه آن در سمت یکهزار و یکصد و نود و [illegible] رسیده که ما و آن مطابق یکهزار و دو صد و [illegible] بعد یکسال [illegible]

با کثرت در هندوستان آیین [illegible] شد با رعایا و سوداگران و اهل [illegible]

شمار [illegible] بتصلیح کار گذاران ورزید

مالک الملک که خورشید و ماه از نور حکم با قدرش ذره ایست [illegible] باختیار دولت و عروج [illegible]

بی تکلیف چرخ ز چرخ [illegible] و سرگردان است چنین خواهد [illegible] سعادت

انصاف بخت [illegible] اختر طالع [illegible] سعادت کند [illegible] هر چه خاطر [illegible]

در حسب [illegible] میباید پس [illegible] انتقال [illegible] احمد شاه درانی در سنه یکهزار و یکصد [illegible]

در لاهور [illegible] و شور [illegible] داشت و از کشمیر خواهش [illegible] حکومت [illegible]

[illegible] رفته در تصرف افاغنه [illegible] تا هم حکومت [illegible]

در همانجا متعین ساخت چنانچه در [illegible] رسیده بیان کرده آید

[illegible] همه خوف و همه بیم است [illegible] مقیم است [illegible] شهر العرض

[illegible] بعرض پادشاه درانی [illegible] رسید ملک کشمیر [illegible] ولایت وسیع [illegible]

ناظم و حاکمی در [illegible] چند نفر [illegible]

[illegible]

سلطانی بهم رسانید و تنخواه آن نقود با منصوردار شده قبالت [illegible] و الطاف خاقانی ملک چین رسید و

طولانی در خطه تصرف درآمد در عهد لودیه رحمت و آرام و جمعیت تصوری نیست اسندی عایدی او بغیر از آنجات

معروف شد پس عبدالله خان بنگش افاغنه به این امر خطیر ایالت کشمیر مرخص ساخته در اواخر

سنه یکهزار [illegible] شعبان و [illegible] والا خطه کوهیه ابوالقاسم خان مدت شش ماه حکمرانی نمود با استماع

انچه [illegible] در [illegible] حسن المعذور در تعمیر قصور گو در آخر چیزی زر زر [illegible]

رخ بهار نفاق اهالی شهر با سپاه و مهمات قاید او اصرار نمود لشکر با عنیم بی خوف و بیم

بمواقف شتافته او را دستگیر و گرفتار ساختند و قریب فتح قلعه و شهر ماکر شده چند روز

در دست بر [illegible] او [illegible] [illegible] نوجهی [illegible] نمود

اسباب موجود ولیکن پاک تنها هایی چنانچه سوره ما اثر تما الالان کما [illegible] خلق [illegible] منقصه

در اخذ زر [illegible] از عوام شهر با دستند [illegible] ظلم از دست [illegible] بعد مدت شش ماه [illegible] و جلا [illegible]

و نظم و نسق گذرانیده یکی از شعرا تاریخ یافته بنیاد [illegible] گرفتاری منتقل نمود

ابوالقاسم خان همراه [illegible] حضور [illegible] از [illegible] آن [illegible] رسیده

[illegible] زر و روپیه نقد سوای اثاث و اسباب [illegible]

درون قلعه کوه ماران [illegible] همراه [illegible] ابوالقاسم خان [illegible]

گذشت [illegible] شهادت و کار [illegible] خاقانی [illegible] چند گاه [illegible]

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

روانه هندوستان شد تا بطرف وفات یافت چهم در فکر شعر و سخن دستگاه درست

این دو بیت از طبع رسای او در قید قلم می آید بر کوه عادت خطی نوشته اند با بوستان

بکرو کان نوشته اند نتوشت بهجو کسی اوصاف الفتو جمع نوشته اند پرستان نوشته اند

باعث خرابی کشمیر اند در علی الشک افادی است پرسیدم از خرابی کشمیر باعث

افغانان شنیده و گفته که انقلاب خلک کوه ازانجا که حکایت آنکه کشمیر در خیر تحریر در آید ساله آکار

سطری چند در شهر کور مسطور شود بمقتضای مشیت انتظام تحکل رواج کامات که سر رشته ایام و

در عهد حکومت افغانان کسیخته از قرار اظهار اعلام و منعقدین در آن حین رشید حیات

نوبه با ثبات رسیده درین شهر فرحت بهر هشتای نفر کوتهی در متمول سوداگر

اطراف هندوستان و تبت گرمی بازار داشتند جهات شخص به بیع و شری زر و جواهر و

زرینه و سفیدینه کمخواب و زربفت و کمخواب و ماهوت و سقرلاط اقسام امتعه ملبوس و انواع

خوردنی و دواهای دلپسند هند و جهات کسی دیگر بیع و فروخت اقمشه های نفیس و عجیب

انشال پارچه های مشجر و بطبع ساخته دیگر جنس چین و ختا و ولایات هم روست با مهر الوان

قرص های طلا نقشم پالم سر رشته باقت آنها است و تحفه اعلای این سرزمین عمرا ام

چوب نبت و ماس های عودی و چینی و ادویه ها مانند گل دارچینی دارچینی و چوب چینی

نافه های چینی و بشر و جدوار و مومیرا چینی و سنگ الات از عنبر بکسم و سنگ و جراهر

باطراف تبت سروکار مینمود لک ها روپیه سودها می‌اندوخت از هر قسم جواهر آلات

و انواع ملبوسات و اجناس نفیسه کشمیر میشد از نیما فیس باید که بود لک روپیه کی صحبت های سایر

زر جانب هند و لک روپیه دیگر زکات کا هر شش اجمال خزینه ناظم میکرد و غیر از جنس تشمیه و قبله علاوه

جوبیه و آبخوری های سنگ یشم و سنگ بلور از نما خزینه پر تشریف عبدالله خان ایشک آقاسی

ادنی و اعلی در شکنجه تعذیب کشیده و بسیار جور و بیداد در آنمو اکثری از اهل هنر پاره دست از کار

کوتاه ساختند در کرم اولی بسبب بوده باشد قوم هندوستان صاحب طبعان دقت زیرکان …

قسمی که از ادویه مفرح و دماغ عشرت طلبان است فرحت اند در مینمود جایی که سوده در …

درهم کس رو یا کس حال کرده است روزی نمود چنانچه در کتب معتبر حکمت حکمای سابق

و اطبای فرنگ شان نام کن در سلک سررشته تحریر منسلک ساخته اند لقا گشته

در آنروزها یکی رز رسید و اکثر اهل او تبت از زمره باشندگان آنجا یان و آنو بگویید چه سراوان

جورو تبت خطا و ختن و چین را حس بهره باب … ها سود عذار ساکنان

تو را حسب عاری کرده قدری … همراه در تبت خولت و ما … بدیدار حرص …

سبپای کلام و گرها در … آمده ازینکه با اطبا رجوع فوت … فرحت دماغ …

و اینست … صحت … لب بخنده گشاده با اطبا رجوع با ور نکردنی … تمامت گفتار …

باور حسب طلب … ترمانی بهر … اقسام … درهم … هر قدر … خوردنی

مساوی خورند که تیار خواهی ساخت مطابق آیین اطباق نعمت ایران لوازم موجود باید گذاشت
پس از تناول طعام و نوشیدن چای بامیز بزرگ نهند که پیش آورده چه جو جملت نشسته باشند
یک پیاله چای با آن مملو کرده سرپوش بر آن گذارند تا یک ساعت نگه دارند بعد از آن شیر رسانند چون حاضر آمد
جملت به سوی اشتهای شان کشیده جانب هر یکی نظر کرده حسب قیمت آنها
بچه حاضر الخدمت اشارت کرده با خنکی حاضر کرده در حالت مگر بر غیبت تیار و آماده
دست دراز کرده بعد از آن با پس نیز دیگر سوی حضور آوردی بملاحظه نظر رکیان
درآمده که آشفته شده بجوی حرمت مشاهده این چای طبیعت راغب و مایل
همچنین خبر تغیر گردیده بمرور ایام خاص و عام عادت نوشیدن بهم رسانیده جایگیر خاطر صغیر و کبیر
گشت و ابهر و رد کس مضطربه بخشش و جرعه نوشی چنانچه تغیر شده بیمانه هوس تحقیق
ماهیت چنین سرخوشی بهوش افزا بر زبان ها گشته باین چای مطالعه نسخه تار
حکمت در شرح داده دانشمندان سرکار که دماغ رسا بهم رسانیده در این چای قمر کرده
ملک حذاقت سلک جالینوس زمانه و افلاطون وقت در شرح رموز حکمت
نیز در رسالش نگارش از حرف و حکایت مطالعه دریافته مکرر در قرار اظهار متوجه شان
بلا و خطا و متن چنین فهم نشین گردیده در ایام سلف یکی از پادشاهان چین بعلت مرض
واقع شده بحکم عذاب بخشید از بحبه اطبا معالجه پیدا روزگار صعوبت بیخوابی مرض

مکر اوصل

یدی که الحق بمعالجه و مداوای بستگی خاطر سیه بیک آمده روز بانفاق یکدیگر بشربتی تجویز که اشتهای بگذارند نور

شبانگاه باکاه بحکمت کامله و قدرت شامله حکیم علی الاطلاق و بهمداد زنده انفس و آفاق هنگام طلوع نیر

اعظم از برج افق راجح باصطلاح حساب چار باشند بر که در میان آن اجتماع صباح که پادشاه بشربت

دارو بهترین نشاط انگیز که با عیش سازد و کلف و از عیش و بهر بیدار گردیده و بملاحظه دیده حکما دراورد

طبیعت شناسان آزموده کار آن لک بسعی از میان بود رشته بر کرانه گذاشتند و شربت خاص اوالوار

طرة العین پادشاه سوا اشتهای کامل شاهانه شده کمال رغبت را بعمل آورد الوالعزم

چنین از فیض خاصیت چنین یک آب الحیات نعمی در وجود چنین فیض منتشر آمده از بیرون رواب حکمت نزل بسراغ آمده

جستجوی تمام بهم رسانیدند و باسم جامی در السنه خاص و عام عام گردید بعد از آن بولایات دور و دراز اشتهار یافته

جلوه ظهور نمود هر چند سر مستان باده هشیاری و هشیار مغز اهل سرخوش کم از آن در کیفیت مکیفات

زهر آبه واسطه چون دوم کیفیت چنین بیان نموده اند که اگر شراب است خرابیست اگر

دنیک است و اگر بنگ است جنگیست و گر دانوریست فتوریست اگر کوکناریست سرمایه

دلفگاری و بیزاریست اگر چای است دعای اگر مهیا نشود سودای است تا دست رس هر کاه آن علیحده

بالاخیر رهبر نماید السم ولی است در حقیقت برگزیده بارگاه مولاست زیرا که

باعث از جمله جای یار فرحت آلی پسند طبع اقاصی و ادانی است زیرا که

صحبت و مجلس آرا سرمایه عیش و عشرت از زبان منزلت حکوم هر چند

ناز پرورد گلشن چین و خطا که هر دمی از مهر مشتری بار تابند از خطا کار بچه چین چین در آیند و تن زنده دارم

روشن ضمیر اگر ساعتی از رحمتش دور افتد بهر از حقارتی که پروردگی گرایند نازم گلهای زار زار و رنگ

رنگ رنگ رویدنی که باده رنگین جام پرور است هر دم صحبت دیگر گشت عجوبه هر سر

برگ آن باغ گرانو خواهان سود زر مانند نگاه بدستار خواهد بست زخم دلش سرخ سایه درست

چه فرح داری و خوش گلشن گلزار روی این گونه و اکنون ز چین و خطا کی نجوییم حکایت و از

باغ جنت نخوانیم روایت ز تعریف سبز شیر الحجیم شود سبز و رنگین زمین سخن نماید

نحو سوداگری که سودا کنند در چنین کشوری سر خولش زینه اندوزگان که پایه زر یک در دولت

به قولیها و بیداری نیست به نسبت عشق فرض کافور نیست که اندر لب باده ...

خوشنودی که در سینه اولیا همانا و نعمت نعمت نعمت است نمک خوارده خوان او اندر است

ز نیش چه چه ... گرفتم نوام کنم حرف ... تو بفصل کلام شدی کوه مکن ز ... جوی و قنبر ... جا ...

را آمیزش مسکه چین ... گزر شرماه و خورشید خوانم روایت بهر حال ...

نکته چین چین چمن پا بر ربط سخن نکته چند در تعریف و توصیف این چنین شریف در قید قلم

از عین الانصاف زبان اعتراض دراز ... و تعیب خوبی ... الهی ... اقامت

در دوران امورات ملک ... احکام و قوت نداشت راجه ... بود ... و وزارت

آراسته و پیراسته ... باتفاق او مدت ... کار روا شده و درسته نگهدارد ...

خواهد که آب در چشمه کرده که آسیا که از بیدار کار بر آب نهاده بیشتر از پیشتر لازم جوع
بحرج در آورده در عرض حالا به رستانه زور تاسلی از مطر بر صفحه غبرا انقاطر شوده تمامی تالاب ها
جویها جوها و دریای بهت را وسعت بهم کف دریای محیط کواید غرز وعات کنار دریا و
محصول ربیعه اکثر جاها ابرالکف سوچین سر آبی و ملک بر هوا برانید در آن اثنا حکم محکم بگرفتن جوبهای
پایاب رفته بعجلت وشتاب هجوم سپاهی تا نجی از جهة کیف ملالی سر بکمال قبیلی خوب حکام
فراهم آورده بار گشت لیکن اول رسانیده و اساس گسته آیینه پی بحرخ زر و بند بسیز بو درست و مستحکم شد
تا آن سقای ابر بر رشح ساحت زمین کمر کین بسته بسه شبانه روز تا بهشتین بنای بر او قش کذر شتاکه کوه و
تا معین نموده بجز دقعا رو ربیعه قایم وصحیح کواند و بهت جز دیسر راعات و محصولات گشت بر دو در مهر فرخنده وای
قادر لا یکلف از رانی علامات بر کافه مخلوقات از روی در رشته بنوعی که احتیاس حسب الدعای
عوام الناس صورت و جواکه مهیا و موجود گردید که آثار برنج سودنی و تعابب ما لیمان و سوال
پیکم بسعاف هیچ دستبرای تجود خروار شالی از کجه و غبار حالی باسندی تواتر و تواتی بلاد از سو ن
بحساب یکر و بیسبا دانی و اهالی می فروختند ها خویش قماش سعد بر ارز و ارزانی تماشی بر ز و
تلاش ممکن و مهیا و منوع و مسک خوشتر کار بیا تر از آن جهوستان چنین و فرخ کا بلا تو تعت و
در بکار در هر جا میسر بیدا و جواهر و چو چین زیره طلای سکه تولیک دو و قرب جواهر بار و در آنبار در جار
گندم عادس جالی از جاک و چین در عان کن و ماکس و اقر و بیشمار نجود بجهیل دیار قحطی را از ریش قوت رود ماند

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

فرحت جانی افزود خبر شادی که هر یکی باعث انبساط خاطر از نسیمه خرد دار ورد و رحمت محبوب

ازین در هر کوچه و برزن غبار طرب و در هر کوی آثار خوشی و بدار بشکسته و آلات ماتم و ناملایم

را خیمه ماتم شادی ها و بایندی ها فزود و فروغ اندر جشن آثار سوخته حکام جوع سوار قهر و جلال برشمرد

وارهانیده در جلال آن شهر کامکن ساخت سهیت شان روزگار کار گر سکه را جانی گیر

لذت روحانی گردانید بهر بلا گزیدگان افسرده دلان را کاهی قرب بعضی تا نه بهی رسانید

ارزانی نخلات جان کشت پدید کام عمر به خوش دلی امید افسرده دلان

عشرت و تفرقه را انجام نشاط هر طرف واکهدیر از آنکه کائنات قدرت مدار کار زر در کار

زر در ذات الله رضیعه و بعد هر یکی بر گماشته با شادی است با غم بار نیز است با غم با عشرت است

با عشرت با رحمت است با رحمت با ادبار است با کبرای و در آن صورت هر یکی از آنها ورد و قبح

جلوه ظهور می نماید سوی هم مخلوق به کبرائی آن ترقه باعث جانستانی شده لیکن باب نقدرت ربانی

زمین بلبان ناکهانی بهر تحیات سرور و فرحت جانی عاید و حاجات که در اخبار این بشارت و خنده

اشارت در اطراف و اکناف شهر و دیار استهار یافت بلده العوارض اکبر آباد که محل نیوم در

قرب وجوار نخاب نشاید و بهار قرار اختیار و در بیخه عقاب جان شکار مرگ

امان یافته بجا و مقر قرار گرفته با استماع این اخبار ردو بوطن مالوف آوردی بجا و مکان نیوم و طن

رکه ندو در سال همایون فال جشن عروس نونهال حدیقه اهبت واجلال نوباوه

در حشمت و اقبال شهرلهه نوبهار سنگه بظهور پیوست و جشن جمشیدی و فریدونی زینت یافته بیرون قیمت

تاریخ این امر خیر با این عنوان که خاطر محرر سطور رسیده ثبت تحریر در زینت تسطیر می یابد از چهار مصرع تاریخ سمبت

یکهزار و هشتصد و نود و سه بکرمی و کاسه حالی جز آمد   نشاط و عشرت و سور از طرب با باده آمد

خوش و بهجت و میمنت دید جشن طوی شهرلهه   سروش از عالم علوی صلای خرمی انگیخت   برای فرحت خاطر

ز اوج آسمان و لیعهد رمستان این سال فرخنده فال   بر عکس سالهای گذشته بسهولت و آسانی

در گذشته دهم ذی الحجه سنه یکهزار و دو صد و نود و سه هجری مطابق سمبت یکهزار و هشتصد و نود و چهار

تحویل خسرو زرین کلاه خورشید بصد انبساط و امید به برج حمل اتفاق افتاده بر کعبه و لا جم که قریب

ربیع و محرم در زاویه خمول از درس و هوای که دهر زمانه آشیانه گزیده با آلات حزین و خاطر غمین

جا گزین بود بنده سار فرحت و نشاط ساز کهه ابواب خرمی در روی دهر یکبار گشوده عندلیب با الحان و الغوب

در صحن سرابستان بیان سرمستانه با انواع سار و سور و دستان سرا گشته فاخته اهوش و هوس باخته

که از وحشت خزان با اطراف راغ رفته بود گوگو زنان ملک آسمان نغمه سرا گشته باغ

بغرض فراغ ماوا و مسکن گزیده بلبل بصد ناز و تماشای از سبز و مجمع بساط نشاط برای آزادی هزار

با هزار دستان نو کاکل باکش در بستان سرای سرابست کبوتر با هوی بر حد سبزه

بسر دو سرای لغط با هو کاهو پرواک تماشای کبک تماشا هد هد نو فریله آتش و تیره غنچه خاطر گل خندید

بر فوت سعد بشارت مصحف این بیت ارشاد فرموده   بهار آمده و بیکه ز عالم زحمت بر بندد

نسیم روح افزا خاطر سوز غنچه پسندید و زمین نوید مسرت تا بید نازنینا چمن شگفتگی خاطر و صحن چمن جلی گر

آمده مجلس با زینت و زیب بهار رسید عشرت اندوزان و حجت اندوز بهار [illegible]

نوروز مبارک و دلفروز با زینت شایسته بار آتش گلشن عیش بیا کرد و دو سلک زرتار [illegible] جا بر جا شدند

چمن در پی هفته نوروز عالم افروز و ایام هولی و عید سعید کیا صورت ظهور پذیرفته از فراز ثلث [illegible]

همه پایه هو شن کشن و با کس [illegible] به باده گلگون شد هر یک بطریق و آیین کیش خویش بست راند [illegible]

تو پیر رحمت سکه پادشاه [illegible] کهتری و سپاس گذاری خضاب با تبهای رطب اللسان [illegible] باشندگان

لاهور و اقربه سرو اطراف و دیگر بو به بدل زر و نقود دامان مطالب و مقصود بالا مال خصوصاً گلگون ساخته

تا مدت یکماه با آیین دلخواه با زر [illegible] عیش و نشاط و فرط بهجت و انبساط گرم [illegible]

انصرام ایام هولی شادی از طرف پشاور [illegible] رسیده [illegible] قوم افاغنه بدر [illegible]

شورش پورش [illegible] اند تعیین انتهای اینکه بعد [illegible] سلطنت سدوزی که در کابل و قندهار [illegible]

نعره شده موجب شجاع الملک که [illegible] راه حیات در بر و [illegible] نصرت و ملک از

دست او بدر رفته [illegible] اختیار کرد اول چندی در لاهور [illegible] بغربت میگذرانید

بعد آن پناه بغربستانه [illegible] کاشانه سکونت و استقرار قرار داده اوقات عمر عزیز

بغربت و [illegible] که در [illegible] پادشاهی [illegible] رسیده

ذکر آن مقدمه در وقایع فوق زیب تسطیر پذیرفته است [illegible]

محمد خان

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

فتح خان و محمد عظیم خان را در این کلات خود درکاب وقندها روغیره علم اقتدار بر افراشته
اوقات گذرانی بسر کردیکه سرداری مسکو ز طرف سردار هری سنگه در پشاور
نیعانی قشون کاهی ~~وقندها روغیره علم اقتدار بر افراشته~~ با استقامت تمام خیمه اقامت
بر پا داشت شیر محمد خان باز گرزی یدوستی و همتهای جماعه زرافاعه که نواح توابع خود بار
جنگ و دین آیین شیخ محمد حاجی علی بر دو آورد و واسطه سیه درونی و تیره رایی است تا خاطر خود خالص
با سنگ ستره آویز سمند جلادت سیر افسری بخود تهیه نموده راست بر دیره هری سنگه
غافل و بیخبر ریخت سردار مذکور بنا بر اخفاف نام و ننگ فی اندیشه نبرد با انبوه گروه مسلم
و مکوتی خنیم های ... و بلاتس مستقیم نمود هر چه باد آباد گویان پیروی بر آمد شیر صولتان
جلادت و عنصر مستر با میدان محاربت در عرصه عالم بغرز وانی ولوله ... ولعه مالعالیسو
پس کشیده در آن حسبت و خیز سردار موصوف با قلیع قشون بستر جلوه گر که بیره هنگامه قب آنها
زیب باب و در عرص ... بسیاری ولا و دلیران آن ... پس نشست تا گاه برسر وقت رسیده
گرم و دار و گیر شدند هنگامه حرب و ضرب پرداختند و در آخر زد و خورد سردار هری سنگه بعدا تمام
اکثر مجاهدین نکوله طانچه ... حیات خود و جوانان بسیار و کارزار تمام بحصر و شمار جان ...
سر سپرده ... گردید از اهتمام این زد و خورد قشون لاهور با هزاران شتر و شور با نوای ... آورده
تا پشاور با رفته تا دره خیبر که جای ... بغایت سخت است در احاطه تصرف در آوردند

فروکش نموده و رنجیت سنگه پادشاه در روتاس [illegible] استقامت استوار [illegible] باعز و جاه نشست

این واقعه بیستم ماه محرم سنه ۱۲۵۳ بظهور پیوست بعد آن چندگاه باعز و جاه در املاک [illegible] حسبه

حکم اخبار در رسید که قوم [illegible] بازگشت [illegible] گشتند لشکر با انبوه در [illegible]

فرود آمده قلعه [illegible] بنا نهاده بمقابله بر بستند و [illegible] معاودت نموده فرح و بهجت و سرور

در لاهور سر اوقات طغرایات [illegible] هرگاه [illegible] و [illegible]

سنجیده آید [illegible] کشورکشایان ممالک [illegible]

در [illegible] حکایتی [illegible] در [illegible] تحریر در آید در [illegible] و [illegible]

[illegible] روشن ضمیر که چند [illegible] بتحریر [illegible] و [illegible]

[illegible] افتاده قدری [illegible] نموده [illegible]

[illegible] بار کرده بر گفت [illegible] سرمایه [illegible]

[illegible] هر چند [illegible] ستار [illegible] الحاجات [illegible] العباد

استغفار [illegible] آنچه [illegible] ازلب در بار [illegible] جواب با صواب [illegible]

[illegible] سرمایه خوف و خطر [illegible] نوع [illegible]

[illegible] و [illegible] بکلی [illegible]

[illegible] اوقات [illegible]

در ایامی

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

درهی ریح وهم سو سیت جا گفتا پشمیر که نظم بیدلو زد خندیای در معرض تحقیقات یا کلیمان آوری

می‌آید این نکته یا که کدر کشتی تکیه بر صفحهٔ نگاری کشتی گشت با کلیمات تمام بهار دوم در روز ما ئی که محضر عظیم جای آن یار کرد

رنجار و رانه و راهی نگاری بجو معهی یکلوم نام منجره به تسخیر و اشتهار گاه و نگاه بهار آرزوی او در جهه امان رو دین

این بلاد در میان گذشت الهی اب نیوط زمین است خویش و بیگانه با ما و شیم گشت حریف نکته پوی زرخوابی

بطراوت سار و لهه بیان نجح امید کام ما غم جیبت و اندیشه از کیست کیسه‌های زر و سیم در هر و

بارمو جه و صحنها بر بستند مکان مقصود و مطلوب یافت هم کیسه زر نامه هر یک و شمس اندر حرارم

آتش شعله بار کار ساخت جیب آید مر لوازم زشارت آنست اندازی عهای آغاز هر جا جا مونه می رسند

حکومت این سرزمین بر نشست بنا بر مکافات عهد کس و با کس وعده الفاقت از عین پی خم نمونه شد

با خند زر سعی و تلاش از حد بیشتر کمر جد و جهد بو ری بر بست نظر بر آن رحبت سکه پادشاه در نظر

کیمیا اثر شش خزانه سیم و در حیز به پرکاه و طلبه در و گوهر قدر خسک و گیاه در دست اقتداری تصرف مالیه

نقد و جنس این سرزمین بو چنین حکم کرده بود که جیب دنیاری و اخل خزانه باید نمود هر وقت که باج و خراج

انها یا ملا هور میرسد فقت بحوله و رهی بحوم سپاهی غریب و محتاج تقسیم کرده میدلو بالجمله هر کار و بی با صاحب حقیقت

تلاش نمود اینهمه و اقعات تقول خواجه نظامی گنجه مکافات عهد پادشند گاه انجام تلاش نمو میشد بیش از این حکیم از

کار نامه‌های پادشاهی و ادارات سپری ام چشم خویش دیدم در گذرگاه که زد بر جان موری مرغکی راه

هنوز از صید منقارش نپرداخت که مرغ دیگر آمد کار او ساخت تقاضای این اطناب لاکه گر بیان هنر وره مر از در حم

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

بسیری از کیفیات جلوه گر دانه دانه و جوهر محصولات سیم و تحریف واقف و محرر کتابچه‌های متعددات
ملکی و مالی را هم وارد کرده جبه و دنیاری از رضای قلم بیرون نکرده است علی الخصوص در هم از بتهم عمال سرکار
تیز رس باشد و ابتدای عمل سرکار اکثر از زنهم و دستبه بیک قلم مقاصه جاگیر و تیول کرده‌اند
تا آن سلسله به خوبی متوجه گشته بعلاوه سالهای گذشته قطع نظر از صدر بیکاری و لطمه‌ها وارد
موسم بیکار جایز داشته در بهر گور چشم پوشی منظور کرده است هر چند اگر با مسامات دیده و دیده‌ها کور حاکم
مدعا فهم و دلسوز بسیار است که بهمه کس از زمره جمیات مملکت صوبه و داران افاغنه و ستگان
در هنگام آن رسید حسن معاملات نقدی و جنسی بود بدات هم کار فرمائی در این سبب تا دور
روزگار اجاره داران صوبه‌جات و کاربرداران شهر رونق و رواج بدرست تیز و دستور العمل سلسله
حسبنا علی عقل صاحب خویش ترتیب داده است کتاب هم دیباچه در قرار مسوده قانون کلکار
بر آن نگاشته شده نقل آن این است
بعد تحریر فوائد ستایش و نیایش رسیده دار
دفتر حرف و کاف کاینات و نگارش روز نامچه مهر و ثنای بی انتهای محرر ازل که ترکیب انواع
مخلوقات در حسابات اوراق اوهام و میزان سعی حشو و بارز ادهام در ارقام آن عاجز از
تعالی الذی ولای در ادراک خداوند تولای جهاندار ازل ریز کار آن نقاش ابد از ساکنان کبریا نشین
چه علوی چه سفلی بر در او زمین و آسمان فرمانبر او بر خاطر خطیر مستوفیان جمع و خرج زمانه
سبک سیر و صمیم فهرست نویسیان تسبیح این کهن دیر روشن و سیر بهر لحظه چه بعد فرمانروائی جهان

و درین دور کلجوگ مدت چهار هزار و چهار صد و کسری سال مسندنشین حکومت این سرزمین بهشت نظیر بوده‌اند
تصرف سلاطین چند صد و سی و نه سال بوده حکمرانی شان گرم بود و در عهد اول نام مشخص زر قرقه
انتظام بندوبست پرگنات و مواضعات و ضلعه‌بندی محال‌جات و حدبات شهر نمود پس از آن در عهد حکام
ملکی سی و سه سال بعرصهٔ روزگار اختیار ملک سونی درشتند بسبب بی‌مروری و بار سنگین آنها اتفاق چگا
دیگر ورق برگشت هنگامیکه اکبر جلال‌الدین پادشاه چغتائیه سنه ۹۹۵ زمام اختیار این دیار در دست آورد مدت
هشت سال نیز بود بیان متصرف بوده بحکم او دستور بندوبست بدل بواجه تودرمل این دام و سوی زمین
زرعی و محالات بقدری در ضبط قلم درآورد تا اول تسلط افاغنه مساوی شصت و شش سال ایام حکومت آنها
در شمار است بهمان قرار و کو دستور مالیات میشد در کمی اوقات اکابر شهر و سندی بهر سنده جات
درین خجسته زمان در رواج سراسر ابتهاج برگزیده بارگاه الهی واقف رموز معدلت جهانبانی آفتاب
عالمتاب مشرق دولت و اقبال بدر الاقدر آسمان جاه و جلال مسندآرای پیشگاه
نصفت و معدلت و ستاده پیرای چار بالش شان و شوکت رخشان گوهر درج یکتائی تابان اختر
برج کامکاری جهد گستر زمان مکرمت آولین مهر سپهر حشمت و برتری ماه منیر فلک برتری
دولت گستری برگاشتر دولت خسرو شهریار سرادق ناصیه‌سای درش ماه و مهر بنده بکمش زمین یا سپهر
افسر و اکلیل سرا و از او اعلم افلاک نگهدار او ابر جعبت بنجه او در فشان نام طمع از گرمش لی است
جام طرب برگفش از لطف حق و صعف جمالش مه و خور را سبق آصف جم قدر سلیمان اساس

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

و نوشتم بند عدلش کاه بعقل درست و دراکی او هوش درست الحق ما او و بدبه شوکت او در جهان
دلوله انداز زمین و زمان اهل تمیز از در او بهره ور ضیای نوالش بجهان در شمر حاتم طائی گرفتش محتشم
راضی از و خلق و خدا نیز هم اسپ خیال و حدش پا درگل شاه قوی طالع گیتی‌ستان که نام نکوییش بجهان منتقم
باری با لطف خداوند کریم وا مکور و در همه جا سایه‌اش فتح و ظفر در قدم آن قاصرش از آنکه زبان با اصطلاح هند
جنگ و جیت فتح کهه سد گویند از هر رو در آبداری تیغش مدارج قالب بیا و در فضای آن شرار کال
هر سو که شعاع شمشیر جلادت انعکاس پرتو اندر خشیده یک فتح و نصرت منیر و پیش حرام آسپه تا جیه
و هر با جیت دسمند از هیبت سیاستش بعزم جهانگیری در رکاب پوست و چه ظفر سر بجهت هر چه بما مهر
همعنان ظلال رقم اوست در آن اولی نما لطافت صاف ضمیر فرخنده رای صاحب هنر کلک لو گلزار
حروف تازه بهار حدیقه فتوحات الهی وقت از نظر رفات جالینوس عهد و بقراط
آوان سحر هستیم نکته پرور دانشمند بی مثال و انبار مروج باعث تیر و خدنگ بهادر بی بدل کرنیات میهای سنگه
در جمع آوری این دستور العملی عقل خود و دوربین فکر متین بر گماشته و دستور العمل خوب و کارنامه مرغوب
مشتمل بر مهمات ملکی بجز برکت ترتیب داده که عبارت از شرح امر نامه و متن صاحب و لیتا بهکوتی و نوشته‌اند
و گنجایش و مال بهکوتی و برپا کهتر و غیر آن و نقشه کشمیر پرگنه به پرگنه ده بده برآمد آن و جاگیر و صادر و
تمیز ... آبی و خشک و تقسیم آب مزروعات و جمع محصولات ربیع و خریف و کارخانه و گرکیا و
گشتن در زمین‌ها ... از بعضی حرارت و جاگیرات و حد ماتها نقدی و میر بحری آبکاری سیر و قراول

تالاب‌ها و اولر و منصور و کوهستان‌ها ارکته تا بابا ره موله وغیره‌ها عبور و دریای بهت و ناله‌ها و سیمه و درویشی

و نواره و دامداری و نار و جره و پرحواصل و مرغابی شکاره و مال غرلی و ابریشم و طاعیه ولایت شهر

و دکاکین شال بافی و تفصیل خرج تار و پیچ طاقهای شمینه و دریاب یافت آن و حقیقت خوش سابرو

جواهر یاقوت و دوار از قسم سفید و سیاه و گذرات سولو شهر و بیرون و کاغذ تساخ شماری و زر جوی پان و

زر مرکب و باغ‌های پادشاهان و اقسام میوه‌جات باغی و جنگلی و گلهای پیاده و سواره و انواع کهنه یان شالی

و اجناس و ادویه‌های کشمیر و خواص آن وغیره متعلقات در سلک تحریر در آورده کارپردازان‌های و

استعمال سو دستور العمل و وارث الحفظ‌ها کار بماند و دیگر آنکه چون از وقوع حادثه زلزله و دلوله قحط‌سالی و

ظهور آتش و طغیان سیلاب در ایام حکومت و تعلق گرپارام و سهر لعه شیر سنگ که وقایع آن در اوراق

سابق بقلم آمده است در ضلعه‌جات شهر و درون قلعه شیرگده و اکثر سدهای سولو شهر و برکنات

برهم و حراب آرو و لعه بلا اشکن کثیر در تعمیر آن لکهارچه درون قلعه شیرگده نوکمانه فاتلبی و در اسبه تارازی

وسیع و تماشایا و درون و حصار مکانات متین باسم شهید گنج لحهه توقعت کالی‌ها تی محبت و دریچ گردیده

نمانید و بر لب دریای بهت باسم قلعه باغی مسمی به بیبت باغ نهایت مرغوب مشتمل صفه مرصعه و

سنگین و بنا و تحسین در عیال بمیان و جنگلی که بما ساخت باعث اسایش مخلوقات و بیر از رو

به همه سدها در کارگشت و کاره زراعات حصول و فتور راه می‌یافت بحرج صدها و هزارها

درست کنانیده موجب افزایش محصولات و رفاهیت رعایا و برایا گهر بر طالبان مکاف

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

وقایع زمانه تیز رفتار انهالگه چون اندرین فرمانروائی پادشاهان چغتائیه الی محمد شاه پادشاه

او و اوقات گذرانی مردم شهر غیر زراعت سوداگری و بازاری بوسیله منصب و جاگیر و رزق آسوده حال و

فارغ البالی در گذرانیده بودند هنگام تصرف پادشاهان افاغنه انحصار جاگیر و حصول سرمایه

ارباب جاگیر شده اوضاع زمانه منقلب گشت و آثار انحطاط از هر کرانه بظهور آمد

رهگذر چند در ... و ... در ویرانه جاگیرهای خود ... و شالبافان ...

امیری و خانی صاحب عزت و شرف دریوزه گر کوچه فقیری و بی سر و سامان شدند

حاجی کرمی ... شد و بست دکاکین شالبافان شهر که بدیر فته است

تا عهد حکومت سکهان بصرت ... دو هزار کارخانه شال ... آباد بود و

سال بسال باج همه ساله بخزانه ناظم عاید و واصل میشد چنانچه وقایع نگار ...

بعد از آن بسبب قحط غلات و صدمه لطمات زلزله و وبا نصیب اعدا حسب الارقام ...

مخلوقات و نتیجه اعمال ناشدن انتهای غیر آبادی و برهمی طایفه منظور صورت ...

... هزار و ... صد کارخانه در اواخر حکومت کرنیل تعید قلم در آمده در آخر حکمین ...

... یکهزار دو صد و پنجاه و چهار هجری تا شد چهار هزار و دو صد و کسری کارخانه آباد شده ...

صورت ... سردار هری سنگه حاکم ... و مسلمین ... انضباط در آمده ازین رو حسب ... و پارچه

اختلاف ... منصب و جاگیر پاره پاره شده سو بسو و کو بکو که ... برهمهای ... دست بدست ...

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

سوزن الماس رفوکار رخنهٔ غنچه پشمینه و دست اندر خته بازار اینکار رونق گرفت و از رخنهٔ ابر بهم
دلنشین چاک سینهٔ صبح کنیم بهم و مسلمین بر فور رسید از انجاکه در موسم خزان به بهار زعفران قاسم
گلزمین کشمیر حیثیت اطبیر در ان خرو ریاست نحوی کار زعفران غنچه لب بخنده کشاده که زمین هر طرف
و رحمت و انشاد و وقف تماشاییان شد از بسکه نور رسید کاتا آب و تاب مینا ملمع
ستارگان در دیده سیارگان جسته زبان کجه بینه سطح زمین از نور زینت و نیز از ملمعهٔ آسمان
جلوه ظهور مید گو عشرت اندیشان هم بیت حال مترنم و نغمه سرا المذ خوشا کشمیر و فاز بر باغ جنان
دالو که از کشکام خزان حوبش بهار زعفران دالو ز مستان هم بهموت بعدم کدورت هوا و ازقحط
شعوری کهمره زمین قصبه مغایبت حضرت باری سربالو کاشتد بارها و از معدن رو کار بر قامت و قرار علیه سرسید
در ما هم بغیر آنکه عین موسم برد و تهب غریب و شنوا شالی بغار غبالی تا دو ما خشک مزغوبه زودها
بردو رکی جور رسید و شب ها تا نور از شش ماه تا این دلخواه بار از آنام بهار و رحمت انار رجی و لو بو آکرین نیکو رسیده
بار آتش برف برا و شس شده کلاه مهر بر درت علم از خاطر گوم کم تو بدیا آنکه موسم بهار رنگین کار رسید
نسیم بهاری در آمد در تعات همایون وضع در کر با طراف باغ و نوروزی دست بهم صحبت ان جکلها در
گذشت هیا سیاهنور عشرت بکوشش بدفع خمار رحم آرزم به جنبش مغنی یا جنگ در جنگ کن
اثر ورم آهن و سنگ کم بزن چنگ جای چرخ باز دگر نظرا جی رفو برگ کار دگر زیر ما سرمست ریحان و تاب
دمی از رهی کلک و ماه در اصطرلاب بدور ای مهر جام طلا به بزم کلغت ودی در طرب ضم هوا پیاپی عسباب ارغوانی ساغر

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

گل آمد در باغ رعنا کرم نوا گستر از بهار خویش زبان گل زرد هم رفته سو با جام نرگس چنین و بلبل به جام
بهار لب جو بست کوزه جام بذوق قدح نرگس جو بست کشیده رنگ استین چند دست
صبا چنبر و روشوی گلزار آورد بهر تحفه مقدم نوبهار هوا نرم نرمک به لب بستان رسید چمن از سموم ستان
وا رهید و گر از زنده برف نعره سبزه سر خود کشید از قصه آید بدر بهار شکوفه بیچ کرده باد زو بهت از فشان گل
داده باد بنفشه هوا بسکه با سبزه با رفت زمین صنوبر بر طارم رفت تا بنفشه کوه اگر روی زمین
چه خلا شد هندو پشت مرکب چمن زمین شعلهای لاله روشن شده چراغ ها طراوت گلشن شده
نعم و صف لطف هوا چنین رقم شود به زرکنت چون نرگس قلم هوا و نکهت و فضا و اکثر است
گوید و گل کنج خلوت خمس است شور زاهد خمک از خویش واغ شد سبزه هر چه در جنگ باغ
صبا در به بر سبزه که سیم چو چرخ مکوکب نماید چمن بده فرصتی از دست شو سوی باغ که تو خط
ریحان شده روی باغ ز عنبر فرح حرف ریحان به بین که عنبر بنا لو بهار چمن هر بنیان
بهار بصد آب و تاب بدید است چشم تماشا به خواب که تربیت یافت این نوبهار ز طبع جهاندار
عالم مدار رحم و صف طبیعت کند تا رقم سر کاغذ او و نرگس قلم ارم یعنی ز روضه بزم او
قیامت بهواری بزم او ریاحین چمن جو را شعلهای ز حسن گل امثر که شعله [illegible] تیغ [illegible]
چو مهر پاک صبح کیوزین پا سپهر فلک قدر و کیوان همت حرج حیات [illegible]
بکوشش لجیج عشرت با برزمین نکهدر رای شیر بها افرین ساقیا بر جام جم آر بهانه مبارم

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

و اوصاف نوروز در رسید شرح کنم و اگر هم رقم کرام بشارت هم تا رسانم دماغ ترارم می آرد

آگهی ساعت تحویل ماه و هم افروز عالم نوروز شمیم مقدم خیر آمد و درین فیروز بخت و هم صلا در

تی و بکرماجیت راجه هیچ نوصد و هشتاد یکهزار سمت و ملکوک عهد ... و نهصد و هزار و چهار عبارت از

فر باید خورشید کلاه بر سر جمشید داده اتفاق بعد نوبت ساعت هجری سنه ۱۲۶۵ ذی الحجه ماه دوم و شب مساوی ست

دلو فرمان پذیر شود فرمان میمنت ورود تحویل فرمود اجلال برج حمل نیر اعظم شکوه ... و فیض

ابر بهار و دایه بستر نهادن ... رنگین سبزه فرش اخضر سطح بساتین در صبا باد فراشان

برد فرمان آن در جهندم احسان و لطف آبیاری شعله شمشیر خرشید وجه ... ریاض بهار رسول ستان

کفاش گرم روزگار مهر لب سخن بارش ... کارگاه و باد احصاء ما الاوجان حسب و علم ... ناموریه

کاسه اهل بشارت این استماع زر دلو در نیش و پیش علی العیش جی تدری فراغ و تاج اطراف

حین نمود بشارت مغز تخته بادام کاجم سکر کرده تن مسند زبان چشم چشم تنوع نرگس

کاشته دیده بوم بر بهار رست خدام نافذ امر کنت درین ساعت و عیش فرض الاصبا الی دین دیده

کیج و در حوف دری تندرستی در ... سموم از خوف بادام الامه ... امید ... منظور ... العین حیف

در کشاید عقل ... امید خویش چشم چشم ... اشاره مشاهده ... خریده خریده ملک معموم باغچه

بهار ابر و فایح ... اقامت بار ... درباره اثمار و شکوفه ... سبز با تابلیه ... داده بکشت

... فیض ... در ... ساله ... برادران ... کنیز ... از نور ... خاص ... روزگار ... افکار ... بلکه

درآسمان اول کرنیت خنده زرنگاری تشخیص تحولات فضای خریف بطرف برکیات تشریف داشت
و در اکثر جا با شخص بهو بمالش در روزنه نجومکش معطلی بظهور پیوسته عرصه عجوبیت قراصفه خصوبت جا بجا پرورش
روزنه تحوی ارالعوار در دربار سعادت آثار زبان منافقان نکته کوزر در ازدوا کلهم صنیر بار کبیره گرمائی
درخصوص حکم تحکم زر زلی شد پس مطلق زر شاد مکرر و انشور مربور روزنه حضور ساخته مدت سه ماه ہم کار
ملازمان طبع انتساب توقف داشت و ذاکا بیار عجز باو باوری خداوند بہما فانو چوبان
ببهجه کوه نکته حیبان و دوران و هم روسوه تحولات ساخته و بپور حشه در بارگاه فلک کارگاه
علم یاوه کوی برافراخته بهنر با ظهار زود لو حد میکرد و جان سپاری زر زبایه حرمت اندر خته در
اعتبار خویش آئین نخواه برافزود حسب الحکم اعز حی و فیروزی تمام بعلاوه حلیه سرانگر مت حمه و لعمت
نه معاودت نمود اول سکر زماه بار ۹۵ ورنغشه شهر جا گرفت آری باستانی رسم است
که امنیت از صفای نیت چونکه از عدل برزناظم سعدکستر بیرنیب برورد و دلاوری
مصروف باشد بدخواه او بلا اشتباه از گرم سپهر و از گعبه یادم خواهد شد و نکو کدورت و ملال
بدامن عزت و حرمت او راه نخواهد یافت گذارش زود لو مانه نگارش آن مورخ سعادت مخیم سهن
بمالش ریخته لوح بیان میکرد چون اندر عهد شاه جهان پادشاه مرور ایام حیان قرص بعد تو
درگا در اکثر ممالک هندوستان تا قندهار کهو پیره بعد قرار عت آکد و گهرار انها مابر کفنیق
راه و رسم اطراف نیاب بحقا شده آمد و رفت داشتند چنانچه در سال گهرار رو

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri.

و صد و سی داشت مورکرافت ماهی از راه تبت بکشمیر رسید چند ماه درینجا گذرانیده بعد آن بدر رفته گذر سر کابل بود
افتاد بدست محمد عظیم خان بارکزی راه جلال آباد ممکن نشد بوجه بهانه عبارت از صندوقچه متعلق باشد
با او گفتگو در میان آمد مورکرافت با ظرافت از در ممانعت در آمد از بس رو خاند و [illegible] آمده او را
بی اندیشه محمد و توهم از هم گذرانید پس از آنکه صندوقچه را و آنچه متاعی لایق و گران بها در آن نیافت این اخبار
بصاحبان فرنگ در رسید باعث برهمی خاطر شان گردید از ین جهت شجاع الملک [illegible] که در قلمرو آنها
گذرانیده داشت با سپاه بیشمار از راه سند بقصد جنگ و پیکار در سال [illegible] سال گذشته روانه [illegible]
ملاقات او پیش رفت و پای ثبات پس کشید و فرار اختیار نمود نیز در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و [illegible] هجری
هر کس از صاحبان فرنگ و اطراف کابل گذر افتاده دوست محمد خان و [illegible] آنها [illegible] شمشیر نموده یکی را
از قید بر رهانی [illegible] و دیگری رسید در بالا حصار زنده [illegible] با استماع این [illegible] آتش کینه در کام سینه سپاهان شعله [illegible]
گشته در مقام انتقام گرم تلاش گردیدند لات صاحب نام سرکرده آنها [illegible] جاه و اسباب [illegible]
پادشاه آمده در خواست [illegible] راه نمود هم از راه [illegible] و هم از راه پیشاور در [illegible] محمد خان
روزنه کابل نماید در هنگام ملاقات هر یکی [illegible] نقدی از اقسام اقمشه و امتعه جواهر [illegible]
جانبین بطریق نذر و نیاز گذرانیدند در آن اول با هم دو حریف سر که [illegible] از شمار [illegible]
از پس روی فرار پیش گرفته به خاک مزاج شده با مدت مدید سخت کوشش داشت [illegible]
هر طرف [illegible] بمضمون اینکه عالم [illegible] و حالیست [illegible] در [illegible] ثبات و جه سکون و

میدان نفس کین اندرو باید بود ولریش و جگر خسته و خاطر مجروح بس صعوبت و شتا گذشته و میگذرد فصل بهار

زنو آید پیرو نو بس نامه سیاه گشت و بس خامه شکست حرفی ننوشت کس ز صنع بیچون در بهوت نکرد رو

هشتصد و نود و شش مساوی یکهزار و دوصد و نه هجری که خورشید جاودر باحتشام و تکهای از حد گستر به برج حمل

نزول اجلال فرموده در اوای بهار نرگس بیمار نادیده اشکبار و لاله خونین کفن با داغ رنج محن و هزاره ها بار بدیده

تو گسن کبخو باطر کلفت انده درچمن گریبان چاک و در همکسان و بلبلان شوریده دماغ و عندلیب آشفته مزاج

با چشم خونفشان و ناله و افغان متواتر و متوالی نغمه خوانان این شعر حالی بر سان [illegible] کدورت با اصفرت نوحه گر و

مرثیه خوان کو بوبه جهان جای اقامت نیست [illegible] آرمیدا بنیا رهروئیم باغ بیرو چشم [illegible] هر کس رسید اینجا

شرح این ماجرای جانگزا [illegible] که چون همه بسان آفتاب عالمتاب روشن و مانند [illegible] پوشیده

است از بهر و اکای عالم با این دم در بازار جهان گذران متاع وفا کمیاب و جنس بقا هیچ باب

میسر و پیدا نیست بر خاطر همای عارف و عامی برطاهر است که از ازل تا ابد هیچ جاندار جامه پوشیده

ره عاقبت گار گریبان جان کس از سر پنجه قضا پاره نگردید آری هر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بود الا که پاینده

باقیست خدا خواهد بود رحمت سنگه پادشاه [illegible] چهل و چهار سال [illegible] جاه و جلال

بحکمرانی پنجاب و ملتان و [illegible] پشاور و کشمیر و دیره جات و غیره ولایات بخشنودی حال و نفع رسانی

مخلوق کامرانی داشت با این پایه [illegible] حکومت گشتن هیچ که چه از فرقه خصومت [illegible]

ره جهانداران فرمانروایان لازم و ملزوم اند چه از طایفه دزد و طرار و راهزن و قطاع الطریق عرصه روزگار

بانجاه

متکفل این مهم شوم چه جای شبیه اجازت بدایعه روزگار از و بحیات بخشی در بیست سال چند گاه بکیفیات مزاج بسر برده

در ماه هاړ سموت ۱۸۹۶ مطابق ربیع الثانی ۱۲۵۵ حسب ارادهٔ ایزدی قدم گشای عالم جاودانی گردید مقام اعلای

نور زمان بسلسله جنبانی فکر دوربین و رای متین مهین پور سعادت دستور شهریار کهرک سنگه بر تخت نشسته نیز خیر اندیش

مصاحبان محرم و امرای محترم خویش پیش خوانده بکار درم رسمه عیار از خیرات باشد مشغول گردیده کرور روپیه نقد

اثاث و اسباب بیرون از حیطه حساب از قسم اخیام فلک احتشام و فیلان کوه شکوه و اسبان بادرفتار

زرین و ماکیان با صد صد بهای و ماده گاو شیردار و کرسی های مرصع کار و طاقهای پشمینه و لباسهای زربفت و سفید

و ظروف نقره و طلا و زیور آلات زینت افزا بمساکین مستحق ایثار نمود دیگر حکم کرد که کرور روپیه نقد و زیور

یکجا باید در ساکار روند گاشته بکدو تو با تأکید تمام در هر شهر و هر ملک رسانیده به شیوه قرار آمد که ملک

درم سال باشد بجهت تهیه و باشش و الاو و جای در تهیه ساخته پس از بند هوای سراری فاتحه نوالعاف خالص اکسیر انبار

صندل و کافور و عود و مشک و عبیر و عنبر بر سم و آتش کهریا شعله فشان ساخته و جسد مسعودش در آن اندر افکندند

چهار رانی ماه پیکر و هفت کنیزک سیمین بر و یک خدمتگار جانسپار پروانه وار در حالت اشتیاق افشای نموده

خود بخود در آتش شعله در آمده با نور مطلق ملحق گردیدند در آن ساعت عجب هنگامه حالت که از هر گوشه نوحه

راست زنگین را مداران دست بر سر بر دیگر سوختن ساختند بر سر کنیزان و غلامان دیده پر نم اسیران

سپاه جمله درهم چه و همه چه شهری سینه با کاک بر سر و سر هم بر سر خاک مختصر در تواریخ

رحلت و جلوس شاه شهریار با همه دستور خاطر محرر این تحریر در گذشته ام درین صفحه مسطور گشت

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

سر افسر بگرزید نشست تاج بر فرق تاجور بنشست آه کز گوش جهان بدرگ عیش و عیش چنکد که بنشست
کاں قبا کو جامه تا دم درچمن تخت باروزنشست شاه رنجیت و مهر سو بدریو کهه و ز مسند شه سر
نشست گفت با ناج لعل ملهم غیب قمر از تخت رفت و خور بنشست چون چنکان شد ملک زخم وقت
درفشان شد فلک زابر وز میع قطعه تاریخ شاه و شهر لعه با سر آه و گله گفت دریغ کشت درهم
زغم زمین و زمان درها روز مهر شد پنهان سوز رحلت شه عادل ساخت تحریر کلک تیر زبان
کرده بدر ره دار و نما و شاه رنجیت شد بحلد رقم شاه رنجیت کو جا بارهم شه کهرک سنگ بادشاه
آمد سوز رحلت و جلوس دو شاه رفت خورشید و مه کجا آمد چون شه بیمار شد بے سر شده:
ملک و دولت افسر و بخت و علم زجلوس شاه لعه یافت زیب سکه و دیهیم و سپه تیغ و قلم
قطعه تاریخ گفت چون بدر رو کو رنجیت شاه عالی بخت گشت از فور شاه بے سر و پا بادشاهی و علم و
حشمت و بخت چون شه بیمار شد ز تش خسته سال فوتش کو با من قطعه نقطه بے سر و پا شد ز فور شاه
حیف تخت و بخت و تاج و ملک و حکم و عدل رو دلو زمانه انکه لات صاحب کج در عا کرمو و
از راه سستد و شکار یو رنا لعه تسخیر قندها رو ویت صاحب فرنگ بهادر ز طرف تیاور بهانگو همه
نهنگ ترز در صولت و بلیغان غضنفر هیبت سالکت نغرم برچاس کابل جاده نو لو بسر مترلب ملاش
لجو ننه متر دولم آمد بو پس از ترقه تا معد بو و مصرف زرهای بسیار مصرف قلعه قندها ر و مجاهدان انجا
بکد و حهد بهمد راه تو صعت کرده در خیر نور دیده لسر افسری کو کال کلان بمحو و کو رنگ تو بر بسر جومی وفور ابک

ازان

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

مروج بازار هیر و صد تنک شهرلعه نونهال سکه علم ظفر پرچم در جلال آباد باد و جلال از صدر بالای فلک فرسا ساخته خیمه

اقامت بر افراخت ولایت حسبها از سر ایام جهاد قندهار و رخت جاهای بوده رو بسوی کابل کشانیده از شیوع ابر دلبه

وحشت بنیاد تزلزل در بنیاد استقامت مبارزان الامکان را یافته حلقه اطاعت در گوش شد و علم عصیان عهد و بیعت

به صدمت برهم شکستند هم بست جمهور حاجات جدید و در آمد و از صد گذشته سکه جوانان کار طلب و فرزند قرار

کم همی دهی سرداران لشکر به تعاقب با افواج قهار به معارضه پیشه با قلیل و جنگ رو به باشتر آمد شکسته از شترو

روزگار کام بمنافع و بیداد جارهای زرجانب فرمان روای نو رشته بعوس هیچ روز کهتر کی باشد

با شیر پهلو برد کی اگر با میش زانو زند تبیلات جسر تکه شد راه به طوفان حیان مرز بند برگاه چو که

نعمت مرکور حسب آمال حیان فرنگ در افتاد به توقف و دورنگ شاه شجاع الملک سوار نشین

کای ساخته ها موار جهاندار در کو اصفتد و شهرلعه جوانبخت سود خاطر جمعی حاملان شد رخت اقامت در جلال آباد

بدر کشیده بنور سر و بعزم لاهور مرحله پیمای گشت شهرلعه کهوک سکه به خدا له به حکمرانی از عهد و باب سبب شاهی

طالب بهم نماز بسیطوقت تحت نشین و شهرلعه نونهال سکه با جرای احکام ملک داری اشتغال ورزیده

حکام اطراف ممالک محروسه بدستور بندوبست سرکار والا مکانها از حضرت قیصر منصرف گذاشتند

پس ورای بهار نقش بجو مهری دخطار مهر بر صفحه روزگار زرایی کو بر زمانه با اسباب جنگ و خانه بهم بمبار

پیاله باده ارغوانی و نو بست راح روح افزای رعنای مست نشاط شد جامع جوارال مصطلح انبساط

رابتکار تشعار حاملی ساغر حمامات لبریز و مالامال حسرت ساخت پا ساقی از چهره خنده لب

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

ترحم نماند دل کسی جام می که طرف چمن نرگس می پرست ‌ بپر کهن جام جامش شد چهره وش ‌ گل و لاله با فرط سرور

فراغ گرفت از سر شوق بر کف ایاغ ‌ کجا جا نگشت ابدیم نو بهار ‌ لطف عمیمش نما بر کجا

که بر کف شیشه نبید بود ‌ بده مرهم سینه خسته بود ‌ تا فرق جم زیر پای آوردم ‌ با وصف نوروز

زر آوردم ‌ نوروز عالم افروز بظهور رسیده آگهی ‌ عبارت از چهار هزار و نهصد و پنجاه و نه کسر سنه سیاره

مطابق سموت یکهزار و هشتصد و پنج و هفت راجه بکرماجیت مساوی سنه یکهزار دو صد و شصت هجری

ساقی خمخانه فلک مینای اخضر خورشید خاور نظر ربای شرف نزول به بیت الشرف حمل

با چشم و دل نمود ‌ اهتزاز بادهای بهاری به محمولم چمن می انگیزد بوقت هوا خمار آلود ‌ برکات

شدت سرما عبارت از کنهای نو قلمی و اسهلد از کار کوتاه کی باشد در بساتین روزگار جعدی آرایش

نذر باده همای جهان مرکوز در دل و زیر تعقیب سرشار حرکت مینا گساری نفر لاله پیاله حمرا و حمرا و نرگس

کاسه کهربائی دنا دوام جام بلورین و رباحین سا تکین رنگین و سرو آزاد در مینای سبز باده شقایق پیمانه سرب

و غنچه صراحی قرابه ‌ و گل شیشه ملی و سنبل سیه مست ‌ سبو بدست در صحن چمن آمده و بلبل

صبوحی کش و قمری سرخوش ‌ بر سر شاخسار صنوبر و شمشاد بخواند این شعر فرحت افزا بلهجه شیرین و آواز

نغمه زود اطرب انگیز و نغمه شعر اکو هر ‌ انگور ما رسید و تخم رفت و باده شد ‌ شکر خدا

عقده مشکل گشاده شد ‌ با وجود اینکه در هنگام فصل ربیع و خریف یکقطره باران بر مزروعات

مزارع تراوش نشد لطف و مانده کار زرع و گشاییده عقده کار خدا ... تعالی ...

افزایش حسرتها در گشت زار روزگار آسمان گوهر یکم درگمس خزان شمالی حالی از گلهای عشرت مردم شهر
و شانه گرفته بحساب جهانیکه آنچه خانه بخانه می‌فروختند و غله فروشان کوتاه بین با چشم خونفشان در حرم
بصد حسرت و هزار افسوس در آتش حیرت میسوختند گرسنه چشمی در عرصهٔ وجود موجود نبود از عجایب سیر نمانده
و تنگ مایه نیست در زر قرض ساک کاو در حرم بکدی بماند از بیشتر ارباب فهم و اهل
نیست حیرت زر قرض ساک زرا که بخلند بش نکستان جهان و بزرگان حرم عالم از عشرت ز
بیوفای زرین باغ سراپا داغ بر نخورده و میوه نچیده تمام بصدق یقین چنین مثلی است ابتدای بیداد
عالم هیچ سرو قامتی زرهیچ سراسر محو و بیاد نکشیده که از شدت احتیاج نخمیده هیچ درختی بهمه بستان
خار و خسک از گلهای گلدستهٔ زمین رنگ در مضمون این شعر بصدق ترزبان بند بغیر حق که عزیز و
نگاهداشتنی است جهان و هرچه در و هست و اگذاشتنی است بصدق انتقال واقعه اخلاف
شهر لعه نوبهار سکه است بیداد را تنفاک زرخیت سکه پادشاه از هم وارد ترتیب ملال که به همت بی‌در
بر تخت سلطنت نشست عجب مدت یکسال و چهار ماه بانقضای رسید همه عمر شهر لعه کمتر سکه تخت جان
از زر گشته از هم آشوب که چاپکان و دیده امید بر بست ایشان که یکدیگر نعش او بمعد زر خانه بدر کشیده چرخ زرین حالش یا شر
سپردند در وقت معاودت باکاه بسر راه سنگ زر دیوار علم طپیده بر سر شش افلاک و در جای جانداده بغیر
از رو بیداد سراسر بسر مایه حسرت دیدگان عالم آشوب گرانمید و نمونه سر برسنگ زده سر سنگ
سابیده از ولی زر نوبهار عمر بهم بخورده و فنا درگلستان حکم کرده هم نگرد و فت

بر ماه بیکر لُحیّ الله بلچات و در زر حسرت و وزیع نظر هم نکرد رفت   بر گاه شهریاری و خرگاه خسروی
تکتب بعش تیر و باز سحر هم نکرد و رفت   بعد پدر جهان اول چهار سوزانی چند گور باهی کشر مانعاوت
چندی از امرای عرصه سیان و رایان مملکت بر سعادت غیلان محکمرانی مشغول و در سنه ... مدت سه ماه
باجرای احکام حکومت بسر بجه لجه شهر لوتر بیک را که عیر بخت آمده بدر دمکان و تباله
به جمعیت اکثری جوانان میدان نبرد و جنگ از رایان جوانمرد و بسوی لاهور فواهند و غافل و بهجم
... قلعه رسید لم از مشاهده اهالی قلعه کیان درون قلعه محکم بستند تصرف بود ولیک
بسیار از رجال کار از دارز تماشائیان شهر و دیار در آن معرکه مهلکه دست از جان شستند در آخر
ساکنان قلعه کشیر کار غیر را عاجز و زمان بواری تصور نموده خود به خود در قلعه ... داد
عاشیه عنبو ... بر ... بهار به فی الباب بسر عجت و ... اندرو رفته بار را چند گور
اقبال و زمین ... بعد بر اسم ... دل بیدار ... را ... کدر ... ۵
کنیه جوی بشت و لعو زمانی و وحت خاطر بحت ... بهشت و در بن نوید سراسر
نقاره فتح و نصرت بلند آوازه صدای سور و سرور و تعمیر کاشانه تا ناهید رسید چرخ در چرخ آمد
فرحت کوک شده ساز سیاسی و عشرت جام می بهر یک به پیش بهار باده جم رفت چلی
خلق عدو ازبای ... بام بجه ... حکمرانی در سر و د غنچه ... در روی کویت کوشه
متصحمی ... کار ... بند باه العقابی ... کار ...
سنه ... ۱۰۵

چرم الرکر

محرم رازش بطمع زر و زیور یکبد بنیاد کاخ حیات حیلهٔ چو ارتش و تعبیه ساخته احاله رسید کار بجور
منبر فرصت یافته در مدین جهان و شورش روز حساب نضب بسنگ هم آگوی بحیوانی بکوفتن سر کمر تحریر
کمر بسته [illegible] کار شیر را در دستور و کارش ناب اثر سر انجام دلو انجام کار ارسلوح
این اخبار بر راجه و بیان سنگه مدار المهام تقدمات هم لبت آنکه سینه روزگار و وخیم العاقبت
را بحکمه سیاست بر آورده باب به بندر زنند حیدرآباد واقعه مردم اهل شهر ستایید بیان
نمود [illegible] چه خست و خجار و بطلب نمود وفا هر کس بدی بکند بجان جو تو نقد شود هم دست مجهز فا
بار گرانی به بار بستر [illegible] امرا در سال گذشته زر و بیت بعلت جان فرزندان و در اختیار که باطراف
زور دست با هم نمک گذارش و وراثت بد انگیز تیر مرگ او بهد فدعا جان کرفته بار بیماری اگر
بهد مرحم نورانی با هنگ جنگ طلب اشرف نواد و باز نیز پر خاش بهوا آورده روی بایستی کاری نیکو
هنگام تقاضای بدست توفیقی کوچک او بهوای جان جهان در اختیار که با بتلوب زر بانی در تسخیر ملوک
عوام الناس علاوه شیر ساعت زاینده اند که فرصت خدایان یافتند کاری وقت کار
را با وفا بیکن از کار بیاد بر مایه کجه ساخته اند بدل و جان با نظارت ساده دین و ایمان با جسرات
منحو استند که جان هر نوری اسیر نمودی بدست آنها بیاره برای اندیشه هم نقد اسلام
در همه بستی اجازت جوانان کار طلب از آرزم روانه کوچه هی خو بهر دروازه با الله جهان رسید
از هر گرفتن جان جانان اندادر دلگو [illegible] اساره بهوی هم روشنی بابا بارید تعب قاصدم به بجای فاسدم

آنجا ساعتی بمعاونت پرداخته و در وادی حسرت چنین خورده و درمانده و حیران آنکه گویا هیچ

نه قوانی ام و تصدیق می برام و مدعا جان آمده آتش فتنه و سر بالا تاب اخلاق

فرو نشسته ام و دریا تا تمام ام تمام و در نوشت آنچه و اندرونچه او را بر جای مبادا

جا و نوید جان بخیر و در رسید کشور طلبد ملاقات مهر و فرحت خاطر

آمده و شد پس از رغبت و شوق حروف اخلاص گشته و نیک آمد همو گشتند خلعت و رای

بشارت ولعه بجنبه قلب گذشت و اظهار ساخت از متوطنان ام و یاره حوادث

و گذشتم ما رانده بیرارم و خواهش ماندن این شهر ها آخر ندارم امید وارم که و اما و دلیقه

روزانه گذشتن نماینده بیداکند و باقی حیات بستعار بندرانم و در این اتفاق نمایان منافع

نعلک رسانم هر چند در خصوص مبالغه از حد نگار نه شد نشسته چونکه در توقف امکان

ز دی نکوی بند لغو خرج راه تا این بینایان نواخته و تا آن صوب روانه ساخته و از راه ایشان

با خویش و قوم و اثاث و اسباب عجالت عزیمت بربسته نجوش خاطر و وجه ایشان

تا آن هیچ برشت در کارخانه زمانه بهر چشم نعمت تماشا است جلوه گر از هر کرانه چه شعیده

هر روی کار زمی که و چه بازیها از هر سوی روی نماید و دریا و لب طرفه رود و لوی رود و لو و عجب نکاه

بیابانات بای شیخی زرفته هیچ و بیمایه حیات تربیت جمایت لزکیت و دستی

و رشت لحلیه نیکو کاری را راسته بر بود غفت پیراسته از این و اقعه جانکاه از جان سیر و

داوری که

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

بر سوختن وجود خاکی دلیر گردیده و پروانه‌وار از آتش شعله بار پروا نکردی نفسانی که امید و بیم شد

چنان مستانه به آتش گذر کرد — که از مستیش آتش خبر کرد — و دیگر آنکه بهار موسم مستانه‌تر

هنوز بهار پسندانه در کشته بارش برف تکلم بر طرف و ریزش باران بالکل بیگانه ایام و لسان

گردید از رهگذر آب کمیاب و همگی دریاها و چشمه‌ها قریب به سراب رسیده و اینهمه باعث اضطراب خلایق

گردیده پس در آخر سال تا آبیاری سحاب اقبال مست الا اینکه تراوش برف و باران

با این نمایان تر دل ... و بخار کلفت و ملال از خواطر عالمیان برطرف گردید و لاله و گل و

شکسته خاطران سبز گشت و سنبل سیراب با سوسن باطراوت بروی کار آمد که عیش و طرب بیار آمد

نرگس شوخ چشم باده پرست — کاسه کهربا گرفته بدست — سبزه تازه روی عالیه ...

خنده سر نوروز الحق عندلیب چمن باز و نوبنو شد نواسنج ... نوروز نوروز عالم افروز

مطابق سنه الهی چهار هزار و نهصد و نود و شش و ... یکماه و یکهزار و هشتصد و نود و هشت

سنه هجری یکهزار و دو صد و نود و ... وقت اتفاق افتاده جلوس میمنت مانوس فرمانفرمای

روی زمین عالم بالا و سپهسالار سیارگان صفحه عبرانی آفتاب عالمتاب بر حمل ...

واقع گردید باران ... از شدهای بیدلو شحنه دی زندانی ... و کاربرمنان کاش که ...

... حلقه ... بحکم ... عدل ... دار العدل ... فرود ... ظلمتکده ...

سلسله ... که ... شده نه ... و جلالت ... افزای ...

برآوردی علم عشرت و انبساط بر فراز مینو برافراشته آتش نمرود نخوت که بسر کسری حرارت

بود بید پایهای بهاری چه بند ابر زرگاه دماغش فرو نشست ... بهار چه داری زرین ... ابر نسیم

صبا بخواری تمام گرمی بازارش در هم شکست شعله که مرغ آتشین جان بالش می‌باشد چه آتشین گلبن

نمی‌توانست ... ابر گرم جوی چه فرو ... بعرق سر خاکستر می‌انداخت انهمه بار ... نعم

می‌افزود بعاقبت در قدم های بهار اخر شد ... پس جامه ... نقشهای مور و

چه صورتهای ... بنفشه و سوسن ... صفحه غبرا ... دست ... قدرت ...

چه بو هرهای ... روح ... آبدار از نسرین و نسترن در دامن کوهسار و کنار

کنار صحرا ریخته سرو در لب سرو غرق ... رهگذر غبار ... پابر سر هوای ... هست و

امرا ... غنچه ... بهم ... گلگون ... بکوشه ... چادر ... پیراهن ... خاطر

نرار ... خوش الحان ... عفت ... هزار ... دیده ... زبانه

... لاله ... بر ... دستار ... پابرهنه ... غرور سر فرو می‌آورد غلام

لاله ... کف ... دست و صاحب ... آسمان ... بار ... محمود ...

در چمن ... بعد ... زر ... بنفشه ... عنبر

عجب ... اختلاف یافت ... شهر ... عیب و چه

... ترغیب ... بتوسط ... نعم و ... و علام

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

بوزرجمهر زمانه و نوشیروان وقت بود مدت هفت سال و چهار روز حکومت نموده ملک را وداع کرد

وارث ملک پسرش واقر ... شاه کس سوای اکبر روی نمود منفعت وزیر و نیست ... ابو جهی روزهای نحوست ... درد و

دزد و طرار و هرکاره و صلح دار از صحیفه روزگار باکهای منغص و نام ظالم و ستمگار در دهر معدوم و بالکل قصاص

قصاص و شبی ملک سنگه نام یکی زبر آمد لیساسه تیره سرانجام بصلاح خند بعز جماعه در رستمه گوار دیگر نجوم و اجتماع شاهان

بلان بیرون ... گذشته بد اندیشه خطوط مراتب حق ... و ملاحظه بار خور نیست و داور حق جهان گیرش

بسر رسیده عادل و بحری با تیغ و سپر در مکان اسرار خبر او درآمده بضرب کار بیکار زشت بدو حضد و روز بحنه

ملک و ناموس ... بوجه در دنیا و عقبی نکوی بلا اندر حضد ازو قوع این شور و شر سراسر سرمایه بصر و صبر

بی مبالغه سحر طراز ... بی شائبه تکلف ... جمیع خلایق قرین غم و آموده بسوگ و ماتم شدند

بهکر نیاب عادل و ناکسی ... هیچ بوشیر ولی بد لوکی از زار سلطنت که ... با قضا نیست لیک حادکری

حالی سالی ... چهل و یک هفت و ... گذشته بهجری در آخر از صد و ... رگاه ممالک ...

را با آن تیره درون کوتاه اندیش عداوتی از بیش دست داده بود سپری شدن مدت بیست و چهار روز

ملک پرورد کار جلادت کوس ... حلالی در سر ... غیرت ... آمده بعنوان آنکه ... رسیده

در چنین کار ناپسندیده کوشیده بود باس آخر شب با دو سه کس دیگر دولت مقام جوالکاه آن سرادار

قهر و غضب حصر ... واجب شده سرش از تن جدا ساخت و نسیما ... زرین ... تمامات

تمامی جهات و جهان ... مسرت شادی و شادمانه گردانید. هر کسکه زحد نهد برو کام ابنتر اوست ...

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

صاحب خبر لهه بهند اقبال سردار سنت سنگه در شب انهو اقعه با گروه راه گریز یافته در قلعه کوه مارن محصور شد و در نصرت
روز سوم بصلاح و مشوره کنش مدت در از آنجا بدر شده خود بخود بحمایت شقاوت آباد آمده بکمک
بشبت چنین گشته سندت تبلیک سکه بظهور پیوست از جمله سپاهان خبر سردار مهر سنگه با سوار هشتم
اشغه و عسکر منصور کهور سیدند در آن اولکنش مدت سه چند روز بکمال حشمت جاگیر شده عاید
بر بستر ناتوانی افتاد و در حالت جاده پیمای سفر ماند و ولی که بد و ارثان و بلوک کا
عقاید و کرامات که در مقدمات ریاست ملک قبولیت خاص و عام و شبت نیک نام سرکار
از پیو اقعه باحسن کار نبا خوی گشتید اساس عمر سبحت سه بنیاد است خوشا کسیکه با حسن
نکوی یاد است القصه اخبار گشته سند کرمان و تاخت و تاراج اک پیو بار ما در درون قلعه
بنشر کده مصور تا بنام شیخ غلام محی الدین که قبل بر هم مرتبه یک در ایام حکومت ولیکن گرمار ارام و
دو ولی در هنگام حکمرانی شهر لهه سرسکه در بها انصاف کار مستقر بد کرت سوم مدار کار روان شد
رتبه ادت از حضور مامور یافته در خود بمقدمات ملکی و مالی بپولاد و سر کشان زیاده سر معرکه
بضور روانه ما بود او محمود و در حدود کوهستان از ستیره رای ما بروای ید مستانی کهای ستیزه و
فتن بعیب ساتالت بلای بسطح گشته روزه روی و آنجا شهر کوید صلاح مداد و در قصبه سیس
علم اقامت بر افراشت ملک بوزیع لکار سمو و در شیخ بنا بسطور بحوالی در سلک بحر در آورد
تاریخ در شیخ با جدم سم التاریخ و بالجبر بدا ولو سرو ستم در توهت مکان وف

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

هر چند حادثه بهمایا باکره پذیره حالی نو بنیام حاکم قلعه بهمه بحو با بهادر بخت بنجه کسیان عهد

سر بسته و بخیر از صبر بیچه تیغ بی جلادت کیشان کنتر بیانجی صلاح و تدبیر صورت بدی بست

تا چار از سرکار اسد عالی فتوی قلعه مسخر ساخته مطابق آئین شهر قلعه کوه ماران باب دوازده کلاب سکه حاکم کار بهار

هر وقت تعلق یافته بست با یکه بابیون عرصه پیر و جوانان همه تولد و آبا و اسباب نو بیای نیز

تعجیل و شتاب روز بیچه یا نیده برکوه رسند نه از سنوح امر رود لو متمر دلی تعاون سپاهی یاران افگان عصر

فرمان بجوار رکن بسته باعث ملاحظه ند رسیده دست بیدست پیشوا بر آمدند بجهد و همیان جا و چاکری

قلعه بود جالی کرده داوند شهر قلعه و راه حرب رسکریت یار شد در نقشه شهر جا گرفت یا و یا اینکه

مدت یکماه سپاه قلعه کوه ماران و قلعه شیر گده باهم جهومت و نزاع در ساختن بود و در مرد چند چند بود

جانین از هیچ حمی آمده یاشند که شهر سوز بیچ بوده اندیشه و آزار و قصد تعرض بر آن ملکت

در همین ولی حسرت قرین فلک تا تلی بین المطلب بر جمی جان مفتوح ساخته در سیلابی شدید به طوفان نوح

برزوی کار بهر بردار آورد از بلا کشتهای عالمی بویرانی رسید و ازصد سد قلعه و یا ده پور جا رو

کنار بالا ما کرد در اثنا و دریچه در اراین براز جو یا از باد در اقامه و مدت یا نه روز از بهک قرار در جاها

یا پرچا ماند و در اعتبار یب دریا بربست. از برکت اسلام آبادی لا قصبه پاره مولهم اکبر معمار

بر کنات کهو نورح با اسباب و دلت و فصل محصول و املاک تا آب رفت کل یاران شهر

از رفع لنگر صد ما کل و بهم حالات و کلوق سو لعصا دست و لو از بارش ابر با راقدو

کوه هیبت لبان جنبش سیلاب آید هیچ نها کند شهری و دهی شده مجروح جسیم زیر و سم کعش
طلعیان رحد شمار پیر و سنانها تلاش بدل بی مدعیان همیان سکنه قلعه خالی کرده در میدان پیر و کرید
استعانت واشتند مدت دم عقبه لبر رفته متحیر گشتند روز قطع شوند در آن صبح اکثر در کلاب های رکهد
نونتیانه دهو باریان از آنها شده بدلون قلیل اوزار بهر این اظهار در کار قتال نعفاده زالتعرار بالاکرت بمداره
صدای توپ و لعنک با ملک جهت بلند آواز و آتش حرب و ضرب سر بالا کشید مدعیان محبت سکنه کار روز
و غیره از کار ره چاره کار زد بیاقتند روز معرکه تنافته دست جودت به تیغ آبدار در اداره کار اکثر
راجپوتان و جماعه از سپاهیان جنگ بعد زیاد شاد کلبه تمام از راه توسه میدلی با اسباب
کام و ساز تهیه ناکامی گشتند از آن که اتار دلاوری از آنها بظهور پیوسته قمر و ولی میدلی جدال
قتال قدم به جو و بلا سر فرباک برید رسته در تعاقب تغافل و اهمال نمایان اکثرا شکفته
ع هر جا ادر خانه بکدلو هر برتریان عه رهم بردرد جو بار جلاو کیند استوار نه ازیر گردید
نه از شهریار ولیکن با این همه جو انکوب مقامات سیحه جنس تا حق به سبب نزول بلای آسمانی
و موجب وجیره زبونی و حیرانی است قدر و جور زنوح ملاز ماتی راجه گلاب سنگه لب جنگ کار
در یک واره خوف ناک محاصره اندر حنه گرفتار شوند در آخر راه یافت عله واوم قه
دست به پله واقات اتاره آنچه اسلحه و مال و اموال نقدی و جنس همراه بود رشته جو نه
همه بکدار شته و نیز خند نفر خونه بکشتن و بنعمت باد وطن سر مایه لذت در بوسه لالا

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

داشتند حواله نمود حالی یافتند و روی گلگون یافتند اوطان خود را یافتند حسب رکعت داکرم

هر پار ارشن عادت باشد سرانجام هر آنکه گویند چه جزیره بینید آن نزد خارج هر کجا بینید نمود حاله

بیگانه و خویش نکوئی کن که نیکی آخرت پیشه کن بس از رتبه حد و لات غیبت با تحمل و قلم بعد از مروه

نوشتمانه مساوی سی لک روپیه نقدی و جنس منقسمه سابات و غیره لهو شهر لعه و الا بابای و ارجه شهاد

شجاعت و با ملجم کوشان نصر باده سرآن باشد که کوررم در ممالک جیح هزار سرزار کرمان شکوه کننده هنر

ازراه بلده بارهٔ موله لورل حسب سوا درشته مال موده سود تو رقعه به نهای کور مکه سکه ازسوی

بیزنهال سرکار دو پاک برسانند موتی الله حیدر روز بعد هزاری مهالک معقد گویند سرداراست سکه نر

متعاقب او باوصف اینهمه جوالب پدر باهم شکسته و خاطر خسته کهل سی سرو سامان نصیحه و اکسکان

پابسته غم والم از پیابد و رقت مهمات مهماتها لت و بیابان بیابان که اولش دم است و آخرش لین آکام ناپاهو

از هیچ فاتیر قریب الله و آه آه است اگر وزیر است از حمیت شفقته و لکن بر لت اگر دارد رست با ادای مداره نوست

اگر سکندر است از وی کار اسپراست کیست که جانشین تخت و سریر که از و نیست خسته و دلگر

کس ندیدم در این سرای سپنج که باشد ایمن ز غم و رنج همیشه مهرانور تر حلم و عام عباد است اطهر است

هر فرمانروایان روزگار منعکس اوراق انتظاع سراسر مقدر رنج و آزار چه خوشها که پیچ و نه دردو قبا از

درست رعشه چه داعیهٔ ندانی بر نهد جهانشو چه گفته اینا کر لکه روالم سرایم گذری مرحومی که

بالسری ریها زمینه های بی درد امروز توشینی و فردا دگر نهر تقدیر سیح کلام محی الدین کند ابدالی رضی ابها

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

به بند و بست امور او دست انداخته منتظم هر رشته نا گسسته گردید که حتی المقدور مشتمل بر
رفاهیت خلق و رعایا و بنیاد حکومت [illegible] زیر و زبر شده بود [illegible] و الکه
مالک جنت نظیر بهارستان مسالک ملک کشمیر که هم از پیش حرارت و گرمی گسسته بعلاقه
خصائل برکات و جمالات و در اصل همه صفت آکمل کمالات و باعث خساره مزارع و عمارات گشته
نظر بر سعت کفایت مالیه سرکار روز افزون به هم اندیشه ها مرغوب فی جمع آوری غله
بسیار بظهور پیوسته کار به انتظام و واسطه جلیل احکام جهانی کشید نهر
هرگاه به اقتضای [illegible] غلات جمع ساخته گردید از [illegible] در شهر و بلاد و دو
نمی گذاشتند مردم تا بنده و مسافر جهات صعوبت و غایت محنت سرانجام می پذیرفت
زیرا که در اواخر میزان [illegible] سالها سلف و شهر زر قدیم هوای خنک [illegible] برف و سرما
شکوفه طرف پیوسته چندی در بار [illegible] رفت تا به جای [illegible] نمود
[illegible] آگاه [illegible] مکالمه حرف کوتاه داده
باد شبکه آب را حلقه های زنجیر تاب سرما گردید از آتش تا آب
هیچ [illegible] آب و همه سوها ابدار رسید چشمه ها [illegible] چشمه ها دولت
کوه قائم زمین جواهر معیشت [illegible] خرج [illegible] بعدی [illegible] و شد
استقبال یافت [illegible] انسان و حیوان در [illegible] اضطرار [illegible]

در اوائل

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

درانثای نزول باران و شکر گذاری مسبب الاسباب بی انباز مه حمیرای شمالی قاف از کوه و غار چشمهای گذشته

بحساب ده آمده بهر جا بیع و شرا سست گشت لاکن جاریه‌ها ساکن شهر و دیار زرنشان کاه خشک ساکن گاه باری و بور

بر جای حیوی خشک مانده بسیاری چارپایان هلاک شدند و دیوارهای سست از باد در افتادی و عین محتاج

از قلت ضروریات خود بیمار زمستان تباه و گدا آمادن احتیاج داد و محبت عجیب نصیب که حاجت بار انگشت با امساک و

بشتاره کاه با سراج عشق آن خشک و چوب بوسی با صندل و دارچینی بر کار رسید با پیغام تنور سرکین گرم با هم

مشکین آهو و جگر سوخته جگر پاره یاقوت احمر و آتش سرکش با سوسنه طلای بعید تر دم مسا و در ساعت بعد از آن

مرضی تب شمال فرقه با درد و تیمور بصد لعایت از عذرهای دست دلکه با شتما خلق خدا هم بلای جالوسا

مبتلا گشته نیز یکروزی در ماه بیم هسکام حاجت و لوله زلزله بر روی کار آمده هم که پیمان لسان گهواره در

مخلوق در گشتگی حلقه اضطرار مضطرب و بیتاب گردیده اما عاقبت بعافیت در گذشت و آتشی رسید

در لکهای پشاور نیز و امروز هم حادثه بلا انگیز شد گوم بسیار و حویلی‌ها شما بیاد فنا رفتند چون در

کاشمیر فی الحقیقت جنت نشان ضم دنیا بوی کاری و آزار جاری بالحق مفقود و نادر است و درانجا ...

در حضور دیده و رسیده یافته هر آینه از معاینه یکان شادی و عیش این شعله نور رحم پرورده هر لحظه و هر دم

ساکن و مکدر تشویش داشته‌اند بس لازم بعد دریور دم این حواسته با کوشته خرسند و تر و تازه گردد که نیله ...

تا پریشان نشود کار ساما نرسد بهر حال در حرز و عین اعلای فاعده البهجت معمول و روانی ...

در زنه در قعر زمین نشست خوشمرا دیت آب تا بسی بر کرده بیدیا موج فواره لخت در ... در حین رفتند

پایندہ اقبالی آمد و روشهوار گشته خوشو بر افسر حباب کلاه ها رسید لعل و زر کاری در تنگنای سنگ

بعد رنگ سحر کشید سبزه وی دریافته سزاوار و رقیق جگر پادشاهان عالیست گوهر لعل را زیب سبک کلاه

یعنی نور و کدورت سوز بسته آگهی چهار صد و یک و سوم الا صد کرمانی یکهزار و شش صد و [illegible] هجری

یکهزار و دو صد پنجاه و هشت گوهر بخش ممکن عالم نیّر اعظم از درج حمل برج حمل راه رفت

سلک [illegible] فیروز بخت بهار زمانه چند با خاطر بسته از دست برد و بوم کو [illegible] روانی گنج جمال

زر بسیار سر شمار بس همان برازنی و ترازوی مستور در گوهر با تاج زر کولکا نضارت و خضارت بر نجات مقام کام

مسکین کرد چون جوهر فروشان با فروشان صبا و نوازش [illegible] فرمان [illegible] سنبل نغمات [illegible]

و بید گوهر [illegible] خاک [illegible] سرمایه بدست [illegible] حرف پاره های کم بهای گوهری [illegible]

امتحان روز [illegible] با عرض روزگار بد ساخته [illegible] خاطر احدی [illegible] الماس [illegible]

دشتها [illegible] مشتری [illegible] جلوه [illegible] فرمان [illegible] گلم [illegible]

[illegible] و [illegible] شهر و دیار [illegible]

[illegible] بر سر [illegible] شد [illegible]

در بار [illegible] رسید وقت [illegible] اعتدال [illegible] زمانه [illegible]

که [illegible] با صبا [illegible] چه کار چه غنچه [illegible]

بعزم [illegible] چار [illegible] صحرا [illegible]

انجوه

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

زبیده قلعه کوه هیچ تیغ جوهر دور عجب مدارا که سر و از رو قدر ارزو قدر سرور قدمش یاید و آید که کوه در
گذار در سحر کهات بهر زاری هزار سور و گذار شنیده ام که بنگاله کوهبار این کرار اهل مرتح راندو در کار
هر یک به نیت شادی و عیش سکوتر قرار بسوء عمین و منزلی هست از سموم هموم .. که گاه قهقهه های حزن آلود و گاه
خویش بها گنجی بسح عمر وقت نوعیت دلی غم جهانیان به جهان واگذرو ها خوش دل در
مجلس انور حسن روی عمر اندوز دره التاج اکلیلت شهریاری و لمعات شیح اغ ظهر اقبالش کیمیای رسما
در یتیم صدف با شرف جاه و جلال یاقوت ریا رکان جم لب و آفاق قهرمان تم لطف و عطا جوهر ابد الدهر
نتیجه وصول عنصر فرخ بهار رتبه سیکر والاگهر آرایش حسن نورونی کلاه زحت فر دوران بحری … در
جلوه گر آمده و کوکب بهجت دوام ازل و حب و امان ثبات و یار نیمن هر یا کرام العام حلقه یار درو مرغان
با نور و صفا در نوبهار مرصع کار زرگر بهار رشک معلی و کار همیشان بدخشان حکام ممالک محروسه
بارساله حلاوت خرمی حسن سردار زینت سکه بخت کریت جهانستان سکه رایت حضور جاه مرصع ادراک سال ماه
بر آورده نقطه جلوس و منصب قدیم هر که شعور در ثبت با مد و در غایات شیر سر افراز و منقش و چو بکه … نزد
حسب الاراده دارا در احد و نتیجه اعمال … نصیر آراستن و آرام نیست در اوای بهار ایام کشت و کار
موسم گلگشت باغ و گلزار گشت سبب بیکاری تیت و رسانیدن غله آن سمت طایفه های … و
هر جز رسته گان … تشته شهر و مزارع در جای برکت در جنگ غذای نقد معاملات گردانیده یعنی … ارواح
انکه سبق … ارمدت تحتانی … در هر روز آور سکه با هم … سر داران عهده بلده کلکت سکه … جهان …

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

نقلست که کشمیر که باب تبت روزافزونست آوازه خبر نصرت کشمیر برجمی بروز بر تمکین لداخ شده با بحث تبت کلان
در حقیقت بندر آمد شد بیوپاریان یارقند و چین و خطا و ختا گشت متصرف گشته رای کاشغر شده جای ساخت
و چون با جرای احکام حکومت کار روائی بهم رسانید بنابر آنکه محکوم شنیده آیین بروبوم از آیین و
آیین سپاهگری بی بهره و جمادی بهره مند و مظلوم اند هیچکی از مرزبانان آگاه نشد و کمر مقابله نتوانست بست
از بیچارگی جرب و ضرب بسیاری از محال آنکه نوع بمنصوبه در حیطه تسخیر درآورده دولت بسیار
از قسم طلا و نقره و جواهر الکا بدست او در افتاد صاحب شوکت مقابله خود در میدان سیاست
طاقت نیاورده بسته مدام و گنج بما در بسته نگاه در باقیه با جمعیت هشت هزار پیاده و سوار باتفاق
راجه شاه حاکم تبت خورد و دو سه کس راجه های معتبر و یک مسافت راه دو ماه روانه گردید در
عرض سه روز نشانه های شهر که بدان تورجی بسیار و شهر و اموال بی حد در آن معبدها
بصنعتهای زر از اطراف و جوانب و در دست جمع نموده بچنگ آورده تا دو سه تن بر کاید
کس تا کسی و بر بند گوشش و دست بر آن آنکه مرزبانان عاجز و ضعیف از بار خوارهات روز رستخیز
پرهیز نکرده بهر کیف رفته رفته در ملک مانسرور نام چشمه زیارت بزرگ متوطنان آن سرزمین است
رخت اقامت بر کنار چشمه در بهاییت ولیکن منظری عالی در کنار آن بر پا و زینه های چشمه
همه از طلا و نقره ساخت کلانی ساخته شده اما مهابت سلف از زر خالص ترصیع بگوهرهای مصفا
رنگین و آنکه مهیا بدین جهت ولی خدا لولوهای تر و بهت و لعل و در آن انگشتان با نواع رنج و گرد آور

ازاده

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

آزرده وا نمود و کلبن ساخت هر چند لاهی حاکم الملک در خصوص عدم حرمی انعام از دمها تعدی در آمده لکهپت
کلام او و کو شکدار شده فرستاده کلن البلاد رحمت و آلام بر روی او بار نموده احکام نعیم بصرف مکان لاس تحو
هراس وا اندیشه و سو اس رو لکهویره و منزل پیرزاد حیمه قاف بر افراخت اوراده و ستبر و آکن ستیره حو
یافت حکام مرتان بطوار خطاه بآن بلاد حکم الهستند ارشد چنین خبر با مرعوب تعذیر آمده نهجوم و اجتماع
فتح و لشکر بمقابله دشمن کینه ور بدر آمده بمحاصره پور چند راه رسند رسد و آذوقه بند ساختند شدت سرما هم
استیلا در شت لاچار از بها و ارکان کار بعد رباهمک جنگ پا برتهو و تلاش در میدان محاربه و پیرقاش باستقامت در شت
نهاده و لو محو بکی والعه تهو در بکه و فور مالک از حد تهور گذشت بهر تقدیر و زیر زور آورکاب ابتر معه
جوانان عرصه نبرد و عرصه شمشیر حور بر علیهم گشته متنفر از آشوبکاره بر و دستند تیافت بعد ازاتمام کار
مجاهدان حلاوت آثار روبرو به برگرد انیده در مکان لداخ علم استقامت بر پا ساختند برادران الکد
اصحاب پشت بر مستو نیماها بعنوان برجاک نشستن هندو رسیات کشمیر و قبایل ولایت و صوفیان بعد اوقد در کم
الایام مشهور اند بدان دستور در اطراف ممالک شمالی ازروالت بقدرت خداوند بالاو ثبت
فرقه لامه بر روی متوجه گشته اند در خصوص طور و طرز رفتار آنها از قرار اظهار کسیکه بدیده خود
مشاهده نموده اند چنین روایت است که ایام ریاضت کیشی عبادت گزار دگر و فکر خداوند برحق که
در همه کیست و همه در وست دهن بنکدارانه و غذای او در عرض هر شبانه روز قطب یک پیاله چای است
مریدان دیگر نیز در خدمتش حاضر میباشند مدت و بار در هر سال در اکاجمع میشوند که عمر علکلان خود بر می دهند

عجائبیت اینکه کلانتر آنها بود سبب زینت عمر طبعی که سرنوشت نوع بشر در دو را بالا معدر گشت مریدیم نو شود

وکس میپالو پر احسن جسم خاک روکت دلیعه در قلاته جا نه قلاته درو قبا باد دیدیم تو خواهم گرفت

بعد از آنها آسیح در جلد قدم بیرون نهد و خود خاکی از آن آتش خاکستری سازند پس حریم عقیدت شوند

بر حرف بر خود کار بند که بهره برد در موضع در مکان مقصود رفته بلا خطه دیدار او در نیای نعمه الحیم

خیرات بمصرف رسانیده بازگشت در تماشه آمده بکار با خود مامور نه اشتغال حوریر

ماده سال تنفاوت گذرانیده بود او نهج بمدت مرقوم که مبعصر کرده مرید لیه با اخلاص

آئین خاص با خیل و خدم و جاه و حشم سواری و عسکر با رواداری با فوس و صدای کوس و بانگ چنگ

وشور تمهما و اقسام ساز و رقاصان نغمه پرداز است و حلوا و سامانی رسانیدن سور و سرور

شادی کنان و دسکت زبان در حاته تولد او رفته محرم است و عزت پیش از پیش در تماخانه خویش

می آرد و شهرت اشتهار در سر رشته آئین کارخانه تماشه سرسوی فرق و کلف و توقع مکرر

همین مملکت عجب بسیار بسیر میرساند چونکه یقین اکثر سو حالی خدا دان طبیعه هندو گفتا و طن

طریقه اهل اسلام تناسخ را اعتبار نیست ولیکن ظهور در اسلام برلا و بالی حالی الامم انبیاء

روشن و برهانیست تحقیق سبحان الله که کنه ماهیت خدای لا او بالی و بهمه جا حاضر او تعالی

لکهی ... لا ابالی دیگ یک صنعت او غیر کاری سو گو نماید در رموز صنایع بدایع

لا انتهای ... حل و تصرف نماید دیگر کام سو کی فرع ... اسرار عجایبات

و اُو کشتن و لیکن غافل نیست که هرچه خواهد بر حکم کو ... بیان کرد باید لا احصا ...

آلطوق ماکیان و ... رفت و کور و ... درکند ... بستی ... خط علی ... اندر ... در سر رو ... کلام آلکه ... هیبت

حجت بر کو ... شعار و ... مضمون ... حیات ... قرین ... آمده ... در کمین ... و عاجزانه ... زار ... کم ... جمع

هر کس ... حلاد و ... دند ... تنگ ... فتح ... جان ... خلاق ... آلو ... در کمر ... چون آلکه ... در کمین ... چنین

زر زر ... سرو ... کمان زار ... کلام ... بر راه ... آور ... پیش ... کدورت ... ز ... از شکوه ... بالجمله ... چنین آمد

... و بلطف ... مرور ... ساخته ... روانه ... مبارک ... بدم ... تدارک ... بعزم ... لشکر ... سپاه ... بجمعیت ... هرچند ... و لیکن

عساکر ... بسیار ... شدند ... گذرد ... زرخان ... هندی ... زرخان ... نقص ... ساخت ... معلوم ... کنایت ... موقوف

اهمیت ... نسیم ... در باغ ... آینده ... بحضور ... غرفه ... عنایت ... خود ... منظور ... راه ... اُو ... متعاقب ... آمده ... زربیع

... قلعه ... تسخیر ... فتح ... این ... رکو ... کار ... تمام ... اهتمام ... جهد ... لوازم ... ذخیره ... و گوله ... باروت ... و بار ... سیاه ... مستحکم

... و ... حمال ... رسید ... و بالاخره ... آمده ... گرکر ... داشتند ... اسقامت ... نسخ ... بیح ... قدمات ... دیجا ... پیشه ... اندر ... از ... اور

میدان ... هر نوع ... واقعه ... تاه ... کلام ... الصلح ... روانه ... هنگام ... در آن ... قصور ... لشکر ... وآفت ... جنگ ... آلات ... برار

تغر ... سانه ... بهت ... آورده ... در میان ... صلح ... بیح ... کاروان ... انوار ... زر ... صفا ... و ... بصلح ... زمانده ... رقتن ... هر ... جرم

کوه ... خندخند ... برد ... هرد ... شده ... قرار ... صحبت ... صلح ... بصلح ... نماند ... مروارید ... سرور ... بیتاب ... صلاح ... کلمه

... شد ... چنین ... کو ... بر ... تحجر ... گس ... هر ... ملاقات ... بعد ... مانده ... بر جا ... مصالحه ... بابر ... فریقین ... سرگرمه ... همه ... پیش ... روشنه

کار ... الماس ... هدیه ... دیگر ... مرصع ... تاج ... زر ... و جواهر ... اسب ... و فیل ... داده ... باکر ... ساده ... یکصد و ... بیست ... تار ... لک

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

هیشهای بقیمت لکها وغیره اسباب زیب بر وکمر انها نشانده بجهت قطع نظر از آنها عهد و پیمانکه

بی اندیشه نا رحلت روز حساب عرسات مینموده و در دام ملا گرفتار آورده دولت بیشمار یهود بر باد

از قسم جواهر آلات و اسپها و غنیمت دیگر در اتفای سرکه انها از خوف نیم جان خود را رها در

کوهستان بهماه نفر همراه حاضر شده به زتن در گذشتند همراهان که رسیده اند تا رب

بد الفضالی بهجاه ملازم در جنب سوی باخاطر جمع و نتحاب براو رسید جندلو حکم که

و بد لذریع بساه رسیده مع قسم برخاسته بابد موی الله حسب الاسار کار ردواکوهه

باز گشت برگشت قوم ساهی این بلاها بسیار از رسم پشم ساک و چادر و پاس های

هیبت ها مع کار و اثاث و اسباب دیگر تفنگها و بابو تقب و تقوسها اطفال

بعلت تکاری رویکرد هاستن غنیمت و تاریخ همراه تحویل دسته بکشمیر برخاسته آمده و چند روز درینجا

گذرانیده راه لاهور در پیش گرفتند و تکرار که سابقا ذکر رسیده صاحبان فرنگ در کابل و قندهار

بحکم نشین ساختن شجاع الملک و آمدن قوم و جنگها و مقابله جهت محمد اکبر خان و دراخراج ایشان

رفتن او مع عمال و اطفال بصوب کشور صاحبه در حیز تحریر درآمده های احوال بهمه گشت

بعد در سال متصوبه کابل کار کنان کمی نوشته رسید لاهور هر چه بود سردار انجا

و اکابر بیکباره بعرصه روزگار اعتبار روانه ساختند از الفور رهنماها رفت و

چند کس معتبر بود تکلیف رفتن حضور محمد اکبر خان خاطر نشان گرد آمده غیر از رد کنوا د

با فراغت

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

الحاصل حکم شد [illegible] از ملازمان [illegible] بظهور پیوست خلاف حکم درگذشت [illegible] تا فرمانی چاره [illegible]

[illegible] محمود فرزند [illegible] افتاده [illegible] آشکارا [illegible] شوریده سر [illegible]

[illegible] ربیع [illegible] ربیع [illegible] بلخ [illegible] محمد [illegible] بحر [illegible]

[illegible] سکندر [illegible] در بار [illegible] برق [illegible] کلید [illegible] فساد و فتنه سلسله [illegible] جهان [illegible] مجلس [illegible]

[illegible] مهمات [illegible] عشرت [illegible] وزارت [illegible] تسخیر آن چند ماه

[illegible] اندیشه [illegible] سرا [illegible] و [illegible]

[illegible] علم [illegible] اسباب جنگ [illegible] سپاه [illegible] آورد [illegible] شهر ساخته [illegible]

[illegible] آمده [illegible] از اطراف [illegible] جنگ [illegible] چهار روز سه [illegible] در عرض

[illegible] جنگ [illegible] سرافرازی [illegible] کوچه و بازار [illegible] شهر و دیار [illegible]

[illegible] رزم [illegible] باصطلاح ایشان [illegible] چهار [illegible] یافته [illegible]

[illegible] و جزم [illegible] بعزم [illegible]

[illegible] تمام [illegible] جمع گشته [illegible] تمام [illegible] سو [illegible]

[illegible] روزگار [illegible] اختیار کرده [illegible] محمد [illegible]

[illegible] شد [illegible] و [illegible]

[illegible] چگونه [illegible]

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

اظهار می‌نمود اندیشه بود با طراوه به هدهد نظمه در قوم محبت بود از دیگر در عجایب خبره بهتر شتر ساخته

در مجلس تقویت آنها [illegible] با اجابت گرفته از راه کار بجز تقویت شرایط امر

او با عقده‌ای درست قریب به [illegible] وزیر اندیشه نیک از گذشته‌های خود بود هم کو

هر قدر از زمره قهر اکبر جاه ضرور داشته باشد ملاحظه از قرار نوشته است او کار رسانیدن مایه چونکه فساد

همیشه همیشه بروز ریختن کتاب زیاد تر و تدبیر و حیله و دید به مراقبت خاطر شاه مملکت توقف رفته

بنا بر اینکه خرج لشکر کشیده مهمات متصور و به با فشاندن زرها بسیار مایه چهار صد جهان کرده جلادت یافته

و الدرمان [illegible] رفیق و یار رشادت آمده پس حیله مصالحه و تمام کلاهان به یا کنیز رفیق دیگر از اطراف لشکر

بدر آمده لات حساب را بیعام ملاقات نمود و اوجمو استماع از حیا و بی حرمی و احتیاط که در

مقدمات ملک گیری لازم و مناط گشت با کنیز ملازم عازم دید او گشته در عرض سه چهار ماه این جنگ

با هم قرار رسید بر قانون حجت قرمطی بشکار مقصود به دام یافت فی الحال بی پرسش احوال

تیغ بی رحمی از نیام برکشیده پرتو آتش آتش مهر غافل از یاری لام زبان بر سر سنگ کوبید

و یار دیگر برادر لعو و جلد تر از بازه پر ور آمده مملکت اسماعیل خان جا گیر شد لشکر یا فریب از ظهور چنین

حالت و نیز یک زمانه تا هنگام خبر دار گردیده با وجود لشکر صفوف آرایی و مقابله بس بلند شد

زیاد لکار نمود لیکن تقویت لشکر بی سردستی جوش مور و لشکر به سردار یافتن دو

با وجود خواهی و دلیری کار از پیش نرفت نه بود مساوی همه دسته‌ها هر روز ده و سوار

جانی بنی کرام

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

زر جانبین در آن معرکه مهلکه بکلیم عدم جا گرفتند گوهر خصم صاف لشکریان در آن هیچ جان بسلامت نبرد

مگر آنهائیکه در شهر سکونت داشتند در حالت ... گیر و دستگیر گردیدند و بیحصر و بیشمار از زر و

سیم و جواهر آلات و ملبوسات و اسباب ... بقدر چهار لک روپیه و نقد و رخت و مال و اسباب

گشت بعد در رفت چنین فتح نمایان اکثر جا باتفاق ... گاه شجاع الملک ... چند ماه در زمان

وحیله پرداز رکاب خسروی نشانیده بظاهر راهرو شاهراه اطاعت و فرمانبری و در ضمن دامن زمان آشوب خصم مرد

خیره سری نموده اخبار بلاخیز و وحشت آمیز مکث و دربست و بر همارات و ممالک هر گونه تعرض

اکثر گشت کرت ثانی بعزم کشته خزانی و ملک ستانی پیوسته ... اجابت دیار و تعرض و شنیدن و زاری در آن

افتاب مشرق سلطنت و شهریاری شهر لعه شیر سنگ نموده بدستور سابق لشکریان چو سواران راهی

روانه گاه ساز نمر شهر لعه گوهر نیخ و شیخ آمادن در یک ماه ده نبار اخذ نمر را نه رعایا را حیاب بنج

باشد بهمانه نی سمت نعره و نهیب و استر و اشتر و فیل و قاطر گذر گشته اجابت عدل

منظور داشت آن ابو زر منور دل سطر در مه دلدی مبلغ گور بر حجه لازم و وجه الحال ته ترکوه

با اسباب جنگ و ساقا نوب و تفنگ با تصور جاه تعلق ... منعقد گشته قلعه جلال آباد را ... در مکانم

استقلال نمود با گذاشته نموده بحیطه تصرف در آورد و نمر ظهور ابن رود لو زحم حروج اقا عمه آنتر

فتنه و فساد سر بالا گرفت و این گوه و شنفتها بدیشه و تهمنی سابق چند نفر را برادرم محمد اکبر بسر سعی و

معرکه آرا دی حمله کرده در جاییکه شجاع الملک مسند نشین تعجیل می ما در آمدند و بلصر ظاهر گاه

ساختند و بر یکدیگر شهر لشکر او و آدم گیر و دو تعاقب رسیده چون سیل از افسوس زبانه‌های زبان یا بادبان

و هلاکش از حلقت [illegible] و دار و دور [illegible] به پنجه گرداز دغاهای سنگوهی سوی نکوه و رازی

توزخت که کاخ حیاتش از زلزله حوادث بنیاد تیره روز گشت و بنیاد فریدون به فر

صاحب کلاهی مباهی نمود عاقبت کار تارک مباهاتش نقش بار سر پنجه بدلو به فرو

کیهان سوء بر بدیم آشیانی هماهمای از زرینت خرگاهی چه خوش گفت این باغ ملبوشان اگر یکدم

آرام گیر و در آکیش بنیادی کسی سکه زهم برد و هنگامه اش چرخ برهم زند مثال زلیخا که دهر

در ناخوبی بنهاده آئین مهمان‌کشی در نشیب و نادان گویند در پشت زینکونه سعی لهو

سعی خرده از آیین دو دستان گرفتند با هم و رهی نو بوستان زمانی چو گلی بشکفت آرا شده چون شبنم

نشسته و برخاستند عاقبت کار با عاقبت اندیشان هر جی شعار [illegible] در دستبرد و تاراج

رواج داد چند روز بو غوغا و ناز با دلیری چاره بسیار در میدان کوه را تاخت و تاراج داشتند در آخر دست

برد و [illegible] لشکر [illegible] مرد با جرأت و جلادت در بادیه حیرت و حسابات

خایب و خاسر دیده [illegible] و کوچ [illegible] ذی حجه [illegible]

[illegible] هر که بسر افسر [illegible] سر کچه [illegible] دیگر [illegible] چند مقابله [illegible] عرب لشکر

کار زند [illegible] هنگامه جنگ و جدل و معرکه [illegible] ساختند [illegible]

در جنگ آزمایان طرفین [illegible] و تیغ تیز ضایع گشته عاقبت الامر

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

با فتح و نصرت کامیاب جهانبان انگریز در دیره جهان بجز میان ما نسبت قشار و عمار را عزاز کرده

نمانده از حرکات روز بازرفته بساط رفت راه چهار سیج منزل بار زمستان استوار و مکان سکونت احکام

تمهید از قوم انتواهه قریب زبان ناطر جمیع عموم و اهل ملت در نغمه شهر جهانگیر و اکثر از انها حرکات حیله تر دل

خرابی و فسادی بنده اسیر و شکر شده با اجرای احکام ملک و اهل استواری داشتند چونکه درین مهم از سر حضور

دولت بهره و شمار و قوم بسیار آنها بلاد تنگ و ناموس بازرفت و آوازه آن بر کوس نوبت

به ترک و تاجیک و جزو کل روم از کس رسید چنانچه مشهور گشت که اندرین قصر گاه

مدت سالی در حساب چرخ آمده است و هم کرور روپیه نقدی و اثاث و اسباب در معرض

تلف آمد و دیگر نظر بر استاد که تمام افغان بی پروا از استقامت و توقف غیر از گوهر و حرم حسرت

گهر مقصود بدید چاره جز چاره کار در آن ندیده از تصرف ملک دست بردار و در عرصه ایران سرکرد

واقعی رشتی اندک مدت به سر رسید شهرت شاپور شجاع الملک قدم در راه در سیاه کابل

مملکت کابل نمود پس در جای که سکندر به سر عمار رسیده بود جهان ربع مسکون در تمام ملک

هند و توران از خساره مالی و جانی اعتبار بنیاد جاوید حاصل ساخته بود جهان قطعه‌تر از کار

انگلستان بارها گذشته با همه و خاطر جمع ملک را گرد راه وطن خویش در پس گرفتند

متغیر از انقلاب در آن بر و بوم نماند چنین است رسم جهان از قدیم نماند در و جاودان

کس مقیم ولی هیچکس نیست کامکار که میرود دیگر آید بجای تهران گوید او و هر کس در گذشت

به نیکی و نام آوری شهره گشت لعلم اکه و بیت جبار گشاه ند پس و بعد ازان الملک زیاده از
القصه تا پیری که حکم شعله اقلیم کاشانه حکومت و برهمن کار روانه ز جهت و نکبت نشده که از رسوم و مذموم
شهور سانکری و بعد هم ز کشتن از زید و استیلای دربان بالای ذات فرسا استبداد طبع را در هر کوچه
بر زن زنهار بسیار توم و امرازی بود و لیقه شیفته کرده زر انوری حوق حوق و کرده عورات
موشات آفاق عاشق دشنیه و پا برهنه در خلوت و جلوت از هر سو جلوه گر بود از محرم و نامحرم شرم و
حیا در رسته با عور زمانه نفقی و حبس فسق و فجور در میان جمیع مردم معمول گشت پس از عدم ناموس و
ننگ و لیران غیرت مند به تنگ آمده کام و ناکام کام از نتیجه روگردان جلک شدند
تا کار بهمی کشید و کلوی حق و ناحق نقاره رسید چه آنکه مهاراج شت و صرالبهما مر دولت
العظمه الله هرکاره سکین آیین مرتو تا مقدور از هم بوس حسن اید نشه سر ابا اصرار تحریر و تعمیر کرده
بلا بنگ در دنیا برگزیده درگاه موالات و در عرض صدر نشین بر اکثر کار الهی داشت نظام تنظیم
نو تس کلامی خلوه انات حه بیر گفته و بیاسر خیرانه دی کاره لام صلاحیت انتظام تا ب تصالح تما
رکشوره نقد نقش اهل هند نمودند بر لوح دل ازکی شست و کم آن امر خاطر نشسته در حوزه ...
سنیه نقد فخر و هزار منت کاشس کشیدند که سهو نشان دیده باشد شرط بر غیر کاری
اهل باشند بر حکام لاکره ای سها ظاهر بود در ریها حراف او بود مشهود خاطر صدق
نظلم با تع جردلی حوروی بلوی اجارحو تا ممالک روزی زمین ال محمود را قرار ز مطلعه تعلیم

سعادتمند

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

متعددین چون بهاری سلاطین آنانکه پیش از این کم لطف صحبت گوشه گیرند در گذشتند و مورخان باعث آئین نامی
هستی درباره ایشان کم نمند فکر و صنعت و کم قلم را به رسم اظهار در آوردند انه با این همه تحقیقات از دو جهان تاریخ
تاریخ پادشاهان قوم قدیم هند که موضوع پیوسته پیش از بحر از دو کمی کالیوگ تا چم
و پاندی در کار تحقیق ایشان بسیار از روز و قوت فرماندهان هند و تواریخ سوی آوردند کار پای
درست از دو لطف پیوسته است و بعد از آن شهنامه و غیره تواریخ فارسی که در حضرت عهد از دو کبیر
نامه بحری فردوسی طوسی حقائق گزارانه اکثر زمین کابلستان و زابلستان و شیخ شرف الدین علی مصنف
ظفرنامه تیمور گورکانی و سکندرنامه ایرانی محرر تاریخ عالم آرای عباسی نامی شیخ ابوالفضل منشی اکبر جلال الله
پادشاه در فن انشا طرح تازه بر نهاده و پایه پایه بلوغ گستری رسیده کوایف فرماندهی بابر شاه
پادشاه و همایون پادشاه و معرکه رد کورت شیرخان افغان با او و فرار پادشاه از خوف و بیم افغانان
و حقیقت حکمرانی اکبر پادشاه و ابن بلازری در کتاب هفت اقلیم بفرمایش پادشاه مسطور در تحریر آورده
و معتمد خان وقایع نگار جهانگیر پادشاه و میر جلال الدین ایرانی کاتب شاهجهان نامه و محمد کاظم نگارنده
عالمگیرنامه و ملا عبد الباقی منشی شاه عالم بهادر و نواب وحید سوانح نگار شاه عباس در
طرز انشا پردازی وحید عصر خود در گذشته و محمد مهدی استرآبادی صاحب تاریخ نادری مسمی به جهانگشا عبارت
را بطرح نوی برانگیخته نادره بکار در صحت آیات جهان یادگار گذاشت چنین چهره نشین شده که اینهمه فرمانروایان
که زمین دار سپهر در گذشته از مافوق احوالات ما ناله و اقعات و نهیه پیوسته نگاهم چنین کرده

خوشتر آن که نکو همیشه کردن بد را یکی میشدی ایمن بود در این دنیا چون کام مرد وا تنهی گردد کردن بد را نگر

احمد شاه درانی بجور و شر زمانی بلکه مرتبه کابل و قندهار را اثمار یافت تیمور شاه بچه او هم چه

گذرانیده قوم افاغنه بطبیعت بهمی کهن افغانان بچند زمان شاه زمان بجای پدر حکم نمود که سلطنت

سلطنت گشت بار تخم فساد و نفاق در اوراق که نسبت تحریر یافته گشت در سر زمین او رنگ

سبز گردید بهمه حال تا کار باینجا رسید الحال تا بجد زمانه همچنین محمد اکبر خان بعد تمام کام

شجاع الملک کناره گو ولی او غیر شد و فرنگیان را استعانت از قید ملک بدر کشیده

بنای کار چنین گذاشته شده بدست محمد اکبر خان در لاهور بمدد مهاراجه شیر سنگ رفته

اسیر فرنگیان بدست افغانان گرفتار شده خلاص نماید و خود در کابل روانه شده خاطر در

کار روا گردد خانه زاد بکار مرلو گو شد اما زیر دید عزیز خان بر بود

قید فرنگیان در السنه خلق و بزرگ هند و سند و روم و ترک نزد قدیم جاری و ساری است

خلاص شدن مشکل این کارها مهیا شده رهائی یافته شیر سنگ عزم حرم سرای اهل و درگاه

برلو خاطر بسته با جمعیت خویش و قوم و توابع و لواحقه در لاهور بغرض عیش و سرور در رسید

شهر لاهور بجاعت و مروت آماده اکثری از اشیاء و بار پایه سریر خلافت مصیر شتوا و ساعی

با عزاز و اکرام او کار روا گشت محمود در معتبری چند در نهو فرد از جمله خود در وانه محمد

اسیر این هوس و هوس باز جمله صاحبیه مبیع لاله سنگ را امراز عزاز و بکمال تعظیم آمد

بزرگی

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

از مجلس خلاص کسان فرستاده پدر سو با خلاص و خواص پرداخته همراهی ساخت و دلم نمود تا که کوه ستار از
میان بر خاست و آتش کینه در کانون سینه ها فرو نشست خلاصه مطلب رود لولو کشمیر گلستانی که در بهارستان سات بستور
سالگذشته با نضرم پیوسته از بس شدت و رطوبت گذرانیم هواها اشعه کم تابید پهنای مقدس با وجود عالی حضرت سات
بسر آمده اما بوسیله ارزانی تعالی عنایات پادشاه ربانی در عرصه کاینات جلوه بهار درشت کش و با کس نفحات گلدرالیه
خرمی و مستعبات دانه در سنه الهی چهار هزار و نهصد و نود و نه بموت بکرمات یکهزار و نهصد و سه هجری یکهزار و دو صد و
پنجاه و نه به قدر بمایه پشت گوهر دراوای بهار چهره بچوار عروس روزگار عنی آفتاب نور بارزار بهار آن
حوت بیگار گستانهای کوهه تصویر قامت رخته بهر او برو دست تا بهار بهاریه شهیه گشتی و گلزار نگار
اقسام سنبل و ریحان و انواع بنفشه و ضیمران شکفته طبیعت بخوشی همت بر گلدسته ارسیده و نرگس زرین
و شنجرف و لاله شقایق لاجورد و سوسن و نسرین یاسمین و زرد آب صندلی کاکل و جعفری و لاله شب بو
گل نیلوفر و طلای مخمول سلک طلای و رنگ کلاکار خطای اصفر احمر و اطراف گلشن بیدی گل ارلاله زار آتش
و کهربا معاینه زیبا نگارش روضه رضوان در رو جلوه گشت و مشاهده اعجوبه کارگیش جنت المأوا
بسان صورت دیوار کهای و هم یا فتن کرده نقاش خوش قماشش بهار ورق و شهد و چهره گلگون
از قضا و برلاله و سیاه تا بی جلد و تالث فرخار سبزه سبز سرلو از جو فی المثل خط سبز لب یار
چین بعوالی نعمه جادو طرفه العین نرگس بیمار هوا داری صبا و شمال سبز گونه بید و سرو و چنار در
چلیپی موسم طرب انگیز هوای کوه و یاد و به ماهوار لکن ترانه بلبل بیت شعرهای کند تکرار

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

چشم بگشاد جلوه‌های دیدار متجلی است از در و دیوار   القصه بگذره جشن نوروزی مسند طراز کاشانه

بهروزی فرزانه اختر برج سعادتمندی یگانه گوهر درج سربلندی بخت بازوی قوی رای جهانگیر مملکت آرای بهی دراز

دشمن گداز همایون طالع بی انباز فخر والیان روم و ترکستان عمده شاهان کار فرمای [illegible] چین و فرنگ ناهید [illegible]

زر و زور تیر صفدر با شکوه و فر زینت تاج و دیهیم فرمانروایی عدل و سهیم کمولی الوالی فلک جناب

شهریار ملت بیدار شاه شیرسنگ و بهادر والا یکتا ده [illegible] برکت

علامات حضور و بحبابش ملبوس نفیس و نقود مسکوک و صوبه داران ممالک دور و نزدیک با فراسیر مناصب

شایان و عطایای درخور [illegible] ملوک [illegible] قسطنطنیه ساز عشرت و نشاط باوج سما رسید و دبدبه شادیانه

سور و سرور بگنبد چرخ هفتمین پیچید   از فوران [illegible] آوازه‌ها در نغمه چنگ و بانگ کرنا

در خروش کوس و هم آواز [illegible]   و غلغله عیش طرب در هر طرف   [illegible] طنبور جهیر در

ناله شد   فرغ اندوه سوختگی بر کاله شد   از صدای بربط و الحان نی   و آوازهای مطربان

ملک بی   جشن نوروزی جهان رونق گرفت   زهره از حیرت بماند اندر شگفت   مه [illegible]

آمد ز شادی بر فلک   حرف غم از لوح خاطر گشت حک   روشن شد [illegible] صاحب

[illegible] مشرب [illegible] خدا طلب دیده‌های بینا و چشم بصیرت نور افزا در [illegible] تعلق [illegible] و [illegible]

چنین [illegible] ظهور نور قدرت هر لحظه و ساعت بطرح تازه نمایش باندازه پرتو افگن کاشانه زمین و

زمان و [illegible] اجسام انواع مخلوق و اقسام انس و جان گشت آنچه [illegible] قدرت [illegible] امور

بیهمالی با لیشر هیچکس از ملایکه و بشر و پیر و پیغمبر و گبر و ترسا و هنا و اولیا و ولی و صوفی و نصرانی و کوفی
شیخ و شاب و مجتهد و اصحاب عابد و زاهد با سعی آن بلاد پیوسته گذاری و یاری نیز دو تلاش در تعزیر
تشنه از آن گوهر بدری نا پیدا کنار گشته و حصار مجموعه لا انتهای آن یکتا بی همتا غیر از مضمن انمعوله فصیح کلام
فصیح حرفی بیان نماید ز دریا موج گوناگون برآید ز بیرنگی برنگ چون برآید چو یار آمد جلوهای بیرنگ تعمیر در
صورت برآمد بیان این قول متعالی معنی این مقال گشت که خداوند برحق و قادر مطلق در هر دوری از ادوار
و زمانی از ازمان بنی نوع بشری سود مسند نشین تخت روزگار ساخته و درعین بی اعتباری و لا اعتباری جهان
عهدی و قعطه کو ناله مخالف اقسام مذاهب و مشارب مبتلا شد زیرا که در سوانح سلف تهامک
پانصد و کسری سال سنه هجری از ظهور طریقه اسلام در کشمیر منقضی گردید در حیطه تحریر در آمده حسب الحکم
رب العالمین سلطان شهاب الدین تخریب بتخانه قصد بیچاره نیست بر کام چو یکه قرعه آورده سر زد و از
حروف سنسکرت منقش و پدیده سنگی که کلمه بسم الله در کشمیر صورت پذیر گردد این نشانه بوبرانه حواله
مطالعه گر از این اندیشه و بهبود گشته لیکن سلطان سکندر بت شکن سیره او آیین پرستی بتهای ناگذر
در اکثر جا در پیکار مبادرت نمود اخر الامر که نوبت خرابی بتخانه پرسپور رسید در مکانی در
زیر یک ستون تخته مسی مشتمله بر خط سنسکرت ظاهر شده بود مضمونش اینکه در فلانه سکندر نام شخصی بنا حکم
و این بتخانه را ویرانه خواهد ساخت بسبب شوح این رود ولو دست از این کار باز داشته گفت
با احصار جو جنگیده اختیار کیس بموافقه بنیاد اساس مساجد خانقاه پوخته مسجد جامع مستور

کعبه بر بنیاد مکانست تا رتبت که با امر ما آن نام ور در بارگاه تو اندرخت حاصلی در آن ایام تمام انهدام یافت
شد سنگ آستانه دین هر بت در بود کافر با و سجده کنم بر آستانه بود پس در هنگام تسلط و استقلال حکام
موسی حاکم تا حال آغاز این خرابی فاش شد نموده در هر جا که بتخانه دید بخرابی رسید چنانچه میر سید محمد در
تاریخ رشیدی که بتالیف جمال پاشا کشمیر در صحم کر در رع ساخته چنین رقم آمده گشت با شده سه صد دیگر
نهر هیجر یکصد و پنجاه بتخانه بلکه بیشتر ایستاده بر پا بود نیک الهام سو خراب ساخت و مصحف این قسمت مشهور در
این بود حسب عمر بدین حجت بسته موسی بیهق نوشتند که تخصیص یافتن با انقضای زمان مصدر دیده گشت
پشت در پشت هر فرمانروای در عهد حکومت خطه کشمیر نشست در رواج با وزارت آن شده
توجهی محترمت بر کلام صدق انتظام مولا جامی در تطابق تردوی و بر بت کوی مشهور در حرمت
در بتکده سجده با هیچ اما از رازی اصلاح پیوند از کو بپا احدی التفا نمو اگر کافر بت آگاه بود
کای در دین چه گمراه بجز مسلمان گر بداند که بت چیست بدانستی که دین در بت پرستیست
اگر کبر است در آتش پرستیست حاصل در میان هیچ نقش پرستیست عزیز اله واحد بود
پرستنده ز فکر کفر و دین فارغ نشستند خدا لیست آنکه تمیز آن گشت و مانند که هست او
بر خدا و لیک خدا او نه خویش را است باک یکوری شرح این بنا معروف شعر
تتبع ولعه در کسو بیدنک راتش بیت حاصل هر سنگ پیر کاس آنقدر طول مطالب
بر ایچ ولیت سه در من حرور تابع ربا اصاف تا بخرر آنکار نبابر نسکین با عقلی

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

بتی سو را که از قدیم در تجاعیم بالای کوه سلیمان که از مدت دو هزار و کسری سال ایستاده وی بهت موجود بود
شکسته این اخر ها که از بر خاطر ملا زمان سرکار سکین و کرسی افتاده احجار بسر کار ربرکاشتند تا حال هم از حضور حکومت بست
انهمه بعد مه باحر غوب بنام ناظم آمده چار تبلاش موقوف است مربور سو مربور در بیت کنانیده هیچ معموم
طبقه اهل هنود و ستاسیان و کوستانی امنیت و زاری بر آن آوتوه در سکوی کوه سلیمان جمع شده مناجات
در آیند بعضو تصور است از درکاه حضرت باری آب آغاب و باری مرکب تست نمایند از انجور در جای سطور نامعلوم نجوم بار
مربور کو آمد است بت بتو در انجا یا کدرشتند و ملکی کثیر مصروف ساخت رسیده بنیر امدادی
انصرف خالصه جی از هر دو دسته کهیر از دوم صد و سی و چهار بجری که تا حال است و بحساب میگیر بود در وره
مسجد جامع مسدود بود و اهل سنت و اسلام نماز جمعه سو در مساجد متفرقه و جاهای دیگر ادای ساختند
از نیجه در ویام ملکان موصوف از حکم پس بار الهام کثیر و تراوش آبها مطیر روبه بربی و خرابی کار
از قدیم در میان آن حرابا نشسته با کلی خراب بود مرمت و صفحه آن و قیمت کدر شته کار جامع تعمیر
رونق پذیر گشت بد تو جوی مذکور جاری کنانیده ابواب شادی و شادمانی بر روی اهل سنت و جماعت بر گشود
تا بد لحوشی و فراغت تسبیح و رکوع اهتمام تمام ورزند درین باب میرزا صاحب کلام صاحب
ارباب فهم و فراست مطالب و خرید از هر چه یک گفته نکعکوی که عز و دین آخر یکی همگی شد ز حواب
یک خواب است باشد مختلف تعبیرها زیرا که عارف و عامی در معرفت خدا بیک راه
احکام مختلفه مذاهب در مسابه شکی است و گرنه هرچه هست به خدا است و هم از وست

چونکه از ازل تا ابد احدی از ملائکه و بشر تا بسر اسرار الٰهی در معمورهٔ لم یزلی به هیچ وجه راه نیافته‌اند چنانکه باید و شاید
طریق دیگر جز آنکه از افلاک و واحدی از املاک از روی قوهٔ عقلانی کاری نفس معقولات در کار است و نور بصر کرامت
فرموده باین وسیله از امور افلاک دخانی خبر دار گردیده بعضی از آنها را تذکره داده اند که از بسیاری در کتابهای نجوم
ترقیم نموده اند اینهمه احکام مقدر در نظر خاص و عام جلوه گر است وگرنه واقف اسرار سعد و
ستاره هست نحس و نیست نیک و بد بیگناه نجم و افلاک بحکم وی بشر از وست عالم و آدم
به پرستش ایزدیست روز و شب و شام و سحر ساخت است گنبد افلاک را آفرید سیارات
هفت ستاره بی حکمش حالی از تسلیم روز و شب است هرچه گوید نیست برو حکم کس
مالک و مختار بذات است و بس با فحوی روشندلان صاحب رای و صاحب ضمیر الحکماء الالهی
در نسخه‌های علم هیات چنین ثبت نموده اند که راس و ذنب هیچگاه بنظر نمی آیند الا راس
در هنگام ظهور کسوف و خسوف بطریق سایه بر صفحهٔ آسمان نمودار شده نور ماه و خور
در سایهٔ خود پنهان میسازند و ذنب گهر در تکمیل دو جا در شمار و بر اکثر ملائکه و سبعهٔ سیاره
بغرض نیر منسوب است که گاه گاه از جانب مشرق و مغرب بنظر مخلوق می آید و مطابق سکان
مشوعهٔ اکثر باتیر تنک و به دار ز آنچه است و هیچ علو ایشان سکاف رشته گوهر
نمایان هیچ یکی قدر نیلوفری بر رنگ نسیم و در فرزندان آفتاب قرار دارد هر خواه از طرف مشرق
ظاهر شوند خواه از سمت مغرب القصه یکی از آنها در ماه فلان سال گذشته وقت شام از

جانب

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

معرب بود از میشید خاصیت آن بهر بود فرمانروایان و ارکان اهل و اعیان مملکت و نظام حکام

با هم بجنگ و جدل خواهند بود گرگی و خونریزی خواهد شد که جوهای خون جاری خواهند بود

چونکه ز نمود ارشد از تنش چهاری و بحر و سنگ لو نتیجه خواهد بود و هر قدر روز ظاهر باشد بالقدر ماه و هر قدر ماه

در نظر آید بالقدر سال تا اثرش کاسته گذار لو را اظهار پای رود و لو اکه بهر چه با اثرش بود از آن

بر وقت نجوم و نجوم والا سعد و نحس در جهان پیدا است همه از حکم حکم الهی پیدا است کارخانه نجوم و

ستاره کند هر چه خواهد خدا نمایان پیدا است اما نظر بر مقدمات طالع و واردات سیر کی در

هر روز و هر سال و هر ماه و هر طرفة العین در دیده کنوانند بعین الیقین در کدورات خامه بدیده

زبان از گردش گردون چه نگاشته و عقدها خورده دلش از روش چرخ و از حکم ستمها لو که گدازش گرداب

جور و ستم است و رفتار سپهر منزل رنج و الم هیچ روز آفتاب عالمتاب از نهانخانه شرق برنیامده

بر این ظالم ستمکار پنجه بر که شام بروی نیافته شب سیاه ماه از جلوه سراری روزگار بیار دوار

نور و ضیا از رخ نیافته هرگز نیز وقت نجوم [illegible] از شیشه های نازکش سنگ عداوت شکسته

آفتاب از گردش در تاب و تب ماه کامل دستش از روز و شب نشسته هر دم بدر از و مگر

صبح دولت بر جیب چاک شام در ظلمت [illegible] جمع کم ماند و در خسته [illegible] در ماه قطعی

سلطنت بهار از جلوه بکده عدم به بستان سرای چمن قدم نهاده و مهر افشان [illegible] اکبر و محمد [illegible]

دست و بازو [illegible] لشکر خزانی بر شکسته بر نهالان ناپیدا [illegible]

تاراج خزاین و دارا در بانی المپسید و ازدی نهب شده از هر دره و دری و نو اکبر بهجت پروه کاشتر

بمرتبه شهادت رسانید و جا بنوکری پوشاهی بدر شده تقسیمات کار دیده خود رسید شتر

بابک تیره به ایات تخت حیف صد حیف این سک کار شته شده باز هیچکس نه دید هیچ نستاند باز

تغییر این اهمام و تعمیر این کلام حیرت انجام انکه چنین شهر که شیر سک ابتدا رستم که گهر که سپر و کار

با سیر و شکار روزگار رشت در مقام تخت نشستن بدستور بار این خطاب به پرواز و فرس این هوس گم قدار

در آورد و اورا این بابک باطراف کوه و جانب بیابان بارکاب و شهر که کور پیات بسو

به نیابت در لاهور رسید و قریب پنجاه آئین خواه بدانکه گذرانیده تحایف سعادت بکنوز ساحت

لاهور برگزاید بود چندی پیاس قشقیش طور سحر گذرشته اکثر ملازمان ملازم قدیم را از نوکری معزول

زرتحیه بهم بسکه خاطر قوم قشون شده عازم کشمیر و بد درونی گوینه هر چند راجه و هان سنگه

به مدار المهام احکام سلطنت و خیرخواه بلا اشتباه و قت در چنین تکریم اندیشه بازرسانیه

مانع آمده با اظهار و اعتبار نگذاشت باقیست روز سکزارت ماه اسوج سمت کهزار و

راجه بکرما دیت مطابق هشتم ماه ۱۲۹۵ هزار و دو صد و پنجاه و هجری سال ها

جماعه سند اولی متفق شده در عین سال ن سرور احب سکه سند اولی به تیره و زر و دیگر

زر غضب و به بداندیشی بهک تجرای کاشته بر بو و زرک بدست آوند فرا بو به بلا نمونه

ساخته و کوچ جسته فرزانسان بلا ناکهان نیشتر آمده باشد قرار بو به در حرکت در

او

آواز بهشت شاه بحر ارتش تیمار سیاه آگاه شو کوله آتش فشان بر پیشانی اور سید کوله رسید نمای کوه
زر با افتادن همان بود انجام آن کار آن روز سیاه زیست کو در سر جهت تمام تیغ بر جمی زر بام بر آورد کامرانی
به تهی سری با سماوی بهر زمین ریزد در آتش آلات عبدی برق و باد رمعرکه فتنه و فساد بید در ستم در مقام آن
نشستگاه کو در پرتات روان شد محمود در هو عنایت با محمود مسعود تیغ خلافت زر علامت بر کشید بیماره معصوم ملوم
بتهامت بر شد از وارستگان که در چنین کار با هنجار رود ورکه گیر حملاوه نهر رجعت فرار زر صد جا
گشت و دیده جهان بیش از روسیاه تیره گشت با چنین آفری با امر عقوبت بلطون بیوست او که جسم جلادی
با دیدو رست بید لو چین گشادی را او لرزه در جان کو در و آفتاب خلق از و در محشر آمد باکه بهر بعد بر لرد
حدود اینواقعه آسوده هر زر گوهر و شررو سر از صد پتر بهر طرف و هفت تارم حلق رو دلو در جسم بباد
بهر عیمایی در خبر هین در آوان شاه و شهر لعبه زخاک در شان و لیتیب از دیده جلال و ح رقت
صبح از تیغ گدخته بدیدهم سنگ بر سینه لب با کو هم کوفت بجز کسسته شد نه از سر جور بهر تاریخ جلد
ها لف گفت پس آتش با کس خدا با ترس بهیانه مقالحه راجه و بهان شکه بود با اتفاق لهنا سنگه و کنور اسنگه
برادران مرحوم در قلعه قرار آورد آخر روز بود از آخر آخر روز حیات آتش با کسان خود بسط در دروازه قلعه
بگو در جستند و بند جمع دو مقبل و دست عارت لحرم خانه در اندر جستند راجه دانشمند چون در چنین کار با پسند آتش
خیره بیدلان بارو مند نکو کار بید دیده نصایح وبند بابع آمده از بهر رو با او به هم جو گشته در بر بهشت از هم کور ریسه
صباح از خورشید جهانتاب از قلعه بید مشرق با تیغ چون شام جر بام فلک بر آمده کوه ابد از جید

صد تیغ جوهر و گوهر ریکی لعل رخشان کان فتوحات و فیروزی ارمغان نصرت که فرزند سعادتمند زرچه و باتن سکه

در ابتدای طفولیت نهال زاده نجیب سکندر نشان آه نعل شیر اوکان نیرو و فیروزی پرورش یافته

بجمعیت بهادران حلاوت آب شتاء و عیاش تیغ جراحت و دیلی تیر و خنجر خصم خواهی کمک جرار

ساخته در میدان ستیز و آویز جست و خیز در آمد شور انگیزان جمهور سفینه النجوم ماجره بکو رخنه از صدمه

۴۶ توپهای قلعه کوب و گوله رزنیا انتقاجت قلعه گیان بر آمد رخنه برجی از بروج قلعه از بنا افتاد

با نیب در آمد والگو پیر واجد بی بوباب تقابله و مقاومت نماند در جاکی لبیر عرصه و سیفهای

درون رفت بسیار از زخم جان [illegible] کوهر به ضرب شمشیر خون فشان از نوک سنان جان ستان سعید

اجنبت سکه و برلو ارتش [illegible] که [illegible] بدبخت اینجا [illegible] یک

بدار البوار فرستاد و بسیاری [illegible] بعد انجام کار آن بکو شهید و بعد انجام سامان و بار

خوانان کار سنی علی الخصوص جوانکی ساعت آمدن شیخ ادهم الدین در جای بود و باشندگان آن بکرو لسان

رفته رفته [illegible] سهم [illegible] آتش فشان بار قیاد دلیر

هیچکی [illegible] آنجا [illegible] جست از جا و جست [illegible] سان ریت

شعله [illegible] دست مخالفان شریر [illegible] اسیر هر که

تیغ ستم کشید [illegible] بلای بر زنجیر انجام کار [illegible] بسوی شهر بار قبه [illegible] دارالر

با [illegible] کار [illegible] شهر لعه [illegible] ممطر مظهر [illegible] سکه

[illegible]

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

پادشاه اقبال برخوردار دوم قدم در سن نه و ده سالگی در تخت بر فراز تخت شاهی جا و لطف جا و نمود سایه اقبال عدالت و
برسایه رسید تا دوازده پرورش و هم جود حق جلالش شهره آفاق و نام آور چین و فرنگ و روم و عراق گشته در هر جا و
هر ملک [illegible] تدبیر و بخشی او معدلت و حیم الفت سراغ یافت اسیر و دستگیر نمود و بداغ لعنت گرفتار و خوار
ساخت و رعیت و سپاه در بار آن [illegible] هر که به بدنهاد و دور در چاه غم افتاد نگونسار خواری [illegible]
زیستن [illegible] کفایت فرزندش پس از بدر [illegible] معرکه آرا [illegible] بد نهاد و هرزه درایان
سعادت [illegible] تنها باقیست بهای [illegible] سکه نام سرکار فاکحان درگاه فیض پناه شرایع [illegible] هر [illegible]
بطبع [illegible] و لوست [illegible] باد [illegible] از شیوه [illegible]
کوتاه ساخته و امور [illegible] و معاملات امیری [illegible] و مصر [illegible] نام [illegible] گویند
محافظت [illegible] در [illegible] رحم [illegible] راه [illegible] که با معاندین [illegible] گوش [illegible]
انجمن [illegible] و تحقیق [illegible] سیاه کند خواهد [illegible] باده و آن در چاه
[illegible] تیره [illegible] نتیجه کردار خویش گرفتار شدند [illegible] حواله [illegible] در [illegible]
[illegible] در [illegible] اگر کم و گر بیشتر دگرچه باید [illegible] باشد [illegible] ظرف
و انست باید [illegible] خویشتن سوانح [illegible] قلم [illegible] قسم [illegible]
این نسخه تحریر [illegible] ممالک [illegible] کشمیر [illegible] داغ [illegible]
[illegible] گشته [illegible] و مطلع [illegible] جاریست جهانیان [illegible]

و ماں حاجت بیان و تکرار نیست زر آنجمله کلکته و چاپ آنسر که نمکهای بحری اساس و مشتملبر کوه و جنگل و
صعب گذار و دریاهای قهار که عبور و مرور عموم صعوبت و شدت بدانها منحصر است در عملداری راجهها و
مرزبانان آن نواحی مانع آمد و بیک طوق و ماند بر بحر دکلو و کمند انقیاد و سر افکندگی در دست فرمانبرداری داشتند
زر اینها منکام السلطنة و استقلال نواب علیین مکان سبحان الله بعزم جهانگیری از کشمیر برنرسیده روی از کوه ابدیهو
آورده ازر اینها هیچیک از حکام حمایت الله بنایه قبوء تمکن صوبه داران خالصه البته برآنکه انتهای تاج و
خراج کفایت موجب پایان متعینه داعوه و حکم راه جوف امکان و سر انجام صورت نفس اینشده
خطا این اندیشه از لوح خاطر محو ساخته و بخیال چنین فکرهای بپرداخته ملازمت اخته تحویل به
و ماں ناظم املاک تجربه بعضی صوبه داران راجه کلاب سنگه که در هیچ حرف و رقات نقد قطرات
منت در دست داران انتکرکی که عموم بسیاری از زور و ناهمواری سوه سخونی سوسته
بر نسیب قلعجات و آخر فتنه که در آنها راه مخوف بلعت نمونه نمید و احیا هد این حرکت حد
بها در اینهم قریبات و کوهات رفته نمونه بهم که به بستور و بهت حاره بسته و مال بعد شکسته ده
الکثری از اینراه جاده نولو سر منحرف گرد و بسیار برفات رفیقات علف هیچ در تو دهد
مانده ماهرکان مانده نظر صف ارای کوه راهات نام مرزبان الملکات به صد کوه سر
سکندر مروج مطلع گم بهار تیره زرد و نیز مقبل نمود بید خوف و ترس آمده ایام
سرما بست هرو بهرة نیو رخته دو تو هفته چنان جابجست دو سوز صلاح کار

بنجره

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

نسنجیده لاجرم چه عبارت یابی بغیر از خوف و رجا در قلعه اثبات جا دل علیه اجازت رکار جهد

نموده با اظهار چنین عذر به هر گناه زبانست او از زبرگه بر چنین بوده ایم چاره در کار نگشتیم عاجز و لاجار

پیش ارباب عقل و هوش فرو نمی پسندم اقدام آنچه باشد بد جنگ با سنگ خارا نتوانم کرد کوه زر

تیغ پاره کلهم که بر ارباب قواعد نحو و اصحاب فوائد بیک و به منتهی ندارد جواهر ما به بر مبنا و

مخالف از عقیده به خواند افسانه های لاطایل بر هوش و درک تمام حق مطلق از یاد فراموش ساخته

گو الف و هر حرف بر ورق نشستن پیش و نوشتن کمترک بمی الکلام غرض آنست تا طالبان در زهد از تصدیق

نشین و یا بیند در هر عبارت که هر حرف از رسید کلا غیر از حسرت تماشا نه چید و بیا که نکس وفا ندارد

کار بجز از جفا نداند هر کسی که با جان میرود و لیکن رنجه شود رنجه دوی هر چند سبک سیر و تیز

دوانست اما تازه بتازه نو بنو است بهر صورت از مستانی امثال در هر ما

چه از قدم بر عقب دوم کوچه به برکت ذرات افلاک جان و دل تا هزار سی با شانی نسیم رسید در

در آخر روزگار جنگ مراد هر چه سرمایه گوهری در حصول الملکات خوش است هر کس

حیرت نموده بیک ماه بدین روز بار فرح فزود بود انقضای ایام سرما گرویده با شانی

ساکنان خاک به بندری فرحت افزا آمده بهار رسید و طربها ساخته تا این اشعار نموده باد

منتشر و گویا که بهار است ای بلبل نغمه گوی بسوی چمن از طرب آزرو هر شاخ گل شاد و

خندان نشین کاین عشرت ز باغ عشرت به چمن بهار رنگ ای عندلیب چه جلای نوی ده بعیش

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

بهار است ای هدهد نامه بر بهجت چمن بهجت طرح بساط که گلها در گلستان بعرض نشاط

و ریحان و چمن بخوشبوئی عنبر به برنامه گلهای سوری باغ به برکت ایک دیر مدد برکت [illegible]

بهار است ای مطرب خوش ادا به برگ بط و چنگ بزم نوا آواز ساز و تا بوم [illegible] به برگ کف وقف سند

بهار است ای ساقی باده نوش بکش [illegible] از گوش هوش سبو و صراحی و قدح جام

بدور آر در مجلس خاص و عام بهار است ای زاهد [illegible] بیخبری هوش و تماشای گلزار [illegible] در

عاشقانه درآ. در فیض بر روی [illegible] وانما بهار صبح نسیم فرخنده خوی زد [illegible] قصه ها بر روی

کسی [illegible] وقت شادی غنچه [illegible] که کس بوی خبر نه زد ولی گل بهار صبا و بهار [illegible] بهار طرب

فرق غم [illegible] به نوروز فیروز شد جلوه گر جهان فلک تازه کرده [illegible] اعظم بنای

اقبال روح بر فتوح عالم و آدم تکلم خدای اکرم و البته که [illegible] دولت استدای [illegible]

[illegible] سنه [illegible] چهار هزار و نهصد و بیست و بموجب [illegible] یکهزار و نهصد [illegible] سنه هجری یکهزار و

و صد و شصت است [illegible] افزود [illegible] باغ و [illegible] گذشته نرگس [illegible] سوسن و سنبل

در بوستان لاله و گل و [illegible] صنوبر و سرو جلوه [illegible] قمری و تدرو و بلبل گلزار بناز [illegible]

روی آوردند [illegible] مجلس نشاط و انبساط برار شده و جوش و طیور از غایت سرور [illegible] در

بر خاستند اطراف باغ شنیدم [illegible] هزار جلاب [illegible] که [illegible]

بود صبح [illegible] طرح اسباب [illegible] نشاط [illegible] گرفت [illegible] گلهای [illegible] دسته [illegible] بسته

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

بتقصد آنکه بیابید بهر محر بار بترم تصحیح گلگون نمود بدیع رسانه سوری گشته روان لاسیک قرار سالک کان نقش معانه

بباغ سپهر پوشش و کشف تیغ بر جوهر وار نعمان ضو برافلاک و ادریم به پر ویلی و شجاعت معظم در کار

نقیب ها بهار بسط سور و سرور بدر عیش رسانه بساکنان و بار مدار بر بخته ها نهار نخبه کردم بجور

عمر سوی کار درکار و مدار کشمیر فضای بهار گشت جالیما تخیر آن امیر کف و هر کرد و بار مبارک

الغرض مشاهده عرض شکر بهار بیک تر از نسیم سحر بصد هزار گرو و فر شهر لعبه و لب سنگه او کان آثار بعضی الدین

لطف مهر سکه و دیگر سحر آها وقت جای اقامت به دولت و سعادت برکت سلطنت پسندیده پسندید کان بارگاه

فلک کارگاه نور سنید کان مراتب امارت و جاه به پس از معارضه و مقاتله سالک گذشته تنقیب

والا پایگاهی میباهی بنوبه بانواع نور زرش نور رخشید بسیار گذارد چمن زور کشیار بر حمد ارکیش و او را به عز علک آثار ترسید

ناظمان ممالک محروسه هر یک بجاد مکان حکومت شاه کامی نیکو فر جای شاه کی فر جاه که هر بلند نام

بر ریاست رو فایع سالهای گذشته این ایام بر نرم بکار کرده است به نوا کوهها تعدد معتقد قطع باغ و باغچه

در هنگام حکومت پادشاه چغتائیه اعز الی عالمیقدر خواص و الاتبار منصب دار الی عالیمکان جا جم لبان

زد افشان بنا گذاشته بودند در آخر تصرف کشمیر در حیطه تسخیر فرمانروایان افاغنه قرار گرفت برور عالی جاه حصن

امیر خان جوانشیر در بهشت بسیار که آنها خراب را باقیه از الجمله صاحب حکیم نام صبیه شاهجهان پادشاه به شمیم بار

در آن مصفا و باهم دالو کو خته باغی بهشت بفواره و آبشار عمارتی محبوب خاطر شاهان عشرت شعار ساخته برورد ایام

رو بویرانی دارد نشاط شیخ غلام محی الدین بمشاهده این مکان نزهت انتساب در استماع خوبی آن مبلغ کثیر به صرف تعمیر

چشمهٔ پرنور که چون چشم اعمی بی‌نور و باغ مسطور که بستان جان‌بخش است از فوارهٔ حضارت و نضارت دور افتاده بود
سر نو رونقی تازه و زینتی بی‌اندازه پذیرفت تاریخ مرمت چشمه کتاب سنه هجری که یکهزار و دو صد و شصت است
بدین عنوان یافته شد زعین فقرای وهاب کعلیم که وصف و زیب تحریرش مکمل شد مجرای ابر کرم جاری و منتشر
که ز فیض روانی دریا درون شد آب و تاب جوی جوش برآراست عقل از فتوح تمام شد بانیان
کعف عثمان نشانش مطابق این کتاب مستطاب مرقوم شد نهج نوشتنش جیدا آبروی به پرویش بین
اکنون به چون شد تاریخ این سرچشمه نوشتش ... اندیشه و فکرم فزون شد سر روی عین سیاه گون
ز جوش چشمه سیاهی برون شد نگارش گوهر روزگار که بنا بر ربط اخبار زمانه با همی تعلیم آورده و توضیح
بیان کرده است راجه ... که در انهدام بنیان جمال الغان تیره سرانجام لشکری تمام دلو و گوبند واقع
با چندی انجام فرمان روای کابل گشت راجه سوچیت سنگه عموی او از این رو با وجه صورت آن شروع
فیما بین فریقین آتش کینه شعله ور گشته لشکر بی شمار یکدیگر ... با جمعیت چهار هزار کس
رو به جانب لاهور آورد و مقابله یکدیگر متوارد استعانت در ربیع الثانی با وجه ... به اتفاق هم
سپاهی زر جای بستر راهی شد آخر که ... رسید در ظلمت شب ... در کمین و ظلمت
رسیدند مشاهده این دو دلو هر چه با او ... بمیدان بر آمد و دو دلو ... نوعی یابند و شاید در دلو
شهادت زتیغ بی دریغ ... نغز جمال الغان ... گذرانید ... چاره ... معرکه
مهلکه مفقود یافتند ... به هر دستی ... بلای ... همراه

برادرم

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

برآورده مقدمه دیگر اینکه شهر کشمیر است که به اسم شهر نو که در حضور سرکار والا با نگو نمایعت حاکم

نو به دولت رسید که آن شهر نو در قلعه شالکوت سرنگونی از کرامات چراغ برآورده چند بازی و شب بازی میزد

در آخر راجه گلاب سنگه قلعه مذکور سوی ما صرف اندوخته اوقات گذاری از ملک نمود چونکه قانون جنگ در آن ملک متفق

لاچار قرار اختیار که به مکان ترین بازی چراغ بازیه نام گرفته در انزور بازی عطر سنگه سند اولی

به انجا لاحکومت صاحبان فرنگ با پنجاه عهد پر بو و ریاست از مدت کد لیل داشت

بنزم ملاقات والیکان نمود که در اناس بو بر روا بو شده ان اخبار که بلاهور رسید چند تور و اولکان

لشکر بد انجا ماموره کوپیره چنین نظر بر مکانات منبر که ابتدا التحیت مدوم قشون شاهی بود قافت

آنرا نمود پناه بود که انگلستان ست اندر زر نمایند و آزار رسانند بی خوف اندیشه

به بهر ریز رفته باید رخت اقتدار از دور دهان و اسباب خمپاره های آتش افشان یا نام به یک بار ما مجمعه گرد

مکان مذکور و مجموعه بسیار را زر باشند کان بعضی مساکن دور بار قیاد روانه و سر های اند وکس در حضور عام

ساخت شد اکثر زرهن مقدمه تبادلو بسیاری الکهو ابرو دولو در ورطه غم در آنجا که نه رستوران اما سرامر قیمت

دیگه نهمان و فانی حقیقت مسطور نماند از جمله زر عقل و فوق الجهات در انعکاس خوانند به زبان شجو را زر

اسرار کیوان به در بهری نور الهی اهت مطلق تجبر حیف صد حیف اوقات عمر عزیز صرف به مکان ملمع بعد

حیرت خیز نمی نمایند و در این راه نصایح به روز به جلوه نمی کشاید جلوه که هر چند دیدم سوسو جانا آید

بنت فرقی در حقیقت گو کسی و تیاری بو باوجود اینچنین پرده های روشن های مالی در مساجد خانه کم کو هم صاحب حسینی

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

بهر تقدیر هر وقت و هر آن که در جهات کدورت شعبه برپاست عجایبی ظاهر و هویدا انظار برین زرپوقار و
معرکه آرایش شیخ و غیر چولین است و نیز هوتش و نزرتات صورت انمی آنکه راجه بهیر اسنگه بسوار روی
برهم زدن راجه پوچیت سنگه طرح خصومت و غبار با راجه گلاب سنگه افتاد و تکلیف از رهی باج ممالک
تصرف خود او بمحو راجه مظفر در ملاقات نوشت آنچه باج و خراج ممالک محروسه که از مدت متعلق بحسب
سپاهیان مذکور نمایند و حالت نا گفتنی در کجا بست در ملاقات تمام فرستاده که از رسیدن این تیغ با صحابان با ورق
و جوانمردان صف شکن صلاح کار اندیشیده گفت کاری که بصلح بر نیاید جنگ و جمعیت نماید لاچار معقوله
ابن تیغ و ذم رسیدن این به کوی و این به چوگان به خوبی و به خوبی ساختگی کمر همت بر بست
و طرفین بهادران رستم توان و فوروان چون دوران بصف آرایی و کمر آرایی آماده و ایستاده گردیدند
دولتخواهان وقت و کارپردازان سلطنت مصلحت کار در صلح اندیشیده آتش سینه جانبین از زنگ
کینه و ملال بصفای ساخته گفتند دولت همه زاتفاق خیزد بی دولتی زنفاق خیزد زر انوار هرم راجه
عالیمقدار رنگا و مکان خود به دستور خرسند و مسرور برگشتند و بر مسند حکومت بفراغبال نشستند
ما حاصل کلام که اظهار اخبار کشمیر و مضافات آنست آنکه سلطنت زبردست خان فرزبان
مظفر آباد به نوکری بابت و اقتدار ترقی جاه هیچگاه غایت درجه مدعی که قبل از این
چنانچه در استحکام حکومت ولیام کرپارام که در سوانح سبق ز رقم با قید تک حرکات
لغو از روی سر نیغه بامالم ولیام الاحتشام نشد و بدینمال الکلام بقصد تنبیه کوه بدانسو زور آوردی باد جهت

عجب نشان

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

جمعیت لشکر و مصرف زرهای بکار متعلق نگردید آخر الامر در رتق و مدار شورش نموده هیچ اکشتی تقصیح و صفا

معاودت نمود و از روی کافر نعمتی یکی از هندوان با مسلمانان خود درساخت قلعه را از آنجا گرفتار آمده

حکم او رفت امیدوار فیت ز بنجرف با گور نواب پسر رود در جنگ و ننگ گشته منجر رسیده سر سوزن

بود از تیر و تکدر زنده که او را منصوب آزرده مانع گردیده اظهار ساختند که اگر حرکتی کند نزد

دوم فوجی و ساحل او البته که آسیبی به او حرج نه خواهد گشت در معرکه ازین عجز از سواری تقدیع کاونق

حداری مواضع منصوبت زین کفار دست از جنگ و حیره سپاری باز داشتند و دنیا رسیده با نواح مسیر

در قید و بند با بیداد افتاد و بندت راجه در با قلعه لیکن جهت بند و تنگ ملک و در ساحل قلعه

ز رنگهان کهور ناسور یافت از دست انجیر نمو سلاسل ملک مر بود باید بسته شد و تیو رستور کشته

راه سپرها گشته رو کوی گویند به هر چه دست یافتند در خدمت گذر آنها قصور نمود لطف کلکن

ناسور یا صلاح کار و در صلح بیتاب دانسته عهد رشت گو نمود منظور نخبای کار گیا نمود مستحد کند

هر چه کند خواهش بعمل آید کند مکرر در مکرر کومک تعین شد ملالی بهش بر نرفت و کار بسر رفت

دیموم بسیاری جاگیرین کهتم عدم شدند و مدت پنجاه سال این فساد گرم بود تا قسب کار

متعینه اینجا به انجام چره ابد خسته راه رسید رسیدند و آخر قد و آب بستند و ساختند و

هفت حنابه رفتند به نوع به تب و تاب درگذشت در آنجم نمودم روحیله که دعا و

حیله خاصه سرشت که از آن است باجریان در ساختن شعر تاباشد ادا

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

باخت بر ابر نامی مند در شتند ناکامی سه بند در اثنای چنین کار از چاره در گذشت لاچار از آنجا

دست و پای زدهای چیز کاری برنسید حسب الارادهٔ خالق اکبر که فتح و ظفر در دست آن داور

ولو گزاشت عده دستگیر و بادهٔ نصرت بهواداری و سینه زوری سلطان نجف خان که هندوی کابت

مطمع اکابر آن وزیده مطلوب و کامیاب که ویره بسیاری از دلاورانش از سر گذشتند و اکثر در عرصهٔ

گرفتاری بقیط خاری در اثنای قلیلی نجات یافته راه فرار پیمودند مدت از آن که بر همه سلطان مظفر

اوری و یاوری طالع بهتر از جنگ محاربهٔ عاقبت با جمو آرایش یافته داخل شهر که وبه معاف قصبهٔ

گمو خدمت نمایان شهره خدمت بر پا کرده گناه لازم که به ظهور پیوست پس از آن

هجو مهاسعد رفته قتال انجام پذیر نیاز و دست بالا سلوک در آرستاخته تا بهر و باره مولد

و اطراف بالا تنیه اوتر بار جرات برگشته از آن آواره بی اندازه نقد و جنس و شقه

سپاهی تو ابین سرو از سجان سنگه و بهو شاه عرتاب بر سدر راه پسندیده که از آن را که ویره سرو داران

باندیشه منافقت قوم بو حیه فیما بین نزاع برداشتند در سوپور نشستند و بهو شاه

در باره مولد رفت این همه باعث کبر و غرور بعد از آن مغرور گشته با اطراف کار تاراج دست

تاراج برکشاده در هر جا و هر جا از قوم هنیو که بلو با آتش هیدلو بیار درو از آنجا به جمع عجز

نجات یافت بعد و لاک شمالی از راه لسه و سوار بسر نشسته با لغد خان بسهر تسخیر نگار

اسیر جنگ سنگه لال بی ایمان که ویه با انواع خواری مرتبهٔ محنت و زاری رسید از آن که ادبار

ادبار

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

از جهت ریاست مقابله در میدان رفت ناکام شتابانه بیباکانه در قصبه پونپور تعصب شور و شور آمده و دو از چندان قائم

هنود و مسلمین بر آوردند شقاوت پیشگان آهنین روی بهایم سیرت از روی ماجری با آوردن عرب آن کشاده

قدم در راه بی‌پرائی نهادند بیاکس روز جا آواره کوچه‌ها غریب و مفلس و بیچاره کردند چون چنین شد متعددان و

شعور ادراک همراهان حال اشتغال مهر حال دانسته خبر از گرفتن چاره بدیع به جلوه بر جاکه آمدند و

گرفت تا نمی پندرت لاله مطابق حکم حاکم با فهم و ادراک بعزم مقابله ظالمان سفاک و شریر عهد

ایشوپاک زده بار گشت در قصبه پونپور روانه گشت و در راه پریت سپاهیان مامور با متعدد در قصبه لیکن دار

لشکر جرار کردند و تیر بی‌پرچه نشانه زنند باهم نعول آگاه شمشیر تا دو گشت برای لشکر بر انگیختند

تا دسترس منصوبه تدبیر آگهی بداندیش ما کس از پیش آمد پس کشید چند نفر سیکهان در ساخت

موی سیر براسند مدموم و شوم برازجراسند و بهت و با حلقوم سموی فرق کرد بدر

بافته موکیشان و موی کیشانه سانه آن اجلات پریشان جالی حالی موسکا

خالصه ساخته شد از سبوح آهن امر برابا قصبه چنین موی تاب دیده هیچ و تاب در اتفاق قسم

مالی ناجیت روانه شهر و سواری در خرجین بدعهد پسندیده در جیب امال آنها بسیار

بار دیگر هیچ تو گشتی سرار گریبان بد اندیش و با ارزو سعادت گیتی بیرون شد چون عالم نکوشنده

بیرون آمده و جوشن ناهوشنده کمر بسته و همه بر کمان زنند یک مورچه در خاطر نیارند پس بعزم

مدارک شورش سر سرکار موالیک و قتی عمت آسن شیخ امام الدین با تفاق سردار حکم سکه و جند

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

شتن سکه و غیره مساوی صفت هشت هزار مبارزان بهرام انتقام با تیغ های خون آشام دراز
هیوبج و حربیات گلاب سکه پوه و بدری با سپر و سامان لشکر نصرت توامان همایون بهم رسانیده حامیان و کدید
خروجیان بی ایمان سمکیاره هزاره که بر کوه فتنه انگیخته قصبه را حضور مامور و بحکم کبر و همایت بر آنها بخشیده
انبوهی از بدر اندیشان محروق تدبیر و گروهی زیر ستم کیشان مجهول مجروح گشته جا به جهنم باد و
برهم و براه و از پا بار سانیدند و رکان در پیش گرفته رسیدند این روولوی فلکه کیان مطهر آثار سود رسانیده اند
برخود در سر زمین خاطر و جنت نشسته دوید هیچ اندک و تجمعی جابی آمد و از آوازه آمد آمد عضو قلیل
زرد وز در و نهنگ صولتان پلنگ پیکر از هر طرف سلطان نجف صف آرای معرکه
شور و شغف هیچ خاک حسرت بر کف و از تیاب ندامت از دیده زیر لب و گریزان گشت
بوم خصلتان دیگر ره بیابان تکوه و حیات خزیده هیچ قامت استقامت را به موافق
داغ حسرت بر کف و خار ملامت در پا سر نهاده بهیمان دنیای صحرا در کمین اشتیاق موا را کنیز
هر دم زمین باغ بر بری میرسید تازه تر از تازه تر میرسید نسیم باکس آرام کرپاک در قیاس در کار
میرسید دولت کیش سبب خود و قیوره گر ناله آتش هر دم بر در میرسید تقریر این تحریر آنکه
راجه هیرا سنگه ارزای وزارت ممتاز و حاوی و معتمد امورات ممالک بود کار بجایی رسید که
سرداران خالصه جی تاب یارکم او نیاورده در جرو عحه سینه ما تحمل کینه کاشته اند
علاوه تر از آن هستکام حرم محسن بمقابله زاده گلاب سنگه مطلع در لک روپیه تصفیه انعام با کوم

قوم

فسون جلادت مقرون ابراز داشت در اثنای حرف صلح در میان آمد بدلون ملعهر کور قصور نکرده
غبار این کدورت باعث تیرگی آیینه سینه ها گردید تا کار بنفاق و عناد کشید چون درهای اخلاص و دم آشتی
مسدود بود و الباب فتنه مفتوح گشت راجه موصوف را خوف و هراس و اندیشه و وسواس بحالها
جا یافته بهم ماه پوه مطابق بالتوهم ذی القعده با بعض جانبازان و همراهان لنوز از این شهر بار بوده بهانه شکار از
لاهور بیرون و بطرف جمبن روانه شد یاران جاکب بسرعت و استعجال باتفاق رنجیت سنگه و خدا الله سکه
ده سه نفر مصاحب دیگر فیل سوار با همراهی هشتصد سوار سوی جمبن تعاقب نمودن در پیش گرفت
و جهت طلب ایشان آگاهی یافته تا آبان و قوبان با اسباب و آلات جنگ با اسلحه و حرب و تفنگ
بتعاقب شتافتند معاملت گروهی نیان بلای نگاه با تفنگهای آتشخیز بر آنها ریخته
مجبور شده بصرب توپ و شمکوب که ازینها او همراهیانش بر آوردند بگلوله توپ فیل سوار از پا
در افتاد و روزی از بیع تغیر بر زمین آمده راه قرار پیمودند عمارت بجا یکدست ماندند فیل سر مست
بلند و پست در زد و بست هر چه دست یافتند صرفه نکردند از اطراف نیز بعد و نکسی و حرکت اکثر
کتهای نشده بود اما چون جای قصاصی جاسوس تحقیق شد در آنجا سر ملامت و لاوران جمعی کثیر
با اتفاقی بود یا کرده سر راجه هیرا سنگه با سه چهار سر رفقای دیگر او در لاهور آوردند و بیع دروازه
قلعه آویزان نیز نوبت زنان شش جه کوچه و بازار هر که از قوم دو گره بدست شان در افتاد
از تیغ گذرانیدند و زر پاییدند ابن مایه که بند مملوتی زر هر آشوب با فرغوب حزین و جماعه

به نشاط و خرمی قرین گردیده هرچند باهمه مستمندی اندیشه مندم که چها در چنین ایام بایدم پرداختن

لیکن چون با عیار خود تاریخ نویسی موسوم مطلوبم اینکه رسته تحریر کوائف هر سه کره کارش شور و شر

و مدارش مبنی اتفاق اعاجیب نوع بشر مشتمل بر چه است گشته شهر بهر حالت طلبان دنیا و

زیبای و مبنی در گذشته بیوفائی و نیرنگی در آیند و بدانند و نسبت کیهان بیوفا باعث حیرت و عبرت

در حوصله بدرگاه خالق بیهمتا موجب ولادت سبک دنیا و در ارشاد دنیاداران بیداری کی بدارد

کو صبر و قرار در دوران جهان سر بسر چه است باید گذرانید بهر زار و مدار القصه شیخ امام الدین

بست و دوم ماه ... از ... کوچ کرده دالو باره ... روز در آنجا گذرانیده بقصد اخراج

شیر احمد ... باطراف کامراج دست ... و تاراج گشته ... در قصبه بوپور اترا

لشکریان ... فرمان ... واقعه فتنه انگیزه با ... سر خود ...

... خمارینی و خونریزی که بدماغ کوته اندیش ... صبح و شب

با دستندلو در مقابله و استقبال ... بهر کیف ... غریب و از خود

بیخود نهاده قدم ... جهت ... ساده تا زانو در آنک جهت ... نشسته

با یکدیگر ... خمار ... بجانب کوهستان روانه و در باکام تاره

... بار رفته ... و ... مقابل ... ز ... نیز سر مستان با دو

دلیری و سر ... شیر گیری و ... در ... اعلام ... شد

شر تیره سرانجام سینه بی ملاحظه بلند و تبیت از جا شکست نحوکه آمده چند تعزیر رسما بدین انجید و حمدار نمود
چون آن همه معرکه آرای زر روی اسیر اقتادن سلطان زبردست را دست بدست سرافراز ساخته رخصت آمد و معمور بود و بودن کس معتبر
در کنون شیر اصفهر روانه ساخت که قدم در راه رخنه اندازی ننهد و پا از اندازه قدم سازی بیرون نگذارد از ابعراز تفضلات بیمانه
ماحصل جنگ و ترضا سرمایه بدرمهرت و احقاق اندوخته با جگر سوخته های افروخته از راه کرمانی دیگرار و بادیه
گشت هرسمت رسیدن فیهمت شمرد بحر نبود هیچ بالخرج نمود بعد از آن هلاوت لشکر نصرت نشان زین
روی سوی شهر آورد در نقشه شهر حاکم مشتد قبل از چند ماه که بعضی باشید کان گمراه سر برآوردند صورت سنگان
در بلغه آباد و چندی کوته اندیشان خود حاله آن زرمانده کاولی این بلاد بر ملاک طور و طرز جالسه با دست سید لوکشاد که
معاقصه کهیم منع بانک واولین و مسجد نمود قنی در وره های مساجد و معابد تر تمکین کرد از عابد و زاهد را مدد نمودند
و نیز گروهی به بهانه بیکاری انواع رحمت و خواری به هر حرمی روا داشته عابده‌ها گشت و بعضی این اشعار را در خاطر ساکن گرداند
در مسجد و در کنشت مسجود او است در دیر و حرم عابد و معبود او است چون نور ظهور او است هر جا ظاهر پس در همه جا
ساکن و موجود او است سبحان الله چه قدری کنند بی انبار وجه فاکری است بی نیاز در جنت ساحت جهان لطف بدیع
مذاهب تو علمی چه چیند و صحیفه عالم نقوش شار ب کونا گون بقدرت کامله و صنعت شامله مزین ساخته هر یکی را عقاید
تعین طریقه نمود وافعال و کردی می دانند و از شاهراه های در میمان تحیر تحویر و جبین با ثبات ستر ساینه در کهن ابعاد امرام
بر نمی گفته گروهی نیست پرستی ملتیه کفته در آتش انوار حق اندیشه کرد گروهی خویش را خواند برساکردی
هر و عیسی و موسی گروهی در راه اسلام پویان محامد های اظهر زبان بساکس را نمیان بلی زینت ولی مکر جاهل

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

علم هستند و بودند که این انفصال در آن بهتر جامه ها را سر از حقیقت جعبه فلک کرده شتابانگ وارد دارند
قدم در راه حکم او سپارند هر شبان رهروان بیشمارند جدا کار سلوک پاک و ازرند عرض هر یک کار
یکبار خویش هشیار نه بکیش یکدیگر روا دار مگر صاحب دلان کان نشان اهل تصدیق جانبداران
قائم بر این اند یک دانست التشبیه ببلی یار ه ترا رست در هر شی نمودار هوا اگر لبی بجو فلک
اسرار نیست بر بخشش موری رو دار هر چند محققان بیداردلان و بیدار دلان محق های در حق جهان
یکدل اند بی امان چنین فرموده اند عید و شب قدر صبح شام شد وقت شاد عمر و هجوم عام در وقت
ایام شباب و صحبت سیم تنان در عالم خیال اختلاط شد و رفت اما نظر بر دوار دولت و جای که چون
باد ز زوال دادن آب دولت ملک قرار ندارد و هر لحظه بر نگی ملاحظه در می آید نظر بر این در شمار دیده ور این
صاحب بصر می آید و گرنه کیفیت هر کوشش کردم جام حیاتش نشده و از کهن هر که بالصاف
نسری بر فراشت مانند آفات و حوادث مصحح و آنکه به بد نیت خود بر کاشت رفت از این دار
تجربت بر رو مصداق انعکاس جمال را به کلاب سکه است بوی زر انصاف هدایت
در فراغ هدایت ابتدای استحکام سکه کار حکومت هیاوی بیست و دوم سال نعرما روای کار بهار
کاملم بجو ز رخسار زخار افتد ز زر جوی کاین بهر که از منت زری بود با وجود فرمانبرداری ناوقت ما کجوار مدار
سیاست بر آورد و تشبیهات زرا راه ها با نواع جور و جابر نه اند و جایه اندر حجت جماعه بودار رسند کن
نوشت و بر یعنی درست و یادرده و به یاساحت حرفه بنیه بجمع آوری دولت و ماکار بجو

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

و سلاله بهر چمن بهشت پیرایه ارزو خواه ای کلام بعد تمام کار راجه بهر اسکه کار پردازان سلطنت الملک را جمعیت

بر روی او کشاده ... ز فلاسفه باهم چند سال بهم ... زز ولوین جان داده است معرکه آرایی و دم جرأت

در میدان پهلوانی آنچه که با هم مند آنها ناپسند افتاده کار بلشکرکشی کشید و درین کشمکش چند نفر معتبر تا سکه فتح را

به شخص ماهر توان ... در جاه تمام حکومت به عدد نشان و سپاه ... فرستاده ... ظاهر

نسخه ... فریب آمیز و حرفهای مصلحت آمیز کار روا گشته ... مرخص ساخت ... باندیشه بد بود ... که

چون تیره شود ... روزگار همه ... کسی نماید ... فرمایند جهان ... ابتدای حلقه ... کام ...

... گذاران ... در سر زمین ... مقام شده ... اشارت ... بصد ... ها

ایشان بر ... معامله نافهمان ... کار ... اعزا ... سراسر ... روا ... تیره ... ساختن

چراغ زندگانی ... مربوط قصور ... چهره ... خود ... جای ... حکمرانی جمعیت ... آورد

در ... اندیشه ... کار ... چون انتقام آتش ... شعله افروز گشت ... عبرت عنوان

جنگ ... و آتش حیرت بالا گرفته کمر ... بستند لشکریان جنگجوی آن ستیزه جو ... مکان

ممالک محروسه او ... و ... خواهان ... روزی ... راه ... و ... از ... نواح

بر ... و الحاح ... و بعد از ان خواهی ... در حضور ... عدو ... حاضر آمده ... عمل

چند ... و جنگ و جدال ... و تلاش ... و کمند ... تا جمعیت ... برار

پیاده و سوار ... در آورده آخر کار صورت ... کاری طالع در آینه روزگار مشاهده نمود چار

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

دلی پر از حسرت و جانی پر زغم و دیده پر آب   دست بر سینه جگر تشنه تیغ و تشنه دیده سیلاب

جلوت چون مهر سوز و چون سر جانب فوج ظفر موج روان شد چون آب   سرگروهان لشکر

ظفر پیکر به پیکر محبوب ظفر چهره و شاهد فتح و نصرت در آغوش یافتند بشارت مسرت اشارت بلاهور

برنگاشته تا ورود جواب عاشقان مواجهت تمام شدند و در راجه بطور سوگند پرستیده به حضور روانه کرد

در ضمن آن چند نفر سرکرده را به مبالغت او تعیین نموده بطمع دلجوئی او تهیه ساخته کوچ را نمود

به حضور نگاشت که رسید به عهد و پیمان آنکه پسند و ارادت شما ازین راه است آورده ایم به هر چه حکم

اسعدی شان مصلحت اندیشان وقت دو شنطور نمودند در جواب نوشته که معلوم ندارید

این فتنه روز شور انگیز و سلک حوصله گسل خبر بکشتن شهزاده ها و اکثر وکلا چه فتنه ها انگیخت

چه خونها که نریخت هر گاه با چنین آتش سرکش زیر خاکستر نمانده چه شعله ها بلا که تا فلک نرسانیده

و چه غبار آشوب تفرق روزگار نفسانیت بهتر آنست از جانیکه آورده اید باز گشت بدهید

که خلاف عهد و پیمان شما بوقوع آید و به طفیل کینه و فساد از مادر گیتی زاده بود و این پیام زر ریز

خونخوار کام خدا گاه مکر و فریب سر بجیب گشتن نکرده پا در قدم جسارت استوار گذاشتند

اهمیت بعالمی لشکر شعار رسوائیم افتاده یکباره بر پای غیرت سوار گرفته و کر گشته

راجه فتنه را اسیر آورده به بند کشیدند اندوخته های بسیاری به نصیب خویش جگر داده آوردند

باز دلو غیر از کلفت و ناکامی متاعی بدست نیفتاد   چه خوش و محو استان جو منت زنهار دریاب

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

نکته چند به بن قارون چه بود گنج دنیا هنر بود گنج دنیا رنج دنیا درم داری کم درمی در آید سر و کارش
به بیدبختی در آید کسی کو مالک دنیا باشد لو لازم برخوردار باشد گر آید سایلی بر در که او کسان دید باشد
چنین در ابرو حضور ما بر جهانداران و نیستان بود و اجب بهر کس و بذل و احسان هر کاه کسی گونه از بر
نچرو حق یک دیگر قوم زمانه در نامه اعمالت ثبت نه گردد شد چرا بهره و عیب در کاری آرد
چنین متفرقات بیم طلب به تضییع اوقات بهره و ادر هستی حوادث اینکه زرینه باقی نو سوانح نگاریم ما هم از اعراض
او اقهمات سجلیم عاریم بدو نیک زمانه در گذرست خاک انکو به نیکوی ثمرات است که یاد
رستنا این سیاک بعد اعتدال سرما بانقضا پیوسته اوای بهار را بر آذر نشست و نوی اطراف
گلشن و باغ بهاری رفت و روب صحن چمن و فراش صبا بگستردن فرش سبزه مخملی و بلبل
خوش نوا بر زمزمه فرحی و مطرب نغمه عندلیب بنمای مبارکباد و رود عساکر مسرت ما بهار
هزار درست باشیر سحر به بشارت سر سبزی گل و گلزار و گل پیرهن شقایق و سیم دامن گل اس شگفته
طبعی و نشاط بگیر و بار نبیان بنفشه و سوسن جامه تازه روی و انبساط به بر غنچه گان لاله و بر کربال
حمرا و جام کهربا و حلقه بگوشان و سرو و شمشاد میان سبزه و صراحی فرحت افزا به کف صحف
ریز تکرار ام ابیات برجسته خسته خاطرانم شکسته را به بدار طرب سا خبر عشرت انگیز و اسمد و الم
سبز بسط انبساط این نوید محبت آمیز ترانه زیر ساختند یار را جان اندیشه نهمای در بربسته گلزار بیکی
دگر باره جهان از بهجت فیروز بساط و طرب شد عشرت اندوز نغمه لحن و اهل برآورد گلها آمد باز

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

شهود پیسری بده فرصت که در خورشید لب کوش می عشرت ز جام مقبل نوش بیا ساقی بده رطل گرانم
که از اندوه و دولت سرگرانم مدار از هیچ عیب گوهر برمی که شد از فضل خالق حال مشکل نو فر ز ابلیدی ماکرد
کوهر ز سیر مستی بیدار خورش می آور مبارک مقدم نوروز باشد طرب اندوز و جان افروز باشد
در چنین هنگام فرحت فرجام نوروز که بدرست نو سنه الهی چهار هزار و نهصد و شصت و یکم
و سمبت یکم ماه یکهزار و نهصد و دوم و سنه هجری یکهزار و دو صد و شصت و یک از کوشش دهقان فلک
اتفاق افتاده خورشید کلاه سلیمان جاه شکوه هیبت پناه روشن دل خجسته اختر مملکت آرای عالی همت
طالع یار سپهر شکوه عالی مقدار لعل آبدار کان شوکت و فر شهر لعه ولیعهد سکه بخت بلند رحمت
سعادت شیم قدم نهاده با فر و فیض صاحب مسند با سریر آفتاب و کشایش کار ممنوع سلامت
نسبند جاه و جلال ایشان بنیان کوه هر فتنه شکست و درها گشاده بگشاده تیشه جام مرام
اقامتی وادانی لبریز و مالامال ساخت نظر صحن ساحل رایج رجبی دریا درش درهم و در سمت
کوی سبقت ز روانشمندان هنر در نعمه نوازنده و در سرکه مالک شکر اطلبدار شسته اظهار ساخت
بیادگار بر آر دور که مهار از چه رخصت که پادشاه زرین و در بهدار رحمت عزیمت بدار الشفا
رسیت چه چو بر بدر مانده و چه حوامان کار بعدم نه بنوشتند هر گاه بار به مسند در هر یکی
پدری و هرکس به شاهی بگردد در پیچ و هم بی سلطنت متصور گشت و خرابی کار مد نظر کاری نماید
به هیچ مولانه کتاب راهی برد از نوبت باشد بصواب با تمام این کلمات فصل آمد

هنگامها در این شور انگیز قطع نظر از امور است شهر و شهرستان زبان بیان بر گشاده به هر چه چهار سمت که عهد افغان هنگام

طلوع نیر قرنهای پاک گشاده ایم بعد از هم این کلام چرا هر کس که نام بر لوح سودجوی کار کنان دولت

صمد و برادران شایند ملوک و سوار یند غلاب در بارها یند و بر راه کلاب سکه سوته جلوس نمایند که بعد هر چه پاک

گذشت شاهان نیست که بعد زین خار زار بخت بپای احدی خلد و سر رشته امور و افغان بپیچ و تاب خصوصاً یک بلد

ریشه اندیشه در سرزمین خاطر است جایگیر است تیغ بر کین با کلاه سلطنت از هجوم هموم جولان گرفته تو

دیار مر لوفر نجات از هر شهر و بلاد و محروم شده از لاهور سلطان عنچه مطلب غیر از کف عصه و عصبانیت محروم و اسباب

بیار انتهاک و در کس جمع ساخته ام سکنش ملازمات عالیه است و در لیحوار و فرمان کوار این عالم

برای فرح و فالی است پس از این اظهار شمار و چهار لک روپیه سوالطریق نذرانه در میر وار کهنه کمان

امان یاقت چاره کار بجز عجز و مدارا چون به پای دروان تسلیم و رضا پا کشید و مکرا که چنین مکرر در سلک

تحریر در آمده است ابتدای حکمرانی خاصه تاراز باد کاولن حیدر ملوک بعهد رسیده و چه هجوم حق و باطل شر

بهر و تپی سوختند با وجه آن درآمد آن آوان قصد محولان بجز عکس ظلم و این معمولان ستاره سیر جز فریب زبان آنان

گسسته بود القصه حیدر روز از نوروز با نهمت کدورت اندوز چند نفر دولت ملازمان حرمت پیکر

گرفتار آمدند مساوی بند کس محروم ز و اطفال در صحن خانه تیر کدا آتش بند بود در ولوله و رحمی در میان آنها شعار

بهر حال چنین نتیجه اعمال هر دو گرما بعد را در حیات است نگارش چنین احوال عین صواب

معانی با قیمعقات حد است و نار بر بن قالب صریح فایی آنند و حدا پرستان کم زر از آن لفظ صحیح بعید

منعقد های آن خدای که خود یکتای خالق موم است و تنهای چه پسند خانقاه و چه دیر نور پاک پس جلوه آراست

نعره وی را بهم در اندازد هر یک زاهد و مخمور رای که پسندید شرف و هر تسبیح کنز آنکه دیده نوا های

دیده معرفت چو کرد و بار خود نماید و خود تماشای طالبان کند هر که پرست ساز کار یکه

کار ساز آی تیر زر کس تعقیب می‌پسند دو جهان تو رستگاری خداوند به ایاره ز رحیم و کمال مرده [ورز مست]

و از منت و مانند لانه و بهمتا و در درگاه لایش جان و لعل و گشتن بهر چه پیاله مهر کرم در تیمار کست

دو در کار خانه و درس شکستن و بستن بود یک روز با نور بیست حدس رب العالمین یار گوید یا [جهان]

کن با چنین مالک و مختار یکی ذات نیست و بس در علو مشیت کس بود و ستر خود بسوزد

چو در نیاز خود دهد چو بگیرد و چه بیند چو جهد قطره بود جان و هد انسان شیخ بصد بود دهد

بر آن شیخ هر چه خواهد خود کند مقدور او ماه و خور بکدیزه اند نور او عقل کار بود در حریمش بار [بیست]

بجز او کس محرم اسرار نیست نکر این اظهار لاگه مظهر جلال و هب که هر دم در بارگاه کی کار یک حساب

محبوب است در هر حرور ما با اطراف پشاور و لاهور عارضه با دم زار تنها عارض کسیه مخلوق

بسیار رحمت عزیمت راه آخرت بر بستند بستیج این رعد و ظهور فساد لرزه بر اندام

متوطنان این بلاد افتاده زن و اهم با کریز پا در صغیر و کبیر سراسیمه وار بر به سر با بیا برقع بلاد

در عرض یک هفته بعید کاه رفته بمباحات و ای انجات بمداومت و استقامت قیام ورزیده

در هنگام اجتماع قوم رسا و رعنای اهستاد هزار کی آمده لحیه جلوه ظهوری مشاهده

ایجاد حقی

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

رسید انچه … نیست و در اندازه گفتن نیز … را اکنون که با حکم قضا احدی را چاره نیست هر قدر که از نوع بشر

در هنگام مقدر … آتش این بلا نیز … این … که دورت پرور گردید چه گلها طراوت …

دست … خزان ماتم … چه درختها را شاخ و برگ … تندباد مرگ ضایع گشت از هر سوی ناله و هو

و شیون … و در هر جانب … بدل از این سینه خراشی … همه جا … اندک حالی

در … و بعد از … راست شد … خویشتن … شعله … اموات …

همه … درمانده در غم … دیده ها پر نم همه سوز جگر … همه سود …

همه دلفگار و مجروح … هر لحظه و هر دم همه … همه … ماتم

… خورشید … گشت …

… خواهند … اکرم

… اکرم الاکرمین … اعظم المعظم خلاق همه عالم رحم کند … رحمت … انواع …

… بر تقدیر … قریب … خلق خدا … خوف …

گرفتاری … درگاه حضرت باری … خریدار …

فرو … رحمت … آمده …

… بلای ناگهانی …

قاعده … ظهور و قانون است … هر صبح و شام …

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

چنین اندوه انبوه و آسیب بی صبر و شکیب با این ترکیب نا طراز این کثیر التقصیر قلیل البدیر در گذشته به قلم حسرت رقم بنوشته

سموت ۱۹۲ کوم ملک از عقای کال سموت زیهراین وبا در ناله شد گفتا کور او دریغا حسرتا

شسته اهری در اندیشه شعر دوم سحر بفکر چنین واقعه جانگزا قلم ناکام تاریخ گفت دریغ از روبا

آه آه از ربا روشن ضمیر همه دلی که آگاه به ستشان از انوار آفتاب معرفت ضیا اندوز خلوتکده

های صفا مثال به پرتو شمع حقیقت روشنی افروز است بصدق یقین معرفت بر آینه ایشان همه ظهور است

بازیچه کارگاه این خواهش بود آنی است درین اندیشه اند و تمکین نجح سوحب ناوکی و سبب حیرانی

هر که بر همه جهت فارغ از آگهی رهی و لگام عمل از اهل کار است گرفتار حلقه رنج و آزار است چنانچه

از کف کف حلاوی نکند او نیست زرینه کار کسی غیر خدا که نیست انجمن درد و کدورت که جا نیست

جاه و صبر است بجز صبر علاجی نیست الله کاف زبان و دلی بر هر دلی های و بیتی که غفلت ها دیده بصیرت

آنها شسته اند هر چه هست درین دنیا که ظاهر هویدا است هست و خارج حکایت است دریغ و دردا

رو آهی آمد از حقیقت از بغیر از عزت احدی معاودت نمی نماید تحقیق سخن که اله و راه رفته باز گشت نگشت

هر که مطلب گریه کند ولا از مور حاذق هر دو جهان تا دل را بشارت بدین میگوید هر هیچ بر از هیچ

هر پاره از عقای و تمیز در حوصله نگنجد از عدم مفارقت همتی چند که از تماشای جهان گذران دیده امید برسند

شب و روز بگریه بصور باد آه افگار ناپیدا نهایت درنگ از رهم ز بزم طرب نا کسان ده رسید

سمیعین بدنا و گلگند از این رفتند افسوس همین است درین دیر خراب ما نا که نشستیم که بنشستی

اقمة

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

رسند هرچند از تشویش این واقعه حسرت اندوز نبودم که اکثر خانه خالی و برهم خاندان‌ها غبار فرار راه عدم کرده‌اند
دلتنگم اما با خود در جنگم که چرا در بند تحریر چنین اوقات تا پریشانی در هر شب روز و دریا معاملهٔ با نمودی است بی نمود
سودای است بی نمود هر آنکه از لود درین دهر سه ساعت نمود ندیدم و نشنیدم کسی را که جان نمود
خوشا کسیکه زغمهای زمان وارست بعجز روی از الوث نمود چو آوله از این صورت مناسبت آلست و دستور و
کمی از نشانه روزگار حق پوزش با نوشته عوض بکاری نچه جهان سازی ازانجا نه خوانی که تحریر نشانی نتیجه مدد
به پریشانی با همه جهان فراموش سوادات انگیزی بهمین است و انظم رستگاری و انیست وسیله یکتا بی روح و حسابی
مدعا که این شعر حالی مناسبت عالی دارد در نمودیم که بنده بند بند تر آن را در مثنوی هست و عاقلان جهان بر نشان
میخوانم دریا بوجود جوش موج و الوا خبر ندارد که این کشتی کس با او خلاصه مطلب ظاهر کیلد از سر
گوشه روزگار است اینکه پیش از آنکه حال این آشوب کار شیخ شیخ غلام محی الدین مع فرزندان
فرزند خود و توابعه و اتباعه شاگردان و صاحبکاران زر شیرگد برآمده بروز جمعه در باغ نشاط
بغرض عشرت و انبساط و بعد آن در باغ شالمار بر سنای فواره و آثار کاری عشرت کلاه شیخ جهت صرف اوقات
پیش از آنکه نغمه بلبلان گلستان کن فیکون بگلهای گوناگون خیابان سیرابی بوستان زمینگون نوبادهٔ بهار قلمرو
رخصت این سموم هموم فرو نشست و نسیم عنبر شمیم فضای اغبر از هر سو بر خاست روزگار بهار در فصل بهار درو
سبکتر از باد بهاری از ابر امکان خضار برخاسته چمن بود در کام تعلیقه ترکیب جا گرفت و ای عجب از
عارای تکلیده گلدسته بند گلهای احرار این احکام حکومت گشت آری خوشه قسمت و خلق آواز

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

هرکس هرچه توانند باز دلوند یکی سوطهای باعشر دمساز یک الحال خم بکوایند دلوند بهر تعدید فوری طاری
راکه از افضال داور دلو کردباری رسید و نیم ضعیف خصه کنند و در حکمند جمیعه عمومیت نگین نهند
وسعادتمند بد اخت یاور و ظفر جا کرنمود به خواه نکوهیده سیرچنان بود نین برضا بداده تو صبح این بادا هنگ
شهرلوت وانکه به نام شهرلوت که مشهور بود بابرنشست وبرجا بعالم اخط حب زردز
زبان نوشته ولت رسیدن کار خود بعلم خت دم شیر بریده سری بر او ر خت ایام حید
گو وزرهای بابستند قلعه سیالکوت که خود رای و بهره ورای باز جا که روت بانواع شورو شعب
بدر کشیده زود ور با نشان مقدر فوج پسیند که آمد هر کار زرانجا بسیار کار ریخت بسیار کار رحاره کار
در برازدیده تیر اسپکی و با کرزی هیاس فیض بی بانب انهک از حضرت قلعه الست که محکم و سیکین روانه و
بحیله بازی یا می فعال کار بسیار زیر بعد اندرو قلعه جا کرهم گشت نسبوح این اخبار لشکریات نصیر بسعد
حکم شدی ماصره بلا لشکر متکاثره که تا بحه بکذار بهر مقصد رفت و سپاهی ویعی و عنای تو مطابق ارشادی
مکارمان جلادت بنیاد بد الشور و آوردها بدار و گیر کثیر و کوشش سخت بر آن سست طالع شوریده
وقعه
بخت ریخته کرد کرم بلائی فحو و تکدر شدند تا به چراغ استقامت را فروغی و شمع حصول سود و روزی بیره
بر شسته اتفهای نکهت و انشک ندامت بدام در بود کرم دولت باکرنه مرتضات بعهد و پیمان خاطر ماضی آمده
پایتخت لاهور دولت نشست و بر در دولت روزها با هم بلای فیروز روزی نام نجیه سلطان نجف دین کهوری
عنایت الله نام برلو بر شیراضد مذهب نه الطریق برنمالت از مدت در شهر کندرلی وا بسته
CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

شبانه بعزم کوچ بر از جای سکونت باتفاق همدیگر روانه شده بدر رسیدند و آگاهی جاسوسان خان

بسر کار رسانیدند محمد پیغام جماعه از ملازمان با تیغ و پیام همراه فرستاده رو در صدد دو جهه مقابله بر سر راه بستند

همایت الدین چابکدستی بکار برده جلادی یافت و نور الدین اسیر اقبال هر چند با و بستند لوای بهبود نگاه برو

چند کرد بس رحمدار محمد و چهره زرد شده رحم نکرد است اما چند و چند اشتی نرفت در همان آستانه روانه حضور

امام الدین اکر کهیده کرد خود بر بود هر روز متوقف حضور انور کرد انه در جلب روانه شیخ غلام محی الدین

عرضداشت خود برده است چه مقدمه خبره بسر بسته و آنکه بر روی کار است شرط حکم سعادت قرین

امام الدین در بیمار انفعال سرگرم باشد و غلام با کبری درگاه خانه جه تازه نور بخواهد ساخت

هر چه امر شود واجب العرض شود و سخط شد از کس هر که صلاح باشد زود تر باید و لمحه درنگ ننماید

پس بروز پنجم ماه اشوج مطابق سیزدهم ماه صیام سنه الیه با کمال عجلت و سرانجام از قسم شمینه و زیورات

و فرشیات و ستهار و غیره اسباب تجمل و شتاب شگفته روی و بباطن از فکر مهاجرت فرزند

و غم مسافرت در اندیشه معدومات حکومت با خاطر شکسته و دل پر اضطراب میان امام الدین

نایب مناب گذاشته باهمگی متوسلان و شناگیر ... پا در رکاب در آورده آوری دنبالش

آرام و درد بیدا ملکیت ساکن و عیش سر بسر با هوا است که عمر بخوشدلی زود تر حساب یکدم

گذر نو جا بخواست از شهر روانه شده در میره پور فرود گشته بود در آنجا خبر رسید که لاهور تسخیر

به بیدار کهید رهو اینکه پیشاور اینکه سو که بعد و پیمان از آهنگ آوردن بهبر در راه با غلام و همراه ایشان

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

نامه سیاه از تیغ در گذشت نمی خالف دار موافقت سلطنت افتاده تهمت این تیره رای و درازی

بکجعبی خواهر سکه مسند نشین و ساده وزارت لهجه بر بستند مناقضه آنکه قدم جسارت پیش نهاده

و از از جان گذرانیده و چند روز هنگامه گیر و دار برقرار بود از وای طمع دولت و نابود وای اسکندر واسطه

بود و معامله الست سراسر کدورت افزا با وجود اینکه طرفة العین دیده تحقیق معین است هرچه

زهر است از بند نتیجه اعمال دست بهر است هیچکه نظر بی قسمت کار ندارد و قصه این تصانیف

یک من آتش در ستمکاری آلود دل لطف کبری که تمنا کند تا که وفا کرده بایا کند که مثال مایه خرسند است

قسمش بیش چه باید بیست بخواب و خیالی یقین هست نیست نوش و آخر بخرارش هست

بهره بود بستر العمر کمال اسمو در راه خو اندوه کمتر بود لیک همه دیده و دیگر تا صبح بهره بینست

کسی در جهان عمر نکو آورد پس تو در وقت حرف تو شهیده در باب وقت مهد رفتش

خور و خوارت تیغ شو و تلخ ترنج و عذاب چونکه رسد وعده بگذاشتن کاش جان کرده

علاوه بتر نیست گر کو بای آنکه جان بدلو جان جمیع مایه ایمان بدلو شاه و گدا و الهی معنی او

نمازرفت و عالی همه تجهیز اوست الحاجات چونکه در اسرار الله و با الله پاک و جای فهم او را

نیست سر علاء الدین محمود و بهره پور از دوران اخبار جمعیت لاهور و سوسه که بطرز راه و واد

ناچار توقف در ... تعاقب نشسته و پس از مدت یکماه و ده روز از راه باغور کابل عیال

شکفته و خندلش بود بسیار آن سگانه های جا جا ساخته در قلعه شیر گذار گشت مهمه گشت بیجا تا لعین

خالصه‌ها و در ترمیم سقف و بام مسجد جامع تنخواه فراوانی از رقبهٔ اجاره که مصرف زائرانی کثیر رونق بیشتر شد

و نیز در اکثر جاها مقابر و مساجد از جلوت زاله و غیره رو بخرابی داشتند بمرمت آبادی کوشید در جاها روزانه سبق

هنگامی این شهر جابر ظلمی عرض شکفتگی یافته است هملو آزار از جانب وی بلا و ستم در پیش آمد و چند [illegible]

عامه‌های [illegible] در صورت [illegible] چنانکه در ضمایر صغیر و کبیر رحم و شفقت افزاید [illegible]

و دولها [illegible] تحری کرده بتخریب و قساوت مبادله کم و در عرصه روزگار جائی [illegible] کرامتی [illegible]

پسر و دختر [illegible] دوست [illegible] بلور و خند و کین است [illegible]

خویش با خویش در پیش است همسایه با همسایه خصومت اندیشی آشنا از آشنایان [illegible]

در اندیشه و آزار همنشین از همنشین در احتراز است همنفس از همنفس در نور و کدورت آقا [illegible]

و نوکر [illegible] آقا جو کرده بدل [illegible] آن [illegible] خواجه با [illegible]

هر جا شهر [illegible] کار [illegible] آزرده خاطر و نیز از راه [illegible] عابد [illegible]

هر فرقه تفرقه ظاهر است و در هر جماعه [illegible] قلوب عیان و با هر [illegible] محبت [illegible]

[illegible] در چنین [illegible] پر شور و شر با آنکه [illegible] از غم مغز [illegible] چشم [illegible]

در حریم خاص [illegible] راه [illegible] ظلمت غم زره [illegible] روشن شمع امید [illegible] پر نور کن تا هم از خوف

زمان [illegible] در مام [illegible] بشنو از [illegible] مولانا روم کان [illegible] در هر [illegible]

هر کسی از ظن خود شد یار من از درون من نجست اسرار من هر که او خواهد عزیز و یار ما [illegible] عاقبت [illegible]

از دنیا ماهی و غافل از رنج لب فرو بند از کلام نیک و بد جز خدا رسول بیمار و لی الله یاری از ارباب نخواهد
امر محال بار شنو نکته آخر کار و لی تا نرهی از قید و بند این جهان کار ساز ما بساز کار ماست سعی ما در کار
ماست تا لشکر کبیر بیشتر بند آهن پیلی تا بپایان بهره از مقبل چون از روی کشتی همه چیز از تو گشت چون از دو گیتی
شنود از تو گشت پس با و بسیار کار خویشتن ساز نوعی فارغ از آسیب زمن پند چهارم پس یکا
یک بسیار است در جنگ از اجل دور آمودی است اهل دنیا چون سنگ و دیوار اند و در شور و نهما
نیستند پند پنجم بار شنو از بهم منثور رشکن اتفاق مقیم هیچ شیء بی وجود و انام جز یک
قسمت نیست مختصر چیز هیچ در بیت است چو یکه بیت تمام شد امنیت است نیز
بهر بهر تصور لسان الغیب گفته که از خواجه حافظ شیراز از تاریخ وفاتش چنین رقم ساخته اند
کبیر در رسالت خواجه حافظ بروح پاک او کهم تمنا یکی شستم تا لغو گفت از زبانش
خود و خوشی فکرت که ماوا چو در خاک مصلی دفن گشتم بحو تاریخ از خاک مصلی به عبارت سازار
طلا رما شور و یک باشد و عاید حال در سنه یکهزار و دو صد و شصت و دو هجری است چهار صد و هفتاد و
شمار و معاصر درگذشته اهل عبرت مکرمت او آنچه مشاهده و دیده عیانست و از بهر
بند و پیمان آنچه نور ثبت در درم رقم می بینم همه آفاق پر از فتنه و شر می بینم هیچ شفقت نه برادر
به برادر هیچ مهر نه پدر را به پسر می بینم دختران را همه جنگ و جدل با مادر پسران را همه بدخواه
پدر می بینم ابلهان را همه شربت ز گلاب و قند است قوت دانا همه از خون جگر می بینم اسب تازی شده

تحریر شد

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

شده مجروح بزیر پالان طوق زرم همه در کنج خرجی بینم همه کس روی بهی مطلبند از ایام مشکل اینست هر روز

بتر جی بینم پند حافظ شنو خواجه برو نیکی کن زانکه این پند به از گنج گهر می بینم مرلوا ... که در تحریر ...

گذارش هنگامه های دلکشای سیر و سیاحت تیپا است اینکه در ماه ربیع الاول ... از قرار اخبار لاهور

در حالیکه نظر بر انتظام امور سلطنت بیشتر و اوزیر تلاش فراهم باقروی سپاه ...

بر حاشیه آماده تیار بود با استماع انحیر بهادر ولد ... در کصور شهر لقب ... در آمده در حصول معاو...

در خواست اجازت ... و ... که بهاپر گشته ... شهر ... و سکه و جواهر سکه ... حالو...

آرزو های گونه در میان ... با تفاق ... در حکم ... که ... در شت ... در حالت ... که هر ...

تمار ... حکم ... اعتبار ... عالم و الدار ... اعتبار ... بعرض رسانید هر ...

چنین ... هر شخص در ... باشد بر زبان آورده ... تیس ... فرمان

حالی از خوف و بیم دولا و ... عدت ... برابر ... سوار ... کده ...

شمند جلادت تیز رفتار ... و راند ... جمعیت شان پریشان ... نسبان ... روباه ...

کریزان ... سرگشته بادیه ناکامی و آواره دشت تیره ... می سازند ... پهلوانان ...

جلادت ... جنگ آزمای ... سمند کین ... آورند عدو ... کین آورند ...

عزل ... برآنید ... بمیدان جنگ ... بتیر و ... بر ... پا و ... دشمنان ...

رستم ... صحرا ... برآرند ... دم کو ... تاهک صولتان ... ونک ...

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

حمله آور فوج فوج چون موج دریای ظفر موج مانند باد ارادت سبکتر درگذشته و هر که به خواهش رسیدند و حمایت آن سواران

فرنگ و آلات و اسباب توپخانه و اسلحه‌های دیگر به تحت تصرف درآمد و استحقاق و دستبرد در ملک ...

ولایت نکوهیده چند روز به هم با همه کینه وری تیر و آتش رزم گستری شعله خیز از هر سو لشکرهای اقبال ... درهم

شکوهش افشان تیر زره شرارت بدو دامان فلک به مهر رسید و گلهای آتشین از آسمان به زمین باریدن

لشکر بسیاری از جوانان قدم پایداری عدم نهاده و رخت عزیمت در سر منزل آخرت کشادند مصدر

کسیکه به همراه الی قشون منسوب به زخم پور ستمهای زر و سیم ولیعهد به تخته جاه دلبر دست ... کار

قبضه پای اقامت از منزل رسیده ... موجب ... آنها که در همان اثنا سردار

همراه او شده هر چه دست یافت زر گند و کوب معاندان ... ریاست و دیگر نایبان

کمی در ... والی ملتان که بعد وفات پدر بحکم اهل الاطراف مسند طراز حکومت به ... کسان

خود و خویش گیری ... داشته تا چند ... مبایست ... میبایست در دستبرد و بیداد

... بدلیه مهرم گوایند بمشاهده اینکه از در صلح درآمده به نامه و پیام با آیین

... باشاهنشاه ... سالخورده ... ساعت ... سالخورده با جوی ... سال

... در افتد مصلحت کار اینکه به دستور عهد و پیمان رنجیت سنگه پادشاه ز اهراه صلح و صفا

... دست از جنگ باز داریم و آیین قدیم منظور نگذاریم حالا ... به این پیام لپسند طبع ...

کرت ... لمکمن گفت تنگ و باز ور آورد در ... و فکر ... و شوری ... گوم ... ساز ...

عرضهٔ تیغ آبدار ساختند کرت ثالث بهجوم و اجتماع تمام سرداران سنگه وغیره بر آنها از جانب ماتبعهای آنجا

مساوی شش هزار تن از روسیمبا جیله ساز و سوار کن از رخ گذرانیدند از طرف نیز بعد تنبیه نو سردار

محصوم قشون بسیار جاده تولد ترک ممات کوهر در آن اولی راه گلاب سنگه

در لاهور رفته بصلاح و مشوره رانی نامه و پیام راه صلح و صفا و مصفا ساختند

و انجه ازین روش بست قوت شان فرو گشته پنجم ماه از سیه کسور بنا بر قصور فهم حاکم انکار

آب درگذشته بجانب لاهور لوای عزیمت برافراشتند مخدوم حاکم کشور

پادشاه خود چه وفا که با ما خواهد کرد بصدمه توپ با کوفتار دولعه باشند پذیرفتند

معامله با فهم شده نیز بسیاری از مردم متوطنین از وطن درگذشتند زن و بچه ساکن

مجاهدان شقاوت نسبت هرچند که خواهان چنین فتنه باشند و جا معر

روا ساخته بنای اخلاص و اطاعت مستحکم نموده بر ظاهر است در ممالک برق حصول

چه عجب از مردم است خلق بسوزد و هر گوشه کسی علیه شود چه کار کنند جانهای عزیز

نکرده مختصر جان بود چون سلک کلام بدام و باده مرغوب نام در اطراف شهر لعه ولیف

بنا بر مصلحت وقت رخت سلطنت جا داده بدست آورده اند رنجیت سنگه پادشاه

هرچند که آنها مضمون در قید قلم آورده آورده ابو از جانبین هر که اول ارو بای شلدر گذر

بقصد عداوت و بر جان تلاش نماید که کرور روپیه بعمل نذرانه ادا سازد از این دعوی درست

جمعی بسیار که پیوار این سلطنت سوء حال بود نمانده و همه داری مبلغ عهد بود رجب داشتند و در عرض چند روز
۵ لک روپیه کار بسیاری بحضور نگنجد کرد و دیگر از راجه گلاب سنگه و همه والی گذشته اطراف بهانه
تقدیم در نصرت داشت بعلاوه خطه کشمیر متصرف گردید از وقوع این قضیه اکبری و معاینه با قهر اکثر
شنیده بود بر اساس باطن حالت ناکامیاب فیصل ازیم لیحوات عجوبیت انساب در ورطه اضطراب در افتاده اند
بنیاد بر اسیری کردلو رفته باشد نمونه ای از سر او برباد رفته باشد زیرا که تر او رفت از دست و هم نزد
سینه دانا تجوفرونی در رسته باعد جهانات آراسته بود بدیه و در عوض ظفرنامه شاه جهان آفاق
قایقسبدف مدار الملک حامی متاع چو اراری در رشته بامر حریر بکنج حماق که خاکش بر بدر باد بهاری
هر روه بوی و صحن ام با این شعر با خرم تکیف زن از خرمه پیوار و نوسنج کرد بود زود شد و چرش زرق
کافی در لبند پرچه لاله زار چن گلکش اما عجبا و تاریخ آغاز نورد بر سنه الهی چهار هزار و نهصد و بیست و دو و سیمت مکالی
هزار و چهار صد و سه و سنه هجری یکهزار و دو صد و شصت و دو و سنه اکبری یکهزار و هشتصد و چهل و شش
علارما ستوپ سنه عیسویه باشد بعد انقضای چهار روز مطابق چهارم ماه چتر مساوی بیست و ششم
نماره ملک شیخ غلام محی الدین حاکمی چیر اندیشه و سماوات تشنه گرد رخت عزیمت بدار البقا
بر بستند انبوه علما و فضلا و فقرا و پیرزاده ها و سادات و سوداگران و اهل حرفه و همگی باشندگان شهر
خورد و چه بزرگ چه ادنا و چه سترگ پیراهن گره یا هون قبا آمده درون آستانه مبارکه
سلطان العارفین شیخ مخدوم حمزه به تجهیز و تکفین و تدفینش گرد رخت فاتحه نجات و رستگاری بالحاج و

زار زار درگاه

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

زاری از درگاه و دربار ساختند زیرا که این رتبه منصب الثالثة بالخیر با جرای احکام حکمرانی نسبت ...

نیت خیر است از روی عنایت مهربانی دریای خلایق مصروف داشت بهمو...

اینچنین یافته شد شیخ عالی غلام محی الدین نیک گوهر نیکو پاک سرشت نیکو نام ...

حامی کوی نیکو تخم نیک گشت رفت و پدر نیکو دیانتو جای دریچه ساخت تحریر است ...

بگفت ملهم غیب شیخ شد به بهشت تاریخ سنه هجری ۱۲۶۲ باین عمل ...

شیخ افضل غلام محی الدین نیکو همیشه در ستم افتاده و دلو کرده پدر نیکو دار دیانتو سو...

خویش بهار ملهم غیب گفت تاریخش سید المرسلین شفیع شرابه نظر به نیابت و هم...

دانشمندان هنرور حکیمانه کاخ بهار رسد قرارگاه باه و جلال شمار تن حسابان دنبال با باید

انگار زیر که کاخ منقلب کان و آفتاب تعقیب لا التفات و مخمس تعبیر نقطه مجمع ...

بر بن در زبهاده آید ولد در روا نماید صداقت بادی در زیره شود تحقیق نقطه به جد آ...

نوشتن او به بدی حرفی نقش و زخم او تماشای رحم راحتش با فزونه حرفی حرا جهت است

تعظیم با تحقیق بر سر کلیه گدا الو و بیگانگی نماید که از روا مید مهربانی با طرالودری ار...

برو روی نیکوکت بید مشاهده این اشارت دیده دولتی صاحب فطرت رسد واجب و تحقیق...

هر چند ای چون شیر شان ریش تو بیان گویاه زو باه و باله بار تیر و در خفیف داو و مراتب آنگاه و ...

زیست خرسند و منعمند نکو نه گفته لذا بدبای نه بند و مهر مو کت ه و تا قلم ابر او دست

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

جملگی

ره چو این دریای خونخوار هر انگریزی شد کتا و نیز ملخص کلام هر اظهار رود و لو جناب انگریز گشت

از علم استعفا در لاهور برافراشتند شهر لعه دلیپ سنگه را بد تو نحت سنین و اقتصر

قیب بهار و خطه کشمیر بطور راجه گلاب سنگه وا گذاشتند پس از انقضای چند روز باتفاق

شنوده این نصوب جمع آمده بزرگان جناب امام الدین ترک گشت چنین جاها لاهور سیر و تماشای

بساط تماشا را انت لازم بر [illegible] تا نقشه شهر نماید [illegible] زمینداران را تاکید

کشته [illegible] موزر نماید در هر جا و هر مکان اقسام قیمت بیان [illegible] نشود دقیقه در

[illegible] از [illegible] و [illegible] انواع خوردنی و اقسام

[illegible] در هر جا [illegible] و فرستاده بار اقدام شد بهر چه حکیم صاحبان

[illegible] روزانه [illegible] ۱۹۰۳ از شهر روانه شده در قطعه

خورد [illegible] وقت ماه [illegible] مطابق بیست و دوم اپریل ماه در [illegible] جات همه

علما [illegible] چند نفر ملازمان دیگر [illegible] در قصبه مذکور واقع گردیده ملاقات هم [illegible]

نمارد [illegible] وارد سوی شهر [illegible] آوردی در باغ بنا نهاده شیخ [illegible] اقامت گستر شد

[illegible] ملاحظه اطراف و جوانب شهر و دکاکین شالبافی و تماشای قلعه کوه ماران و تالاب

تالاب آولر و غیره مکانهای دیگر سیر [illegible] داد و دستند امورات ملکی و مالی [illegible]

[illegible] از جانب راجه گلاب سنگه بهر کاشتان مامور به محافظت قلعه کوه ماران مقرر شدند

بعد از [illegible]

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

بعد از سپری شدن نه روز حرم نورجهان رو از سنگر جهت آنکه براه بهیره پور بازگشت بلاهور روانه نمو

در بهار ملک چشمه در باغ نشاط و فرش انبساط گسترده در آن اوان اخبار در رسید که قلعه کانگره

سر شوریده بهم رسانید ملکها شور و شر گرم شد و مار قدرت داور داوری ناره و خود بحکم با

بر بسته کمر است خرج غله پر و بار شاه واجب الاتباع از شش ملک اختیار جاده پیما و راه سپردم

مد نظر نبست در وری بسیر بیشه و سنگهاره تازه جلوه کرده اما بدینه تحقیق و دیده شعور حق اندیش

بارانی وسیله گرفتاری کینه وری سرمایه پنج در است و دشمنی با عجب بی خبری نه اساس حکومت و

چه بعد انشعاب رنجیت سنگه پادشاه از نیچه جانی امان خوف و هراس بخاطر خاطر

سلطنت و هر یکی باختیار خود کار روا گشت و درین رو بهر سو آتش فتنه سر بالا کشیده

چند از امرا و شهر لیه ها از جان گذشته شدند خصوصاً در معرکه جان انگیز با وجه یکه بهر جوانمردی جانبات

بجان فشانی و دشمن افکنی اهلی از دوست ندانسته لیکن بخاطر بخواهش زبانی و ظاهری مصروف ابن نشتر اکبر با

مصحف سوی رانی گره از عقده کار کشوده العظمت الله و ما نعمای جمالک کونین و ما

تین بقدرت کامله خویش توده خاک با چیزی بوده عبارت از وجود انسان است با بر

روح بر فتوح شرف اعتبار بخشیده و قطره آب نیز و سامان آن ساخته بمرتبه اشرف

چون خواهد یکی از انهار الکمرانی و سلطنت به وا نماید احتیاجی به اسباب تیغ و سپر و قشون و لشکر

قدرش بین و جلالتش زره و کرم ساخت مو و زبانی وهکوم لا و بالست

حمد آلهی روا نیست و مبرا از حد و صفت و ثنا با ثبت از ذکر منش قطره بحر [illegible] گشت مشهور آفاق

[illegible] و سلطان که یکی نور ریاک را آگاه برحمت که یکی را بر رحمت برابر الله [illegible] مشهور [illegible]

[illegible] زار را زو [illegible] و هر قبای [illegible] زار رو [illegible] امورات [illegible] کمال [illegible] [illegible]

[illegible] مشهور [illegible] و خود [illegible] این تعریر [illegible] جهان اگر [illegible] زیرا که در وقایع [illegible] تحریر [illegible]

[illegible] حکمرانی راجها و سلاطین و حکام و پادشاهان جغتائیه و اقاعنه و خالصه تا علی الخصوص اکبر جلال الدین

[illegible] مرتبه [illegible] که پادشاه دوم مرتبه در این [illegible] چقدر [illegible] نموده [illegible]

[illegible] خانش های متکاثر متصرف [illegible] احوالش [illegible] بهاء [illegible]

[illegible] اطراف [illegible] در وقت [illegible] شهر و آسان در اقطار [illegible]

[illegible] در [illegible] و در [illegible] امام الدین [illegible] نگهداشت [illegible]

[illegible] باج و خراج [illegible] ضرور لازم است [illegible] نوشته [illegible]

[illegible] آمده [illegible] و عزم رفتن [illegible] لاهور [illegible] راه موصوف [illegible]

[illegible] حاجی [illegible] [illegible] [illegible] شهر [illegible]

[illegible] آمده [illegible] قدیم و [illegible] قلعه جات و [illegible]

[illegible] شهر جمع آمده [illegible] باشندگان شهر و [illegible]

[illegible] معامله کاروان [illegible] تصنیف [illegible]

اوّل مرتبه میان علام رفته گیتی مقدور نیست او بجهه بنای کار جمعی رفته کار صورت نبسته که تنها بمدد گاه

بنا بر حصار ... الیسوزر بطوع هر خیمه ... جهای در رنگ کدورت از آینه سینه زدوده بجهد کنند

اما از کلفت ... بالا هرزه شده آخر کار بجهد بر همین قرار گرفت اثبات و اینها بجهه بجوار

شهر و ملک ... حاکم ... بکند اله با وصف اینکه ... اظهار روا و اند بجهد از

ساوی الله شهر شد احوال آنچه نوشته ... پریده بجهه وقت بجهه در روز بیخ ساحت وی

و هیچکه کویان ... و در روز ... خاطر داشت که او اعتبار بکند اشت منو ... او وزیر

بتاریخ بیست و ششم و چهارم ... صاحب ... ماه ... رابعه ... این ماه والد ... وزیر

با لیسمه و جهان ... باغ ... سالیان جاری بوقت قرار و ... در آن حین میان امام الدین ... بنجام

شده بجهد ... تعالی و ... باعث ... قلوب و خیره که ... گشته

میان فریقین درواقع ... بعد ... بنا بر حالت قلعه جات بهار بار ... جلد ...

برکنات گروهی و کوهی ... عاید گشت ... رسیده بنا ...

بخوف و هراس و اندیشه و سواس گذرانیده داشتند حین ابتدای ... خالصه ...

به حضور باطن ... همگان حاصل ... آنچه رحمة الله ... سلطان ... بیست ... مظفر آبادی ...

حرم بجهه چند سال ... بعبر ... عاقبت کار تقاضا ... کار ... جهان ...

سرشار کویند و حرم ... دلبری ... ولی ... گذر ... داشت

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

حمله آورده بودند و در میان ایشان امام الدین و الله‌داد این سرزمین گشت نهروی نمود و صلابت جسم محرم ساخت که ایشان هم مرتبه وزرای وقت چونکه
... و طرب عدیم النظیر و کتاب ... مطالب ... ساخته در ... از دو واج بکثرت و حدت و ابتهاج
... شب و در ... و ... باعث ... احکام اخلاص ... گشته ...
... نمود تا چند ... در بیت العلوم ... خبر و قایع نشده است اما در ... ساختار
... کار ... داشتند ... بحوالی شهر که آمده ... واقع گشت با ...
... در خاطر ... را ... اکثر ... اعتبار و شهرت ... کا ... ساختند
... روانه شد الملاع ... در ... اندر
... ماه بهادر ... ۳ از شهر ... بر راه ... با ...
... گشت ... امام الدین با ... این ماه ... رمضان المبارک ...
... خورد ... عاقل ساحت ... شب ... مسجد ...
... مطلع شدند
... تمام شب ... و ... ضرب و توپ و تفنگ و ...
... ساکنان شهر و معرکه آرایان ... جنگ ... در عین معرکه ...
... ۳ ... قلعه کوه ... صبحدم
... خورشید ... ظلمت ... شب ...

تو لکه طالع

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

کوکب طالع مهابت انا الکریم ز برج تائید ترنّك فرمود امیدوار بلند نوری قاهر موم دولت گشایش گره مهمّ

ز سر پنجه چوب تا بدید و بیدبیان روباه مشابه شیر شرزه لرزه بر اندامش افتد جز گریز چاره ندیده [illegible]

کوه [illegible] سلیمان شمرساان و لرزه روان [illegible] اسیر کمند عاریان و انبوهی ز زراه آفت [illegible]

ستان با و جمعی براه اثنیه برادر با انواع و جواهر در قلعه کوه ماران متواری گردید [illegible] با هل مرا حکم

کوه ماران شد اکنون شش و کوشش ضرب و صدای توپ و تفنگ و شور و غوغای [illegible]

مهابت آهنگ شمار [illegible] سرکار روهای [illegible] شهر و دیار به بدحالی و ناکامی گرفتار

و نقبه بدستور و شهری زر و [illegible] و برنگ بندر [illegible] بدست [illegible]

اهل شهر بتاراج رفت از سوزش [illegible] انواع رحم و جواهر نصیب گیر و ناکس [illegible]

در سر پنجه قدرت قادر [illegible] کار است [illegible] که با افتتاح قلعه [illegible] بظهور [illegible] کار [illegible]

و [illegible] در باب آئین [illegible] چند نفر [illegible] سرکار [illegible] اصلاح کار [illegible] تابع [illegible]

ز محاصره دست برداشته چنین مصمم گشته و کلان [illegible] مصلحت [illegible] بازگشت در خدمت

و [illegible] کلام [illegible] بعهد و پیمان سنجیده باید مطابق آن راه [illegible] آید عنایت [illegible]

[illegible] طرفه ترانکه در چنین محاصره [illegible] عمارات [illegible] در وقوع [illegible]

[illegible] قلعه کوه ماران در ساخته راه [illegible] کلام [illegible] عوام خاص [illegible]

تمام [illegible] در آمده ناظم [illegible] عازم [illegible]

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

حمله آن یکی بار پنجه چشم پوشی از دو برفی با محمودی سردار بهمان سنگه و غیره سرداران خالصه جی که آنجا بودند با آن او نشست
نشست چند روز در قلعه شیرگده بود بعده سردار موصوف توجه داشت انجام کار به سر رسیده تا سرکاران
منسوب درگاه کبریا و محروم از سعادت اسما ایانی بیداد شدت بیم جروی و بیم افزونی که به سر
شنود یافت پر ظاهر است شهر و طن مرحوم کشمیر بود و امکر ملک است از نسخه بد اعمال سخت
لیبا نه شند هر صورت رنجی و رابطه و شم کاری است و نفاق اندیش و سیله برنسیپ دهد باقی هر خاک صوبه
کشمیر و انند حکومت ایم سرزمین جاکرم است تحقیق تعلیم او با شیوه است با مشقین مهمات در هم شهر
قبر در کس چه با داستان شیر مرور بود بس کاهش عداوت سوخت انزارش و لیکن چه سنگ و
بهره به آهی نکو ادمو در خدمت چوق ماندن بود کند خواهش العصه ... بهرام کلچ
کبیر در حضور جهان روانه شده نوبت معاودت نمود میان امام الدین را هاشمیین ساخته حسب الحکم تو
غور و خبر مطالبه حضور جهان استحکام پذیرفت لازم آمد که ترک حکومت کوشیده
ملازمان حضور لامس کتبی همه روانه تر جا از تخت و امکر حالت تکلف شد لاچار با تمام این بند و بست ماه
نمارد مطابق ... هم و تعدی الله با آن وزیر باسیمات شتاب را شتاب راه هر خبر گرفت روانه
ضرب تنبیه علاوات جهان از قرار و قرار و کلا با مفصلی بر قرین حرب و در سر اسرار و
با بندوبست خالصه گلاب سنگه معه لارنس صاحب و غیره بعوض صاحب دیگر صاحبان عزیمت پاشیده که
بیست و ششم ماه کاتک در قلعه شیرگده بار اقامت برگشته در همان روز سردار تیج سنگه حاکم پشاور

امام الدین

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

در تیر جهت مفسدان با جمعیت پنج شش هزار پیاده و سوار رسکه گات و چندر نگر کوه بلند آمده بچو والوس شیر رو

در شهر که ایذا میدید چه رزها فرصت پیکار از در عرصه روزگار پدید ... العمر بروی که آمده بجو بعضی

ولکانگ بانام هارچه در تیماگر رشته بتاریخ سوم ماه محرم هنگام هشت روز و حسابی

پاره موله راه لاهور در پیش گرفت بود که بر الحق وقت ... آمد که یکبار بچارو قرار دار لیر

منسو بکو بخیده نیمهای تمدنیت بزرگ منش بکونها وار غایت این سنه هم تعاد و شته در تم

اسلاف او صاحب اختیار بگفتار کرامت خود و اعتماد بر حال مردم بخار و مالک و آنکه شد بعد وصی

نام الدین شاه برادر حماسه او را همراه به راجه از کابل نهنه بار گشت بر کدام روزه کو

بجهت آنکه عوام بو نور کواره با ناپسندید هنگام محمودیه با لشکر کرده طالب

خوف و هراس از چه اگر اساس آبادانی و را بجهت عمادی بر کورنده هیچ کس کار نیکو

با وصف اینکه ربابت آن کار شهر و کوهها و دهات انواع رحمی کارشان در راه باشد هو

از شتاب ستم رسیدگان انتقام طلب با کور از در آن جراحت بهر دو هیوان ناپسند گشته شد و عدل از

بیهوده نیح و پوست وفا و اینه اتفاق باهم با ایشان و اموال ... در ایام هرج و مرج که

با اطراف متعلقه ... است به آنکه شیر احمد خان ... و در ناحیه کرنال مواد

پرگنه کام ... و منصرف ... گوم کشمیر ... اسیر ... خو

هیچ کاهی ... کوه کل ... در دربار ... باقی با جراری امور مملکت اختلال

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

چمن آرا نپرفته ز بن اندیشه نادرست در رسید برنج و شالی قصور بوقوع آمد و کار مردم غریب و بینوا به جای

کشید و از هر قسم غلات سوگسار با شور هویدا گشت در شهر کور تجلی از بهرام گور بخاطر رسید

نظم کشید شید

بسحرگه چو زین آتشین دم کوزن و گورگه از آسمان رم

شنود طالع شد مریخ صمصام خدنگ افکن پلنگ اندر بهرام در آمد بر خلاف شیر بیکر

بشادی عید با شیر لشکر نقش با رخش بهشت همایون چشم گشت عیان آن صحرایی در آمد شد و هرکس

کس در گور سوار خواست شکار افکن شکار افکن بهر سو و پس رخ گور بهر شکار تو هر صیدی که بو شکار بر شیر

قضا شمار بان شیر آر ز شمشیر جسم هر یک جان آب سر هر کور گشته کوه سر جهان عجب رسید شیر از سپهر

هر گوشه تیر گور سر افشان شمار کیا بده از سر اسفار نکشاتش چه دشت عزم بر تو عز علی دیده بر ک آهو و تار

کمین در گیا با سوم طمار دل صیاد صید کرد او شکار آهو رشته افکند او نخجیر شهنشه آر روی

خور و خور ز کرم پو تو غزال از بهشت سر بر سر نو خشت از ان شکار سایه تیر در چمید سر از اب او کرم تو نو

مار رفته دولت دریای او رسید آهو ز عین برو ودند شهنشه ز آرمید و از مید آن رم آهو همت که تکیه

مار ز رم آهو کرد ز بخت رخ چشم شد چو بسته ها شد تو بیدار از ان و ازو ها شد نخستین پس و پس سید ره تو او

چمن بی رو اندر کو سر مکر دو دشت گشت کوه تو نه ز کوه شسای هر راه فای از چه بسته رو شد

با ندر سنت های برکت باده خوش در آن حسرت نهر روز ز کرم شیر کرد شد جهان نور هوا دم ز نخجیر کرم

کباب سیخ پرنده کلاه شد فلک قارو آتش افشان شد بهانات کوره مبارک شد در آن کوره هلا ز شاهکار

زمین مینا کشید از سبزه تر شهنشه هوای کرم اثر کو وجودش چو ... زخشش ریخته جوهر ...
ملک کوه از غورانی بود به ... نقش گرنگ چون کور بشد زبانش چون حرف در کوره برکشید جهان از حیث ... آمد
که آهوی رسیده زپیش از پاک در آن زلوی که دشت کربلا بود زبان آن شهید کربلا بود به یاری ...
به آلی در میان خیز قطره آب زهی سوا بحیث ... منگفت تا آلش آن مهر و ماه گفت طمندار ...
فلک بود ... ز ... [illegible] ... زرد نام نیکو چو باغ جلد بر نور ...
نسیم آسا ز آب استاکدر کو مهر بوی باغ را مسکنت می‌دید کل امید از هر شاخ منحت جم کاشت
شکفته همچو باغ حسن ... در حسنات از بلندی سدره بود همه چون تحت ... برشته بروند کشیده ...
چو لیسان از بهار فا مهر یار فتنه ز رشتمادی که بود بباغ نغمه دریای دلبر هر ...
زحسش رسانمانی سرخ چین یار به پیش او زپس امید رفت تو بیکوی سکندر حضر رفت چو ...
با قبالش چو دولت یار چو بود رایات کوکی زیر در نوش چو کان ولواز ... بر ...
بنور جیب خاکهای برسان بر بلند منت همچو سرو اسیاوه ماه بر بتغش ... غلام
بر بهار ... کرم ... چه باغ نابدارم ... چه کار
ملک ... که زین نکوش سپاهی ... ز فوج سهم زنم شمشیر و آلات ... سیر ...
سحر آمدم ... سحرگاه فکندم صید ... نزد ... ...
غزالی دیدم آخر ... ز مشک ... سیمین ... چو ...

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

ثناگویم زرزگار خسرو تاز زرنج راه و دور صبا کرما ولی زر آب دارم ناشکیبا
درین گرمی آب بی نوا زر لبالب کن جام زر شربت بار نهار پیش کش ساقی کبر دور
غم زه می رسد هوش باید بجو لو زر و خضر آب حیات را روان شد آب و بی حیات
زبار غم دلم حسین سر و زر لو برباغیب کنیز هم همه رفته بار ز کاتش سوز دلی کو حیدت
زحمت زر خشک بید زر دلو حوششنی بانو آبی هوس اگر پیش و کمی گرم زهر کس
زحمت زان سنگ باد شکنی بر همه یاکو ایل اندیشه بدگی بد کو
منت خمد بست جام کو زر زان نکس سنگ زلفاریت حجت کند مت همچو ساقی جام در
که ز آتش بر کند همه یار هم خانی کعابت کو آتش کارخیر شد جو بار زر صعر از
ده کلی سه بصحرهم نشد تر چین زر شاخ چند یار زر بروتش هم لب ساقی جهه
بماکاهی زبان یک زر حجت دشنه بار دردم شد روان رفته بر کف آب یار دور
خود را اندوه حیحی و خیحی جام شهستنه تیز هم زلب سر کم بلکه خود بواره‌ی خوب کو هم
ز شیر شمانه بجو تو سیر لب تحسین یار بر از صد راه کو زشربت پر قدح یار آمد
کو تلخ آمد جسم تو دل زر مگر جوا ستن قند مگر

بانید... زدم لو پیر تغر کوها که از معنی زر پس همه سیه کار کلاین باج فرق آشناهاه بر هر تیکی بار زاندر زر است
ندارم صبر در هجر تو جانا رسد بت در گذر از تیره جان ولیکن ما جراری کار اکراهست بگویم با تو بر نوع دگر است

که در اوّل شدم همخانهٔ جم کز آتش جام [illegible] سر از دیدم بعلجت در رهٔ [illegible] بودم کام نشستم چون عطا [illegible]

کنون از [illegible] ساقیانم کار [illegible] که ساغر باید پر زباده ازین هر یک [illegible] رنگ [illegible] بردم برنگ [illegible] در [illegible]

[illegible] بستم رشت [illegible] رود ستم [illegible] زنان و با هم زرهای بپرسیدش که ای [illegible] چه باشد تا عجب [illegible]

ز روی تجربت بر روی حکمت بگو وجه هوای علامت ملکتا ای [illegible] یقین دانم [illegible]

دلیل اندیشه بید لو کوا [illegible] فلک [illegible] هست [illegible] جواب اند[illegible]

چو بشنید این سخن [illegible] زر ازین [illegible] پس آنگه [illegible]

[illegible] جام چو [illegible] درجام در آن بس ساغر جام [illegible] عنان [illegible]

زبان یار [illegible] چو [illegible] گفت [illegible] بیک رخ [illegible] که [illegible]

روان شد سوی یار چون آب [illegible] آب [illegible] چو چون [illegible] قدح [illegible]

رساندی یار [illegible] مهمان بکف [illegible] گل [illegible] لب ساقی چو خندید [illegible] جام [illegible]

ستد جام از کف ساقی [illegible] گفت [illegible] دل روشن [illegible]

خورانید [illegible] زبند [illegible] کنج دارم [illegible]

بگفتش [illegible] چو بشنید [illegible]

چو [illegible] باشد [illegible] ساغر [illegible] نکوبست [illegible]

بر خیها و تنگیها [illegible] زعلف های شاه [illegible]

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

[illegible] در عرصهٔ روزگار آثار جلال پدیدار گردیده از آنجمله علامات که آب چشمه‌ها [illegible]

[illegible] خشک و دریاها بمرتبهٔ سراب رسیده بلکه مور چون مواجب و دلیل و درهم [illegible]

[illegible] بی ثمری والهها تعجاقای کدرانیده هر یک به تنگهای [illegible] سیماها اعتبار زنجیر [illegible] بعضی از [illegible]

[illegible] دریا بسبب بربسته رهای کوهستان بلاب و دریان کالب [illegible] و لو خواها

[illegible] کار رعکس نو ستم رسیده بنگارش عرض حال عرضیه برگماشته بر سیمای [illegible]

[illegible] در کدست وقایع حالی به جماعدن چنین ابیات [illegible] نشان ره در تحریر می آید [illegible]

[illegible] در تو بر چو قست و خطر با جوج صفت گرسته ها انشکر تو زان نیز بتر که [illegible]

[illegible] با انصاف

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri

Collection Jammu. Digitized by eGangotri

1985

CC-0. Late Pt. Manmohan Shastri Collection Jammu. Digitized by eGangotri